پیشوایان ہدایت

باب الحوائج

حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام



گروہ مؤلفین

مجمع جہانی اہل بیت علیہم السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشوایان هدایت: زندگی نامه چهارده معصوم علیهم السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیشوایان هدایت : باب الحوائج حضرت امام موسی کاظم علیه السلام جلد ۹

مشخصات کتاب

سرشناسه:حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور:باب الحوائج حضرت امام موسی کاظم علیه السلام/ گروه مولفان [سیدمنذر حکیم، با همکاری عبدالرحیم موسوی]؛ مترجم سیدحسین اسلامی اردکانی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر:قم : مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۳۵۶ ص.

فروست:پیشوایان هدایت؛ [ج.] ۹.

شابک:دوره : ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳ ؛ ۹۶۴-۵۲۹-۰۱۹-۸

وضعیت فهرست نویسی:فاپا (چاپ دوم)

یادداشت:چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیپا).

یادداشت:چاپ دوم.

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع:موسی بن جعفر، (ع)، امام هفتم، ۱۲۸ - ۱۸۳ق.-- سرگذشتنامه

موضوع:چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده:موسوی، سیدعبدالرحیم، ۱۳۳۸ -

شناسه افزوده:اسلامی اردکانی ، حسین، مترجم

شناسه افزوده:مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده:مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده:پیشوایان هدایت؛ [ج.] ۹.

رده بندی کنگره:BP۳۶/پ۹۶ ۹.ج ۱۳۹۳

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی:م ۸۵-۱۶۰۹۳

ص :۱

اشاره

پیشگفتار

در عصر کنونی،که عصر نبرد فرهنگ هاست،هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ،به نشر ایده های خود بپردازد،در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشهٔ جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران،نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد،دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی،به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطهٔ فعّال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلّاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد،تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمهٔ آثار و اطلاع رسانی در حوزهٔ تفکّر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمّدی بپردازد.خدا را سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت اللّه خامنه ای(مد ظله)در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز،گام های مهمّی برداشته شده و امید است در آینده،این حرکت نورانی و اصیل،هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زلال قرآن و عترت،بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضهٔ درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام،می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن،خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانهٔ«عصر ظهور»،تشنهٔ حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو،از آثار تحقیقی و تلاش علمی محقّقان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلّفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی،تلاش می کنند.

***

خرسندیم که در نوبتی دیگر،یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهلبیت علیهم السّلام،با عنوان مجموعهٔ«اعلام الهدایه»که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم.این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامهٔ پرتوان استاد سید حسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا،از همهٔ دوستان عزیز و همکاران صادق در ادارهٔ ترجمه که در فراهم آوردن این اثر،کوشش کردند،صمیمانه تقدیر می شود.باشد که این گام کوچک،در میدان جهاد فرهنگی،مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص:٨

[مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحیم سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبد الله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و خاندان والا تبارش درود بیکران باد.

خدا،انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛با خرد،حقیقت را در می یابد و آن را از باطل باز می شناسد و با اراده،مصالح خویش را برمی گزیند و اهدافش را تحقق می بخشد.وی،خرد را حجّت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمۀ فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید.به انسان،نادانسته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او،آشنا ساخت.

قرآن،ارکان،لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت،از سویی به بیان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر،از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است،آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الْهُدیٰ؛ (1)

بگو:هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (2)؛

و خداوند،هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ؛ (3)

و خداوند،سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

ص:9

1- ((1)) .انعام/71.

2- ((2)) .بقره/213.

3- ((3)) .احزاب/4.

وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ؛ (۱)

هرکس به خدا تمسک جوید،در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللّهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاٰ یَهِدِّی إِلاّٰ أَنْ یُهْدیٰ فَمٰا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ؛ (۲)

بگو:خداوند به حق رهنمون می شود،آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود،مگر آن که هدایتش کنند؟شما را چه می شود،چگونه داوری می کنید؟.

وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی إِلیٰ صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند،آگاهی دارند که آنچه از ناحیۀ پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید،هدایت می کند.

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری،خداوند بزرگ سرچشمۀ هدایت حقیقی است،و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند.دانش نیز،این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،بدان گردن می نهند.خداوند در سرشت انسان،میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد،آن گاه بر او منّت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛از این رو،می فرماید:

۱- ((۱)) .آل عمران/۱۰۱.

۲- ((۲)) .یونس/۳۵.

۳- ((۳)) .سبأ/۶.

۴- ((۴)) .قصص/۵۰.

وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی،بی شناخت،صورت نمی بندد،به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلهٔ کمال،پرستش همراه بینش است.

خداوند،انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن-که هماره همراه انسان هاست-ایمن نساخت.به همین دلیل،آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت،به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجّت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد،و همه عوامل انتخاب آگاهانهٔ راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجهٔ سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیدهٔ خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران،از آغاز بر دمیدن تاریخ و در گذر زمان،مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی -که تأییدگر عقل است-نیز گویای همین مطلب است که«زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود.حجت خدا،هماره-قبل و بعد و همراه-با خلق است،به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند،یکی از آن دو حتما حجت خداست.»و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

۱- (۱)) .ذاریات/۵۶.

إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكَلِّ قَوْمٍ هٰادٍ؛ ۱

تو فقط بیم دهنده ای،و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان،مسئولیّت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیّت آن ها بدین شرح است:

۱.وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد.از این رو،خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند،و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ؛ ۲

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اَللّٰهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشٰاءُ؛ ۳

خداوند از فرستادگانش هرکه را بخواهد برمی گزیند.

۲.رسالت الهی را به بشر برسانند.ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیّت کامل بستگی دارد،و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات،اهداف رسالت و مصونیّت از اشتباه است:

كٰانَ النّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛ ۴

مردم در آغاز،یک دسته بودند،خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد،با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت،میانشان داوری کنند.

۳.امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر،آماده سازند.قرآن با کاربرد دو واژۀ«تربیت»و«تعلیم»این

ص:۱۲

مسئولیّت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن)و حکمت می آموزد.

تزکیه،یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴.رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد.چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به«عصمت»تعبیر می کنند.

۵.در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسّر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست.اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه،بسیار شجاع،فوق العاده مقاوم،آگاه به روحیّات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری،سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی،می طلبد.موارد یادشده که می توان آن ها را به صلاحیّت های علمی تعبیر کرد،افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیّت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود،لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجهٔ دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیاسودند.خداوند تلاش پی گیر آنان را با

۱- ((۱)) .جمعه/۲.

۲- ((۲)) .احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور،حضرت محمد بن عبد الله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تکمیل ساخت و امانت و مسئولیّت هدایت بشر را برعهدهٔ آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱.عرضهٔ رسالتی کامل به بشر که در بردارندهٔ عناصر دوام و بقاست.

۲.مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳.تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب،پیامبر را رهبر،و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴.ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحلهٔ اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵.ارائه چهرهٔ درخشانی از رهبری حکیمانهٔ الهی که خود تجسّم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت،در گرو چند امر بود.

الف)رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان،حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب)تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان،برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهدهٔ مربّیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار،چونان پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برجسته ترین،به شمار آیند.

از این رو،خواست خدا چنین بود که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد،و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشتهٔ امور هدایت مستمرّ الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

بپرورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إنی تارک فیکم الثقلین ما إن تمسکتم بهما لن تضلّوا،کتاب اللّه و عترتی و إنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»؛

من دو[چیز]امانت گرانسنگ میان شما می نهم،تا زمانی که به آن ها متمسّک و پای بند باشید،هرگز به گمراهی نمی افتید،آن دو،کتاب خدا(قرآن)و عترت منند،و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر،امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا،آنان را برای رهبری امت،پس از خود منصوب کرد.رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهرهٔ فراگیر و چندبعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند.بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم رو به کاهش نهاد.از این رو،امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنّت هستی که بر روش رهبری و امّت حکمفرماست،خارج شوند،به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و انقلاب شکوهمندش،قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمّه نیز در استمرار سیرهٔ پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند.بدین سان،پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود،در راه اجرای دستورات الهی،استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی،بر دیگران پیشی گرفتند.زندگی آن ها سرشار از جهاد،شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه،عزّت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت،به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین،تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند.از این رو،می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیرهٔ آنان،اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان-عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف-پایان می پذیرد،امید این که خدای متعال،گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر،به مطالعه زندگی نهمین نشانه و چراغ هدایت،حضرت امام موسی بن جعفر علیه السّلام می پردازد؛همو که تبلور کمال نبوی در عرصه دانش، هدایت،کردار و تربیت است و با کوشش خستگی ناپذیر و سترگش در نشر علم،مکتب اهل بیت علیهم السّلام گسترش یافت،نشانه های آن روشن و آشکار شد و بری شیرین و گوارا داد و با تمام موانعی که دشمنان دین بر سر راه مکتب اهل بیت علیهم السّلام قرار دادند،تا به امروز همچنان از خنکای سایه پربرکت و چشمه زلال و جوشان این مکتب بهره مندیم.

جا دارد از کلیهٔ کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سیّد منذر حکیم حفظه الله تعالی،سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛«فإنّه حسبنا و نعم النصیر».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص:۱۶

قسمت اوّل

اشاره

بخش نخست امـام کـاظم علیه السّـلام در یـک نگـاه بخش دوم برداشت هایی از شخصـیت امام کاظم علیه السّـلام بخش سوم جلوه ای از شخصیت امام کاظم علیه السّلام

ص:۱۷

بخش نخست

امام کاظم علیه السّلام در یک نگاه

امام موسی بن جعفر علیه السّلام معروف به«کاظم الغیظ»(فروبرنده خشم) هفتمین پیشوای مسلمانان پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله،یکی از پرچم ها و نشانه های هدایت الهی در جهان اسلام و خورشیدی فروزنده از خورشیدهای معرفت در میان بشریت است که همـاره در این خاکـدان پرتوفشـانی می کنـد.او از خانـدان پـاکی است که پیامبر عظیم اسـلام آنان را همسـنگ قرآن خوانده و راهبران خردورز کشتی هدایت،مأمن و پناهگاه الهی و ارکان مسـتحکم جهان دانسـته است.امام موسی علیه السّلام از درخت بلنـد و تناور رسالت،ثمرهٔ بوسـتان پر خیر و برکت علوی جایگاه و خزانـهٔ دانش حضـرت ختمی مرتبت،دری از درهای وحی و ایمان و معدنی از معادن علم خداوند است.

حضرتش در سال ۱۲۸ ق.روزگار پایانی حکومت امویان زاده شـد و با روزگار فروپاشـی این خاندان که به نام خلافت رسول الله در سـرزمین اسـلام به تباهی پرداختند و نیز آغاز پیدایش حکومت عباسیان که با شعار«الرضا من آل محمد صلّی اللّه علیه و آله؛حاکم مورد رضایت از آل محمد»بر مرکز حکومت و رهبری جهان اسـلام سـلطه یافتند،معاصـر بود.دو دهه از عمر مبارک خود را در سایهٔ پدرش حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام زیست و از سایه سار دانش پدر گرامی و مدرسه و مکتبی ربانی که با پرتو فراگیر خود،جهان اسلام،بلکه تمام بشریت را

ص:۱۹

دربر گرفته بود بهره مند شد.

آن حضرت علیه السّلام،دوران حکمرانی سفاح و منصور عباسی را-که در ۲۵ شوال ۱۴۸ ق پدر بزرگوار آن جناب به شهادت رسانده بود-درک نمود و در حالی که خطر مرگ وجود مبارکش را تهدید می کرد و جامعه دستخوش بحران بود،به جای پدر عهده دار منصب امامت شد.حضرت صادق علیه السّلام برای حفاظت از جان فرزندش موسی،تدابیری اندیشید تا در بدترین شرایط سیاسی،جنبش رسالت الهی تداوم یابد.بدین ترتیب این درخت تناور و پر شاخ و برگ و سر به آسمان کشیده به ثمر نشست و در سه دهه از عمر مالامال از هدایت،از آزادی نسبی روزگار مهدی عباسی و حدود یک دهه در روزگار هارون برخوردار شد.پایه های حکومت عباسی در سه دهۀ نخستی که امام کاظم علیه السّلام با آنان هم عصر بود،هنوز به طور کامل قدرت نگرفته بود،اما امام در دهۀ چهارم زندگی خود با فشارها و تنگناهایی روبه رو شد که هیچ یک از امامان علیه السّلام در روزگار امویان و در عهد خلفای پیشین عباسی با آن روبه رو نبودند.

زندان های طولانی،طرح های پیاپی برای از میان برداشتن امام و سرانجام کشته شدن به دست کارگزاران حکومتی که به نام خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمانروایی می کرد،تنگناهایی بود که حضرت کاظم علیه السّلام با آن روبه رو شد.نقل شده است:

«آن گاه که هارون الرشید،امام کاظم علیه السّلام را دستگیر کرد،خطاب به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و درحالی که عذرخواهی می کرد گفت:از آن رو نوادۀ تو را بازداشت می کنم که وجودش در میان امت،باعث تفرقه و پراکندگی است...»بدین ترتیب می بینیم که شمشیر بر گردن مسلمانان و حتی امامان و پیشوایان حقیقی ایشان سایه افکنده بود.انا لله و انا الیه راجعون.

امام کاظم علیه السّلام در اهمیت دادن به رسالت الهی و مصون داشتن آن از تباهی

ص:۲۰

و تحریف،جدیت در حفظ و بازداشتن امت از فروپاشی و نابودی،نبرد با ستمگران و تأیید و حمایت از آمران به معروف و بازدارندگان از ارتکاب منکر،راه و روش جدش رسول خدا و پدران معصوم خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام تا حضرت امام صادق علیه السّلام را در پیش گرفت تا حاکمان را از گستراندن دامنهٔ ستم و خودکامگی بازدارد.

مکتب و محفل علمی آن حضرت مالامال از عالمان و جویندگان معرفت و دانش بود که جریانی اسلامی-فرهنگی پدید آورد و در برابر میراث تمام تمدن ها و فرهنگ های وارداتی هماورد می طلبید.این مکتب علمی،همچنان عالمان و مجتهدانی برجسته پرورش داده و روش و اسلوب شناخت دانش های اسلامی(الهیات)و علوم پایه را به جهانیان عرضه داشت.

فعالیت های پژوهشی و تشکیلاتی آن حضرت نشان دهنده توجه فوق العادهٔ ایشان به جماعت صالحان و برنامه ریزی برای آینده درخشان و آکنده از طلایه داران هشیار و بیدار امت اسلامی بود؛که میراث عصری طلایی را-که معارف و علوم مکتب پیشرو اهل بیت علیهم السّلام جانی تازه گرفته بود-از گزند حوادث حفظ کرده،به ما ارزانی داشتند و همچنان تا به امروز شکوفا و درخشان است.

امام موسی بن جعفر علیه السّلام به«عابد»،«تقی»،«باب الحوائج الی الله»و به دلیل بردباری بیش از حدّ به«کاظم»شهرت یافت.او هرگز تسلیم فشار و ستم حاکمان عباسی که محدود کردن فعالیت الهی آن حضرت را می خواستند نشد و همواره برای حفظ و صیانت از رسالت الهی و دولت اسلامی از فروپاشی در تلاش بود تا به امت اسلامی هویت بخشیده و مؤمنان را از گزند فشارها و معارضهٔ پیاپی و روزافزون حاکمان عباسی مصونیت بخشد.امام کاظم علیه السّلام

همچنان در امر رسالت و عقیـدهٔ پاک خود ثابت قدم بود و مقاومت ورزید،از ملامت هیچ ملامتگری نهراسـید و هرچه داشـت در راه خدا و برای اعتلای کلمهٔ خدا و آیین جدش پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله داد و سرانجام جان خود را در این راه نهاد و در سال ۱۸۳ یا ۱۸۴ ق.به زهر جفای هارون الرشـید دعوت پروردگارش را پاسخ گفت.پس درود بر او باد آن روز که زاده شد و آن زمان که در راه خدا جهاد کرده و آن روز که از جام شهادت نوشید و آن روز که برانگیخته می شود.

ص:۲۲

بخش دوّم

برداشتهایی از شخصیت امام کاظم علیه السّلام

مسلمانان،علیرغم اختلاف مذهب و گرایش ها یکصدا برتری،اعلمیت، مقام والا،منزلت رفیع،قدسیت گوهر وجود و نزدیکی جایگاه و خویشاوندی اهل بیت عصمت و طهارت را-که درود بر آنان باد-به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پذیرفته اند،تا آن جا که در نوشتن و نقل احادیث حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله دربارۀ آنان و نیز بیان سیره،اخلاق و ذکر آموزه ها و حکم آنان،گام به میدان رقابت نهادند و بر یکدیگر پیشی گرفتند.زمانی که می بینیم پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله اهل بیت را-آن گونه که در حدیث ثقلین آمده-همگن قرآن خوانده و به سان کشتی نوح دانسته که هرکس از آن روی گرداند غرق می شود و چونان«باب حطّه»(دروازه فرو ریخته شدن گناهان)شمرده که هرکس از آن وارد شود ایمن باشد و دیگر روایاتی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در بیان برتری و عظمت مقام و منزلت آنان آمده،دیگر شگفت زده نخواهیم شد که چرا مسلمانان،از هر مذهب و گرایش،دربارۀ آنان بنویسند و بگویند و در این زمینه بر یکدیگر سبقت گیرند.

در این بخش به برخی از گفته هایی که معاصران آن حضرت و آنان که پس از حضرت کاظم علیه السّلام دربارۀ ایشان داشته اند می پردازیم:

۱.امام صادق علیه السّلام دربارۀ فرزند و امام پس از خویش می فرماید:

او دانش قضا،فهم،بخشندگی،دانش آنچه را که مردم در امر دین دچار سرگردانی و

اختلاف شده اند،خوی نیکو و نیک رفتاری با همسایگان دارد و دری از درهای [رحمت و برکت]خداوند است». (۱)

۲.«هارون الرشید»،در پاسخ فرزندش«مأمون»که می پرسد او(امام کاظم علیه السّلام)کیست؟می گوید: (۲)او امام و پیشوای مردم،حجت حق بر خلق و خلیفهٔ خدا بر بندگان اوست».

دیگر گفتهٔ هارون به مأمون دربارهٔ حضرت این است:ای فرزندم،این وارث علم پیامبران است.این موسی بن جعفر است.اگر علم درست[پیراسته از هر نادرستی]بخواهی به یقین نزد اوست». (۳)

۳.«مأمون عباسی»حضرت را چنین توصیف کرده است:عبادت[زیاد] او را فرسوده،گویی که نی پوسیده است و سجود فراوان چهره و بینی اش را زخمی نموده است» (۴).

۴.«عیسی بن جعفر»در نامه ای به هارون الرشید می نویسد:وضعیت موسی بن جعفر و مدت بازداشتش در زندان من به درازا کشیده است.در این مدت او را آزمودم و جاسوسانی بر او گماردم[تا کارهای او را به اطلاع من رسانند]،اما او فقط به عبادت خداوند مشغول بود و دمی از آن غافل نمی شد.

کسانی را گماردم تا ذکر و دعای او را گزارش کنند اما او تو و مرا نفرین نکرده و به بدی یاد نمی کند،بلکه برای خویش طلب آمرزش و رحمت می کند.حال اگر کسی را برای تحویل گرفتن او بفرستی[مشکل مرا حل کرده ای]و در غیر این صورت او را آزاد می کنم،زیرا از نگاه داشتن او در رنجم». (۵)

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۱۲/۴۸(به نقل از:عیون اخبار الرضا).

۲- ((۲)) .ائمتنا ۶۵/۲(به نقل از اعیان الشیعه).

۳- ((۳)) .امالی/۳۰۷ و المناقب ۳۱۰/۴.

۴- ((۴)) .انوار البهیه/۱۹۳(به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السّلام ۸۸/۱ حدیث ۱۱ باب ۷).

۵- ((۵)) .المناقب ۳۵۲/۴.

۵.«ابو علی خلال»(پیشوای حنبلیان)می گوید:هرگاه مشکل و گرفتاری مرا فراگیرد،آهنگ قبر موسی بن جعفر کرده،بدو متوسل می شوم و خدا-آن گونه که دوست دارم-مشکل مرا برطرف می کند». (۱)

۶.«ابو حاتم»دربارۀ امام کاظم علیه السّلام می گوید:مورد وثوق،راستگو و یکی از امامان مسلمین است». (۲)

۷.«خطیب بغدادی»حضرت را چنین توصیف می کند:او بخشنده و بزرگوار بود به او خبر می رسید که شخصی او را[با زبان]آزار می دهد.

حضرت کیسه ای حاوی هزار دینار برای او می فرستاد.گاهی می شد که کیسه های سیصد و چهارصد و دویست دیناری را در[میان مردم]مدینه توزیع می کرد.هرگاه مانند کیسه های موسی بن جعفر[علیه السّلام]به کسی می رسید او را بی نیاز می کرد». (۳)

۸.توصیف حضرت کاظم علیه السّلام را در بیان«ابن صبّاغ مالکی»چنین می خوانیم:مناقب و کرامات آشکار و فضایل و صفت های خیره کنندۀ او گواهی می دهند که او از آسمان شرافت برآمد و از آن فراتر رفت،اوج شایستگی ها را درنوردید و به ستیغ آن رسید،سروری در برابر او قد خم کرد و او آن را مرکب خود گرداند و در بهره های بزرگواری به داوری نشست و برگزیدۀ آن را انتخاب کرد و نیک برگزید». (۴)

۹.«سبط ابن الجوزی»حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام را چنین توصیف می کند:موسی فرزند جعفر،فرزند محمد(باقر)،فرزند علی بن الحسین، فرزند علی بن ابی طالب،کنیه اش«ابو الحسن»و به کاظم،مأمون(به امانت

۱- ((۱)) .تاریخ بغداد ۱۲۰/۱.

۲- ((۲)) .تهذیب التهذیب ۲۴۰/۱۰.

۳- ((۳)) .تاریخ بغداد ۲۷/۱۳ و مقاتل الطالبیین/۴۹۹.

۴- ((۴)) .الفصول المهمه/۲۱۷ و کشف الغمه ۴۶/۳.

شناخته شده)،پاکیزه و سرور ملقب بود و به دلیل عبادت و شب زنده داری اش، بندهٔ صالح خدا خوانده می شد». (۱)

۱۰.«کمال الدین،محمد بن طلحهٔ شافعی»دربارهٔ امام کاظم علیه السّلام می گوید:

او امام گرانقدر،عظیم الشأن،بزرگ و کوشا در اجتهاد،به عبادت و بندگی خداوند بلند آوازه،بر امر بندگی مواظب و در کرامت ها مشهور است.شب را به نماز و عبادت و سجده به درگاه خدا سپری می کرد و روز را به صدقه دادن و روزه داری به شام می رساند.به سبب بردباری فوق العاده و چشم پوشی از آنان که در حق وی ستم روا داشته و دست تطاول به سوی او دراز می کردند«کاظم» خوانده شده است.او بدکرداری نسبت به خود را با نیکی به بدکردار و ظلم ظالم در حق خود را باگذشت از او جبران می کرد.«عبد صالح»خوانده می شد، زیرا بسیار عبادت می کرد.مردم عراق او را«باب الحوائج الی الله»(دروازهٔ برآمدن حاجات در درگاه الهی)می خوانند،چراکه نیازهای خود را با وسیله قرار دادن او به درگاه الهی برآورده می دیدند.کرامت های او حیرت انگیز است و گویای این است که او نزد خداوند از جایگاهی راستین و فناناپذیر برخوردار است». (۲)

۱۱.«احمد بن یوسف دمشقی قرمانی»امام را چنین تعریف کرده است:او امام گرانقدر،یگانهٔ عصر و حجت[بر مردم]است.شب را به نماز و بندگی صبح نموده و روز را به روزه شام می کرد.از آن رو«کاظم»خوانده می شود که بی حد و حساب بردبار بوده و با کسی که به حضرتش بدی می کرد،راه گذشت در پیش می گرفت.نزد مردم عراق به«باب الحوائج»معروف است،زیرا هر

۱- (۱)) .تذکره الخواص/۳۱۲.

۲- (۲)) .مطالب السؤول/۸۳.

نیازمندی که به درگاه او عرض نیاز برده،نومید بازنگشته است...کرامات آشکاری از او دیده می شود و مناقب خیره کننده ای دارد.از آسمان شرافت برآمد و از آن فراتر رفت و اوج شایستگی ها را در نوردید و به ستیغ آن رسید». (۱)

۱۲.«محمد بن احمد ذهبی»در توصیف امام موسی بن جعفر علیه السّلام می نویسد:[امام]موسی از بهترین حکیمان و از بندگان پرهیزگار خدا بود.

مرقد او در بغداد(کاظمین امروز)شناخته شده است.در سال ۱۸۳ ق.در ۵۵ سالگی زندگی را وداع گفت». (۲)

۱۳.توصیف امام موسی بن جعفر علیه السّلام را از زبان«ابن الساعی»چنین می خوانیم:او دارای مقامی والا و افتخاری سترگ است.تهجّد او بسیار و در عبادت بسیار کوشنده بود.کرامات او را[همگان]گواه باشند.عبادت و بندگی اش زبانزد است و بر[حدود]طاعات و بندگی مواظبت داشت.شب را به شب زنده داری و گزاردن نماز به صبح و روز را به صدقه دادن و روزه داری به شام می رساند». (۳)

۱۴.«عبد المؤمن شبلنجی»،امام کاظم را چنین توصیف می کند:

موسی کاظم رضی اللّه عنه عابدترین اهل زمان خود،دانشمندترین،بخشنده ترین و بزرگوارترین آنان بود.جویای احوال فقیران و بینوایان مدینه می شد و شبانه درهم و دینار و دیگر نیازمندی های زندگی را برای آنان می برد و آنان منبع این بخشش ها را نمی شناختند.پس از وفات آن حضرت بود که از خاستگاه این کمک ها آگاه شدند.او بسیار این دعا را می خواند:بار خدایا،

۱- ((۱)) .اخبار الدول/۱۱۲.

۲- ((۲)) .میزان الاعتدال ۲۰۹/۳.

۳- ((۳)) .مختصر تاریخ الخلفاء/۳۹.

راحتی هنگام جان دادن و بخشش هنگام حساب[در روز قیامت]را از تو می خواهم». (۱)

۱۵.«عبد الوهاب شعرانی»در توصیف امام کاظم علیه السّلام می گوید:[موسی بن جعفر علیه السّلام]یکی از امامان دوازده گانه است.او فرزند جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب-که خداوند از همه آنان خشنود باد-است.از آن رو که بسیار عبادت می کرد و بسیار می کوشید و شب زنده دار بود«عبد صالح»خوانده می شد.چون می شنید کسی او را[با زبان یا...]می آزارد مالی برای او می فرستاد». (۲)

۱۶.«عبد الله شبراوی شافعی»می گوید:[موسی]از سرآمد بخشندگان بود.

[امام]جعفر[صادق علیه السّلام]او را بسیار دوست می داشت.از او پرسیدند:چقدر او را دوست می داری؟

فرمود:دوست می داشتم فرزندی جز او نمی داشتم تا کسی در محبوب بودن شریک او نباشد».

آن گاه درباره امام مطالبی گفته و برخی از گفته های آن حضرت را نقل کرده است. (۳)

۱۷.«محمد خواجۀ بخاری»دربارۀ حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام آورده است:و از امامان اهل بیت[علیهم السّلام]یکی ابو الحسن،موسی کاظم، فرزند[امام]جعفر صادق-که خداوند از هر دوی آنان خشنود باد-است.

او-که صالح،عابد،بخشنده،بردبار،گرانقدر و سرشار از علم بود و«عبد صالح»خوانده می شد.هر روز پس از برآمدن روز تا ظهر را به

۱- ((۱)) .نور الابصار/۲۱۸.

۲- ((۲)) .الکامل فی التاریخ ۱۶۴/۶ و تذکره الخواص/۳۴۸.

۳- ((۳)) .الإتحاف بحث الأشراف/۵۴.

یک سجده برای خدا می گذراند.برای شخصی که او را می آزرد،کیسه ای حاوی هزار دینار فرستاد.

مهدی پسر منصور او را از مدینه به بغداد فراخواند و زندانی اش کرد.در عالم خواب علی بن ابی طالب[علیه السّلام]را دید که[با این آیه]او را مورد خطاب قرار داد،گفت:پس[ای منافقان،]آیا امید بستید که چون[از خدا]برگشتید[یا سرپرست مردم شدید]در[روی]زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟. (۱)

مهدی از خواب برخاست و او را آزاد کرد». (۲)

۱۸.«محمد امین سویدی»در توصیف امام آورده است:او امام گرانقدر و [منشأ]خیر بسیار است.شب را به عبادت صبح کرده و روز را به شام می رساند.به دلیل چشم پوشی بسیار او از متجاوزان به حقوق و حریمش، «کاظم»خوانده شد...کرامات آشکار و مناقب[فراوانی]دارد که مجال بیان آن ها در این گفتار نیست». (۳)

۱۹.«محمود بن وهیب قراغولی بغدادی حنفی»دربارۀ امام کاظم علیه السّلام می گوید:او[امام]موسی فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر،فرزند علی بن الحسین زین العابدین فرزند علی بن ابی طالب-که خدا از آنان خشنود باشد- است.کنیه اش ابو الحسن و به چهار لقب خوانده شده است:کاظم،صابر،صالح و امین که لقب نخست او مشهورتر است.اندام موزون و معتدل و بشرۀ گندمگون،از اوصاف[ظاهری]اوست.او وارث علم و معرفت و کمال و فضل پدرش-که خداوند از آنان خشنود باد- است.به دلیل فرو بردن خشم و

۱- (۱) .محمد/۲۲.

۲- (۲) .ینابیع الموده/۴۵۹.

۳- (۳) .سبائک الذهب/۷۳.

گـذشت از کسانی که به او سـتم می کردنـد و بردباری اش،«کاظم»خوانـده شـده است.نزد مردم عراق به باب الحوائج الی اللّه معروف است.او عابدترین، عالمترین و بخشنده ترین مردم روزگار خود بود». (۱)

۲۰.«محمد أمین غالب الطویل»در معرفی امام موسـی بن جعفر علیه السّـلام می گوید:و علویان به مرد بزرگ،امام موسـی کاظم علیه السّـلام همو که به پرهیزگاری، بسـیاری عبادت مشـهور بود،اقتدا می کردند و[به دلیل همین دو خصوصـیت] مسـلمانان او را«عبـد صالـح»می خواندنـد.او همچنین به«مرد صالـح»ملقب بود؛ نـامی که براسـاس بیان قرآن،همنشـین موسـی بن عمران علیه السّلام بدان خوانده می شد.

امام کاظم کریم و بخشنده بود». (۲)

۱- (۱)) .جوهره الکلام/۱۳۹.

۲- (۲)) .تاریخ العلویین/۱۵۸.

بخش سوم

اشاره

جلوه ای از شخصیت امام اظم علیه السّلام

دانش سرشار امام علیه السّلام

امام جعفر صادق علیه السّلام،بر علم سرشار امام موسای کاظم علیه السّلام گواهی داده و فرموده است:اگر از این پسرم دربارۀ آنچه در این مصحف(قرآن)وجود دارد بپرسی به یقین،عالمانه و آگاهانه پاسخت می دهد.

و نیز فرموده است:حکمت،فهم،سخاوت و دانش امور دینی مردم که در آن گرفتار اختلاف[و سردرگمی]شده اند نزد اوست.

عالمان،دانش های فراوانی و گوناگونی در عرصه دین و جز آن از آن حضرت نقل کرده و کتاب های فراوانی از دانش آن حضرت نوشته اند تا آن جا که امام کاظم علیه السّلام در میان محدثان به«عالم»شهره شد و همین برای شناخت مرتبه و فراوانی دانش او بسنده است.شیخ مفید می گوید:مردم روایات بسیاری از ابو الحسن موسی نقل کرده اند.او فقیه ترین مردم زمان خود بود». (۱)

عبادت و تقوای حضرت

امام موسی کاظم علیه السّلام در بیت قداست و تقوا پرورش یافت و در کانون بندگی و فرمانبرداری بزرگ شد.حضرتش خدادوستی و ایمان به او را از پدران خود به ارث برد؛دو اصلی که آنان را واداشت تا جان خود را در راه

۱- (۱)) .الارشاد ۲۲۵/۲.

محبوب و معبود خود قربان کنند و آنچه در توان دارند در راه نشر آیین الهی و سرکوب آیین دوگانه پرستی و گمراهی به کار گیرند.بنابراین اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اساس تقوا و معدن ایمان و عقیده هستند و اگر آنان نبودند هیچ بنده ای خدا را بندگی نمی کرد،و هیچ کسی او را به وحدانیت و یکتایی نمی خواند،هیچ فریضه و واجبی به کار بسته نمی شد و هیچ سنتی به پا داشته نمی شد و به یک سخن،هیچ قانون و حکمی در اسلام و بر پیروان آن هموار و قابل تحمل نبود.

امام کاظم علیه السّلام تمام گونه های پرهیزگاری را در خانه ای که پرورش یافته بود می دید و از این رو پرهیزگاری با تمام صورت های آن،گوهر و شخصیت او را شکل می داد.تاریخ نگاران او را عابدترین مردم روزگار خود خوانده اند، (۱)تا آن جا که«عبد صالح»و«زین المجتهدین»(زیور کوشندگان در عبادت)لقب گرفت و هرگز کسی،همانند او در بندگی و فرمانبرداری دیده نشده.در این جا به چند نمونه از فرمانبرداری و بندگی حضرت کاظم علیه السّلام اشاره می کنیم:

نماز آن حضرت

زیباترین و پربهاترین ساعت ها و لحظه ها از نظر امام کاظم علیه السّلام زمانی بود که با خدای خویش خلوت می کرد.آن حضرت با تمام وجود و حضور قلب به درگاه خدا می رفت.دربارهٔ عبادت امام آمده است:«چون به درگاه الهی به نماز می ایستاد یا مناجات و راز و نیاز می کرد،اشکش جاری می شد و قلبش به تپش درمی آمد و از شوق و خوف،لرزه بر اندامش می افتاد؛بیشتر اوقات خود را به نماز می گذراند.«شب را[تا هنگام فجر صادق]نمازهای مستحبی و نوافل

۱- ((۱)) .جوهره الکلام/۱۳۹.

می گزارد و آن ها را با نماز صبح پیوند می داد.آن گاه تا برآمدن خورشید به تعقیبات می پرداخت و چون خورشید طلوع می کرد،حضرت سر به سجده می گذارده و پیوسته به دعا و ستایش خداوند مشغول بود تا این که ظهر فرا می رسید». (۱)

از دیگر جلوه های فرمانبرداری و بندگی امام کاظم علیه السّلام این بود که در ابتدای شب وارد مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می شد سر به سجده می نهاد و در یک سجده با صدای بلند که اخلاص و ترس از خدا از آن مشهود بود می گفت:

«عظم الذنب من عبدک،فلیحسن العفو من عندک؛ (۲)

گناه بنده ات[چه بسیار]بزرگ است[،اما]عفو و بخشش از حضرتت[چه بسیار و چه]نیکوست».

آن هنگام که طاغوت زمان،هارون الرشید،حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام را در سیاهچال ها به بند کشید،امام فرصتی به دست آورد تا به عبادت بپردازد،به گونه ای که خردها را مبهوت کرد.حضرت از این که چنین فرصتی برای بندگی به دست آورده بود به درگاه الهی عرض سپاس داشته می گفت:

«اللهم إنی کنت اسألك أن تفرغنی لعبادتک،أللهم و قد فعلت فلك الحمد؛ (۳)

بار خداوندا،از تو می خواستم فرصتی عنایت کنی تا به بندگی و عبادتت بپردازم.

خداوندا،آنچه خواستم فراهم نمودی،پس ستایش تو را سزاست.

امام کاظم علیه السّلام نمونه عالی بندگی بود و در بندگی و عبادت و توجه به خداوند کسی را یارای رقابت با حضرت نبود.وجود و جان حضرت شیفتهٔ

۱- (۱)) .الارشاد ۲۳۱/۲ و کشف الغمه ۱۸/۳(به نقل از الارشاد ۲۳۱/۲.
۲- (۲)) .وفیات الاعیان ۲۹۳/۴؛کنز اللغه/۷۶۶؛تاریخ بغداد ۲۷/۱۳ و انوار البهیه/۱۹۰(به نقل از تاریخ بغداد ۲۷/۱۳.
۳- (۳)) .حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السّلام ۱۴۰/۱(به نقل از بحار الانوار).

خداوند و دلش آکنده از ایمانی ژرف و راسخ بود.«شیبانی»دربارۀ ابعاد و گسترۀ عبادت حضرت کاظم علیه السّلام می گوید:ابو الحسن،موسی[بن جعفر علیه السّلام] حدود هفت سال همه روزه هنگام برآمدن خورشید سر بر سجده می نهاد و ظهر سر از سجده برمی داشت. (۱)

هارون الرشید،دشمن سرسخت امام موسی بن جعفر علیه السّلام،حضرت را نمونۀ اعلا در بندگی و ایمان معرفی می کرد،زیرا خود توجه فوق العادۀ امام را به بندگی خداوند دیده بود.آن هنگام که امام را در زندان«ربیع» (۲)به بند کشیده بود،از فراز کاخ خود خانه(زندان)را می کاوید.او در جای مخصوصی از آن خانه جامه ای بر زمین می دید که هرگز جابه جا نمی شود و حرکتی ندارد.

ص:۳۴

۱- (۱)) .شیبانی ابو عبد اللّه محمد بن حسن(مولای بنی شیبان)سال ها در محفل درس ابو حنیفه حضور یافت و نزد ابو یوسف دانش اندوخت.کتاب های فراوانی نگاشت و دانش ابو حنیفه را گستراند. شافعی می گوید دانش فراوانی از محمد بن حسن اندوختم.او همچنین می گوید«هرکس که دربارۀ مسأله اختلافی مورد سؤال قرار می گرفت ناخشنودی در چهره اش پدیدار می شد مگر محمد بن حسن». شیبانی به سال ۱۸۷ ق.در ۵۸ سالگی زندگی را وداع گفت(نک:طبقات الفقهاء/۱۱۴).
۲- (۲)) .ربیع بن یونس حاجب منصور بود و پس از ابو ایوب وزیر منصور شد و مورد علاقه و اعتماد کامل او قرار گرفت.روزی منصور به ربیع گفت«خدا تو را رحمت کند ای ربیع اگر مرگ نبود دنیا چه دلپذیر و چه گوارا می بود! ربیع به او گفت دنیای بدون مرگ دلپذیر نیست. منصور پرسید چرا چنین است؟ ربیع پاسخ داد اگر مرگ نبود تو بر این تخت نمی نشستی. منصور گفت راست گفتی. هنگامی که مرگ منصور فرارسید به ربیع گفت آخرت را به یک خواب[خوش]فروختیم». گفته می شود که ربیع پدری شناخته شده نداشت.روزی یکی از بنی هاشم بر منصور وارد شد و لا به لای گفت وگو می گفت«پدرم-که خدایش رحمت کند-و مرتب از پدر خود یاد کرده و بسیار برای او طلب رحمت می کرد.ربیع به مرد هاشمی گفت در محضر امیر المؤمنین چقدر برای پدرت طلب رحمت می کنی؟مرد هاشمی گفت تو را از این بابت معذور می دارم زیرا قدر و منزلت پدر را نمی دانی. ربیع از این پیشامد شرمگین شد.ربیع به سال ۱۷۰ ق.از دنیا رفت(نک:وفیات الاعیان ۲۳۱/۱-۲۳۳ چاپ بولاق).

از این موضوع در شگفت شده،از ربیع پرسید:«این پیراهن چیست که همه روزه آن را در همین جا می بینم؟

ربیع پاسخ می دهد:ای امیر مؤمنان،آنچه می بینی پیراهن نیست،بلکه موسی بن جعفر است که همه روزه هنگام برآمدن خورشید سر به سجده می نهد و ظهر هنگام سر از سجده برمی دارد.

هارون الرشید مبهوت شده،نتوانست شگفتی خود را پنهان کند و گفت:اما او(امام کاظم«ع»)از زاهدان بنی هاشم است.

چون ربیع اعتراف هارون را در مورد زهد و بی توجهی امام کاظم علیه السّلام به دنیا شنید،به این انگیزه که هارون امام را آزاد کند گفت:ای امیر مؤمنان،تو را چه شده که با زندانی کردن او،بر او سخت گرفته ای؟

هارون پاسخی داد که نشانه سنگدلی و فقدان عطوفت وی بود.او گفت:

هیهات،جز این که دربند باشد چاره ای نیست». (۱)

روزه داری حضرت

حضرت کاظم علیه السّلام روزها روزه داشت و شب ها را به عبادت زنده می داشت،به ویژه زمانی که به دستور هارون در زندان به سر می برد.در این دوره هرگز عبادت های مستحبی را وانمی گذاشت و به روزه و اعمال مستحبی دیگر مشغول بود و خدای را بر نعمت فرصتی که به دست آورده بود تا بندگی حضرتش کند سپاس می گفت.

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۹۵/۱ حدیث ۱۴ و انوار البهیه/۱۸۹(به نقل از عیون اخبار الرضا).

حج امام

هرآنچه محبوب خـدا و مطلوب درگاهش بود از نظر امام کاظم علیه السّـلام دور نمی ماند و حضـرتش با اخلاص و رغبت بی حد بدان می پرداخت،از آن جمله سـفر حج و مناسک آن بود.آن حضـرت در حالی که اسبان راهوار و اصیل را در مسیر سفر آزاد گذاشـته بود،مسافت میان مـدینه و مکه را پیاده طی می کرد.تمام افراد خانوادهٔ حضـرت و نیز برادرش«علی بن جعفر علیه السّـلام»چهـار بـار در سـفر مکه بـا حضـرت همراه بودنـد.علی بن جعفر علیه السّـلام دربـارهٔ مـدت زمانی که در راه بودنـد می گوید:«نخستین سفر ۲۶ روز،دومین آن ۲۵ روز،سفر سوم ۲۴ روز و چهارمین سفر ۲۱ روز به درازا کشید». (۱)

تلاوت قرآن

قرآن کریم هماره همدم تنهایی ها و مونس خلوت امام کاظم علیه السّلام بود.

حضرت قرآن را بادقت و تدبّر و بهتر و خوش نواتر از هرکس دیگر می خواند و چون به خواندن قرآن می پرداخت اندوهگین می شد،آن گونه که هرکس تلاوت حضرت را می شنید می گریست. (۲)

«حفص»چگونگی تلاوت قرآن را توسط حضـرت کاظم علیه السّلام چنین بیان می کند:«او قرآن را با آهنگی حزین می خواند و چون به تلاوت می پرداخت گویی که با مخاطبی گفت وگو می کند». (۳)

۱- (۱) .بحار الانوار ۱۰۰/۴۸ حدیث ۲(به نقل از قرب الاسناد).

۲- (۲) .مناقب ۳۴۸/۴.

۳- (۳) .بحار الانوار ۱۱۱/۴۸(به نقل از اصول کافی ۶۰۶/۲.

حضرت با این گونه تلاوت قرآن،در آموزه ها،آداب،اوامر،نواهی و احکام آن تأمل می کرد.

آزاد کردن بردگان

از دیگر مظاهر و نشانه های فرمانبرداری حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام مهربانی و احسان در حق بردگان بود تا آن جا که حضرت،هزار برده (۱)را به انگیزه جلب خشنودی خدا و تقرب به درگاهش آزاد کرد.

زهد امام

امام کاظم علیه السّلام طلایه دار زاهدانی بود که از نعمت های فانی و آرایه های دنیوی سر برتافته و به درگاه خدا روی آورده و به نعمت هایی که خداوند در سرای باقی برای آنان فراهم آورده بود دل بسته بودند.

«ابراهیم بن عبد الحمید»ابعاد و دامنهٔ زهد حضرت کاظم علیه السّلام را چنین بیان می کند:«وارد خانه ای شدم که حضرت در آن نماز می گزارد.در آن جا جز یک زنبیل که از برگ خرما بافته شده بود و شمشیری آویخته و یک قرآن چیزی دیگر نبود». (۲)

در روایت ابراهیم،زندگی امام کاظم علیه السّلام آن چنان ساده و زاهدانه توصیف شده بود که حداقل نیازها و وسایل زندگی که طبقهٔ ضعیف جامعهٔ آن روز نیز از آن برخوردار بود،نداشت و این خود دلیل روشنی بر روگردانی آن حضرت از دنیا و لوازم آن است.البته امام در حالی چنین زاهدانه می زیست که اموال

۱- (۱) .یوسف بن حاتم شامی الدر النظیم فی مناقب الائمه اللهامیم(نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ امام سید محسن حکیم نجف اشرف).

۲- (۲) .بحار الانوار ۱۰۰/۴۸(به نقل از قرب الاسناد).

فراوان و حقوق شرعی از سوی شیعیان برای امام فرستاده می شد.از سوی دیگر حضرت کاظم علیه السّلام نخلستان و زمین های کشاورزی داشت که منبع درآمد سرشاری برای حضرت بود،اما تمام آن را در راه خدا و برای خشنودی اش به بینوایان و محرومان می داد.او سیره و زندگی ابو ذر غفاری،آن صحابی گرانقدر را برای یاران خود باز می گفت؛همو که هیچ انگاشتن خود،دوری از دنیا و زهدش ضرب المثل بود.

امام کاظم علیه السّلام دربارهٔ ابو ذر فرمود:خدای رحمت کند ابو ذر را که می گفت:پس از [داشتن]دو قرص نان جوین که چاشت به یکی و شام به دیگری خود را سیر کنم و دو پشمینه که خود را بدان پوشانم دنیا[و آنچه بدان تعلق دارد]نکوهیده باد». (۱)

بخشندگی امام

حضرت کاظم علیه السّلام به تمام معنای کلمه تجلی گاه بخشش و در کرم و نیکی ضرب المثل بود.بینوایان و محرومان به او پناه می بردند تا از کابوس فقر و دوزخ بینوایی نجاتشان دهد.مورخان متفقا گفته اند که او هرآنچه داشت، بدون چشمداشت پاداش یا سپاسگویی در راه خدا به آنان داد.او آنچه به مستمندان می داد،مخفیانه و به طور ناشناس بود تا مبادا ذلت خواهش را در چهرهٔ درخواست کننده ببیند.به همین جهت در تاریکی شب سراغ مستمندان و طبقه محروم می رفت و بدون این که آن نیازمند بداند این دهش از کیست و از کجا می آید،مورد عنایت امام علیه السّلام قرار می گرفتند و حضرت از کمک و نیکی خود بهره مندشان می کرد و کیسه هایی حاوی دویست تا چهارصد دینار (۲)به

۱- ((۱)) .اصول کافی ۱۳۴/۲.

۲- ((۲)) .تاریخ بغداد ۲۸/۱۳.

آنان می داد.این کیسه ها در زیادی و گرانی ضرب المثل بودند.خاندان حضرت می گفتند:«شگفت انگیز است کسی که از کیسه های[حاوی دینار]موسی برخوردار شود و از کمبود و فقر شکایت کند». (۱)

عنایت سرشار امام به جایی رسیده بود که اگر می شنید کسی نسبت به حضرتش جفا و ستم می کند،کیسه ای حاوی هزار دینار برای او می فرستاد. (۲)

دهش های پنهانی حضرت آن چنان بود که زندگی فقیران مدینه را تأمین می کرد و آنان در سایهٔ عطای حضرت متنعم بودند.

«عیسی بن محمد قرطی»از جمله کسانی است که از عنایات حضرت کاظم علیه السّلام بهره برد و از درماندگی وارهید.او می گوید:«در نزدیکی«جوانیّه»(در حوالی مدینه)در کنار چاهی که«ام عضام»خوانده می شود،مزرعهٔ خربزه، خیار و کدو داشتم که با ۱۲۰ دینار(قیمت دو شتر)آن را سامان داده بودم.

زمانی که بوته ها به مرحله باردهی رسیدند،مزرعه مورد هجوم ملخ ها قرار گرفت و نابود شد.پس از این حادثه امام موسی بن جعفر علیه السّلام سراغ من آمد و سلام کرد و گفت:«چگونه ای؟گفتم:خاکسترنشین شده ام.ملخ ها مزرعه ام را تباه کرده اند.

امام علیه السّلام فرمود:چقدر هزینهٔ مزرعه کرده ای؟

گفتم:۱۲۰ دینار،قیمت دو شتر.

حضرت کاظم علیه السّلام رو به«عرفه»کرد و فرمود:۱۵۰ دینار برای«ابن المغیث» وزن کن.آن گاه رو به من کرد و دینارها را به من داد و فرمود:پس سود تو سی دینار و دو شتر است». (۳)

۱- (۱)) .عمده الطالب/۱۸۵.

۲- (۲)) .تاریخ بغداد،ج ۱۳،ص ۲۷.

۳- (۳)) .تاریخ بغداد ۲۹/۱۳ و کشف الغمه ۲۱۷/۲.

بردباری حضرت

بردباری از بارزترین صفات امام کاظم علیه السّلام بود تا جایی که در بردباری و فروخوردن خشم ضرب المثل شد.او نسبت به کسانی که به ساحتش بـدی و تعدی می کردند راه گذشت و چشم پوشـی پیش می گرفت،بلکه پا را فراتر نهاده،با آنان از در نیکی در می آمد و احسان سـرشار خود را بر آنان ارزانی می داشت تا بدان وسـیله،روح شرارت و خودخواهی را از نهان خانهٔ جان آنان بزداید.مورخان موارد زیادی از بردباری آن حضرت را نقل کرده اند،از جمله:

«یکی از نوادگان عمر بن خطاب رفتار بـد و نکوهیـده ای با امام داشت،پیوسـته امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّـلام را ناسـزا می گفت و دشـنام می داد.عده ای از دوسـتان امام کاظم علیه السّـلام بر آن شدند تا او را بکشـند،اما حضرت آنان را از این کـار بـازداشت و بر آن شـد تـا مشـکل را به صورتی دیگر حل کنـد.از این رو محل او را جویا شـد،به حضـرت گفتنـد:در اطراف مدینه به زراعت مشغول است.

حضـرت سوار استر خود شـد و بی خبر به سوی او روانه گردیـد.او را در مزرعه مشـغول کـار دیـد و به سـمت او رفت.آن مرد خطاب به حضرت فریاد برآورد:کشت ما را پایمال مکن.

حضـرت همچنـان به راه خود ادامه داد تـا این که به وی نزدیـک شـده،بنای مهربانی با او گـذاشت و با لطیف ترین گفتار با او سخن گفت،سپس به نرمی از او پرسید:چقدر به مزرعهٔ تو زیان رسیده است؟

گفت:صد دینار.

امام علیه السّلام فرمود:امید داری از این مزرعه چه مقدار سود عایدت شود؟

گفت:از غیب آگاه نیستم.

ص:۴۰

امام علیه السّلام فرمود:گفتم چه مقدار امید داری که از مزرعه ای به دست آوری؟ گفت:امید دارم که دویست دینار عایدم شود.

امام کاظم علیه السّلام سیصد دینار به او داد و فرمود:این برای توست و کشت تو نیز باقی است.

مرد عمری منفعل شد و از این که پیش تر رفتاری ناشایست با امام داشت شرمنده گردید.امام او را به حال خود ترک کرد و به مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بازگشت، اما مرد عمری را در مسجد دید که پیش از حضرت خود را به آن جا رسانده بود.چون مرد عمری امام را دید به احترام حضرتش برخاست و امام را چنین مورد خطاب قرار داد: اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ » (۱)فی من یشاء؛خدا بهتر می داند رسالتش را کجا[و در چه کسی]قرار دهد.

دوستان مرد عمری گرد او جمع شده و این دگرگونی او را بر او خرده گرفتند.او با آنان به جدال و مخاصمه پرداخته،مناقب و نیکی های آن حضرت را برشمرده،برای حضرتش دعا می کرد.امام علیه السّلام رو به یاران خود کرد و فرمود:

کدام[راه و برخورد]بهتر بود؟آن کاری که شما درصدد آن بودید یا این روش که این مقدار او را اصلاح کرد؟». (۲)

از دیگر موارد و نشانه های بردباری حضرت این است که روزی از جایی که دشمنان و رشک ورزان نشسته بودند می گذشت.«ابن هیاج»که در میان آنان بود،به یکی از یاران خود دستور داد تا لگام استر امام علیه السّلام را گرفته و مدعی مالکیت آن شود،او نیز چنین کرد.امام علیه السّلام که به هدف او پی برده بود از استر

ص:۴۱

۱- (۱)) .انعام/۱۲۴.

۲- (۲)) .تاریخ بغداد ۲۸/۱۳-۲۹؛الارشاد ۲۳۳/۲؛اعلام الوری ۲۶/۲ و ۲۷(به نقل از الارشاد ۲۳۳/۲)؛ کشف الغمه ۱۸/۳ و ۱۹ و مناقب آل ابی طالب ۳۴۴/۴(به اختصار نقل شده است).

خود به زیر آمـد و آن را بـدو داد. (۱)و بـدین ترتیب عـالیترین و بی بـدیلترین نمونه های انسانیت و اوج بردباری را به نمایش گذارد.

امام موسی بن جعفر علیه السّلام همیشه فرزندان خود را سفارش می کرد تا به صـفت والای بردباری آراسته شوند و از آنان می خواست تا نسبت به کسی که نسبت به ایشان بـدرفتاری کنـد گذشت داشته باشـند.امام کاظم علیه السّلام به آنان چنین سفـارش فرمود:فرزنـدان من،به شـما سـفارش می کنم که هرکس بـدان پای بنـد باشـد از آن سود برد.هرگاه کسـی در گوش راست شـما سـخن ناپسـندی گفت،سپس در گوش چپ شما عذر خواسته،گفت:من چیزی[ناپسند]نگفته ام،عذر او را بپذیرید. (۲)

هدایتگری امام علیه السّلام

از مهمترین امور در عرصه اصـلاح و پالایش جـامعه از نابسامـانی هـا راهنمایی مردم به راه حق و مسـیر صـحیح می باشـد.امام کـاظم علیه السّلام عنـایت فراوانی به این مسأله داشت و بر همین اساس نقش مهمی در نجات شـمار زیادی از مردم که فریفته دنیا و غوطه ور در گرداب آن بودند،ایفا کرد.روشی که امام علیه السّلام برای ارشاد و پند دادن به کار می بست چنان با نرمی و ملاطفت،اما آمیخته با حکمت بود که افرادی را بر آن داشت تا از وادی گمراهی برآمده، مسیر مستقیم در پیش گیرند و به برکت دم مسیحایی امـام علیه السّلام در شـمار مؤمنـان پـاک سـیرت درآیند.تاریـخ نگـاران موارد فراوانی را از نجـات یـافتن گمراهان به وسیلهٔ امام علیه السّلام برشمرده اند،از جمله این موارد،داستان برخورد حضرت با «بشر حافی»است؛همو که-بنا به نقل راویان-میگساری می کرد و شب و روز

ص:۴۲

۱- (۱)) .بحار الانوار ۴۸/۴۸۱(به نقل از فروع کافی ۸۶/۸).

۲- (۲)) .کشف الغمه ۸/۳(به نقل از الجنابذی)و ابن صباغ الفصول المهمه/۲۳۵.

خود را به هرزگی و بی بندوباری می گذراند،اما به برکت هدایت و ارشاد امام به دامان پاکی و بندگی خدا بازگشت. (۱)

از دیگر کسانی که به وسیلهٔ امام کاظم علیه السّلام راه حق را بازشناخته و بدان رهنمون شدند،«حسن بن عبد الله»بود.او موقعیت ممتازی نزد شاهان داشت، اما زاهدانه می زیست و امر به معروف می کرد و از منکر بازمی داشت و در راه انجام وظیفه و فرمان خداوند از ملامتگران باکی نداشت.روزی به دیدار امام کاظم علیه السّلام رفت.حضرت به او فرمود:«ای ابو علی،هیچ چیزی از آنچه در آن هستی(امر به معروف و نهی از منکر و زهد در دنیا)نزدم محبوبتر نیست و مرا خوشحال نمی کند،اما[یک کاستی داری و آن این است که]معرفت نداری، پس درصدد کسب آن باش.

حسن گفت:معرفت[موردنظر شما]چیست؟.

امام علیه السّلام فرمود:در پی اندوختن دانش و در جست وجوی حدیث باش.

حسن بن عبد الله از حضور امام رفت و از«مالک»و فقیهان مدینه حدیث نوشت و آن را بر امام کاظم عرضه داشت.امام آن را نپسندیده،بدو فرمود تا فقه و احکام را از اهل بیت علیه السّلام کسب کرده،امامت آنان را بپذیرد و بدان تن در دهد و حسن رهنمود امام را به جان پذیرفت و مسیر درست را برگزید». (۲)

امام کاظم علیه السّلام پیوسته مردم را به انجام کارهای نیک فرا می خواند و از روز قیامت و قرار گرفتن در محضر عدل الهی بیمشان می داد.روزی مردی را دید که آرزوی مرگ می کرد.حضرت به او فرمود:آیا میان تو و خدا رشتهٔ خویشاوندی وجود دارد که به جهت آن،تو را گرامی داشته و[از گزند کیفر و روز قیامت]حمایتت کند؟

ص:۴۳

۱- (۱)) .مفصل این داستان در جای خود خواهد آمد.

۲- (۲)) .المناقب ۳۱۲/۴.

آن مرد گفت:نه.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین تو هلاکت و تباهی جاودانه می خواهی. (۱)

نیکی به مردم

امام کاظم علیه السّلام نسبت به مسلمانان احسان و نیکی فراوانی می کرد و هرکس با هرحاجت و خواسته ای آهنگ امام می کرد با آرامش فکر و دلی تهی از داغ و اندوه نیاز بازمی گشت.حضرت،شاد کردن و برآوردن نیاز مردم را از بالاترین و والاترین کارهای نیک می دانست و از همین رو در برآوردن نیاز درماندگان و دور کردن دست تطاول ستم از ستمدیده هرگز کوتاهی نمی کرد.حضرتش با همین دیدگاه به«علی بن یقطین»اجازه داد تا وارد دستگاه هارون الرشید شود.

آن حضرت خدمت به مردم و برادران دینی را کفاره خدمت در دستگاه سلطان می خواند.جماعتی بلازده و گرفتار مصیبت شده نزد امام علیه السّلام رفتند و حضرت اندوه آنان را زدود و دل هایشان را سرشار از امید و مهربانی کرد.داستان زیر ماجرای یکی از آن بلازدگان است که به حضرت پناه برد و مورد عنایت امام علیه السّلام قرار گرفت:

او (۲)از مردم ری بود که بدهی سنگینی به حکومت ری داشت،اما از پرداخت آن ناتوان بود و بیم آن داشت که حاکم ری دارایی اش را به جای بدهی از او بستانند.در اندیشه شد که چه باید بکند؟لذا،درصدد یافتن راه حلی برآمد.او به تحقیق درباره حاکم و هویت او برآمد و دریافت که حاکم از شیعیان است.به همین جهت آهنگ سفر مدینه و دیدار امام کاظم علیه السّلام کرد،

۱- (۱)) .ابن شهر آشوب المناقب ۳۱۲/۴.

۲- (۲)) .آن گونه که در مأخذ آمده علی بن طاهر صوری نام داشت.

خدمت امام رسـید و عرض حال نمود.امام نامه ای خطاب به حاکم ری نوشت و بدو داد تا به حاکم برساند.حضرت پس از یاد کرد خـدا نوشت:خداوند زیر عرش خود سایه ای دارد.این سایه مخصوص کسـی است که به برادر خود خیری و سودی رساند یا اندوهی از او بزداید یا دل او را شاد کند و این برادر توست.و السلام

آن مرد نامه را گرفت و از نزد امام علیه السّـلام خارج شد و پس از گزاردن حج روانه دیار خود شد و شـبانه سراغ حاکم رفت و کوبهٔ درب را به صدا درآورد.

خادم حاکم نشان او را پرسید،مرد پاسخ داد:پیک موسی[ملقب به]صابر [هستم].

خـادم سراسـیمه نزد آقـای خود رفت و ماجرا را بازگفت.حاکم با پای برهنه به سوی در شـتافت و پیک امام علیه السّـلام را در آغوش کشـید و چندین بار میان چشـمان او را بوسـیده،از سـر اشتیاق پیاپی جویای حال حضـرت می شد.آن مرد نامهٔ امام علیه السّـلام را بدو داد و حاکم به احترام آن نامه برخاست و نامه را گرفته، بوسـید و چون نامه را خواند هرچه داشت با وی تقسـیم کرد و آنچه که قابل تقسیم نبود بهای آن را به او داد و در این حال می گفت:ای برادر،آیا تو را خشنود کردم؟

مرد پاسخ داد:آری به خدا،و بسیار خشنودم کردی.

آن گاه حاکم،دیوان محاسـبات و مطالبات را خواست و بـدهی او را قلم گرفت و سـندی مبنی بر بدهکار نبودن به وی داد.آن مرد شادمانه خانه حاکم را ترک کرد.برای جبران نیکی حاکم،بر آن شـد تا به زیارت خانهٔ خدا برود و حاکم را دعا کرده،امام علیه السّـلام را از لطف و نیکی حاکم آگاه کند.موسم حج فرا رسید و او بدان سو روانه شد،سپس به مدینه رفت و ماجرا را به امام کاظم علیه السّلام گفت و حضرت بسیار خرسند شد.

ص:۴۵

آن مرد گفت:آیا کار حاکم شما را خشنود کرد؟

حضرت فرمود:آری به خدا،مرا و امیر المؤمنین را خشنود کرد.

به خدا،جدم پیامبر خدا را خشنود کرد و به یقین خداوند را خشنود کرده است». (۱)

این داستان و داستان هایی از این قبیل توجه فوق العادهٔ امام به امور مسلمانان و پافشاری ایشان به بر رفع نیازهای مردم را نشان می دهد.

ص:۴۶

۱- (۱)) .در نگارش این فصل نوشته استاد باقر شریف القرشی را مبنا قرار دادیم(نک:حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السّلام ۱۳۸/۱-۱۶۲.داستان علی بن طاهر صوری از کتاب«قضاء حقوق المؤمنین»نشریه تراثنا ش ۱۸۶/۳۴(به نقل از بحار الانوار ۱۷۴/۴۸ حدیث ۲۴).

قسمت دوم

اشاره

بخش نخست پرورش امـام کـاظم علیه السّـلام بخش دوم مراحـل زنـدگی امـام کـاظم علیه السّـلام بخش سوم امام کاظم علیه السّلام در کنار پدر

ص:۴۷

بخش نخست

اشاره

پرورش امام کاظم علیه السّلام

او هفتمین امـام از خانـدان رسالت است،امام گرانقـدر،عظیم الشأن، کوشای در عبادت،در کرامات و معجزه ها بلنـد آوازه،فرو برنده خشم و درگذرنده از مردم و عبد صالح خداست و مردم عراق،آن حضرت را «باب الحوائج الی الله»می خوانند.

پـدر بزرگوارش«ابو عبـد الله،جعفر بن محمـد(صـادق)»،ششـمین امـام از خانـدان رسـالت است.او معجزهٔ اسـلام و مایـهٔ افتخـار انسانیت در تمام عصرها و نسل ها است که چشم و گوش گیتی،در فضل و هوشمندی و خردمندی و دانش و کمال،چونان او را ندیده و نشنیده است.

مـادر مکرمـهٔ امـام کـاظم علیه السّـلام از جمله کنیزانی بود که آنان را در بازار مـدینه فروختنـد.در میان آنان این بانوی گرامی مورد عنـایت الهی قرار گرفت و از این شـرافت و برتری برخوردار شـد تـا وجود پـاک امـام و امامت را در دامان خود پرورش دهد.امام صادق علیه السّـلام او را به همسـری گرفت و این زن منزلتی والا نزد امام صادق علیه السّلام یافت.حضرت او را بیش از دیگر همسران خود دوست می داشت و او برگزیده ترین و گرامیترین و محبوبترین زنان حضرت به

ص:۴۹

شمار می رفت.

مورخـان در نسب این بـانوی بزرگ دچـار اختلاـف شـده انـد،برخی او را از مردم انـدلس و کنیه اش را«لؤلؤه»و گروهی او را رومی دانسـته و کسانی نیز او را از بزرگترین خانـدان های عجم خوانـده انـد.نام او«حمیده»و در خانه اش مورد احترام و تکریم بود و همه زنان علوی بـدو عنایت و محبت داشـتند.امام صادق علیه السّـلام نیز او را غرق لطف و عنایت خود می کرد،زیرا این بانو را در مرتبه ای بلند از خردمندی و کمال و ایمان نیکو می دید و هم از این جهت بود که او را می ستود.حضـرت دربارهٔ او فرمود:

حمیده همانند شـمش طلا از پلیدی ها پاکیزه است.فرشـتگان پیوسته از او حفاظت می کردند تا این که چون دهش و عطیه ای الهی برای من و حجت پس از من به دستم رسید».

امـام صـادق علیـه السّـلام از دانش خـود به آن بـانوی گرامی چنـدان آمـوخت که طلاـیه دار زنـان روزگـار خـود در دانش و پرهیزگـاری و ایمـان شـد.آن گـاه حضـرت صـادق علیه السّـلام او را فرمود تا زنان مسـلمان را دانش و احکام شـرعی بیاموزد. (۱)چنین بـانویی شایسـتهٔ چنین منزلت والاـیی است و همـو می توانـد و بایـد در عفت،پاکـدامنی،دانش و کمـال سـرآمد زنـان روزگار خود باشد.

مولود خجسته

روزگاری از ازدواج امام صادق علیه السّـلام با حمیـده سپری شـد.امام صادق علیه السّـلام برای حج راهی مکه شد و حمیده را همراه خود برد.پس از اتمام مناسک حج

۱- (۱)) .بحار الانوار ۶/۴۸؛اصول کافی ۴۷۷/۱ و اعیان الشیعه ۵/۲.

به مدینه بازگشتند.چون به«ابواء» (۱)رسیدند حمیده درد زایمان را در خود حس کرد.از آن جا که امام صادق علیه السّلام به او سفارش کرده بود.که پیش از هر اقدامی ایشان را در جریان بگذارد،حمیده کسی را فرستاد تا امام علیه السّلام را از وضع خود باخبر کند.امام که با عده ای از یاران خود مشغول خوردن غذای چاشت بود با شنیدن این مژده به سوی حمیده شتافت.دیری نپایید که آن بانوی گرامی،مهتر و سروری از سروران مسلمانان و امامی از امامان اهل بیت علیهم السّلام را به دنیا آورد.این سان بود که نیکوکارترین مردم،مهربانترین آنان نسبت به مستمندان،پر تحملترین ایشان در راه خدا و عابدترین و ترسانترین خلق خدا زاده شد.جهان از قدوم چنین مولودی خجسته،فروغ یافت؛مولودی که در عصر خود،پرفایده ترین و پر برکت ترین ها برای اسلام بود.

امام صادق علیه السّلام فرزندش را در آغوش گرفت و در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه(که از سنت های مؤکد در اسلام است)خواند.پس از این مراسم،امام صادق علیه السّلام درحالی که خنده بر لب داشت نزد یاران خود بازگشت.یاران به حضرت گفتند:«خدا تو را شاد کند،فدایت شویم ای سرور ما،حمیده چه کرد؟

حضرت مژدهٔ زاده شدن مولود مبارك را به آنان داد و آنان را با منزلت والای فرزندش آشنا کرده،فرمود:خداوند فرزندی به من عطا فرمود و او بهترین کسی است که خداوند آفریده است.

سخن امام صادق علیه السّلام گزاف نبود،چرا که فرزندش امام کاظم علیه السّلام از نظر

۱- ((۱)) .روستایی از نواحی مدینه است و مدفن آمنه دختر وهب مادر پیامبر گرامی اسلام در آن جاست.

علم،تقوا،نیکوکاری و تحمل سختی در راه دین،بهترین و سرآمد آفریدگان خداوند بود.آن گاه امام صادق علیه السّلام به یاران خود فرمود:بدانید،به خدا او صاحب (امام)شماست. (۱)

بدین ترتیب امام صادق علیه السّلام آنان را متوجه کرد که این نوزاد خجسته و مبارک یکی از امامان اهل بیت علیهم السّلام است و خداوند فرمانبرداری از او را بر خلق واجب کرده است.

امام موسی بن جعفر در سال ۱۲۸ ق. (۲)و به نقلی ۱۲۹ ق. (۳)در روزگار حکومت عبد الملک بن مروان دیده به جهان گشود.

کانون محبت و احترام

حضرت امام کاظم علیه السّلام بخشی از دوران خردسالی خود را با آرامش گذراند و همواره زندگی حضرت،سرشار از احترام بود.پدرش امام صادق علیه السّلام دریا دریا محبت و عشق خود را نثار او می کرد و مسلمانان نیز با آن حضرت رفتاری آمیخته به احترام و توجه و عنایت داشتند.امام صادق علیه السّلام او را بر دیگر فرزندان خود مقدم می داشت و آن چنان نسبت به امام کاظم علیه السّلام محبت می ورزید که دیگران از آن بهره ای نداشتند.از مظاهر محبت امام صادق علیه السّلام به فرزندش کاظم این بود که قطعه زمینی به او بخشید.حضرت این زمین را به مبلغ ۲۶۰۰۰

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۲/۴۸(به نقل از بصائر الدرجات/۱۲ باب ۱۷ حدیث ۹).

۲- ((۲)) .مناقب ال ابی طالب ۳۴۹/۴ و تهذیب التهذیب ۳۴/۱۰.

۳- ((۳)) .اعیان الشیعه ۵/۲.روایتی دیگر ولایت امام کاظم علیه السّلام را در سحرگاه روز سه شنبه ماه صفر سال ۱۲۷ ق.دانسته است(نک تحفه الازهار)چهارمین روایت ولادت آن بزرگوار را روز یک شنبه هفت روز سپری شده از ماه صفر[همان سال]می داند(نک:بحر الانساب).

دینار خریده بود و«بسریه»(نخلستان)نام داشت. (۱)

روزی امـام کـاظم خردسال سـخنی بر زبان آورد که شـگفتی امام صادق علیه السّـلام را برانگیخت.امام صادق علیه السّـلام در واکنش به این سـخن فرمود:سـتایش خـدا را که تو را بازمانـده و جانشـین پـدران و از میان فرزندان مایهٔ شادمانی قرار داد و به وجود تو ما را از دوستان و همنشینان بی نیاز کرد. (۲)

سیمای امام

حضـرت موسـی بن جعفر علیه السّـلام رنگی به شدت گندمگون داشت و چهارشانه و دارای محاسن انبوه بود.«شقیق بلخی»در توصیف سیمای امام کاظم علیه السّلام می گوید:«خوش سیما،به شدت گندمگون و لاغر اندام بود».

امام کاظم علیه السّـلام هیبتی چون هیبت پیامبران داشت و چهرهٔ مبارک آن حضـرت آینهٔ سیمای پدرانش؛یعنی امامان معصوم بود و هرکس او را می دید تحت تأثیر هیبت حضرت قرار می گرفت و او را بزرگ و گرامی می داشت.

نقش انگشتری حضرت

نقش نگین انگشتری امام کاظم علیه السّلام چنین بود:«الملك للّه وحده؛ (۳)فرمانروایی تنها برای خداست».

۱- ((۱)) .دلائل الامامه/۴۹-۵۰.

۲- ((۲)) .بحار الانوار ۲۴/۴۸(به نقل از عیون اخبار الرضا ۲۹/۱).

۳- ((۳)) .اخبار الدول/۱۱۲.

کنیۀ حضرت

امام علیه السّلام بدین کنیه ها خوانده می شد:ابو الحسن،ابو الحسن الماضی، ابو ابراهیم،ابو علی و ابو اسماعیل.

القاب امام

القاب حضرت نشانۀ گوشه هایی از شخصیت و شکوه و عظمت امام کاظم علیه السّلام است که به ترتیب می آید:

الف)امام را«صابر»می خواندند،زیرا در برابر انواع سختی ها و آزارهایی که از سوی حاکمان ستمگر و جائر نسبت به حضرتش روا داشته می شد،صبر پیشه می کرد.

ب)دیگر لقب حضرت«الزاهر»(درخشنده)بود،چرا که حضرتش با اخلاق و بخشندگی خیره کننده اش که خلق و خوی جدش پیامبر اکرم را تداعی می کرد،درخشیده بود.

ج)از دیگر القاب آن حضرت«عبد صالح»بود.او را از آن رو عبد صالح لقب دادند که بسیار عبادت می کرد و در فرمانبرداری از خداوند کوشا بود تا آن جا که با گذشت زمان در عبادت ضرب المثل شد.راویان حدیث نیز آن حضرت را با این لقب می خواندند،مثلا راوی می گفت:«حدثنی العبد الصالح»؛ عبد صالح مرا حدیث گفت.

د)«سید»نیز از القاب آن حضرت است،زیرا او از مهتران و سروران

ص:۵۴

مسلمانان و یکی از امامان ایشان است.«ابو الفتح»شاعر بلند آوازه،او را با لقب «سید»چنین ستوده است:«من غلام آن سید ارجمند و گرامی هستم؛و هرجا که باشم درودهایم نثار او باد.

و چون غلام چنین انسان ارجمند و بزرگ باشم؛پس آزاده ام و روزگار، غلام و برده من است». (۱)

ه)امام کاظم علیه السّلام را«الوفّی»(وفاکنندهٔ به عهد)می خواندند،زیرا پای بندترین مردم روزگار خود به عهد و وفای به آن بود.حضرت نسبت به برادران و شیعیان وفادار و نیکوکار بود و فراتر از آن،نسبت به دشمنان و آنان که به حضرت کینه می ورزیدند نیز نیکی روا می داشت.

و)دیگر لقب امام«امین»بود.این واژه با تمام مفاهیم آن در شخصیت سترگ آن امام تجسم یافته بود.او در امور دین و احکام شریعت و نیز در امور مسلمانان امین بود و همانند جد گرامی اش حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله که امین مردم بود،مورد اعتماد مردم قرار گرفت.

ز)از دیگر القاب آن حضرت«کاظم»است.از آن جهت او را کاظم خواندند که در برابر ستم و جور ظالمان،خشم خود را فرو خورده،هرگز نزد کسی لب به شکایت نگشوده،بلکه در برابر این ستم ها خدای بزرگ را شکر و ثنا می گفت و سرانجام به دست همین ستمگران و در سیاهچال های زندان به زهر جفا شهید شد.«ابن اثیر»دربارهٔ وجه تسمیه آن حضرت به کاظم می گوید:

۱- (۱)) .همان/۱۱۳أنا للسید الشریف غلام حیثما کنت فلیبلغ سلامی و إذا کنت للشریف غلاما فأنا الحر و الزمان غلامی

او به سبب صبر،نرمخویی و بدی را با نیکی پاسخ دادن،به این لقب شناخته شده است». (۱)

ح)لقب دیگر حضرت کاظم علیه السّلام«ذو النفس الزکیه»(صاحب نفس پاکیزه) است.از آن جا که گوهر وجود امام به آلودگی های دنیوی و پلیدی های مادی آلوده نشده بود و در این میدان نیز مانندی برای حضرت متصور نبود، «ذو النفس الزکیه»خوانده شد.

ط)آخرین لقبی که حضرت بدان خوانده می شود«باب الحوائج»است.

این لقب حضرت بیشترین شهرت و گردش در واگویه ها را دارد.عموم مردم و خواص از اهل دانش و ایمان و فرزانگان،معتقدند که هرگرفتار و غمزده ای آهنگ آن حضرت کند،به یقین خداوند گرفتاری اش را برطرف کرده و غم های او را می زداید و هرکس به بارگاه ملکوتی او پناه برد به یقین حاجت های او برآورده شده،با دلی آرام و رها از داغ گرفتاری های روزگار به خانهٔ خود باز می گردد.

شیعیان آن حضرت،بلکه تمام مسلمانان با همه گرایش ها و اختلاف طبقهٔ اجتماعی و علمی،به باب الحوائج بودن امام کاظم علیه السّلام ایمان آورده،آن را مسلّم دانسته اند.«ابو علی خلّال»،پیشوای حنبلیان و رهبر روحی و معنوی آنان می گوید:در هرگرفتاری سختی که برای برآمدن آن،آهنگ قبر موسی بن جعفر علیه السّلام را کردم، آن گونه که دوست می داشتم خداوند گره از کارم باز کرد. (۲)

«امام شافعی»پا را فراتر نهاده،دربارهٔ امام و منزلت او می گوید:

ص:۵۶

۱- (۱) .مختصر تاریخ العرب/۲۰۹.

۲- (۲) .تاریخ بغداد ۱۳۳/۱(چاپ دار الکتب العلمیه بیروت).

قبر موسی[بن جعفر]کاظم نوشداروی آزموده شده است. (۱)

آری،همان گونه که امام کاظم در حیات خود پناهگاهی برای مسلمانان بود،پس از شهادت نیز دژی شکست ناپذیر بود که پناهندگان را از دست تطاول بلا و گرفتاری های روزگار امان می بخشید. (۲)

ص:۵۷

۱- (۱)) .تحفه العالم ۲۰/۲.

۲- (۲)) .اغلب مسلمانان بر این باورند که خداوند بلا را از پناهندگان به مرقد حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام برطرف می کند.ابن شهر آشوب نقل می کند در بغداد زنی دیده شد که سراسیمه می دوید.از او پرسیدند کجا می روی؟ گفت نزد موسی بن جعفر می روم زیرا فرزندم را زندانی کرده اند. مردی حنبلی مذهب از سر تمسخر گفت او(امام کاظم)در زندان مرد. زن گفت[خداوندا]به حرمت آن کشتهٔ در زندان قدرت[خود]را به من بنمایان. خیلی زود فرزندش از زندان آزاد شد و فرزند مرد مسخره کننده به کیفر رسید»نک:المناقب ۳۰۵/۴.

بخش دوّم

اشاره

مراحل زندگی امام کاظم علیه السّلام

براساس طبیعت محیط و شرایطی که امام کاظم علیه السّلام در آن زندگی می کرد، بررسی زندگی آن حضرت به سه مرحلهٔ متمایز از یکدیگر تقسیم می شود:

مرحله نخست:از ولادت آن حضرت به سال ۱۲۸ ق.(و به نقلی ۱۲۹ ق.)تا شهادت امام جعفر صادق علیه السّلام به سال ۱۴۸ ق.(پیش از برعهده گرفتن وظیفهٔ امامت)است که دوره پرورش و زندگی آن حضرت در سایهٔ پدر به شمار می رود و حدود بیست سال از عمر مبارک امام کاظم علیه السّلام را شامل می شود.این مرحله از زندگی امام کاظم علیه السّلام از این ویژگی برخوردار بود که علم الهی و توانایی فوق العادهٔ امام علیه السّلام در مناظره و گفت وگوهای علمی تبلور یافت،تا آن جا که هنوز پنج سال از زندگی خود را پشت سر نگذاشته بود،«ابو حنیفه»را با ادلّه و برهان محکم و استوار ساکت کرد.

مرحله دوم:این مرحله پس از شهادت امام صادق علیه السّلام و مسئولیت رهبری دینی،علمی،سیاسی و تربیتی از سوی امام کاظم علیه السّلام آغاز شد.در این فضا و شرایط سخت سیاسی،بیم آن می رفت که جان امام در معرض خطر قرار گیرد.

هم از این رو بود که امام صادق علیه السّلام در زمان حیات خود،امام کاظم علیه السّلام را به عنوان یکی از پنج جانشین خود معرفی کرد و بدین ترتیب برنامه و طرح منصور را برای از میان برداشتن فیزیکی امام کاظم علیه السّلام خنثی کرد.این مرحله تا

ص:۵۹

زمان مرگ منصور(۱۵۸ ق.)ادامه داشت.پس از منصور،مهدی و پس از مهدی،هادی(۱۶۹ ق.)به قدرت رسید.در دورهٔ حکومت مهدی و هادی که بیست سال و اندی به درازا کشید،فضای باز و آزادی نسبی-خصوصا در روزگار مهدی-برای اهل بیت علیهم السّلام و پیروان ایشان فراهم شد.

مرحله سوم:این مرحله از زندگی امام کاظم علیه السّلام همزمان بود با حکومت هارون الرشید که در سال ۱۷۰ ق.به قدرت رسید.هارون در کینه توزی و دشمنی نسبت به اهل بیت و علویان،پس از برادرش هادی و پدرش مهدی، شهره بود.این مرحله تا سال ۱۸۳ ق.که آخرین سال زندگی امام کاظم علیه السّلام بود و به دست یکی از جلادان هارون به شهادت رسید،ادامه یافت.امام کاظم علیه السّلام در این مرحله از زندگی خود با تنگناها و سختی های فراوانی مواجه بود.هنوز هارون الرشید در آغاز راه بود که امام را در سیاهچال ها به بند کشید.گاهی حضرت را در بصره و زمانی در بغداد به زندان می سپرد.این سال های بی رحم با دیگر سال ها متفاوت بود،زیرا هارون الرشید همواره درصدد کوچک کردن امام و کاستن از منزلت آن حضرت بود و تلاش بی امانی برای دربند کردن و کشتن امام داشت.

اگر موضع گیری امام علیه السّلام را در قبال منصور و مهدی در نظر بگیریم می بینیم فعالیت خود را علیه حکومت هارون فزونی می بخشید،اما علیرغم این که علویان از اقدام های انقلابی علیه هارون الرشید خودداری می کردند،هارون اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آنان و خصوصا امام کاظم علیه السّلام را در تنگنا قرار داد.

حضرت کاظم علیه السّلام در آن شرایط و نیز سخت گیری حاکمیت بر علویان،تمام توان خود را برای رسیدن به اهداف الهی و ایفای وظایفی که بر دوش داشت، به کار بست.حضرت،سیاست هارون را به خوبی می شناخت و می دانست که

تصـمیم نهایی هارون از میان برداشـتن و کشتن اوست و برای او تفاوت نمی کند که این اقدام به چه بهایی تمام شود.امام علیه السّلام این مطلب را نیز دریافته بود که هارون حتی وساطت اطرافیان خود را در مورد حضرتش نمی پذیرد.

این مرحله از زندگی امام علیه السّـلام با مقاومت و ثبات حضـرت در موضع گیری ها و عدم عقب نشینی در برابر خواسته های هارون الرشـید به پایان رسید.حضـرت کاظم علیه السّلام از تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر هارون و مطامع او به ازای آزادی از زنـدان خودداری کرد.آن بزرگوار وظایف خود را بادقت و ژرف نگری به انجام رسانـد و به امامت فرزنـدش امام رضا علیه السّـلام وصـیت فرمود و برای جماعت صالحان(در صورت پیروی از امام بعدی)استمرار و تداوم حرکت الهی امامت را تضمین کرد.سـرانجام با بردباری و تحمل آزارها در راه خدا به زهر کین عباسیان مسموم شد و یک عمر جهاد خود را به زیور شهادت در راه خدا آراست.

تاریخ شهادت

امام کاظم علیه السّلام در زندان سندی بن شاهک به روز ۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ ق.

به شـهادت رسـید و در گورسـتان قریش در بغـداد به خـاک سپرده شـد.آرامگاه آن حضـرت امروزه قبلـهٔ دل هـای عاشـقان و طوافگاه جان آزادگان و آزاداندیشان است و دروازه ای است به سوی خدا برای برآمدن نیازها.

ص:۶۱

بخش سوم

اشاره

امام کاظم علیه السّلام در کنار پدر

دوران و مقطعی را که امام موسی بن جعفر علیه السّلام در کنار پدر بزرگوارش گذراند(۱۲۸-۱۴۸ ق.)از چند وجه تمایز برخوردار بود.از آن جمله می توان به فراز و نشیب های تاریخی و فعالیت های روشنگرانهٔ امام صادق علیه السّلام اشاره کرد.

آن حضرت توانست با استمداد از قدرتی که خداوند در او به ودیعت سپرده و کارآزمودگی اش که از عنایات الهی به دست آورده بود،تمام مبارزه طلبی های هماوردجویان را پشت سر گذارده و مسیر اصیل و شاهراهی که جامعهٔ بشری را به هدایت الهی رهنمون می شد نمایانده و وظایف امامت را ایفا کند.در همین دوران امام صادق علیه السّلام راه را برای امام پس از خویش(امام کاظم«ع») هموار و زمینه را برای فرزندش امام کاظم علیه السّلام آماده می کرد.

برای آشنا شدن با روزگاری که امام کاظم علیه السّلام در کنار پدر بزرگوارش بود و شناخت ویژگی های این دوره که در نتیجه،درک و تصوری از دوران امامت حضرت کاظم علیه السّلام به دست می دهد،نقل و بیان رخدادها و پدیده های بارز و برجسته روزگار معاصرت امام کاظم علیه السّلام با پدر گرامی اش را ضروری می دانیم.

این رخدادها را می توان به اختصار این گونه برشمرد:

ص:۶۳

۱.شورش بر ضد حاکمیت و اعتقاد به اهمیت چشم گیر انقلاب،پشیمانی از سکوت و بی تفاوتی در برابر باطل و حاکمان جور و دعوت به نفع علویان مخالف حکومت امویان بود.پدیده نافرمانی و شورش محوریت و قدرت تمرکزیافتهٔ حاکمان را از بین می برد و سرپیچی و نافرمانی از فرمانروایان را در پی داشت و دعوت به«الرضا من آل محمد صلّی اللّه علیه و آله»؛فرد مورد پذیرش و رضایت مردم از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله:سخن محافل و مجالس مردم شده بود.این پدیده و دل مشغولی حاکمان وقت به شورش هایی که پیامد و ثمرهٔ نهضت مقدس سید الشهدا علیه السّلام بود،فرصتی برای امام صادق علیه السّلام فراهم آورد تا برنامه های خود را اجرا کند.

۲.در این دوره،مقدمات پیدایش دولت عباسیان در عرصهٔ سیاست چهره نمود،چرا که عباسیان فضا و شرایط به وجود آمده را غنیمت شمرده و در «ابواء»گرد آمدند و در ظاهر تصمیم گرفتند که«محمد نفس زکیه»خلیفه باشد و شعار«حکومت برای فرد مورد قبول آل محمد صلّی اللّه علیه و آله است»را ترویج و تبلیغ می کردند،اما در نهان،مردم را به بیعت با عباسیان فرا می خواندند.همزمان «ابراهیم امام»غلام خود،ابو مسلم خراسانی را به فرماندهی سپاه خراسان گمارد و او را به قتل عام و دستگیری دشمنان اموی خویش،به صرف اتهام و گمان توطئه گری سفارش کرد.

امام صادق علیه السّلام نسبت به این حرکت و تلاش عباسیان موضعی بی طرف داشت و از همراهی و حمایت آن خودداری کرده و فرجام جنبش عباسیان را بیان می فرمود.از دیگر سو امام صادق علیه السّلام پیشنهادهایی که برای ایجاد حکومتی

علوی به حضرتش می شد نمی پذیرفت،چرا که شرایط و فضایی مناسب برای چنین حکومتی فراهم نمی دید.هنگامی که سران دعوت عباسی،مانند «ابو مسلم خراسانی»و«ابو سلمه»به حضرت صادق علیه السّلام پیشنهاد برپایی حکومت علوی دادند،حضرت نپذیرفت و یک بار نیز فرمود که زمان،برای چنین امری مناسب نیست و آن گاه که یکی از همین پیشنهاددهندگان نامه ای با مضمون مشابه برای حضرت فرستاد،امام علیه السّلام نامهٔ او را سوزاند.امام صادق علیه السّلام که با ژرف نگری،پیشنهادهای آمیخته با انگیزه های سیاسی و آزمندانهٔ آنان را درک کرده بود،با هوشمندی تمام،خود و شیعیان را از این دام هولناک که کیان و مکتب تشیع را تهدید می کرد وا رهاند تا زمینه ای گسترده تر برای جهاد و فعالیت در راه خداوند متعال پیش روی آنان قرار دهد.

۳.فعالیت های امام صادق علیه السّلام در ایجاد ساختاری ویژه و مقابلهٔ فرهنگی و علمی با رویارویی هایی که کیان تشیع را هدف قرار داده و آن را زیر ضربات کینه توزانهٔ خود می گرفت تمرکز یافته بود.این فعالیت ها موارد زیر را در بر می گرفت:

الف)تغییر ساختار فرهنگی و فکری.آن هنگام که حضرت صادق علیه السّلام بی طرفی سیاسی را در پیش گرفت،سیاستی را در پیش گرفت که توانست با توجه به ظرفیت جامعه،نیازهای اجتماعی و اخلاقی مردم را پاسخ دهد و از راه سازماندهی و ساماندهی دانشگاه اهل بیت توانست با جریان منحرف فکری مورد حمایت و ترویج امویان به رویارویی برخیزد.از آن جا که جریان سیاسی موجود نمی توانست چنین انحراف هایی را از میان بردارد،حضرت صادق علیه السّلام

اقشار و جریان های پراکنده را جذب کرد.بدین ترتیب مکتب جدید(مکتب جعفری)در سرزمین های اسلامی رواج یافت و به صورت جریانی فکری که گرایش های جعفری(شیعی)را ترویج و نمایندۀ خط خاندان رسالت بود، درآمد.امام کاظم علیه السّلام در این زمینه،نقش بارز و برجسته و ویژه ای داشت.

ب)امام صادق علیه السّلام همزمان با متحول کردن جریان فکری جامعه،اذهان افراد خاصی را برای پذیرش رهبری امام کاظم علیه السّلام و ایمان کامل به آن آماده می نمود.«مفضّل بن عمر»می گوید:«در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که ابو ابراهیم،امام کاظم علیه السّلام وارد شد.امام صادق علیه السّلام فرمود:دربارۀ[امامت]او سفارش مرا بپذیر و این امر(امامت)را با آن دسته از یارانت که مورد وثوق تو هستند در میان بگذار. (۱)

ج)اقدام امام صادق علیه السّلام به بستن راه بر دعوت های مشکوکی است که با مطرح کردن خویش به عنوان جانشین امام،درهم شکستن صف متحد شیعیان را در سر می پروراندند.یکی از این موارد برخورد امام صادق علیه السّلام با جریان «اسماعیلیه»بود.حضرت به شیعیان فهماند که«اسماعیل»،امام پس از او نیست.هنگامی که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السّلام درگذشت،حضرت عده ای از شیعیان را گرد آورد تا مرگ اسماعیل را خود ببینند،مبادا که منحرفان از نبود اسماعیل سوء استفاده کرده و مرگ او را به بهانه های گوناگون،وسیلۀ فروپاشی تدریجی کیان و موجودیت تشیع کنند.

۴.امام موسی بن جعفر علیه السّلام در رنج های پدر و احضار مکرر او توسط

۱- (۱)) .اصول کافی ۸/۱-۳ حدیث ۴ و الارشاد ۲۱۶/۲.

منصور و آن هنگام که امام صادق علیه السّلام امامت حضرت کاظم علیه السّلام را به شیعیان نزدیک و رازدار خود اعلام کرد و بین دیگر شیعیان و امامت حضرت کاظم پیوند زد،همدم و همراه پدر بود.

۵.بی تردید،امامت،منصب و موهبتی است الهی که به شایستگی نامزد این مقام و توانایی او در به دوش کشیدن این مسئولیت بزرگ و سترگ بستگی دارد و در چنین فردی تبلور می یابد.از این روست که باید از سوی خداوند برگزیده شود و هم توسط فردفرد امامان معصوم علیهم السّلام تعیین و نام برده شوند.

نصوص زیادی در کتاب های حدیث و اخبار آمده است که طی آن ها پیامبر اکرم علیه السّلام دربارۀ جانشین خود با صحابه و خاندان خویش سخن گفته و ایشان را معرفی کرده است.البته روایات و مطالب مستقیمی که هرامام دربارۀ امام پس از خویش بیان فرموده،از نظر نص،اسلوب تعبیر و دلالت،تحت تأثیر شرایط زمانی و مکانی،گاهی صریح و زمانی در قالب کنایه و اشاره بوده است.

با نگرش در روایاتی که از امام صادق علیه السّلام در مورد امامت فرزندش حضرت کاظم و ترتب زمانی آن روایت شده،شیوۀ روشنگری امام صادق علیه السّلام در این زمینه روشن خواهد شد که چگونه امام علیه السّلام دگرگونی های موجود در جامعۀ روزگار خویش را-که دو دهه(از ولادت امام کاظم علیه السّلام)تا شهادت امام صادق علیه السّلام به طول انجامید-مدنظر قرار داده است.این در حالی بود که حضرت صادق علیه السّلام فرزندانی دیگر داشت که از جملۀ آن ها اسماعیل بود.مادر اسماعیل«فاطمه»دخت«حسین اصغر»معروف به«الأثرم»عموی امام صادق علیه السّلام بود.امام صادق علیه السّلام اسماعیل را بسیار دوست می داشت و همین

محبت،برخی از شیعیان را دچار توهم کرده بود که او جانشین پدر خواهد شد.

اسماعیل به سال ۱۴۲ ق.درگذشت و پس از اسماعیل«عبد الله»معروف به «افطح»،بزرگترین فرزند امام صادق علیه السّلام بود.تعدد فرزندان امام صادق علیه السّلام و عنایت و محبت ایشان نسبت به اسماعیل و نیز بودن فرزندان بزرگتر،نصوص واردشده دربارۀ امامت حضرت کاظم علیه السّلام را در هاله ای از ابهام قرار می داد که پاره ای از آن ها به فرزندان،برخی دیگر به یاران حضرت و قسمتی به وضع سیاسی حاکم بر آن روزگار برمی گشت.لذا برای رفع ابهام ها نصوص وارد شده از امام صادق علیه السّلام را که در مورد امامت حضرت کاظم علیه السّلام صادر شده است با رعایت تسلسل زمانی صدور آن نقل می کنیم.

روایات امام صادق علیه السّلام دربارۀ امامت حضرت کاظم علیه السّلام

۱.از«یعقوب سرّاج»نقل شده است:«حضور امام صادق علیه السّلام شرفیاب شدم،حضرت را در کنار گهوارۀ«ابو الحسن موسی»دیدم که با موسی ملاطفت و مهربانی می کرد و او را بازی می داد.مدتی نه چندان کوتاه نشستم تا امام صادق علیه السّلام موسی را به حال خود واگذاشت.برخاسته،به سوی او رفتم.

حضرت به من فرمود:به آقای خود نزدیک شو.به گهوارۀ موسی نزدیک شدم و بر او سلام کردم.

او با زبانی رسا و گفتاری شیوا پاسخ سلام مرا داد و فرمود:برو و نام دخترت را که دیروز بر او نهاده ای تغییر ده که خداوند از این نام بیزار است.

یعقوب سرّاج می گوید:خداوند مرا دختری عطا کرد و من نام او را

«حمیرا»نهادم.

آن گاه امام صادق علیه السّلام به من فرمود:فرمان او را به کار گیر،راه درست را می یابی.

یعقوب می گوید:من نیز نام دخترم را تغییر دادم». (۱)

۲.از«سلیمان بن خالد»نقل شده است:روزی نزد امام صادق علیه السّلام بودیم، حضرت صادق علیه السّلام،ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام را خواند و به ما فرمود:

علیکم بهذا،فهو و اللّه صاحبکم بعدی؛ (۲)بر شما باد[به پیروی از او و اقتدای]به او.به خدا سوگند که پس از من او امام شماست.

۳.در روایتی از«فیض بن مختار»آمده است:«در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که ابو الحسن موسی علیه السّلام که خردسال بود وارد شد.او را گرفتم و بوسیدم.

حضرت صادق علیه السّلام فرمود:شما[امت،چونان]کشتی هستید و این(امام کاظم علیه السّلام)ناخدای کشتی است.

سال بعد به حج رفتم.دو هزار دیناری که همراه داشتم،نیمی برای امام صادق علیه السّلام و نیم دیگر را برای امام کاظم علیه السّلام فرستادم.زمانی که بر حضرت وارد شدم،فرمود:او را با من همسنگ کردی؟

عرض کردم:[این کار خودسرانه نبود بلکه]بنا به گفتهٔ شما چنین کردم.

حضرت فرمود:به خدا سوگند که من چنین نکردم بلکه خداوند چنین مقرر فرموده است». (۳)

۴.نیز از«فیض بن مختار»است که می گوید«به امام صادق علیه السّلام عرض

۱- (۱) .همان ۳۱۰/۱ حدیث ۱۱.

۲- (۲) .همان جا حدیث ۱۲.

۳- (۳) .همان ۳۱۱/۱ حدیث ۱۶.

کردم:ما را از آتش دوزخ وارهان[و امام پس از خویش را به ما بنمایان].چه کسی پس از تو امام ماست؟در همین حال ابو ابراهیم موسی علیه السّلام که خردسال بود وارد شد.

حضرت فرمود:این سرور و امام شماست.بدو[و فرمان او]چنگ انداز[و از او جدا مشو]». (۱)

۵.در روایت«معاذ بن کثیر»می خوانیم:«به امام صادق علیه السّلام عرض کردم:از خداوند می خواهم تا آن گونه که به پدرت فرزندی چون تو و با چنین منزلتی عطا کرده،تو را نیز چنین موهبتی عنایت کند[و جانشینی برای تو مقرر فرماید].

امام فرمود:خداوند چنین کرده.

گفتم:فدایت گردم،او کیست؟

امام صادق علیه السّلام به«عبد صالح»(امام کاظم علیه السّلام)که در سن خردسالی بود اشاره کرد و فرمود:همین خفته،[جانشین من]است. (۲)

۶.از«عبد الرحمان بن حجاج»روایت شده است که گفت:«در سالی که ابو الحسن ماضی علیه السّلام را گرفتند،به عبد الرحمن گفتم:این مرد(امام کاظم علیه السّلام)در دست این شخص است(حاکم مدینه یا هارون بوده است)و نمی دانیم چه سرنوشتی دارد.آیا از او(امام صادق«ع»)دربارۀ[امامت]یکی از فرزندانش مطلبی به تو رسیده است؟

عبد الرحمن گفت:گمان نمی کردم کسی در این باره چیزی از من بپرسد[و

۱- ((۱)) .همان ۳۰۷/۱ حدیث ۱ و الارشاد ۲۱۷/۲.

۲- ((۲)) .اصول کافی ۳۰۸/۱ حدیث ۲ و الارشاد ۲۱۷/۲.

بعد نقل کرد که سال ها قبل]وارد خانهٔ جعفر بن محمد شدم.او را در اتاقی چنین و چنان[مشخصات اتاق را برشمرد]یافتم که مصلای او بود.حضرت صادق علیه السّلام مشغول دعا بود و موسی بن جعفر در سمت راست پدرش نشسته بود و دعای پدر را«آمین»می گفت.عرض کردم:فدایت گردم،دلدادگی و خدمتگزاری مرا نسبت به خویش می دانید.پس از شما ولیّ و امام مردم کیست؟

امام صادق علیه السّلام فرمود:موسی زره(خلعت امامت)را بر تن کرد و بر اندام او راست آمد.

به حضرت گفتم:از این پس نیاز به بیان و توضیحی ندارم[و امام خویش را شناختم]». (۱)

۷.در روایت«یعقوب بن جعفر جعفری»آمده است:«اسحاق بن جعفر علیه السّلام برایم نقل کرد:روزی در محضر پدرم بود.«علی بن عمر بن علی»به پدرم گفت:فدایت گردم،پس از تو ما و مردم به که پناه ببریم؟

پدرم گفت:به صاحب دو جامهٔ زرد و دو طرّه گیسو،همو که از این درب درآمده و درب را با دو دست خویش می گشاید.

دیری نپایید دو دست دو درب را گشود و آشکار شد.او ابو ابراهیم،موسی بن جعفر علیه السّلام بود». (۲)

۸.از«صفوان جمّال»روایت شده است:«منصور بن حازم به امام

۱- (۱)) .اصول کافی ۳۰۸/۱ حدیث ۳ و الارشاد ۲۱۷/۲.

۲- (۲)) .اصول کافی ۳۰۸/۱الارشاد ۲۲۰/۲.

صادق علیه السّلام گفت:پدر و مادرم فدایت باد،بامدادان و شامگاهان،جان ها و نفس ها را می گیرند.چون آن هنگام فرا رسد[جانشین شما]کیست؟

امام صادق علیه السّلام فرمود:چون وقت[رفتن]فرا رسد،او امام شماست.آن گاه با دست-آن گونه که به یاد دارم-بر شانهٔ راست حضرت کاظم علیه السّلام زد.آن هنگام حضرت کاظم علیه السّلام خماسی(پنج ساله یا قامت او پنج وجب)بود و عبد الله فرزند امام صادق علیه السّلام نیز در مجلس حضور داشت». (۱)

۹.از«مفضل بن عمر»نقل شده است:«امام صادق علیه السّلام از حضرت کاظم علیه السّلام که در سنین کودکی بود نام برد و فرمود:این همان مولودی است که چون او مولودی خجسته[و پر خیر]برای شیعیان ما زاده نشده است.

سپس به من فرمود:در حق اسماعیل(دیگر فرزند امام صادق)جفا نکنید. (۲)

۱۰.از«عیسی بن عبد الله محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السّلام»روایت شده است:«از امام صادق علیه السّلام پرسیدم:در صورتی که آن واقعه-خدای آن روز را پیش نیاورد و آن را نبینیم-رخ دهد که را به امامت برگزینیم؟

حضرت به فرزندش موسی اشاره کرد.

گفتم:اگر موسی دچار سرنوشت حتمی خود شد که را به امامت برگزینم؟

امام فرمود:فرزند موسی.

گفتم:اگر او نیز نبود و برادری بزرگ و فرزندی خردسال برجای گذاشت که را برگزینیم؟

۱- (۱)) .اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۵ و الارشاد ۲۱۸/۲.

۲- (۲)) .اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۸.

امام فرمود:فرزندش را.سپس افزود:به همین منوال تا آخر.

گفتم:اگر او را نشناسم و جای او را ندانم چه کنم؟

امام فرمود:[در این صورت]بگو:اللهم إنی أتولّی من بقی من حججک من ولد الإمام الماضی؛

بـار خـدایا،من ولاـیت[حجتی از]حجت های تو را که از امام پیشـین برجای مانـده پـذیرفته[و دوستی او و پیروی اش را بر خود لازم می دانم].همین-ان شاء الله-تو را بس است». (۱)

۱۱.روایتی مفصّل دربارۀ امامت حضـرت کاظم علیه السّلام از«فیض بن مختار» نقل شده است که در آن می گوید:«امام صادق علیه السّلام فرمود:او امام توست.نزد او برو و به حقش اقرار کن.

برخاسـته،نزد امام کاظم علیه السّـلام رفتم،سـر و دست او را بوسـیدم و برای او به درگاه خداوند دست به دعا برداشـتم.آن گاه امام صادق علیه السّلام فرمود:پیش از این در گفتن این امر به تو مجاز نبودیم.

گفتم:فدایت گردم،آیا این را به کسی بگویم؟

حضرت فرمود:آری به همسر و فرزندانت.

فیض بن مختـار می گویـد:همسـر و فرزنـدانم و دوسـتانم که«یونس بن ظبیان»از آنان بود همراه من بودنـد.چون آنان را از این مطلب آگاه کردم همگی سپاس خداونـد-عز و جل-گفتند،اما یونس گفت:به خدا سوگند،باید این مطلب را از او(امام صادق علیه السّـلام)بشـنوم،سـپس راه خانـۀ امام صادق علیه السّـلام را در پیش گرفت و من او را دنبال کردم.چون به درب خانـۀ امام رسیدم،او را پیش تر از

۱- (۱)) .اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۷ و الارشاد ۲۱۸/۲.

خود بر در سرای حضرت دیدم.در آن هنگام شنیدم که امام صادق علیه السّلام به یونس می گوید:ای یونس،مطلب همان گونه است که فیض برای تو بازگفته است.

یونس گفت:شنیدم و[به جان]اطاعت کردم.

آن گاه امام صادق علیه السّلام به من فرمود:ای فیض،او را با خود ببر. (۱)

۱۲.«صفوان جمّال»می گوید:«از امام صادق علیه السّلام دربارۀ امام بعد از او پرسیدم،حضرت فرمود:صاحب منصب امامت به بیهودگی و بازی نمی پردازد.

در این هنگام ابو الحسن موسی(که خردسال بود و بزغاله ای از نژاد بزهای مکه به همراه داشت)وارد شد.او به بزغاله می گفت:برای پروردگارت سجده کن!

امام صادق علیه السّلام او را در آغوش گرفت و فرمود:پدر و مادرم فدای او باد که به بیهودگی و بازی نمی پردازد». (۲)

۱۳.از«زید نرسی»روایت شده است که امام صادق علیه السّلام فرمود:با خدای خویش به راز و نیاز پرداخته و به درگاه او دست نیاز بردم تا فرزندم اسماعیل جانشین من باشد،اما خداوند مقام امامت را فقط برای فرزندم موسی مقرر داشته و امامت را جز برای او نمی پسندید. (۳)

۱۴.از«زید بن اسباط»روایت شده است که گفت:«امام صادق علیه السّلام را در بیماری اش که به رحلت او انجامید دیدار کردم.امام علیه السّلام فرمود:[امام صادق علیه السّلام] با اشاره به فرزندش موسی[فرمود:]ای زید،این کودک را می بینی؟چون دیدی مردم دربارۀ [امامت]او دچار اختلاف شدند،گواهی بده که من تو را آگاه کردم و گفتم:از آن رو برادران یوسف او را در چاه افکندند که نسبت به وی حسد ورزیدند،زیرا گناهی جز بازگفتن خواب

۱- ((۱)) .اصول کافی ۳۰۹/۱ حدیث ۹.

۲- ((۲)) .همان/۳۱۱ حدیث ۵ و الارشاد ۲۱۹/۲.

۳- ((۳)) .زید نرسی الاصل/ق ۳۹.

خویش نداشت،آن هنگام که گفت:یازده ستاره و خورشید و ماه را در خواب دیدم که مرا سجده می کنند.این کودک نیز بی تردید مورد حسد قرار خواهد گرفت.آن گاه امام صادق علیه السّلام [فرزندانش]موسی،عبد اللّه،اسحاق،محمد و عباس را فرا خواند و به آنان فرمود:این (موسی)وصیّ اوصیاء،عالم[و خزانهٔ]دانش عالمان و گواه بر مردگان و زندگان است.سپس فرمود:ای یزید«گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و از آن پرسیده خواهند شد». (1)

ص:75

1- (1)) .بحار الانوار 20/48 حدیث 31(به نقل از ابن شهر آشوب مناقب آل ابی طالب).

قسمت سوم

اشاره

بخش نخست ویژگی های عصر امام کاظم علیه السّلام بخش دوم موضع گیری امام کاظم علیه السّلام در عصر منصور عباسی بخش سوم امام کاظم علیه السّلام و حکومت مهدی عباسی

ص:۷۷

بخش نخست

ویژگی های عصر امام کاظم علیه السّلام

منصور عباسی پس از به شهادت رساندن امام صادق علیه السّلام و سرکوب قیام ها و انقلاب علویان در روزگار خود،نه تنها سیاست جبارانهٔ خود را نسبت به علویان تغییر نداد،بلکه درحالی که ترسی از ایشان بر زندگی او سایه افکنده بود،با سینه ای آکنده از کینه و دشمنی این خاندان،شیوهٔ خود را پی گرفت و عرصه را بر آنان به شدت تنگ کرد.بیگناهان را به سیاهچال ها افکنده،زندان را بر سر ایشان ویران می کرد و برخی را زنده زنده در میان ستون ها قرار می داد.

جاسوسانی را گمارد تا او را از تمام فعالیت های علویان باخبر کنند.آنان نیز به منظور جلب نظر خلیفه و خوش خدمتی هرحرکتی را که از علویان می دیدند پس از تحریف و دروغ سازی به اطلاع خلیفه می رساندند.

از دیگر سو،منصور جریان های الحادی،مانند غلات و زندیقان را آزاد گذارده بود تا در میان مردم نفوذ فکری کرده،آنان را به گمراهی کشیده و از مسیر اهل بیت علیهم السّلام منحرف کنند.او همچنین برخی از عالمان سست عنصر را به خود نزدیک کرد تا مهر تأییدی بر حکومت او باشند و به آن مشروعیت دینی بخشند.وضع حاکم بر آن روزگار را و نیز بیم و هراسی که بر آن دوره سایه

افکنده بود در چند نکته می توان روشن کرد:

نکته نخست:وصیت نامه ای را که امام صادق علیه السّلام برای عموم مردم و با توجه به وضعیت موجود تنظیم کرده بود،از پنج نفر به عنوان جانشین خویش نام می برد که به ترتیب:«ابو جعفر منصور»(خلیفه وقت)،«محمد بن سلیمان»، «عبد الله»،«موسی»و«حمیده»بودند.از سوی دیگر نامهٔ منصور به کارگزار خود در مدینه بود که طی آن به کارگزار خود دستور داده بود تا در صورتی که امام صادق علیه السّلام فرد مشخصی را به جانشینی خود معرفی کند،او را بکشد.تأمل در وصیت نامهٔ امام صادق علیه السّلام و فرمان منصور مبنی بر کشتن جانشین آن حضرت،روشی را که منصور در برخورد با امام کاظم علیه السّلام در پیش گرفته بود و نیز دامنهٔ زیر نظر گرفتن حرکات و سکنات امام کاظم علیه السّلام را که از طریق جاسوسان مورد اعتماد منصور صورت می گرفت روشن می کند.

امام صادق علیه السّلام با علم به این که آینده آبستن چه حوادثی است و چه خطرهایی فرزندش امام کاظم علیه السّلام را تهدید می کند،با بیانی خاص،حقیقت امر و مسألهٔ امامت و جانشینی به حق خود را به اطلاع شیعیان رساند.البته بیانی که امام صادق علیه السّلام برگزید باعث شد تا عده ای از شیعیان برای مدتی کوتاه یا دراز در شناخت امام خود دچار اشتباه و سرگردانی شوند،اما حفظ جان جانشین امام که از سوی خداوند تعیین و اطاعت از او واجب شده بود،در چنان شرایطی ضروری بوده و ادامهٔ راه امامت جز با بهره گیری از ابزار متناسب با شرایط آن زمان ممکن نبود.روشن است یاران هشیار امام صادق علیه السّلام در مورد وصیت آن حضرت که امامت حضرت کاظم علیه السّلام را مدنظر داشت،دچار اشتباه

و سردرگمی نمی شدند.

«داوود بن کثیر رقّی»می گوید:«مردی خراسانی که«ابو جعفر»کنیه داشت عازم کوفه بود.عده ای از مردم خراسان نزد او آمده،از او خواستند تا اموال (حقوق شرعی و هدایا)و مسائل شرعی ایشان را به کوفه ببرد.ابو جعفر چون به کوفه رسید منزلی گزید،سپس به زیارت مرقد امیر المؤمنین علیه السّلام رفت.او در گوشهٔ مسجد مردی را دید که گروهی گرد او جمع شده اند.زمانی که از زیارت فراغت یافت به آنان نزدیک شد و دریافت که آنان فقیهان شیعی هستند و از شیخ خود«ابو حمزه ثمالی»دانش فرا می گیرند.

ابو جعفر می گوید:در همین حال که نشسته بودم مردی اعرابی(بادیه نشین)پیش آمد و گفت:من از مدینه آمده ام.جعفر بن محمد علیه السّلام به دیار باقی شتافت.ابو حمزه نعره ای دردمندانه برآورد و دست بر زمین کوفت،سپس از مرد اعرابی پرسید:آیا از او وصیتی شنیده ای؟

مرد اعرابی گفت:برای فرزندانش عبد الله و موسی و نیز برای منصور وصیت کرد.

ابو حمزه گفت:ستایش خدای را که گمراهمان نکرد،کوچک و بزرگ را آشکار و روشن کرد و امر بزرگ را پنهان داشت.

آن گاه به سوی مرقد امیر المؤمنین علیه السّلام رفت و نماز گزارد و ما نیز نماز گزاردیم.سپس به سوی او رفتم و گفتم:معنای کوچک و بزرگ را برای من بازگو.

ابو حمزه گفت:بزرگ(عبد الله)نقص دارد و کوچک(موسی)را در کنار

بزرگ قرار داد و امر بزرگ را به وسیلهٔ منصور پنهان داشت،چرا که اگر منصور می پرسید:وصی جعفر بن محمد علیه السّلام کیست؟پاسخ می شنید:تو وصی او هستی.

مرد خراسانی می گوید:معنای پاسخ او را نفهمیدم. (۱)آن گاه به مدینه رفت تا خود،وصی امام صادق علیه السّلام را بازشناسد».

نکته دوم:پس از شهادت امام صادق علیه السّلام حاکمیت،شیعیان را به شدت زیر نظر داشت و از همین رو آشفتگی و درماندگی جامعهٔ تشیع را در برگرفت و محیط،آکنده از احتیاط و تقیه شد.حال و هوای این مقطع زمانی را که از نظر تاریخ تشیع حایز اهمیت است،از زبان«هشام بن سالم»یکی از برجستگان و چهرهٔ شناخته شدهٔ تشیع می شنویم.او می گوید:«پس از وفات امام جعفر صادق علیه السّلام من و«مؤمن طاق»(ابو جعفر)در مدینه بودیم.مردم یکصدا«عبد اللّٰه افطح»را جانشین پدرش امام صادق علیه السّلام می دانستند،زیرا از امام صادق علیه السّلام نقل می کردند که فرموده است:امر[امامت]از آن بزرگ[تر]است اگر نقصی نداشته باشد.

من و«صاحب طاق»بر عبد اللّٰه وارد شدیم و مردم را گرد او جمع شده دیدیم.همان گونه که پیش از آن از پدرش مسائلی را می پرسیدیم،از او سؤال کردیم:زکات بر چه مقدار واجب است؟

گفت:در دویست درهم،پنج درهم.

پرسیدیم:زکات صد درهم چه مقدار است؟

۱- (۱)) .عوالم العلوم الامام الکاظم علیه السّلام/۱۷۵.

گفت:دو و نیم درهم. (۱)

به او گفتیم:به خدا سوگند مرجئه نیز این را نمی گویند.

عبد الله افطح دست به سوی آسمان برد و گفت:به خدا سوگند نمی دانم مرجئه در این باره چه می گویند!

هشام می گوید:من و«ابو جعفر احول» (۲)سرگشته و درمانده از نزد عبد الله خارج شدیم و نمی دانستیم کجا باید برویم و آهنگ چه کسی کنیم.در این گفت وگو بودیم که نزد مرجئه قدریّه،زیدیه،معتزله،یا خوارج برویم، نمی دانستیم. (۳)در این وادی سرگردانی بودیم که دیدم مردی کهنسال با اشارهٔ دست،مرا فرا می خواند.از آن جا که در مدینه جاسوسانی بودند که منصور دوانیقی گمارده بود تا شیعیان جعفر بن محمد علیه السّلام را شناسایی کرده،برای گردن زدن به حکومتیان بسپارند،آن پیرمرد را از جملهٔ جاسوسان پنداشتم.از این رو به ابو جعفر(مؤمن طاق)گفتم:از من فاصله بگیر،مبادا خود را به کشتن دهی که این پیرمرد مرا می خواهد و با تو کاری ندارد.

ابو جعفر کمی از من فاصله گرفت و من که می پنداشتم راه گریزی ندارم، دنبال پیرمرد روانه شدم.او مرا به درب خانهٔ ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام رساند و خود بازگشت.در همین حال خادمی را در درگاه خانه دیدم که به من گفت:وارد شو خدایت رحمت کند.

چون وارد خانه شدم با امام کاظم علیه السّلام روبه رو شدم.او سخن خود را با من

۱- ((۱)) .اصل ثابت نزد مسلمانان این است که به کمتر از دویست درهم زکات تعلق نمی گیرد اما افطح این حکم را نمی دانست.

۲- ((۲)) .مؤمن طاق ابو جعفر صاحب طاق و احول لقب های«محمد بن علی بن نعمان»است.نک اختیار معرفه الرجال ۴۲۵/۲.

۳- ((۳)) .مفید الارشاد ۲۲۱/۲ و مدینه المعاجز ۲۰۸/۶.

چنین آغـاز کرد:نه به سوی مرجئه،نه به سوی قـدریه،نه به سوی یزیـدیه،نه به سوی معـتزله،و نه به سوی خوارج،به سوی من،به سوی من،به سوی من.

به امام علیه السّلام گفتم:فدایت شوم،پدرت از دنیا رفت؟

حضرت فرمود:آری.

گفتم:فدایت گردم،پدرت به مرگ درگذشت؟

فرمود:آری.

گفتم:فدایت شوم،پس از او چه کسی امام ماست؟

فرمود:خداوند اگر بخواهد تو را هدایت کند چنان خواهد شد.

گفتم:فدایت شوم،عبد الله افطح مدعی است که پس از پدرش امام می باشد.

حضرت فرمود:عبد الله می خواهد از فرمان خدا سرپیچی کرده،بندگی او را نکند.

گفتم:فدایت گردم،پس چه کسی پس از او(امام صادق علیه السّلام)امام ما خواهد بود؟

امام علیه السّلام فرمود:اگر خداوند بخواهد تو را هدایت کرده راه را بنمایاند هدایتت خواهد کرد.

گفتم:فدایت شوم تو خود امام هستی؟

فرمود:چنین نمی گویم(ادعای این امر را ندارم).

با خود اندیشیدم که راه درستی برای رسیدن به خواسته ام و شناختن امام انتخاب نکرده ام و در مطرح کردن پرسش خود به بیراهه رفته ام.این بود که به

حضرت گفتم:فدایت گردم،آیا شما امام دارید؟

حضرت پاسخ داد:نه.

از هیبت و شکوه آن حضرت حالتی به من دست داد که هنگام دیدار با امام صادق علیه السّلام این چنین تحت تأثیر جلال و عظمت آن حضرت قرار نمی گرفتم و تنها خداوند از آن آگاه است.

باز گفت و گو را با حضرت دنبال کرده،گفتم:فدایت شوم،آنچه را که از پدرت می پرسیدند،از شما بپرسم؟

امام علیه السّلام فرمود:بپرس باخبر می شوی و آن را فاش مکن که اگر چنین کنی فرجام،سر بریدن است.

هشام می گوید:پرسش هایی از امام کاظم علیه السّلام کردم و او را دریایی از دانش یافتم.آن گاه به او گفتم:فدایت گردم،شیعیان تو و شیعیان پدرت سرگشته و راه گم کرده اند.با این که مرا به راز نگاه داشتن امر فرموده ای آنان را از خبر [امامت شما]آگاه کنم.و به سوی شما دعوتشان کنم؟

امام کاظم علیه السّلام فرمود:هریک از آنان را راه یافته دیدی،از این امر آگاه کن و از او پیمان رازداری بگیر،چرا که اگر این امر(امامت)را فاش کنند فرجام کار،سر بریدن است و در این هنگام امام کاظم علیه السّلام با دست به گلوی خویش اشاره فرمود. (۱)

این روایت که از هشام بن سالم نقل شده است واقعیت هایی را از فضای حاکم بر روزگار امام کاظم علیه السّلام روشن می کند که به شرح زیر می آید:

۱.جاسوسان فراوانی جامعهٔ شیعی را کاملا زیر نظر داشتند و ترس،ناامنی

ص:۸۵

۱- (۱)) .اختیار المعرفه الرجال ۵۶۵/۲ حدیث ۵۰۲؛الارشاد ۲۲۱/۲-۲۲۲؛اعلام الوری ۱۶/۲-۱۷(به نقل از الارشاد ۲۲۱/۲-۲۲۲)؛کشف الغمه ۱۲/۳-۱۳ و بحار الانوار ۵۰/۴۸.

و فضای وحشت آلود،مسلمانان و برجستگان آنان،به ویژه آن دسته از آنان را که ساکن مدینه بودند فرا گرفته بود.

۲.عدم اعلان امامت حضرت کاظم علیه السّلام برای همگان بود،چرا که تنها عده ای انگشت شمار از شیعیان از امامت حضرت موسی علیه السّلام آگاهی یافته بودند، (۱)به گونه ای که«هشام بن سالم»که از بزرگان شیعه بود،پس از گذشت زمانی و از راه های شرعی و عقلی توانست امام زمان خود را بشناسد.این تجربیات،شیعه را واداشت تا با تقیه و پنهان کاری،خود را از گزند ستمگران و لبهٔ تیز شمشیر آنان ایمن سازد.به همین دلیل است که چون راویان می خواستند از امام کاظم علیه السّلام نقل روایت کنند از حضرت صریحا نام نمی بردند،بلکه با تعبیر«عبد صالح گفت»،«سید گفت»،«عالم گفت»و...مطلبی را از امام علیه السّلام نقل می کردند.

۳.اختناق،محدودیت و ممنوعیت ها،تعقیب مخالفان حکومت،سرکوب اندیشه های پاک،ترویج شایعه هایی دروغین از سوی حاکمیت،زمینه را برای رشد افراد پست و ناپاک فراهم آورد.در این دوره،فعالیت اینان فزونی گرفت، آوازه شان فراگیر شد و گروه های متعددی را به وجود آوردند.آنان با حمایت های بی دریغ خلیفه،خود را به عنوان رهبران فکری،فقهی و حدیثی امت مطرح و در جامعهٔ آن روز موقعیتی پیدا کردند.به همین دلیل بود که هشام بن سالم دچار سرگردانی شده،فرقه هایی را که در آن روزگار مطرح بودند برشمرده و با ابو جعفر همزبان شده که:نزد مرجئه،قدریه،زیدیه،معتزله یا

۱- (۱)) .از جملهٔ این خواص زراره،داوود بن کثیر رقی،حمران،ابو بصیر و مفضل بن عمر هستند.

خوارج برویم.

۴.در ماجرای هشام می بینیم که امام کاظم علیه السّلام راهی جز راه عبد الله افطح مدعی امامت،برگزیده بود.حضرت در برخورد با هشام،ابتدا گفت وگوی او و ابو جعفر را که تنها آن دو از آن آگاه بودند باز گفت و از رفتن نزد فرقه هایی که آنان در نظر داشتند بازداشته،سپس فرمود:به سوی من،به سوی من،به سوی من.

نکته سوم:ماجرای«خزانه»است.این ماجرا از جمله حقایق تاریخی است که از سیاست منصور مبنی بر از میان برداشتن و کشتار علویان،پرده برمی دارد.

منصور با این اقدام به فرزند و جانشین خود«مهدی»می فهماند که دستگاه خلافت تنها با این شیوه پایدار می ماند.جمع بی شماری از شیعیان معتقد و مؤمن به زندان افکنده شده،پس از شکنجه به کام مرگ فرستاده می شدند و رنجی که امام کاظم علیه السّلام از این رخداد می کشید،از دیگر حقایق آن روزگار است که در این واقعهٔ تاریخی آمده است.زمانی به رنج امام کاظم علیه السّلام پی می بریم که می شنویم یکی از این خزانه ها،محل جمع آوری سرهای بریدهٔ کهنسالان، جوانان و خردسالان از خاندان رسالت بوده است.این ماجرا را در تاریخ طبری چنین می خوانیم:«هنگامی که منصور عازم حج شد«ریطه دختر ابو العباس»و همسر مهدی را فراخواند و به او سفارش هایی کرد،چرا که در این زمان مهدی در«ری»بود.منصور امر حکومت را به ریطه واگذارد و کلید خزانه ها را بدو سپرد.آن گاه او را سوگندهای سخت داد و از او پیمان گرفت که تا زمانی که منصور زنده است خزانه را باز نکند و چون مرد،تنها او و همسرش

مهدی درب خزانه را بگشایند و تأکید کرد که شخص سومی با آنان نباشد.

هنگامی که مهدی از ری به بغداد آمد،ریطه کلیدها را به او داد و سفارش های منصور را در مورد خزانه به مهدی رساند.چون خبر مرگ منصور به مهدی رسید و مهدی بر تخت خلافت نشست درب خزانه را باز کرد و با همسرش وارد آن شد.او عمارتی بزرگ دید که جوانان و پیران و خردسالان فراوانی در آن کشته شده،بر زمین افتاده اند و به گوش هریک از آنان برگه ای حاوی مشخصات و نسب ایشان آویخته شده بود.این صحنه[آن چنان تکان دهنده بود که]مهدی را به وحشت انداخت.به دستور مهدی گودالی کنده شد و پیکر کشتگان را در آن دفن و روی آن را هموار کردند». (۱)

نکته چهارم:تشکیک در مسأله رهبری امت اسلامی و این که چه کسی پس از امام صادق علیه السّلام عهده دار این مقام خواهد شد،یکی دیگر از مسائلی بود که در آغاز امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام و به انگیزهٔ برهم زدن صفوف شیعیان و از میان بردن آنان و نیز برافروختن آتش آشوب و هرج ومرج،دامن زده شد.

بن مایهٔ این امر ادعای عبد الله افطح،برادر بزرگ امام کاظم علیه السّلام در مورد امامت بود که بالطبع رنجی بر دیگر رنج های امام کاظم علیه السّلام می افزود،زیرا در این وضعیت،دستگاه های ستمگر وابسته به منصور،لحظات زندگی و هرحرکت امام کاظم علیه السّلام را زیر نظر داشتند و به آن به دیده شک می نگریستند. (۲)

ص:۸۸

۱- (۱)) .طبری ۳۴۳/۶-۳۴۴(چاپ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات-بیروت).

۲- (۲)) .هاشم معروف الحسنی سیره الائمه الاثنی عشر ۳۲۵/۲ حیاه الامام موسی بن جعفر علیه السّلام(چاپ دار التعارف للمطبوعات-بیروت)؛الارشاد ۲۰۹/۲ ذکر اولاد ابی عبد الله علیه السّلام و عددهم و اسمائهم و طرف من اخبارهم(چاپ مؤسسهٔ آل البیت لإحیاء التراث-قم).

نکته پنجم:از دیگر سیاست هایی که حاکمان عباسی،به ویژه منصور عباسی در پیش گرفتند،ایجاد جریان دینی وابسته به حاکمیت؛یعنی«واعظان درباری»بود.پس از آن که امام موسی بن جعفر علیه السّلام از عرصهٔ سیاسی و فکری دور نگهداشته شد،پدیدهٔ واعظان درباری جایگزینی برای امام علیه السّلام بود که خلیفه با تمام توان و آنچه در دست داشت از آن حمایت می کرد تا از یک سو جای خالی امام علیه السّلام را پر کرده،از سوی دیگر این عالمان حکومت ساخته، سیاست های منصور را تأیید کنند.منصور با اجرای این سیاست می خواست به امت اسلامی القاء کند که دنباله رو و سیرهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و در خط اسلام است.در شمار این واعظان و عالمان،«مالک بن انس»بود.او آن بخش از اعتقادات را برمی گزید که با سیاست منصور در تعارض نباشد و بدین ترتیب با خلیفه هم آواز شد.همین امر باعث شد تا منصور«الموطأ»(کتاب فقهی مالک)را با زور سرنیزه و شمشیر بر مردم تحمیل کرده،مالک را سرپرست تمام کارگزاران و عملهٔ دولت در حجاز گرداند.مردم نیز بر درب سرای او جمع می شدند و والیان و حاکمان از او می ترسیدند.هنگامی که«شافعی»خواست بر مالک وارد شود از والی شهر خواست تا وساطت کند،باشد که به آسانی به دیدار مالک نایل آید،ولی شافعی در پاسخ گفت:«با پای برهنه و پیاده از مدینه به مکه رفتن بر من آسانتر است از این که به درب سرای مالک بروم.من خواری را زمانی حس و لمس می کنم که بر درب سرای او بایستم».

دیگر واعظان وابسته نیز راهی مشابه آنچه مالک برگزید،پیمودند.آنان با در نظر گرفتن[سلیقه و]تمایل منصور،تمام ستایش خود را نثار منصور و

خاندان او می کردند. (۱)

نکته ششم:این مرحله شاهد گسترش و شیوع فرقه های منحرفی چون:

ملحدان،زندیقان،غالیان،جبریان و مرجئه بود که همگی دارای عقایدی منحرف بودند و صاحبان و طرفداران این عقاید از آن دفاع می کردند.البته این اعتقادها زاییدهٔ این دوره نبودند،بلکه وضعیت موجود زمینه را برای فعال شدن و رشد این افکار و اعتقادها فراهم کرد،زیرا برخی از خلفا یکی از این اعتقادها و فرقه ها را پذیرفته و از آن پیروی می کردند و به برخی دیگر از آنان اجازه رواج یافتن و فعال بودن می دادند.

همان طور که پیشتر گفته شد فرقهٔ«غالیان»یکی از این فرقه ها بود.غالیان ابتدا به رسالت امامان معتقد بوده و آنان را پیامبر می خواندند،سپس امام صادق علیه السّلام و پدران گرامی ایشان را خدا خواندند.از همین رو امام صادق علیه السّلام از ایشان بیزاری جسته،آنان را مورد لعن شدید خویش قرار داد.حاکمیت، بیشترین استفاده را از وجود آنان برد،به این ترتیب که از سویی ایشان را تقویت کرده،از دیگر سو و به منظور بدنام کردن شیعیان و مکتب تشیع، غالیان را مورد اتهام قرار می داد.بعدها نیز این تهمت را دستاویزی برای سخت گرفتن و در تنگنا و تحت پیگرد قرار دادن شیعیان قرار داد،چرا که اینان زندیق بودند و تحت تعقیب قرار دادن آنان وظیفهٔ دولت و حکومت بود!

جریان دیگری که معاصر امام کاظم علیه السّلام بود و خطری بزرگ برای حال و آیندهٔ امت اسلامی به شمار می رفت،فرقهٔ«مرجئه»بود.این جریان پیشتر در

۱- (۱)) .الأئمه الأربعه ۱۰۰/۲؛حیاه مالک بن انس،الفصل الخامس،باب ۶،مهابه مالک؛سیره الأئمه الاثنی عشر ۳۲۶/۲؛حیاه الامام موسی بن جعفر الکاظم علیه السّلام.

برابر امام صادق علیه السّلام قد علم کرده بود و امام علیه السّلام همگان،به ویژه جوانان را از آنان و افکارشان برحذر می داشت.اینان معتقد بودند که داوری دربارۀ مرتکب گناه کبیره را باید به قیامت واگذاشت و از این رو در دنیا و طبق دلایل و شواهد و رفتار افراد،نسبت به آنان که آیا دوزخی هستند یا بهشتی،داوری نمی کردند.

صاحبان این اعتقاد تلاش می کردند حقایق را لوث کرده،شر و خیر را با هم درآمیزند.آنان میان رفتار امام علی علیه السّلام و معاویه و میان موضع گیری امام حسین علیه السّلام و یزید هیچ تفاوتی قائل نبودند،چراکه معتقد بودند داوری نسبت به گناهکاران از وظایف ما در این دنیا نیست،بلکه باید آن را برای روز واپسین و داوری الهی واگذاشت تا حق از باطل بازشناخته شود!

بعدها این فرقه باور و اعتقادی برگزیدند و پذیرفتند که از نظر خطرآفرینی،به ویژه برای جوانان کمتر از باور و اعتقاد قبلی شان نبود.بر اساس این اعتقاد،ایمان موردنظر خداوند،ایمان قلبی بوده،نه رفتار و سلوک خارجی،زیرا سلوک و رفتار خارجی ممکن است فریبکارانه باشد و لذا فاقد ارزش است و آنچه مورد توجه و عنایت خداوند است،ایمان قلبی است.

بنابراین از نظر آنان انسان می تواند-العیاذ بالله-دامان به زنا بیالاید،میگساری کند و مرتکب قتل بشود،زیرا این ها تصرفات خارجی بوده و مهم این است که این فرد اعتقاد و ایمان قلبی به خداوند داشته باشد!

در این مقطع زمانی«جبری ها»از پای ننشستند و اعتقاد به«جبر»را که در زمان معاویه پدید آمده بود و عباسیان نیز بدان تمسک جسته بودند،رواج دادند.جبری ها می گویند:«ما در افعال خود اختیاری نداریم.پس اگر خداوند اراده کند که نماز بگزاریم نماز می گزاریم و اگر ارادۀ او بر آن باشد که شراب بنوشیم،تن به آن می دهیم و به یک سخن،هر چه کنیم تبلور ارادۀ الهی است و

ما را در آن اختیاری نیست!».

آنچه در این عقاید و فرقه ها جلب توجه می کند این است که هریک از این افکار و اعتقادها و پیروان آن در خدمت حاکمیت بوده اند و این،وجه مشترک میان آن هاست.آنان کارهای غیردینی و بیگانه با اسلام را که از حاکمان سر می زد،با این افکار و عقاید باطل توجیه نموده،از دیگر سو عامهٔ مسلمانان سست عنصر را که درک و دانش عمیق نداشتند با این اباطیل آرام و قانع می کردند.

همین عوامل و پیامدهای مثبت آن-البته از نظر حاکمان جور-سبب شد تا حاکمان زمینه را برای نشر و گسترش آن ها که از تراوشات اندیشه یهودیان و دیگر دشمنان آیین محمدی بود و به جهان اسلام رخنه کرده بود،فراهم کنند.

آنچه نگاشته شد نگاهی گذرا به پدیده ها و رخدادهای سیاسی،فکری،و فرهنگی روزگار منصور و امام کاظم علیه السّلام بود.در قسمت دوم این بحث،روش و اسلوب و موضع گیری سخت امام کاظم علیه السّلام را که در چنان فضای آکنده از شبهات،تهمت و تنگنا به کار می بست بررسی خواهیم کرد.

ص:۹۲

بخش دوّم

اشاره

موضع گیری امام اظم علیه السّلام در عصر منصور عباسی

تاریخ دربارهٔ جنبش و فعالیت های امام کاظم علیه السّلام در برابر شرایط فراهم شدهٔ دوران آن حضرت آماری دقیق و گزارشی مفصل ارائه نکرده است.البته برخی از نقل های تاریخی بدین مطلب اشاره دارند که امام کاظم علیه السّلام در یک دهه حکومت منصور که پس از به شهادت رسیدن امام صادق علیه السّلام بوده، تمهیداتی را به کار بسته است.از میان فعالیت های نقل شده،آن دسته را که با این دوران و شرایط آن سازگاری دارد برگزیده،سپس روندی را که امام کاظم علیه السّلام در پیش گرفته بود به طور کلی محور قرار داده و از پرداختن به تفصیل جریان ها خودداری می کنیم.روند کلی و روشی که امام کاظم علیه السّلام در این دوره برگزیده بود،به انگیزهٔ برخورد با برخی از پدیده های انحرافی و در بردارندهٔ اهداف آن حضرت در پی ریزی اصول حاکم بر آیندهٔ جامعه بود.بر همین مبنا بحث را در قالب چند عنوان بیان می کنیم:

امام کاظم علیه السّلام و تقویت پایگاه امامت

در این بخش به نقش امام کاظم علیه السّلام در آشکار کردن قدرت ماورایی شان می پردازیم؛قدرتی که امام را از مدعیان امامت و رهبران فرقه های گمراه آن روز باز می شناساند.بدین ترتیب امام کاظم علیه السّلام به امت اسلامی توجه داد و امت

توانست بـا الهام گرفتن از صـحنه های شـگفت انگیزی که امام کاظم علیه السّـلام به ظهور رسانـده بود،در مورد این جریان ها داوری کرده،حق را از باطل بازشناسد.این امر،عرصهٔ تلاش برای از میان بردن سردرگمی فکری حاکم بر عصر امام علیه السّلام را روشن می کند که فعالیت های امام کاظم علیه السّلام را در این راستا به شرح زیر مرور می کنیم:

نخست:خبر دادن امام کاظم علیه السّـلام از امور غیبی به عموم مردم؛امری که رسیدن به آن برای مردم عادی غیرممکن بود.در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد که به عنوان نمونه برخی از آن ها را نقل قول می کنیم:

۱.از«اسـحاق بن عمار»آمده است:«از عبد صالح»علیه السّـلام شنیدم که خبر مرگ یکی از شیعیان خود را به خود او می دهد.با خود گفتم:او می داند که شیعه اش چه هنگام می میرد!؟

امـام علیه السّـلام چنـان در من نگریست که گـویی خشـمگین شـده است،سپس فرمـود:ای اسـحاق،رشـید هجری علم«منایـا و بلایـا»(اجـل افراد و حوادث)را داشت و از آن آگاه بود و امام بـدان دانش سـزاوارتر است،سـپس فرمود:ای اسـحاق،هر چه می خواهی انجام بده(وصیت های خود را بنما)که عمر تو به سر آمده و کمتر از دو سال از زندگی تو باقی است.

از این مجلس و این خبر غیبی که امام کاظم علیه السّلام به اسحاق داد چندی نگذشت که اسحاق درگذشت». (۱)

۲.از«خالد بن نجیح»نقل است که:«به موسی علیه السّلام گفتم:دوستان و یاران ما

۱- (۱)) .اصول کافی ۴۸۴/۱ الخرائج و الجرائح ۳۱۰/۱ حدیث ۳(اسحاق بن منصور)اثبات الهداه ۵۴۱/۵ حدیث ۷۸(اسماعیل بن منصور به نقل از پدرش)و بحار الانوار ۶۸/۴۸ حدیث ۹۰ و ۹۱(به نقل از اصول کافی و الخرائج).

از کوفه آمده و از بیماری و درد سخت«مفضّل»خبر آورده اند،پس به درگاه خدا برای او دعا کن.

حضرت فرمود:قد استراح؛[از درد رهایی یافت و]راحت شد.

[چون خبر گرفتیم،دریافتیم که]مفضل سه روز پیش از سخن امام علیه السّلام به دیدار معبود شتافته بود». ۱

۳.«ابن نافع تفلیسی»می گوید:«در موسم حج پدرم را در حرم رها کردم و به دیدار حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام رفتم.چون به حضرت نزدیک شدم و می خواستم سلام بدهم،حضرت به من نزدیک شد و فرمود:حج تو قبول باشد ای پسر نافع.خدای تو را در[سوگ]پدرت پاداش دهد که هم اکنون خدا او را فرا خواند.برخیز و به امر تجهیز او بپرداز.

من که پدرم را سالم و بدون هیچ مرضی ترک کرده بودم از این گفتهٔ امام علیه السّلام در حیرت فرو رفتم.امام علیه السّلام فرمود:ای پسر نافع،[به این گفته]ایمان نداری؟

حضرت را ترک کردم و چون به جایگاه خویش رسیدم،کنیزان را دیدم که بر چهرهٔ خود می زنند.گفتم:شما را چه شده است؟

گفتند:پدرت زندگی را وداع گفت.

نزد امام کاظم علیه السّلام باز گشتم تا از او بپرسم که پدرم چیزی را پس از من پنهان داشته[و ناگفته ای داشته]است؟حضرت پاسخ داد:هرگز چیزی پس از تو پنهان نمانده است.سپس فرمود:ای پسر نافع،اگر بخواهی چنین و چنان[که امام علیه السّلام آن ها را برشمرد]بپرسی[بدان که]من مجاور و همنشین خدا و کلمهٔ ماندگار و

برهان رسای او هستم». (۱)

دوم:یکی دیگر از کارهای خارق العادهٔ امام کاظم علیه السّلام که او را از دیگران متمایز می کرد،سخن گفتن حضرت به زبان های گوناگون بود.روشن است که حضرت کاظم علیه السّلام این زبان ها را از دیگران فرا نگرفته،بلکه الهام خداوندی بود.در این مجال و به عنوان نمونه شواهدی را با هم می خوانیم:

۱.از«ابو بصیر»نقل شده است:«بر ابو الحسن ماضی(امام کاظم علیه السّلام)وارد شدم.زمانی نگذشت که مردی از خراسان وارد شد و به زبان عربی با امام علیه السّلام سخن گفت،اما حضرت به زبان مردم خراسان(فارسی)پاسخ او را داد.مرد خراسانی گفت:خدایت به سلامت دارد،از آن رو با تو به زبان فارسی سخن نگفتم که می پنداشتم به خوبی از عهدهٔ آن برنمی آیی.

حضرت فرمود:منزه است خداوند،اگر نتوانم با زبان تو[گفت و گو کنم و]پاسخت را بدهم،چه فضیلتی بر تو دارم؟

سپس فرمود:ای ابو محمد،زبان و گفتار هیچ جنبنده ای از قبیل:انسان،پرنده و چهارپا از امام پنهان نمی ماند و با همین توانایی است که امام شناخته می شود و اگر این ویژگی و خصلت در او نباشد،امام نیست». (۲)

۲.از«علی بن ابی حمزه»نقل شده است:«در محضر ابو الحسن موسی علیه السّلام بودم که سی تن بردهٔ حبشی که برای حضرت خریداری شده بودند،بر او وارد شدند.یکی از آنان که چهره ای زیبا داشت،به زبان مادری شروع به سخن گفتن کرد.امام کاظم علیه السّلام به زبان حبشی پاسخ برده را داد.او و دیگران از پاسخ

۱- (۱) .مناقب آل ابی طالب ۳۱۱/۴ و بحار الانوار ۷۲/۴۸(به نقل از مناقب آل ابی طالب ۳۱۱/۴).

۲- (۲) .قرب الاسناد/۲۶۵/حدیث ۱۲۶۳ بحار الانوار ۱۳۳/۲۵ حدیث ۲۵(به نقل از قرب الاسناد/۲۶۵/ حدیث ۱۲۶۳)و اثبات الهداه ۵۳۵/۵/حدیث ۷۲.

حضرت در شگفت شدند،چرا که گمان نمی کردند حضرت کاظم علیه السّلام زبان آنان را بداند.آن گاه حضرت[با زبان آنان]به او فرمود:مبلغی به تو می دهم و تو به هر یک از آنان سی درهم بده.

بردگان درحالی که از محضر امام خارج می شدند،با یکدیگر می گفتند:او از ما به زبان ما آشناتر است و این،نعمتی است که خداوند بر ما ارزانی داشته است.

علی بن ابی حمزه می گوید:پس از رفتن بردگان به امام کاظم علیه السّلام گفتم:ای پسر رسول خدا،دیدم که با این حبشیان به زبان حبشی سخن می گفتی!

حضرت فرمود:آری.

گفتم:به آن برده سفارشی فرمودید که دیگران را از آن مستثنا کردید؟

حضرت فرمود:آری.از او خواستم تا سفارش مرا نسبت به آنان به گوش گرفته،با آنان رفتاری نیک داشته باشد و هریک را هرماه سی درهم بدهد،چرا که گفتارش نشانهٔ کمال و دانش برتر او نسبت به آنان بود و او شاهزاده است.از این رو او را به سرپرستی آنان گماردم که او[در عین این که شاهزاده است،اما]درستکار است.

آن گاه فرمود:شاید از این که به زبان حبشی با آنان سخن گفتم شگفت زده شدی؟

گفتم:آری به خدا

حضرت فرمود:شگفت زده مشو،زیرا آنچه که از[قدرت و دانش]من بر تو پنهان مانده،شگفت انگیز و شگفت انگیزتر است». (۱)

۳.«بدر»خادم امام رضا علیه السّلام می گوید:«اسحاق بن عمّار بر امام موسی بن

۱- (۱)) .قرب الاسناد/۲۶۲ حدیث ۱۲۵۷؛بحار الانوار ۱۹۰/۲۶ و ۷۰/۴۸ و ۱۰۰(به نقل از قرب الاسناد /۲۶۵ حدیث ۱۲۶۳ و الخرائج و الجرائح ۳۱۲/۱)دلائل الامامه/۱۶۹ و الخرائج و الجرائح ۱ /۳۱۲ حدیث ۵.

جعفر علیه السّلام وارد شد در همین حال مردی خراسانی اجازهٔ ورود خواست و خدمت حضرت رسید.او به زبانی که به صدای پرندگان می ماند و تا آن روز نشنیده بودم با حضرت سخن می گفت.

اسحاق می گوید:امام موسی علیه السّلام به همان زبان تمام سؤال های او را پاسخ داد و مرد خراسانی از نزد حضرت رفت.

به حضرت گفتم:این زبان را[تا به امروز]نشنیده بودم.

امام علیه السّلام فرمود:این،زبان مردم چین است،ولی همهٔ مردم چین با این زبان سخن نمی گویند.سپس فرمود:آیا از این که به زبان و گویش او سخن گفتم درشگفت هستی؟

گفتم:همین امر شگفت انگیز است!

حضرت فرمود:تو را از شگفت انگیزتر از این آگاه کنم.امام زبان پرندگان و هر جانداری را می داند و هیچ چیز از امام پنهان نمی ماند». (۱)

امام کاظم علیه السّلام و پیشگیری از فروپاشی اخلاقی

تحت تأثیر عوامل سیاسی،فکری،و فرهنگی پیش گفته شده،ارزش های اسلامی سخت دچار تزلزل شده،امت اسلامی در معرض سقوط معنوی و وادادگی محسوس و ملموسی قرار گرفته بود که هدفمند از سوی عوامل حکومتی تقویت و ترویج می شد.امام کاظم علیه السّلام برای پیشگیری از این فروپاشی که امت و جامعهٔ اسلامی را تهدید می کرد،دو راه و روش در پیش گرفت:یکی برای عامهٔ مردم و دیگری برای جماعت صالحان(شیعیان

ص:۹۸

۱- (۱)) .دلائل الامامه/۱۷۱ مدینه المعاجز/۴۳۸ حدیث ۳۸(به نقل از دلائل الامامه/۱۷۱)؛الخرائج و الجرائح ۳۱۳/۱ حدیث ۶؛کشف الغمه ۲۴۷/۲(به نقل از الخرائج و الجرائح ۲۱۳/۱ حدیث ۶)و بحار الانوار ۷/۴۸ حدیث ۹۴.

خاص).امام کاظم علیه السّلام در برخورد با فروپاشی اخلاقی-که در بخش اعظم سرزمین های اسلامی رواج یافته و تحکیم می شد-و چاره اندیشی برای آن، روش های وعظ و ارشادی متعددی برگزید.

امام کاظم علیه السّلام توانست با شیوهٔ ارشادی و تبلیغی و نیز تأثیرگذاری خویش، جمعی از دوستداران حقیقت را در جامعه اسلامی پرورش دهد تا در بازداشتن سرکشی شهوت ها و خاموش کردن شعلهٔ تمایلات نفسانی الگویی کارآمد باشند.روشن است که این فروپاشی و نابسامانی های اخلاقی،نتیجهٔ فریبایی هایی بود که حاکمان،با ثروت اندوزی آزمندانه و هزینه کردن آن در راه هوس های پست خود،بدان دامن می زدند.البته قدرت سیاسی و نظامی این حاکمان نیز در پدیدهٔ شوم فروپاشی اخلاقی نقش قابل توجهی داشت.

از جمله کسانی که از مکتب تربیتی امام کاظم علیه السّلام تأثیر پذیرفت و نام او در جامعهٔ اسلامی درخشیدن گرفت،«ابو نصر،بشر بن حارث بن عبد الرحمن» بود.او اصالتا از مردم مرو بود و در بغداد سکونت داشت.بشر روزگاری دراز به عیش و طرب سرگرم بود،اما به دست امام کاظم علیه السّلام توبه کرد و در شمار عارفان زاهد درآمد. (1)مورخان در بیان توبهٔ او آورده اند:«روزی امام کاظم علیه السّلام از محل زندگی بشر در بغداد می گذشت.که از خانه او صدای تار و تنبور و نی و آواز خوانندگان زن به گوش حضرت رسید.در همین حال کنیزکی درب خانه را گشود و خاکروبه ای که در دست داشت به خارج از منزل انداخت.امام کاظم علیه السّلام رو به او کرد و فرمود:ای کنیزک،صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟

کنیزک پاسخ داد:آزاد است.

۱- (۱)) .الکنی و الالقاب ۶۷/۲.

امام علیه السّلام فرمود:راست گفتی،اگر بنده می بود یقینا از مولای خود می ترسید.

پس از این گفت وگو کنیزک داخل خانه شد و بشر که بر خوان شراب نشسته بود از او علت تأخیرش را جویا شد و او تمام ماجرا را برای بشر نقل کرد.بشر با شنیدن این مطلب[پابرهنه و]سراسیمه از خانه خارج شد و خود را به امام رساند،به دست حضرتش توبه و از امام علیه السّلام عذرخواهی کرد و بر کردهٔ خویش گریست. (۱)از آن پس بشر به تهذیب نفس پرداخت،با شناخت و ایمان کامل راه خداوند را در پیش گرفت،از بندگان ممتاز حضرت احدیت گردید و سرانجام در زهد و پرهیزگاری سرآمد روزگار خویش شد».

«ابراهیم حربی»بشر را چنین توصیف کرده است:«بغداد،خردمندتر در گفتار و خویشتن دارتر از بشر بن حارث به خود ندیده و عرضه نکرده است.

در هررشته موی او خرد نهفته است». (۲)

بدین ترتیب،بشر بن حارث،معروف به«بشر حافی»(پابرهنه)به برکت هدایتگری امام کاظم علیه السّلام از وادی غفلت رها شد و با رویگردانی از جلوه های دنیا قناعت پیشه کرد.او دربارهٔ قناعت گفته است:«اگر در قناعت فقط عزت بی نیازی باشد،همین بسنده است».

و نیز از گفته های اوست:«جوانمردی در قناعت،برتر از جوانمردی در بخشش و دهش است». (۳)

«خطیب بغدادی»آورده است:«روزی بشر بن حارث می گریست و بیتابی می کرد و در همین حال می گفت:خداوندا،اگر مرا در دنیا بلندآوازه کرده ای و بیش از منزلتم قدر و منزلت داده ای تا در روز واپسین رسوایم کنی،پس در

۱- ((۱)) .همان/۱۶۷.

۲- ((۲)) .تاریخ بغداد ۷۳/۲.

۳- ((۳)) .همان/۷۹.

کیفر من شتاب کن و به قدر توانم کیفر ما». (۱)

نقل شده است که«حجاج بن شاعر»به«سلیمان لؤلؤی»می گفت:«بشر بن حارث را در خواب دیدند.از او پرسیدند:خداوند با تو چه کرد،ای ابو نصر؟

بشر گفت،از گناهان من درگذشت و فرمود:ای بشر،به آن مرتبه که تو را بلند آوازه کردم مرا بندگی نکردی». (۲)

با تأملی در گفتار به جای مانده از امام موسی بن جعفر علیه السّلام افزون بر شناخت سیره و سلوک عطرآگین و دور از کژی امام علیه السّلام که حضرتش را قبلهٔ دل عارفان،الگوی پرهیزگاران،خورشید روشنی بخش مؤمنان و ماه پرتوفشان مسلمانان کرده بود،عنایت فوق العادهٔ امام علیه السّلام را در راه چاره اندیشی برای از بین بردن مفاسد اخلاقی و برکندن بن آن می بینیم.در این جا گزیده ای از رهنمودهای اخلاقی امام موسی بن جعفر علیه السّلام را نقل می کنیم:

۱.ان العاقل،الذی لا یشغل الحلال شکره و لا یغلب الحرام صبره؛

خردمند کسی است که مال حلال او را از سپاس گفتن آن[نعمت]باز ندارد و[جلوه گری و فریبندگی]حرام بر صبر او در برابر حرام چیره نشود.

۲.من سلط ثلاثا علی ثلاث فکأنما أعان هواه علی عقله:من أظلم نور فکره بطول أمله،و محا طرائف حکمته بفضول کلامه،و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه فکأنما أعان هواه علی هدم عقله،و من هدم عقله أفسد علیه دینه و دنیاه؛

هر کس سه چیز را بر سه چیز چیره کند،چنان است که هوای نفس خویش را بر خرد خود یاری داده است:هر کس با امید دراز خود نور اندیشهٔ خود را تاریک کند،نکته های حکمت آمیز خود را با پرگویی از بین ببرد و فروغ[چراغ]عبرت خویش را با شهوت ها خاموش کند،چنان

۱- ((۱)) .همان/۸۱.

۲- ((۲)) .همان/۸۳.

است که هوای نفس خویش را بر ویران کردن[بنیان]خرد خویش یاری داده است و هرکس [بنیان]خردش ویران شود،دین و دنیای او تباه شده[و بر باد رفته]است.

۳.رحم اللّه من استحیا من اللّه حق الحیاء فحفظ الرّأس و ما حوی و البطن و ما وعی،و ذکر الموت و البلی،و علم أنّ الجنّه محفوفه بالمکاره و النار محفوفه بالشهوات؛

خدا رحمت کند آن کس را که از خدا-آن گونه که باید-شرم کند،سر و آنچه را که فرا گرفته(چشم و گوش،زبان و اندیشه)و شکم و آنچه در آن است(اطعامی که از راه نامشروع به دست می آید و به شکم سرازیر می شود)[از خطرها]حفظ کند،به یاد مرگ و پوسیدگی و نابودی باشد و[به مرحله ای برسد که]بداند بهشت را سختی ها فراگرفته(رسیدن به بهشت با تحمل سختی ها همراه است)و دوزخ را شهوات در برگرفته اند(پیروی از شهوات فرجامی جز دوزخ ندارد).

۴.من رضی من اللّه بالدنیا فقد رضی بالخسیس؛

هر کس از خدا دنیا بخواهد و بدان خشنود شود،به یقین به چیزی پست خشنود شده[و بدان بسنده کرده]است.

۵.من لم یعمل بالخطیئه أروح همّا ممّن عمل الخطیئه،و إن أخلص التّوبه و أناب؛

هرکس مرتکب گناه نشود دل و روانش آرامتر است از آن کس که گناه کرده،هر چند با اخلاص توبه کرده و بازگشته است.

۶.إنّ صغار الذنوب و محقراتها من مکائد إبلیس یحقرها لکم و یصغّرها فی أعینکم فتجتمع و تکثر و تحیط بکم؛

به یقین گناهان خرد و ناچیز،از نیرنگ ها و دامگاه های شیطان است که آن ها را در چشم شما ناچیز و خرد جلوه می دهد و این گناهان جمع و زیاد شده،شما را در میان می گیرند.

۷.إن اللّه حرم الجنه علی کل فاحش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل فیه؛

خداوند بهشت را حرام کرده است بر هردشنام دهندهٔ بدگفتار کم شرم که چون سخن گوید بیباک باشد و از هرچه دربارهٔ او گویند او را باکی نباشد. (۱)

در زمینهٔ میراث امام کاظم علیه السّلام که در بخش های بعدی خواهد آمد،می بینیم که حضرت چاره اندیشی و راهنمایی فراگیر و اساسی مبتنی بر قرآن و تاریخ ریشه دار و سره را در قالب وصیتی به هشام ارائه می فرماید.

امام کاظم علیه السّلام و چالش های داخلی

این بخش را به بررسی موضع گیری امام کاظم علیه السّلام در برابر برخی چالش های داخلی از جمله چالش های حاکمیت با مرجعیت علمی امام کاظم علیه السّلام که تأثیر منفی و مستقیم بر مذهب شیعه داشت می پردازیم.

نخست:علیرغم این که«عبد الله افطح»برادر امام کاظم علیه السّلام پس از پدر گرامی شان مدعی امامت بود و خود را امام می خواند (۲)و این ادعا خطری بزرگ بود که موجودیت تشیع و آیندهٔ آن را تهدید می کرد،اما حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در برابر برادرش عبد الله موضعی خصمانه نگرفت،توان خود را برای حل این مشکل به کار نسبت،فشار بر حریف را وجههٔ همت خود قرار نداد و جماعت شیعه را به دو دستهٔ دوست و دشمن تقسیم نکرد.امام کاظم علیه السّلام به جای پرداختن به جنگ روانی و جنجال های کلامی،با روشی منطقی و آرام و کارآمد این شکاف پدید آمده و بحران ساز را سامان بخشید.حضرت کاظم علیه السّلام برای این منظور چند شیوه را در پیش گرفت:

ص:۱۰۳

۱- (۱) .در این زمینه و موضوع های دیگر ر.ک بخش میراث از همین کتاب.

۲- (۲) .بصائر الدرجات/۲۵۱ حدیث ۴ اصول کافی ۳۵۱/۱ حدیث ۷ اختیار معرفه الرجال/۲۸۲ حدیث ۵۰۲ و الارشاد ۲۲۱/۲.

الف)امام علیه السّلام کار بازشناختن امام حقیقی و مدعی امامت را به شیعیان و دانشمندان آنان واگذاشت تا با آزمون های علمی،مرتبه علمی و توانمندی های مدعی را-در صورتی که داشته باشد-بازشناسند.این آزمون از دو راه ممکن بود:یکی تحقیق مستقیم و بدون واسطه و دیگری مقارنهٔ میان مدعی امامت و امام علیه السّلام بود که پیش از این در داستان هشام و مؤمن طاق گفته شد.

ب)امام کاظم علیه السّلام روابط دوستانه و صمیمانه خود را با برادرش عبد الله حفظ کرده،ادعای عبد الله،نتوانست امام علیه السّلام را به قطع رابطه با برادرش وادارد، بلکه امام علیه السّلام او را-چنان که در همین مبحث خواهیم خواند-به خانهٔ خویش دعوت کرد.

ج)معجزه،وسیله ای بود که امام علیه السّلام را به عنوان امامی که اطاعت از او واجب است از مدعی امامت؛یعنی عبد الله متمایز می کرد.حضرت برای اثبات امامت خویش در برابر جمع شیعیان و یاران خاص خود از معجزه استفاده می کرد.«مفضل بن عمر»می گوید:«امام جعفر صادق علیه السّلام در وصیت نامه ای که از خود برجای گذارد،حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام را امام پس از خویش معرفی کرده بود.عبد اللّه افطح فرزند امام صادق علیه السّلام و برادر امام کاظم علیه السّلام که در آن روزگار و با نبود اسماعیل،بزرگترین فرزند امام صادق علیه السّلام بود،مدعی امامت شد.امام کاظم علیه السّلام دستور داد تا هیزم فراوانی در میان خانه جمع کنند.آن گاه برادر خود عبد الله را به خانه خویش خواند.عبد الله به خانه امام علیه السّلام رفت و در کنار برادر نشست.در آن جا جمعی از بزرگان شیعه حضور داشتند.

امام کاظم علیه السّلام دستور داد تا آتش در هیزم ها افروخته شود.حاضران به انگیزهٔ امام کاظم علیه السّلام و فرمان آن حضرت به افروختن آتش پی نبرده بودند.

هیزم ها که به اخگر تبدیل شد.امام علیه السّلام با لباس هایی که بر تن داشت درون آتش

شـده،زمـانی بـا حاضـران به گفت و گو پرداخت،سـپس از روی آتش برخـاست و لبـاس خویش را تکـان داده،به جای خویش بازگشت.در این هنگام به عبد الله فرمود:اگر همچنان مدعی امامت پس از پدرت هستی درون آتش شو و در آن بنشین.

حاضران گفتند:در این هنگام چهرهٔ عبد الله رنگ باخت و از خانهٔ امام کاظم علیه السّلام بیرون رفت». (۱)

شایان توجه است چون ادعای بی اساس عبد الله از یک سو و دلیل و برهان و آرای محکم امام کاظم علیه السّلام برای یاران و پیروان عبد الله روشن و آشکار شد،بیشترین آنان از عبد الله روی گردانده و امامت برادرش موسی علیه السّلام را پذیرفتند. (۲)

دوم:موضع گیری امـام کـاظم علیه السّلام در برابر عناصـری بود که مرجعیت دینی و علمی داشـتند؛همـان هـایی که بعـدها با حمـایت هـای حـاکم وقت مرجعیت عـامه را به دست آوردنـد و از عنـایت حـاکم برخوردار شدنـد تا ابزاری در دست حاکم و برای توجیه خلافت و تصـرفات او باشـند.از آن جا که امام علیه السّلام صیانت از ساختارهای اصیل را ضروری می دانست و از دیگر سـو بیم آن می رفت که بر اثر گرایش هـا و روش هـای پدیدآمـده در مکتب خلفـا،شـریعت پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله دستخوش تحریف شود،به مقابله با روش ها و گرایش های موجود پرداخت تا عدم مشروعیت صاحبان این گرایش ها و روش هایی که اینک در چارچوب حاکمیت جای گرفته و منصب های فتوا را به خود اختصاص داده بودند،از آنان سلب کند.

«یونس بن عبد الرحمن»می گوید:«به ابو الحسن اول گفتم:خدا را با چه

۱- (۱)) .الخرائج و الجرائح ۳۰۸/۱ حدیث ۲ و بحار الانوار ۲۵۱/۴۷ و ۶۷/۴۸(به نقل از الخرائج و الجرائح ۳۰۸/۱ حدیث ۲).
۲- (۲)) .الارشاد ۲۱۰/۲-۲۱۱.

چیزی به یگانگی بخوانم؟

امام علیه السّلام فرمود:ای یونس،بدعتگزار مباش،زیرا هرکس[در احکام،]به رأی خود عمل کرد تباه شده،هرکس اهل بیت پیامبر خویش را رها کرد گمراه گردیده و هرکس کتاب خدا(قرآن)و گفتار پیامبر خدا را وانهاد کفر ورزیده است. (۱)

امام کاظم علیه السّلام در جایی دیگر می فرماید:شما را چه به قیاس[در احکام]؟به یقین هلاک شدگان پیشتر از شما با قیاس هلاک و تباه شده اند. (۲)

امام کاظم علیه السّلام به محکوم کردن این گرایش های دست ساختهٔ خلفا بسنده نکرده،بلکه تلاش می کرد تا به تفصیل،موارد خطا و انحراف آنان را بیان کند.

«محمد رافعی»می گوید:«عموزاده ای داشتم به نام«حسن بن عبد اللّه»که زاهدترین و عابدترین مردم روزگار خویش بود.سلطان با وی دیدار می کرد و او با سخنانی تند و گزنده،سلطان را امر به معروف و نهی از منکر می کرد.

سلطان،به دلیل درستی کردار و تقوای حسن،درشتی سخنان او را بر خود هموار می کرد.حسن روزگار را به همین صورت می گذراند.روزی امام کاظم علیه السّلام وارد مسجد شد و حسن را دید او را نزد خود خواند و فرمود:ای ابو علی،آنچه بدان پرداخته ای چه بسیار مورد پسند من است و مرا شادمان کرده است،اما بهره ای از«معرفت»نبرده ای،پس در پی کسب معرفت باش.

حسن گفت:فدایم شوم،معرفت چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:برو دانش بیاموز و حدیث فراگیر.

حسن گفت:از چه کسی؟

امام علیه السّلام فرمود:از مالک بن أنس و فقیهان مدینه فراگیر،سپس[آنچه از]حدیث را[که

۱- ((۱)) .اصول کافی ۵۶/۱-۵۸.

۲- ((۲)) .همان/۵۷ حدیث ۱۶ و وسائل الشیعه ۴۲/۲۷ حدیث ۱۵(به نقل از اصول کافی ۵۷/۱ حدیث ۱۶).

فراگرفته ای]برای من بازگو.

محمـد رافعی می گویـد:حسن نزد آنـان رفته،بـا آنان گفت وگو کرده نزد حضـرت آمـده آنچه را فراگرفته بود برای حضـرت کاظم علیه السّلام بازخواند و امام علیه السّلام تمام آن را ساقط کرد(بی ارزش خواند)». (۱)

امام کاظم علیه السّلام و ایجاد رهبری سیاسی مشروع

اشاره

امـام کـاظم علیه السّـلام بـا روش هـای متعـدد تربیتی،مسأله رهبری و ولایت مشـروع را که در امام معصوم تبلور می یابـد و نیز موضع گیری در برابر رهبری سیاسـی منحرف و آشـنا کردن شـیعیان و یـاران خـاص با امامت و رهبری حق را اساس کار خود قرار داد.امام علیه السّلام برای عمق بخشیدن به این امر زمینه های گوناگونی انتخاب کرد که ذیلا بیان می شود:

۱.عرصهٔ اندیشه

پس از آن که عباسـیان با شـعار«دعوت به سوی فرد مورد قبول از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله»به قدرت رسیدند،به منظور به بیراهه کشاندن امت اسلامی،«نظریهٔ حکومتی»خود را که ناسره و سره را باهم آمیخته بود اساس خلافت خود قرار دادند.در این شرایـط بود که امـام کـاظم علیه السّـلام مبـانی فکری و اصول اعتقـادی را که امامـان پیش از او پایه گـذارده بودنـد و در واقع چونان استحکاماتی بود که اندیشه های مخالف شرع و مجعول را طرد و نفی می کرد در میان مسلمانان

۱- (۱)) .بصائر الـدرجات/۲۵۴؛اصول کـافی ۳۵۲/۱ حـدیث ۷(راوی را محمـد واقفی خوانـده)؛الارشـاد ۲۲۳/۲ او را رافعی خوانده)؛اعلام الوری ۱۸/۲ و ۱۹(به نقل از الارشاد ۲۲۳/۲)؛کشف الغمه ۱۳/۳ و ۱۴؛الخرائج و الجرائح ۶۵۰/۲ حدیث ۲؛بحار الانوار ۵۲/۴۸ حدیث ۴۸(به نقل از البصائر الارشاد الاعلام و الخرائج).

عمق بخشیده و متمرکز کرد.از این رو معیاری روشن ارائه داد تا امت اسلامی بتواند براساس آن،مدعیان رهبری و خلافت شرعی را از صاحبان و شایستگان این منصب بازشناسد.

از«ابو بصیر»نقل شده:«بر ابو الحسن ماضی وارد شده،به او گفتم:فدایت شوم،امام به چه چیز شناخته می شود؟

او فرمود:[امام را]به چند خصلت و صفت[می توان شناخت]:نخستین آن ها این است که از پدرش(امام پیش از او)دربارهٔ[امامت]او مطلبی و نصی آمده و او را به مردم معرفی و در میان مردم به عنوان پیشوا منصوب کرده باشد تا حجت و برهانی برای مردم باشد،زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،علی علیه السّلام را به راهبری و پیشوایی مردم منصوب کرد.امامان نیز امام پس از خود را منصوب می کنند و به مردم می شناسانند.و چون پرسیده شود پاسخ می دهد و چون سؤال کننده از پرسش بازماند،او سخن می آغازد،مردم را از آینده باخبر کرده و با هرکس به زبان خودش سخن می گوید». (۱)

از«ابو خالد زبّالی»نقل شده است:«در روزی بسیار سرد،امام کاظم علیه السّلام به منزل ما آمد.آن سال،بسیار خشک و بیابان تهی از بوته بود و ما هیمه ای نداشتیم تا با آن آتش بیفروزیم.امام علیه السّلام فرمود:ای ابو خالد؛هیمه ای بیاور تا آتشی روشن کنیم[و با آن گرم شویم].

گفتم:به خدا سوگند در این جا حتی یک تکه چوب سراغ ندارم.

امام فرمود:این گونه نیست ای ابو خالد،این شکاف میان دو کوه را می بینی؟بدان جا برو که در آن جا مردی اعرابی می بینی با دو پشتهٔ هیزم.آن ها را از او بخر و[بر سر

۱- (۱)) .قرب الاسناد/۲۶۵ حدیث ۱۲۶۳؛اصول کافی ۲۸۵/۱ حدیث ۷؛ الارشاد ۲۲۴/۲؛دلائل الامامه /۱۶۹؛اعلام الوری ۲۲/۲(به نقل از الارشاد)و بحار الانوار ۴۷/۴۸ حدیث ۳۳(به نقل از قرب الاسناد الارشاد الاعلام و الخرائج).

قیمت]با او خساست نورز.

ابو خالد می گوید:سوار درازگوش خود شده،بدان سو که امام علیه السّلام فرموده بود رهسپار شدم و مرد اعرابی را دیدم که دو پشته هیزم همراه داشت.آن ها را از او خریدم و به خانه نزد امام علیه السّلام بازگشتم.آن روز با آن هیزم آتشی فراهم کردیم و اندک خوراکی که داشتیم برای حضرت حاضر کردم و او از آن خورد.

آن گاه امام علیه السّلام فرمود:ای ابو خالد،پاپوش و کفش کودکان را سامان بده تا در ماه کذایی[و حضرت وقت را معیّن فرمود]به دیدارت بیایم.

ابو خالد می گوید:تاریخی را که امام علیه السّلام معیّن فرمود یادداشت کردم و در روز موعود سوار درازگوش خود شدم و چون به سراشیبی رسیدم و از مرکب خود پیاده شدم،سواری را دیدم که به سمت کاروان ما می آمد.آهنگ او کردم که مرا به نام خواند.

پاسخ دادم:لبیک فدایت شوم.

فرمود:آیا به وعده ای که به تو دادیم وفا کردیم؟

سپس فرمود:ای ابو خالد،با آن دو قبه(اتاق)که در آن وارد شدیم چه کردی؟

گفتم:فدایت شوم،آن ها را برای شما آماده کرده ام و با او تا محل موردنظر همراه شدم.

آن گاه امام علیه السّلام فرمود:پاپوش و کفش کودکان در چه وضعیتی است؟

گفتم:آن ها را تعمیر کردم،سپس پاپوش ها را به امام علیه السّلام نشان دادم.

امام علیه السّلام فرمود:ای ابو خالد نیازت را از من بخواه.

گفتم:فدایت گردم،از وضعیتی که در آن بودم تو را آگاه می کنم.پیش از آن که بر من وارد شوی و از من هیزم بخواهی و وقت آمدن مجدد خود را بگویی زیدی مذهب بودم،اما[باوجود این دلایل]دانستم تو امامی هستی که خداوند

اطاعت از او را واجب کرده است.

در این جا امام علیه السّلام فرمود:ای ابو خالد،هرکس امام خود را نشناخته بمیرد،بر[آیین] جاهلیت مرده است و از اعمال او در اسلام[مانند مسلمانان]از او بازخواست می شود». (۱)

۲.عرصه کار

امام کاظم علیه السّلام شیعیان و پیروان خود را که به حاکمان و والیان متمایل بودند بازخواست می کرد و جز در موارد خاصّی که به ایشان دستور می داد و بر عملکرد و روش آنان نظارت داشت به آنان اجازه نمی داد وارد دستگاه ستمگران شده و در شمار یاران آنان درآیند.

«زیاد بن ابی سلمه»می گوید:«بر ابو الحسن موسی علیه السّلام وارد شدم.

حضرت فرمود:ای زیاد،تو در دستگاه سلطان کار می کنی؟

گفتم:آری؟

امام علیه السّلام پرسید:چرا؟

گفتم:من جوانمردی هستم(روی گدایی ندارم)و عایله ای سنگین دارم و پشتوانه ای ندارم.

امام علیه السّلام فرمود:ای زیاد،اگر از جایی بسیار بلند به زیر فرو افتم و قطعه قطعه شوم بر من گواراتر و دوست داشتنی تر است از این که در دستگاه یکی از آنان(سلاطین)کاری و مسئولیتی بپذیرم یا نزد آنان بروم،مگر برای چه؟

گفتم:فدایت گردم،نمی دانم.

امام علیه السّلام فرمود:مگر برای زدودن اندوه مؤمنی یا آزاد کردن او یا پرداخت قرضش.

۱- (۱)) .مناقب آل ابی طالب ۳۱۹/۴ و بحار الانوار ۷۷/۴۸(به نقل از مناقب آل أبی طالب ۳۱۹/۴).

[سپس فرمود:]ای زیاد،کمترین کاری که خداوند[در قیامت]با کارگزاران سلطان می کند این است که او را در خیمه ای از آتش قرار می دهد تا از حسابرسی خلق فارغ گردد.

ای زیاد،اگر زمانی متولی کاری از کارهای سلطان شدی،به برادران[دینی]خود نیکی کن،زیرا هرعملی پاداشی دارد و خداوند از آن آگاه است.

ای زیاد،هرگاه یکی از شما(شیعیان)در دستگاه یکی از آنان عهده دار کاری شود،آن گاه [مدعی شود که]شما و آنان را یکسان می داند[و به حق رفتار می کند]او را دروغزن بخوانید.

ای زیاد،چون از توانمندی و قدرت و چیرگی خود بر مردم یاد کردی،قدرت و سلطهٔ خداوند را بر خود،پایان گرفتن[ستمی که]بر آنان رواداشتی و نیز ماندگاری عواقب آن ستم ها بر خویش را یاد کن». (۱)

امام کاظم علیه السّلام از امور غیبی مربوط به آینده،مانند مرگ منصور-درحالی که همچنان در اوج قدرت قرار داشت-خبر می دهد و این امر نشانهٔ ملموس و محسوس دیگری بر امامت اوست.از سوی دیگر خبر دادن از آینده،امید به رهایی از بحرانی را که در سرکشی و ستمگری منصور جلوه گر شده بود به وجود می آورد.

امام کاظم علیه السّلام و پیش بینی مرگ منصور

ابو جعفر منصور آهنگ مکه کرد.امام موسی بن جعفر علیه السّلام برخی از شیعیان خود را از مرگ منصور پیش از رسیدن به مکه آگاه فرمود و این خبر غیبی امام علیه السّلام عینا تحقق یافت.

۱- (۱)) .اصول کافی ۱۰۹/۵-۱۱۰ و بحار الانوار ۱۴۷/۴۸(به نقل از اصول کافی ۱۰۹/۵-۱۱۰).

«علی بن ابی حمزه»می گوید:«از ابو الحسن موسی علیه السّلام شنیدم که می گفت:

به خدا سوگند که ابو جعفر(منصور)هرگز خانۀ خدا را نخواهد دید.

من به کوفه رفتم و یاران خود را از این مطلب آگاه کردم.دیری نپایید که منصور سفر خود را آغاز کرد و چون به کوفه رسید،یاران و اصحاب،گفتۀ امام کاظم علیه السّلام را به من گوشزد کردند.به آنان گفتم:به خدا سوگند هرگز خانۀ خدا را نخواهد دید.

چون منصور به«بستان»رسید باز یاران نزد من آمده،گفتند:چیزی به رسیدن منصور به مکه نمانده است.

گفتم:به خدا سوگند،خانۀ خدا را هرگز نخواهد دید.

هنگامی که منصور به«بئر میمون»رسید نزد امام کاظم علیه السّلام رفتم و او را در محراب و در حال سجده دیدم.امام علیه السّلام سجدۀ خود را طولانی کرد و چون سر از سجده برداشت به من فرمود:خارج شو و بنگر مردم چه می گویند.

چون از محضر امام علیه السّلام خارج شدم صدای پیکی را شنیدم که مرگ منصور را اعلام می کرد.نزد امام علیه السّلام بازگشتم و او را از ماجرا باخبر کردم،حضرت فرمود:خدای بزرگتر است[چنین مقدر بود که]نمی بایست هرگز خانۀ خدا را ببینند». (1)

و بدین ترتیب در سال ۱۵۸ ق.زندگی منصور عباسی به پایان رسید و مهدی عباسی پسر منصور قدرت را به دست گرفت.با به قدرت رسیدن مهدی،دورۀ جدید سیاسی با ویژگی های خود آغاز شد.در بخش بعدی موضع گیری های متعهدانۀ امام کاظم علیه السّلام نسبت به این دورۀ سیاسی را مرور می کنیم.

ص:۱۱۲

۱- (۱)) .قرب الاسناد/۲۶۴ حدیث ۱۲۵۹ و بحار الانوار ۴۵/۴۸(به نقل از قرب الاسناد/۲۶۴ حدیث ۱۲۵۹).

بخش سوم

اشاره

امام کاظم علیه السّلام و حکومت مهدی عباسی

ویژگی های روزگار مهدی عباسی

ویژگی های حکومت و روزگار مهدی عباسی را به اختصار بررسی می کنیم:

نخست:سیاست حکومتی مهدی عباسی شاهد تحول چشم گیری نبود که بتوان مورد توجه قرار داد،بلکه مهدی از سیاست عباسیان با عنوان اصلی ثابت پیروی کرده،در برخورد با رخدادهایی که در دوران حکومت خود با آن روبه رو می شد از روش پیشینیان خود الهام می گرفت و راه همانان را می پیمود.البته پس از تنگناهایی که منصور برای علویان به وجود آورده بود،این دوره برخی دگرگونی هایی را به نفع علویان به همراه داشت.روشن است که روش جدید دستگاه خلافت عباسیان و ملایمت آنان در برخورد با علویان تنها و تنها به دلیل مصلحت اندیشی و مقتضای حکومت آنان بود.امام کاظم علیه السّلام از فرصت به دست آمده به نفع یاران و گسترش فعالیت خود بهره جست.

دوم:رفتار نرم و به دور از خشونت مهدی عباسی نسبت به علویان در آغاز حکومت او بود.او در این مقطع دستور داد تا تمام زندانیان آزاد شده، دارایی های منقول و غیرمنقول که پدرش به ستم مصادره کرده بود بازگردانده شود.از جمله این دارایی ها،اموال امام صادق علیه السّلام بود که منصور آن را

مصادره کرده بود و مهدی آن ها را به امام کاظم علیه السّلام بازگرداند.

سوم:زمانی که امام کاظم علیه السّلام در حکومت مهدی عباسی فعالیت خود را دنبال کرد و آوازهٔ حضرتش فراگیر شد مهدی سیاست تشدّد و سخت گیری را علیه امام علیه السّلام به کار گرفت.او حضرت کاظم علیه السّلام را به بغداد خواند او را در همان جا زندانی کرد،سپس او را به مدینه بازگرداند. (۱)

این فراخوان امام علیه السّلام،در اواخر خلافت مهدی بود.در همین زمان،مهدی طرحی ریخت تا به وسیلهٔ«حمید بن قحطبه»امام را بکشد.او نیمه شبی حمید را فراخواند و به او گفت:«اخلاص و ارادت پدر و برادرت نسبت به ما از روز روشن تر است،اما نسبت به ارادت تو بی خبریم.

حمید گفت:جان و مالم را فدایت می کنم.

مهدی گفت:این کار را تودهٔ مردم نیز می کنند.

حمید گفت:جان و مال و همسر و فرزندانم را فدایت می کنم.مهدی پاسخی نداد.

حمید ادامه داد:جان و مال و همسر و فرزندان و دین خود را فدایت می کنم!

مهدی گفت:خدا خیرت دهد!

در این جا مهدی از حمید بن قحطبه پیمان وفاداری نسبت به گفته اش گرفت،سپس به او دستور داد تا سحرگاهان به طور ناگهانی امام کاظم علیه السّلام را بکشد.آن گاه مهدی به بستر رفت و تن به خواب سپرد.در خواب [امیر المؤمنین]علی[علیه السّلام]را دید که به مهدی اشاره می کرد و این آیه را

۱- (۱)) .قرب الاسناد/۱۴۰؛بحار الانوار ۲۲۸/۴۸ حدیث ۳۲؛مالکی این مطلب را در الفصول المهمه/۲۱۶ و شبلنجی در نور الابصار/۱۶۵ آورده است.

می خواند: فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحٰامَکَمْ؛ (۱)

پس[ای منافقان]آیا امید بستید که چون[از خدا]برگشتید(یا سرپرست مردم شدید) در[روی]زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید؟».

مهدی آشفته حال و بیمناک از خواب برخاست و حمید را از کشتن امام کاظم علیه السّلام بازداشت و امام علیه السّلام را تکریم کرد و حق خویشاوندی را به جای آورد». (۲)

چهارم:حمایت مهدی عباسی از وضّاعان و جعل کنندگان از دیگر ویژگی های این دوره بود.افراد مورد حمایت مهدی تبلیغات گمراه کننده ای به راه انداخته،حاکمان را با این بیان که«ایشان تبلور ارادۀ الهی در زمین هستند و دستخوش خطا و اشتباه نمی شوند»قداست بخشیده و به آنان مقامی والا در جامعه بخشیدند.از جملۀ اینان می توان به«غیاث بن ابراهیم»اشاره کرد.او به عشق و علاقۀ مهدی به کبوتران پی برده بود.از این رو حدیثی از«ابو هریره» برای او نقل کرد که گفته است:«مسابقه،جز در اسب دوانی و تیراندازی و کبوترپرانی روا نباشد.»

البته او برای جلب توجه مهدی«کبوترپرانی»را به روایت ابو هریره که فقط به اسب دوانی و تیراندازی اشاره دارد،افزود.مهدی ده هزار درهم به پاس جعل حدیث غیاث به او داد.زمانی که غیاث از مجلس مهدی خارج شد، مهدی به مجلسیان گفت:گواهی می دهم که او بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دروغ بست و رسول خدا چنین چیزی نگفت،اما او می خواست با جعل حدیث به من

۱- ((۱)) .محمد/۲۲.

۲- ((۲)) .المناقب ۳۲۵/۴ بحار الانوار ۱۳۹/۴۸ حدیث ۱۵؛تاریخ بغداد ۳۰/۱۳ تذکره الخواص/۳۱۳(به نقل از تاریخ بغداد ۳۰/۱۳)و وفیات الاعیان ۳۰۸/۵.

نزدیک شود». (۱)

مهدی عباسی مبالغ هنگفتی برای کوچک و خوار کردن علویان هزینه کرد.شاعران و سودطلبان که زمینه را مناسب می دیدند با دروغ پردازی به هجو علویان پرداختند.از جملهٔ آنان«مروان بن ابی حفصهٔ»زندیق بود.او روزی بر مهدی وارد شده خطاب به او و به عنوان هجو علویان چنین سرود:

«ای فرزند کسی که از میان نزدیکان خویشاوند،وارث و جانشین پیامبر شد.

وحی،نزاع میان فرزندان دختری و شما را پایان داد و دیگر جای ستیز و نزاع نمانده است.

زنان را هم سنگ مردان ارث نباشد که سورهٔ انعام در همین معنا نازل شده [و گواه آن]است.

چگونه و کجا نوادگان دختری از عموها ارث می برند؟این امر، ناشدنی است». (۲)

مهدی برای قدردانی از او هفتاد هزار درهم به او داد تا او و دیگر همفکران او را در راهی که در پیش گرفته اند حمایت و تشویق کرده باشد.

چون امام کاظم علیه السّلام از سرودهٔ مروان باخبر شد به شدت آزرده خاطر گردید.همان شب آوایی شنید که اشعاری در پاسخ اشعار مروان می خواند،به

۱- (۱)) .تاریخ بغداد ۱۹۳/۲.

۲- (۲)) . یا ابن الذی ورث النبی محمدا دون الأقارب من ذوی الأرحام الوحی بین بنی البنات و بینکم قطع الخصام فلات حین مناص ما للنساء مع الرجال فریضه نزلت بذلک سوره الأنعام أنی یکون و لیس ذاک بکائن لبنی البنات وراثه الأعمام.

این ترتیب:

«چگونه ممکن است که مشرکان،استوانه های اسلام باشند؟نه چنین نخواهد بود.

فرزندان دختری از جد خویش ارث می برند و عمو بی بهره از ارث،وا نهاده می شود.

«طلیق»(«طلقاء آنان که در فتح مکه به دستور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آزاد شدند)را چه به میراث رسالت؟چرا که طلیق از بیم دم شمشیر،پیشانی بر خاک سایید و سجده کرد.

پسر«نثله»(همسر عباس نیای بنی عباس)کینه توزانه در آن(میراث- خلافت)جولان می داد و خویشاوندان[شایستهٔ رهبری]از آن دور نگاه داشته شده بودند.

[درحالی که]فرزند فاطمه(س)که نامش برده شد،به این میراث (خلافت)دست یافته و شایستهٔ آن است،نه عموزادگان». (۱)

پنجم:بی بند و باری،هرزگی،گستاخی و لاابالی گری،دستگاه مهدی، خلیفه عباسی را فراگرفته بود.زمانی که مهدی توصیف«ابراهیم موصلی»و مهارت او را در آوازه خوانی شنید،او را به خود نزدیک و از جایگاهی والا برخوردارش کرد. (۲)

ص:۱۱۷

۱- (۱)) .طبرسی احتجاج ۱۶۷/۲ و ۱۶۸أنی یکون و لا ـ یکون و لم یکن للمشرکین دعائم الاسلام لبنی البنات نصیبهم من جدهم و العم متروک بغیر سهام ما للطلیق و للتراث و إنّما سجد الطلیق مخافه الصمصام و بقی«ابن نثله»واقفا متلددا فیه و یمنعه ذوو الأرحام إنّی ابن فاطمه المنوّه باسمه حاز التراث سوی بنی الأعمام

۲- (۲)) .الأغانی ۵/۵.

مهدی به خوشگذرانی و بی بندوباری روزگار می گذراند.مردم که به کارهای او پی برده بودند او را آماج هجو خود قرار می دادند.«بشار بن برد» واگویه های مردم را در قالب هجو درآورده سروده است:

«خلیفه ای که با عمهٔ خود همخوابه می شود و زنا می کند و دفّ نواخته و چوگان می بازد.

خداوند بهتر از او را به ما عطا کند و موسی(هادی عباسی)را به شرمگاه [مادرش]خیزران فرو کند». (۱)

ششم:منصور عباسی که اندوخته های خود را به ستم از امت اسلامی به دست آورده بود و از هزینه کردن آن در راه آبادانی مملکت اسلامی و بهبود بخشیدن به وضعیت معیشتی امت دریغ می ورزید،پسرش مهدی در راه هوس ها،بی بندوباری و شهوات خود هزینه کرد.این در حالی بود که مهدی بینوایی و فقر حاکم بر مردم را-که در روزگار حکومتش پدید آمده بود-به چشم می دید.

بنا به نقل راویان،جشنی که مهدی برای ازدواج فرزندش هارون با«زبیده» تدارک دیده بود در اوج اسراف قرار داشت.«معتز»دربارهٔ لباس عروس مهدی می گوید:«این تدارک و هزینه[عروسی]در دربار خسروان ایرانی،قیصران روم و شاهان عرب مانندی نداشته است». (۲)

هفتم:سفاح و منصور به زنان خود اجازه نمی دادند در امور مملکتی دخالت کنند،اما در روزگار مهدی وضع به گونه ای دیگر بود.زمانی که مهدی

۱- (۱)) .شذرات الذهب ۳۶۵/۱خلیفه یزنی بعمّاته یلعب بالدف و بالصولجان أبدلنا اللّه به غیره و دسّ موسی فی حر الخیزران

۲- (۲)) .ر.ک:حیاه الامام موسی بن جعفر ۴۳۹/۱-۴۴۰.

قدرت را به دست گرفت،سلطهٔ زن بر دربار آغاز شد.بدین ترتیب که «خیزران»همسر مهدی از نفوذی چشمگیر و گسترده ای برخوردار گردیده،هر که را می خواست به دستگاه حکومتی نزدیک می کرد یا می راند.از این دوره، نفوذ زنان در دربار حاکمان عباسی فزونی گرفت،در روزگار میانی حکومت عباسیان به اوج خود رسید و تا زوال حکومت آنان این حاکمیت همچنان پا بر جا بود. (۱)

هشتم:سرگرمی و دل مشغولی مهدی به مجالس انس از یک سو و نیاز وی به درآمدهای زیاد برای ادامهٔ خوشگذرانی از سوی دیگر او را بر آن داشت تا کارگزاران خود را به غارت دارایی امت اسلامی ترغیب و تشویق کند.در نتیجه،پدیدهٔ رشوه خواری که آبشخور آن دستگاه حکومت مهدی بود در میان وظیفه داران گسترش یافت و کارگزاران او در گرفتن خراج بر مردم سخت گرفتند.خود مهدی نیز راه احجاف نسبت به مردم را در پیش گرفت و دستور داد تا بر کاسبان بازار خراج بسته و از آنان کرایه بگیرند[چیزی که تا به آن روز مرسوم نبود]. (۲)

آنچه بدان اشاره شد تنها برخی از پدیده هایی بود که در روزگار حکومت مهدی رخ نمود تا برگه ای به تاریخ آمیخته به رنج و درد امت اسلامی-که عباسیان و امویان پیشتر برای آنان رقم زده بودند-اضافه شود.

امام کاظم علیه السّلام وضعیت و فرصت محدود به دست آمده را مغتنم شمرده، فعالیت های خود را در دو جهت و مسیر دنبال کرد:

الف)مسیر حرکت عمومی در چارچوب امت اسلامی و جذب امت در

ص:۱۱۹

۱- ((۱)) .همان ۱۴۱/۱.

۲- ((۲)) .تاریخ یعقوبی ۳۹۹/۲.

قالب ساختار و روش های سیاسی و تربیتی به منظور اصلاح و هدایت امت بود تا از این طریق بیداری اسلامی و ارزش های مکتبی اش را به امت بازگرداند.

ب)مسیر ایجاد جماعت صالحان و عمق بخشیدن به جریان و روند تشیع بود که امام کاظم علیه السّلام در این مدت کوتاه با تمام توان این مسیر را دنبال کرد.

زمانی که هارون الرشید بر اریکهٔ قدرت تکیه زد،بر حضرت سخت گرفت و امام علیه السّلام را به زندان افکند،سپس به از میان برداشتن آثار تبلیغی و ثمرهٔ فعالیت های امام و سرانجام شخص حضرت پرداخت.

فعالیت های عمومی امام کاظم علیه السّلام

اشاره

وجه غالب زندگی امام کاظم علیه السّلام در برنامهٔ کلی اش عدم تماس و ارتباط گسترده با امت اسلامی بود،زیرا خلفای عباسی و دستگاه جاسوسی آنان،بر حضرت سخت گرفته،هر حرکتی را که از امام کاظم علیه السّلام سر می زد به دیده شک می نگریستند،اما در عین حال امام علیه السّلام زمینه های گوناگونی را عرصهٔ فعالیت خویش کرد.در این جا به مواردی از زمینه های فعالیت امام کاظم علیه السّلام می پردازیم:

۱.فعالیت در عرصهٔ سیاست

امام کاظم علیه السّلام با علم به این امر که برخورد با دستگاه خلافت جان حضرتش را در معرض خطر قرار می دهد،موضع خود را در قبال خلفا و منصب خلافت برای امت روشن و آشکار کرد.این حرکت امام علیه السّلام به منظور جلوگیری از رخنهٔ درک غلط به اندیشه ها بود تا مبادا سکوت و کناره گیری امام تأیید وضع موجود و دستاویزی برای موضع گیری های شکست خورده

ص:۱۲۰

دنیاطلبان باشد.امام علیه السّلام برای هدفی که در اندیشه می پروراند، موضع گیری هایی داشت که موارد زیر از آن جمله است:

موضع گیری نخست:همان طور که گفتیم،مهدی عباسی در آغاز خلافت خود،با علویان سیاست نرمش به کار بست تا از این راه آنان را به خود جذب کرده،از این طریق،ستمگری عباسیان را به روزگار گذشته نسبت دهد و اقتدار و مشروعیت و عدالت خواهی دستگاه خلافت و خلیفه را به مردم القا کند.به همین منظور اعلام کرد که حقوق و دارایی علویان را به آنان باز پس می دهد و طی فرمانی زندانیان را آزاد کرد و اموالی را که پدرش از امام صادق علیه السّلام به ستم گرفته بود،به امام کاظم علیه السّلام بازگرداند.

امام کاظم علیه السّلام فرصت طلایی به دست آمده را مغتنم شمرده،از مهدی خواست تا فدک را بازگرداند،چرا که فدک بار سیاسی داشت و نماد چالش تاریخی خط سقیفه و خط اهل بیت بود.امام کاظم علیه السّلام به همین جهت بر مهدی وارد شد و او را سرگرم استرداد اموال به ستم گرفته شده بود.امام علیه السّلام به او فرمود:چرا اموالی که به ستم از ما گرفته شده بازگردانده نمی شود؟

مهدی گفت:آن اموال کدام است؟

امام علیه السّلام فرمود:چون خداوند-تبارک و تعالی-فدک و توابع آن را بدون این که سپاهی و لشکری بر آن بتازد و وارد آن شود به دست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فتح کرد،آیه«و حق خویشاوند را به او بده»نازل فرمود.پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که مصداق آن را نمی دانست از جبرئیل یاری خواست و جبرئیل از خداوند راهنمایی طلبید و خداوند به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وحی فرمود:فدک را به فاطمه علیها السّلام بده.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فاطمه علیها السّلام را فراخواند و به او فرمود:ای فاطمه،خداوند مرا فرمود تا فدک را به تو بدهم.

ص:۱۲۱

فاطمه گفت:ای رسول خدا،از خدا و از تو پذیرفتم.

در زمان حیات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نمایندگان فاطمه علیها السّلام در فدک بودند[و ادارهٔ امور آن را دست داشتند].زمانی که ابو بکر به حکومت رسید نمایندگان فاطمه علیها السّلام را از فدک بیرون راند.فاطمه علیها السّلام نزد ابو بکر رفت و از او خواست تا فدک را به او بازگرداند.

ابو بکر به فاطمه علیها السّلام گفت:سیاهی یا سرخی(کسی)را به گواهی بیاور.

فاطمه علیها السّلام،امیر المؤمنین علیه السّلام و«ام ایمن»را همراه آورد و آن دو گواهی داد[ه،گفتهٔ فاطمه علیها السّلام را تأیید کرد]ند.ابو بکر نوشته ای مبنی بر عدم تعرض به فاطمه علیها السّلام داد و او نوشته را گرفت و بیرون شد.عمر فاطمه علیها السّلام را دید و از او پرسید:چه همراه داری ای دختر محمد؟

فاطمه علیها السّلام گفت:نامه ای است که ابن ابی قحافه[در مورد فدک و بازگردان آن]برای من نوشته است.

عمر به فاطمه علیها السّلام گفت:آن را به من نشان بده و فاطمه علیها السّلام خودداری کرد.

عمر نامه را از دست فاطمه علیها السّلام کشید و آن را خواند،سپس آب دهان بر آن انداخت و آن را پاره کرد.آن گاه به فاطمه علیها السّلام گفت:این(فدک)را پدرت با جنگ و لشکرکشی به دست نیاورده است،پس تو کوه ها(ریسمان ها)را بر گردن ما نه،[چرا که اگر فدک را داشته باشی قدرت یافته و با ما به چالش می پردازی].

مهدی به امام کاظم علیه السّلام گفت:حدود فدک را تعیین کن.

امام علیه السّلام فرمود:یک حدّ آن«کوه احد»و حدّ دیگر آن«عریش»مصر، سومین حدّ آن در«سیف البحر»و آخرین حدّ فدک«دومه الجندل»است.

مهدی گفت:آنچه بازگفتی چهار حدّ فدک است؟

امام علیه السّلام فرمود:آری ای امیر مؤمنان،تمام این فدک است و رسول الله صلّی اللّه علیه و آله

تمام آن را بدون حمله به آن و یورش بر ساکنان آن به دست آورده است.

مهدی از شنیدن سخنان امام علیه السّلام متغیر شد و آثار خشم بر چهرهٔ او نمایان گشت،زیرا امام علیه السّلام در قالب عبارت های یاد شده اعلام می کرد که تمام سرزمین های اسلامی از آنان به ستم گرفته شده است.

مهدی عباسی درحالی که می گفت:این بسیار زیاد است،ببینیم چه شود؟ راه خود را گرفت و رفت». (۱)

موضع گیری دوم:در این مرحله،امام کاظم علیه السّلام به همبستگی شیعیان در جامعهٔ اسلامی و وحدت آنان اهتمام بسیاری داشت،زیرا شرایط سخت حاکم بر جامعه،فرصتی مناسب برای نفوذ افراد ضعیف النفس و کینه توز که درصدد تخریب چهره و کیان شیعه برآمده بودند،فراهم آورده بود.برجسته ترین این پدیده ها،مسألهٔ خویشاوندی و محبوبیت و مقبولیت بود که پایه های حکومت خلفای عباسی بر آن استوار گشته و مهمترین معیار و مقیاس به شمار می رفت.

از همین رو امام کاظم علیه السّلام موضع گیری قاطعی در برابر مسأله خویشاوندی و قرابت از خود نشان داد.امام کاظم علیه السّلام به منظور پالودن کیان شیعه از هرکژی و عناصر مضرّ به تشیع،بدون در نظر گرفتن علقهٔ خویشاوندی هرچند که پیوند، نزدیک باشد،با عموی خود،یعنی«محمد بن عبد الله ارقط»قطع رابطه کرد و آن را در ملأ عام اعلان کرده،بدو اجازه نداد تا از خویشاوندی خود به عنوان ابزاری برای رسیدن به خواسته ها و موقعیت هایی استفاده کند.

ص:۱۲۳

۱- (۱)) .اصول کافی ۵۳۴/۱ حدیث ۲ و بحار الانوار ۱۵۶/۴۸ زمخشری در ربیع الابرار آورده است آنچه گفته شد از مهدی عباسی نبوده بلکه از هارون الرشید بوده است.او به موسی الکاظم می گفت فدک را بازستان ولی او(امام کاظم«ع»)خودداری کرده می گفت اگر حدود فدک را تعیین کنم آن را پس نمی دهی چون هارون اصرار ورزید[امام]فرمود آن را به طور کامل و با همان حدود می گیرم.هارون گفت حدود آن به کجا می رسد؟[امام]فرمود...در این هنگام بود که هارون ماجرای فدک را مسکوت گزارد و تصمیم به کشتن موسی[ع]گرفت.نک سبط ابن الجوزی تذکره الخواص/۳۱۴.

از«عمر بن یزید»نقل شده است:«روزی در محضر ابو الحسن علیه السّلام بودم.از محمد بن عبد الله ارقط نام برد و فرمود:سوگند یاد کرده ام که با او زیر یک سقف جمع نشوم.

با خود اندیشیدم که او به نیکی و پیوند با خویشان فرمان می دهد،ولی خود دربارهٔ عمویش چنین می گوید!

امام علیه السّلام نگاهی به من افکند و فرمود:[این قطع رابطه]خود از نیکی و[رعایت] پیوند خویشاوندی است.هرگاه او بر من وارد شود،سپس چیزی بگوید،مردم او را تصدیق کرده،گفته اش را می پذیرند و چون از آمدن نزد من بازداشته شود،اگر مطلبی را بیان کند مردم گفته اش را نمی پذیرند». (۱)

در روایت«ابراهیم من مفضل بن قیس»عبارت زیر اضافه شده است:چون مردم دریافتند که با او سخن نمی گویم،گفته اش را نمی پذیرند و او از بردن نام من خودداری می کند که خیر[و صلاح]او در آن است». (۲)

موضع گیری سوم:واکنش امام کاظم علیه السّلام در برابر قیام حسین بن علی بن الحسن بن الحسن(مثنی)فرزند امام حسن مجتبی علیه السّلام،صاحب قیام فخ از دیگر موضع گیری های حضرت بود.علیرغم این که شیعیان امام صادق علیه السّلام در جای جای سرزمین های اسلامی حضور داشتند،اما امام کاظم علیه السّلام در تمام دوران زندگی خود،گزینهٔ رویارویی مسلحانه را برنگزید و پرهیز از اقدام مسلحانه در برابر حکومت مهدی را بر زبان آورد.هنگامی که مهدی عباسی امام کاظم علیه السّلام را به زندان افکند و امام علی علیه السّلام را در خواب دید(این داستان پیشتر گفته شد)و ماجرای خواب خود را برای امام علیه السّلام گفت،سپس تصمیم گرفت امام را آزاد کند.او به امام گفت:تضمین می کنی که بر من یا یکی از

۱- (۱)) .بحار الانوار ۱۶۰/۴۸(به نقل از بصائر الدرجات ۶۴ ب ۱۰ حدیث ۵).

۲- (۲)) .همان/۱۵۹(به نقل از قرب الاسناد/۲۳۲ حدیث ۱۱۷۴).

فرزندانم قیام نکنی؟

امام علیه السّلام فرمود:به خدا سوگند که چنین کاری نکرده و نمی کنم و آن را در خور شأن و منزلت خود نمی دانم. (۱)

امام کاظم علیه السّلام بنا به دلایلی که پیشتر بدان اشاره شد و موضوعیت داشت، همین موضع گیری را در برابر حکومت موسی(هادی)عباسی دنبال کرد،اما با هدف بیدار کردن وجدان امت و برانگیختن ارادهٔ مسلمانان در قبال خطر عقب نشینی مطلق در برابر حاکمان منحرف و نادیده انگاشتن شخصیت و کرامت خود،از قیام حسین(صاحب قیام فخ)حمایت و آن را تأیید می کرد.

هنگامی که حسین مصمم بر قیام علیه حاکمان ستمگر شد،امام کاظم علیه السّلام به او فرمود:

إنک مقتول فأحدّ الضراب،فإن القوم فسّاق یظهرون إیمانا و یضمرون نفاقا و شرکا،فإنا لله و إنا إلیه راجعون و عند اللّه أحتسبکم من عصبه؛

تو را کشته می بینم،پس سخت کارزار کن که این قوم فسق پیشه اند،در ظاهر ایمان می ورزند،ولی دلشان نهانخانهٔ نفاق و شرک است.همه از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم.اجر و پاداش شما را از خداوند می خواهم. (۲)

چون امام کاظم علیه السّلام خبر کشته شدن حسین را-که خداوند از او خشنود باد-شنید،بر او گریست و او را چنین مرثیه گفت:

إنا لله و إنا إلیه راجعون،مضی و الله مسلما صالحا،صواما قوّاما،آمرا بالمعروف،ناهیا عن المنکر،ما کان فی أهل بیته مثله؛

همه از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم.به خدا سوگند،او مسلمانی صالح

ص:۱۲۵

۱- (۱)) .تذکره الخواص/۳۱۱(به نقل از تاریخ بغداد)؛ابن طلحهٔ شافعی مطالب السؤول/۸۳ کشف الغمه ۲/۳-۳(به نقل از جنابذی)و بحار الانوار ۱۴۸/۴۸ حدیث ۲۲(به نقل از کشف الغمه ۲/۳-۳).

۲- (۲)) .اصول کافی ۳۶۶/۱ و بحار الانوار ۱۶۱/۴۸ حدیث ۶(به نقل از اصول کافی ۳۶۶/۱).

بود،روز را به روزه سپری می کرد،شب را به عبادت صبح می نمود و آمر به معروف و ناهی از منکر از دنیا رفت.در خاندانش همانند او وجود نداشت. (۱)

۲.عرصهٔ اخلاق و تربیت

حاکمان عباسی با ترویج منش و رفتار جاهلی،بنیان اخلاق و ارزش های اسلامی را متزلزل کرده و نمونه های عالی و آرمانی انسانی را در معرض نابودی قرار دادند.البته برنامه انتقامجویانهٔ حاکمان عباسی برای مسخ فرهنگ امت اسلامی چیز جدید و برآمده از سرکشی و هوسبازی آنان نبود،بلکه پشتوانهٔ تاریخی داشت و بخشی از برنامه ریزی کینه توزانهٔ جاهلی به شمار می رفت که برای دگرگونی نشانه ها و آثار فرهنگ و امت اسلامی پرورش یافتهٔ مکتب قرآن و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله طراحی شده بود.

امام کاظم علیه السّلام با درک و شناخت دقیق و صحیح،در برخورد با برنامهٔ عباسیان،روشی مناسب و هماهنگ با اهداف رسالت برگزید که یادآور ویژگی های اخلاقی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود و جلوه هایی از خصلت ها و معیارهای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را متبلور می کرد.در این جا به نمونه هایی از فعالیت حضرت کاظم علیه السّلام در عرصهٔ اخلاق و تربیت اشاره می کنیم:

نخست:از«حماد بن عثمان»نقل شده است:«موسی بن عیسی از خانهٔ خود-که بر«مسعی»اشراف داشت-ابو الحسن کاظم علیه السّلام را دید که سوار بر استر از سوی مروه می آمد.موسی از«ابن هیّاج»(که از قبیله همدان و وابستهٔ به موسی بود)خواست تا لگام استر امام کاظم علیه السّلام را گرفته،مدعی مالکیت استر شود.او نیز دستور موسی را اجرا کرد.

ابو الحسن علیه السّلام از استر به زیر آمد و به غلامان خود فرمود:زین را برگیرید و

۱- (۱)) .بحار الانوار ۱۶۵/۴۸(به نقل از ابو الفر اصفهانی مقاتل الطالبیین).

استر را او بدهید.

ابن هیّاج گفت:زین نیز از آن من است.

ابو الحسن علیه السّلام فرمود:دروغ گفتی.ما دلیل داریم که این زین از آن محمد بن علی است.استر را نیز به تازگی خریده ام و خود بهتر می دانی که چه گفته ای(چه ادعایی کرده ای). (۱)

دوم:«عبد الصمد بن علی»را جمعی همراهی می کردند.او ابو الحسن علیه السّلام را دید که بر استر سوار بود و از روبرو می آمد.عبد الصمد به همراهان خود گفت:

«درنگ کنید تا با[به ریشخند گرفتن]موسی بن جعفر،شما را بخندانم.

چون امام علیه السّلام نزدیک شد،عبد الصمد گفت:این چه چارپایی است که با آن نمی توان به خون خواهی بروی و نه شایستگی کارزار دارد؟

ابو الحسن علیه السّلام به او فرمود:[این مرکب]شکوه اسبان را ندارد[،اما]چون گورخران پست و خوار نیست.[بدان که]بهترین امور میانه و حدّ وسط آن هاست.

عبد الصمد از گفتن باز ماند و پاسخ نداد». (۲)

سوم:از«حسن بن محمد»نقل شده است:«مردی از نوادگان عمر بن خطاب در مدینه سکونت داشت.او ابو الحسن علیه السّلام را می آزرد و هرگاه او را می دید وی و علی علیه السّلام را دشنام می داد....

این دشمنی امام علیه السّلام تحت تأثیر رفتاری نیکوی حضرت،به درستی گرایید و دست از رفتار گذشتهٔ خود برداشته،حضرت را تکریم می کرد. (۳)

۱- (۱)) .همان/۱۴۸ حدیث ۲۳(به نقل از فروع کافی ۸۶/۸).

۲- (۲)) .همان/۱۵۴ حدیث ۲۶(به نقل از فروع کافی ۵۴۰/۶).

۳- (۳)) .ر.ک:باب اول فصل سوم بخش بردباری امام علیه السّلام در همین کتاب.

۳.عرصه دانش

یکم:امام کاظم علیه السّلام در مجلس مهدی عباسی حضور داشت.«ابو یوسف»به مهدی گفت:«اجازه می دهی مسائلی از او بپرسم که از آن ناآگاه است[و در پاسخ می ماند]؟مهدی به او اجازه داد،سپس به موسی بن جعفر گفت:اجازه می دهی بپرسم؟گفت:آری.

ابو یوسف به موسی بن جعفر علیه السّلام گفت:در مسأله«تظلیل»(زیر سایه قرار گرفتن)محرم چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:درست نیست.

ابو یوسف:اگر خیمه برپا شود و محرم در آن رود؟

امام علیه السّلام فرمود:آری،درست است.

ابو یوسف گفت:تفاوت میان آن دو چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:در مورد حائض چه می گویی؟آیا نمازهای ناخوانده را قضا می کند؟

ابو یوسف گفت:نه.

امام علیه السّلام فرمود:پس روزه[های ناگرفته]را قضا می کند؟

ابو یوسف گفت:آری.

امام علیه السّلام پرسید:چرا؟

ابو یوسف گفت:[چون در شرع]چنین آمده است.

امام علیه السّلام فرمود:[در مورد محرم]نیز چنین آمده است.

مهدی عباسی رو به ابو یوسف کرد و گفت:کاری انجام ندادی؟

ابو یوسف گفت:مرا با سنگی[دلیلی قاطع و پاسخی]دندان شکن

خاموش کرد». (۱)

دوم:«احمد بن حنبل»از امام کاظم علیه السّلام و از پدرش امام صادق علیه السّلام روایت کرده،سند آن را به پیامبر رسانده،می گفت:این إسناد(انتساب حدیث آن چنان محکم و استوار است که)اگر بر دیوانه ای خوانده شود،عاقل و هشیار خواهد شد. (۲)

سوم:مهدی عباسی حج گزارد،سپس به«قبر(قصر)العبادی» (۳)رسید.

چون مردم را از تشنگی سراسیمه و بیتاب دید،دستور داد تا چاهی حفر کنند.

کار حفر چاه به پایان خود نزدیک می شد که تندبادی از چاه برخاست و دلوها به درون چاه افتادند،ناچار کار متوقف شد.کارگران که درون چاه مشغول بودند از بیم جان خود بیرون آمدند.«علی بن یقطین»به دو تن به این شرط که کار حفاری را دنبال کنند،مبالغ فراوانی داد.آنان درون چاه رفته،مدتی در چاه ماندند،اما وحشت زده و با رخسار رنگ باخته بیرون آمدند.

علی بن یقطین ماجرا را از آن دو پرسید،آنان گفتند:«درون چاه آثار و وسایل و نیز مردان و زنانی دیدیم که به هریک اشاره می کردیم(دست می زدیم)به غبار تبدیل می شد.

مهدی عباسی دربارۀ این واقعه از هرکس پرس وجو کرد،دلیل آن را نمی دانستند.امام کاظم علیه السّلام در پاسخ فرمود:اینان«اصحاب احقاف»بودند که مورد

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۷۸/۱؛بحار الانوار ۱۰۸/۸۱؛المناقب ۳۳۸/۴(به نقل از الفقیه.البته بحث«حیض» و تظلیل»در الفقیه نیامده است)و الکنی و الالقاب ۱۸۸/۱(به نقل از مرحوم کلینی)مرحوم مفید نیز این روایت و نیز از«محمد بن حسن شیبانی»نقل کرده و آن را در حضور هارون الرشید دانسته است.نک احتجاج ۱۶۸/۲.

۲- (۲)) .المناقب ۳۴۱/۴.

۳- (۳)) .«قبر العبادی»منزل گاهی است که در راه مکه از قادسیه به غدیب قرار دارد.در احتجاج ۳۳۳/۲«قصر العبادی»خوانده شده است.

خشم خداوند قرار گرفتند،لذا زمین خانه ها،دارایی ها و خودشان را در خود گرفت و فرو برد. (۱)

چهارم:از هشام بن حکم نقل شده است که:«موسی بن جعفر علیه السّلام به«ابرهۀ نصرانی»فرمود:به چه اندازه با کتاب[آسمانی]خود آشنا هستی؟.

ابرهه گفت:به کتاب خود و تأویل آن آگاه هستم.

در این هنگام امام کاظم علیه السّلام شروع کرد به خواندن انجیل.ابرهه گفت:

مسیح نیز آن را همین گونه می خواند و کسی جز مسیح،انجیل را این گونه نخوانده است.پنجاه سال است که در جست وجوی او بوده ام.آن گاه به دست امام کاظم علیه السّلام مسلمان شد». (۲)

پنجم:از«شیخ مفید»نقل شده است:مردم روایات زیادی از ابو الحسن علیه السّلام نقل کرده اند.او دانشمندترین و فقیه ترین...و حافظترین حافظان قرآن و در خواندن قرآن خوش نواترین مردم روزگار خود بود. (۳)

ششم:به سال ۱۶۱ ق.مهدی عباسی فرمان توسعۀ مسجد الحرام و مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را صادر کرد،اما همسایگان دو مسجد از فروختن خانه های خود به حکومت خودداری می کردند.فقیهان وقت نیز فتوا دادند که اکراه مالکان به فروش اجباری املاک خود جایز نیست.

مهدی عباسی با راهنمایی علی بن یقطین،مسألۀ مورد مناقشه را از امام موسی بن جعفر علیه السّلام پرسید.امام علیه السّلام در پاسخ نوشتند:اگر کعبه بر مردم وارد شده، پس مردم به بنای آن سزاوارترند و اگر مردم گرد کعبه سکنا گزیده اند،پس کعبه به پیرامون و اطراف خود از مردم سزاوارتر است.

ص:۱۳۰

۱- (۱)) .مناقب آل ابی طالب ۳۳۶/۴ و بحار الانوار ۱۰۴/۴۸.تفصیل این ماجرا نک احتجاج ۱۵۹/۲-۱۶۱.

۲- (۲)) .مناقب آل ابی طالب ۳۳۵/۴ و بحار الانوار ۱۰۴/۴۸(به نقل از مناقب آل ابی طالب ۳۳۵/۴).

۳- (۳)) .الارشاد ۳۳۵/۲ و کشف الغمه ۲۰/۳(به نقل از الارشاد ۳۳۵/۲.

چون پاسخ امام کاظم علیه السّلام به مهدی عباسی رسید فرمان داد تا خانه های پیرامون دو مسجد را ویران کرده،زمین آن را به فضای دو مسجد اضافه کنند». (۱)

هفتم:مهدی عباسی با درخواست دلیلی قرآنی مبنی بر حرمت شراب از امام کاظم علیه السّلام،گفت:«آیا شراب از نظر کتاب خدا حرام است؟چرا که مردم شراب را می شناسند،اما حرمت آن را نمی دانند.

امام علیه السّلام فرمود:آری که کتاب خدا آن را حرام کرده است.

مهدی گفت:در کجای قرآن شراب حرام شده است؟

امام علیه السّلام فرمود:آن جا که خداوند می فرماید:

إِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ... (۲)و أستشهد علی أن«الإثم»هی الخمره بعینها بقوله تعالی:

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمٰا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ... (۳)

فالإثم فی کتاب الله هو الخمر و المیسر،و إثمهما کبیر کما قال الله -عز و جلّ-؛

بگو:«پروردگار من فقط زشتکاری ها را-چه آشکارش[باشد]و چه پنهان-و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است»و این که«گناه»همان شراب است به گفتهٔ خداوند استشهاد می کنم که فرمود:«دربارهٔ شراب و قمار،از تو می پرسند،بگو:در آن، گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است،و[ولی]گناهشان از سودشان بزرگتر است».بنابراین«گناه»در کتاب خداوند همان شراب و قمار است و آن گونه که خداوند فرموده است،گناهشان از سودشان بزرگتر است.

۱- (۱)) .حیاه الامام موسی بن جعفر ۴۵۱/۱-۴۵۲.

۲- (۲)) .اعراف(۷)آیه ۳۳.

۳- (۳)) .بقره(۲)آیه ۲۱۹.

در این هنگام مهدی عباسی رو به علی بن یقطین کرد و گفت:به خدا سوگند که این،فتوای هاشمی است.

علی بن یقطین گفت:به خدا سوگند راست گفتی ای امیر مؤمنان،[سپس چنین ادامه داد]حمد و ستایش خاصّ خداوندی است که این دانش را از میان شما خاندان[پیامبر]بیرون نکرد.

مهدی عباسی از این گفته علی بن یقطین برافروخته شد،به گونه ای که نتوانست خویشتن داری کند،لذا به علی گفت:راست گفتی ای رافضی!». (۱)

امام کاظم علیه السّلام و تربیت جماعت صالحان

حضرت موسی بن جعفر تمام تلاش خود را مصروف به تربیت جماعت صالحان کرد.هدف امام علیه السّلام از ایجاد چنین جماعتی حفاظت و صیانت از شریعت و ارائۀ الگویی کارآمد و مناسب بود تا عهده دار ایجاد دگرگونی در امت اسلامی و سپس پرورش فکری و اعتقادی آن شود.به همین جهت فعالیت و تلاشی چشمگیر در این عرصه داشت و الگو و معیارهایی مناسب و شایسته که ریشه در مکتب اهل بیت علیهم السّلام داشته و از آبشخور ناب شریعت سیراب می شد،ارائه داد که ذیلا بدان ها اشاره می شود:

۱- (۱) .بحار الانوار ۱۴۹/۴۸.

تثبیت گرایش به خط اهل بیت علیهم السّلام

۱.گرایش سیاسی

اشاره

امام کاظم علیه السّلام تثبیت گرایش و تمایل به خط اهل بیت علیهم السّلام،به ویژه گرایش و انتساب سیاسی به این خاندان را مبنای کار خود قرار داد تا آن جا که به برخی از پیروان خود اجازهٔ پیوستن به دستگاه حکومت داد.ورود علی بن یقطین به دستگاه عباسیان و رسیدن به منصب وزارت،یکی از این موارد بود.امام کاظم علیه السّلام در این مرحله سیاسی همراه با تنگناها،در پی تحقق اهدافی بود که بدان می پردازیم:

هدف اول:احاطه بر اوضاع سیاسی

احاطهٔ کامل بر برنامه های سیاسی و اجتماعی که در دربار طراحی می شد، ضروری می نمود،چرا که می بایست با شناخت صحیح از تصمیم گیری ها، تدابیری اندیشید تا کیان و موجودیت تشیع و شیعه از نابودی و فروپاشی در امان بماند.رسیدن به این هدف جز با دست یابی به بالاترین جایگاه سیاسی، غیرممکن بود.مطلب زیر وضعیت آن روزگار را برای ما روشن کرده و بهترین گواه بر این گفته است:

پس از قیام حسین-رحمت خدا بر او باد-(صاحب فخ)موسی(هادی)، درصدد کشتن امام کاظم علیه السّلام برآمد،اما«ابو یوسف قاضی»با بیان این مطلب که «امام کاظم علیه السّلام و هیچ یک از فرزندانش معتقد به قیام و انقلاب نیستند»،موسی را متقاعد کرده،او را از تصمیمی که گرفته بود منصرف کرد.

علی بن یقطین شرح جریان را برای امام کاظم علیه السّلام نوشت و بدین ترتیب،

امام علیه السّلام را از حضور فعالانهٔ خود آگاه کرد. (۱)نقش تأثیرگذاری که علی بن یقطین در دستگاه خلافت هارون الرشید به نفع امام کاظم علیه السّلام و شیعیان و پیروان حضرت ایفا کرد،در بخش بعدی بررسی خواهد شد.

هدف دوم:برآوردن نیاز مؤمنان

برآوردن نیاز مؤمنان و پیروان خط اهل بیت که زیر پرچم حاکمیت ستمگر زندگی کرده،هماره تحت پیگرد عوامل آن بودند و موجودیت شان مورد تهدید قرار داشت،مهمترین هدف برای ماندگاری کیان این جماعت صالح و درستکار بود.از این رو هرگاه علی بن یقطین از امام کاظم علیه السّلام می خواست تا اجازه دهد از دستگاه خلافت کناره گیری کند،امام علیه السّلام هربار او را از این کار بازداشته،به او می فرمود:ای علی،خداوند را دوستانی است که در کنار دوستداران و یاوران ستمگران قرار دارند تا به وسیلهٔ آنان[ستم ستمکاران را]از دوستان خود دور کند و تو ای علی از آنان هستی. (۲)

در جایی دیگر امام کاظم علیه السّلام به علی بن یقطین فرمود:این کار را مکن،زیرا با تو انس داریم و برادران[دینی]ات به وجود تو عزیز هستند،باشد که خداوند[دل] شکسته ای را به وسیلهٔ تو سامان دهد[و مرهمی بر آن نهد]یا به وجود تو آتش کینهٔ مخالفان را از دوستانش فرو نشاند.ای علی،کفارهٔ کار شما(حضور در حاکمیت جور و ستم)نیکی به برادرانتان است...در مورد یک چیز تضمین بده و من[ایمنی از]سه چیز را برای تو تضمین می کنم.تضمین بده هرگاه یکی از دوستان ما را دیدی که برای نیازها و گرفتاری های خود نزد تو آمد او را گرامی داشته،نیازش را برآوری.[در چنین صورتی]تضمین می کنم که هرگز زیر

۱- (۱) .مهج الدعوات ۲۲۹/۱ و عوالم العلوم و المعارف و الاحوال/۳۶۶.

۲- (۲) .اختیار معرفه الرجال/۴۳۳ حدیث ۸۱۷.

سقف زنـدان قرار نگیری(زندانی نشوی)،تیزی دم شمشـیر هرگز تو را گزند نرساند و بینوایی و فقر هرگز به خانه ات راه نیابد. (۱)

از«علی بن طاهر صوری»نقل شـده است که گفت:«یکی از دبیران«یحیی بن خالـد»والی ما شد.مقـداری به عنوان مخارج سالانه بدهکار بودم و یحیی آن را از من مطالبه می کرد و بیم آن داشتم که با دادن بدهی ام به بینوایی دچار شوم (سرمایهٔ زندگی ام بر باد رود).به من گفتند که یحیی شیعی مذهب است،اما می ترسیدم نزد او بروم و در صورتی که شیعه نباشد و به آنچه خوش نـدارم گرفتـار شـوم.از ایـن رو تنهـا راه حـل خـود را نزد خـدا دیدم.لـذا آهنـگ حـج کردم و بـه دیـدار«صـابر»(موسـی بن جعفر«ع»)رفتم و شـرح حـال خود را بـا حضـرت در میان گذاشـتم.امام کاظم علیه السّـلام خطاب به والی،نامه ای نوشت به این شرح:

بسم الله الرحمن الرحیم.إعلم أنّ للّه تحت عرشه ظلاّـ لا یسـکنه إلاّ من أسـدی إلی أخیه معروفا،أو نفّس عنه کربه،او أدخل علی قلبه سرورا،و هذا أخوک، و السلام؛

به نـام خداونـد بخشایشـگر مهربان.بـدان خـدای را زیر عرش سـایه ای است،کسـی در آن قرار می گیرد که در حق برادر خود نیکی کند،اندوهی از او بزداید یا دل او را شادمان کند و این برادر توست و السلام. (۲)

گرفتن خراج به صورت ظـاهر و بازگردانـدن آن در نهـان،از دیگر مصـادیق برآوردن نیـاز مؤمنـان است.علی بن یقطین در پی رهنمود امام کاظم علیه السّلام این رویّه را در پیش گرفت.او روزی به امام کاظم علیه السّلام گفت:«در مورد تصدی و

۱- ((۱)) .همان/۴۴۳ حدیث ۸۱۸(خبر ضـمان)و حیاه الامام موسـی بن جعفر علیه السّـلام ۲۸۶/۲-۲۸۷(به نقـل از اختیار معرفه الرجال/۴۴۳ حدیث ۸۱۸).

۲- ((۲)) .تمام این خبر و مصادر آن را در بخش های پیشین آمده است.

پذیرش،منصبی در دستگاه اینان(عباسیان)چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:اگر ناچار باشی،از[ورود به دستگاه دولتی]در اموال شیعه[پرهیز کن و]از خدا بترس.

راوی این مطلب می گوید:«علی به من گفت:آشکارا از شیعیان خراج می گرفت،ولی در خفا آن ها را به صاحبانش باز می گرداند». (۱)

هدف سوم:تأثیرگذاری امام علیه السّلام بر سیاست عمومی

امام موسی بن جعفر علیه السّلام در عرصهٔ کسب اطلاعات و پرس وجو و نیز فراهم آوردن امنیت ارتباط پنهانی خود با علی بن یقطین و دیگر شیعیانی که در مرکز حاکمیت و دستگاه خلافت نفوذ کرده بودند،ابزارهای مطمئنی به کار می گرفت.امام علیه السّلام از گماشتن افراد مورد اعتماد در حاکمیت و به دست گرفتن منصب های بزرگ دو هدف را دنبال می کرد:تأثیرگذاری در سیاست عمومی حاکمیت و جامهٔ عمل پوشاندن به اهداف سیاسی یا فقهی بود که از این راه امام علیه السّلام می توانست مصالح امت اسلامی را تأمین کند.ابزارهای این روابط و فعالیت های مرتبط با آن را«اسماعیل بن سلام»چنین معرفی می کند:

«اسماعیل بن سلام»و«ابن حمید»می گویند:«علی بن یقطین ما را فرا خوانده،اموال و نامه هایی به ما داد و گفت:دو ماده شتر راهوار بخرید و دور از مسیر همگانی راه پیموده،این اموال و نامه ها را به ابو الحسن موسی علیه السّلام برسانید.توجه داشته باشید که کسی از مأموریت شما آگاه نشود.

اسماعیل می گوید:وارد کوفه شدیم،دو شتر و توشهٔ سفر تدارک دیدیم و

۱- (۱)) .اصول کافی ۱۱۰/۵ حدیث ۳ بحار الانوار ۱۵۸/۴۸ حدیث ۳۱.این ماجرا را«امیه»دبیر علی بن یقطین و دیگران نیز نقل کرده اند.ر.ك اختیار معرفه الرجال/۴۳۵ حدیث ۸۲۰.

از کوفه بیرون شـده،راهی غیر از راه عمومی در پیش گرفتیم.چون به«بطن الرمه»رسـیدیم فرود آمده،شتران خود را بسـته،به آن ها علوفه دادیم و خود به خوردن غـذا پرداختیم.در همین حال سواری را دیـدیم که همراه غلام خود به سوی ما می آمـد.چون به ما نزدیک شد دریافتیم که ابو الحسن علیه السّلام است.

برخـاستیم سـلام کردیم و اموال و نامه ها را به او دادیم.آن حضـرت از آستین خود نوشـته هایی را بیرون آورد و فرمود:این ها پاسخ نامه های شماست». (۱)

۲.پرورش اندیشهٔ سیاسی

فعالیت سیاسی یاران امام علیه السّلام در این مرحله و به دلیل سختی هایی که به همراه داشت به طور ویژه ای به بیداری و دقت در نگرش و تعمیق ایمان نیازمند بود.همین ویژگی،امام علیه السّلام را بر آن داشت تا خود بر اعمال و فعالیت های آنان نظارت و خواص از شیعیان را به پیمودن این راه ترغیب و تشویق کند،روح دینداری را در ژرفای وجود آنان درآمیزد و به مرحله ویژه ای از ایمان برساند،آن گاه آنان را به عرصه های سیاسـی گسیل دارد تا با چنین اندوخته هایی به بهترین وجه با خصم برخورد کرده،از قدرتی برخوردار شوند و به عزت و بلند همتی و والایی و تداوم راه دست یابند.امام کاظم علیه السّلام برای نیل به این اهداف راه کارهایی را در پیش گرفته به این شرح:

الف)امـام کـاظم علیه السّـلام مؤمنـان را به این امر توجه می داد که امر امـامت تـابع فراوانی یا کمی یاران نیست.از«سـماعه بن مهران»آمده است:«عبد صالح(امام کاظم«ع»)به من فرمود:

۱- (۱)) .اختیار معرفه الرجال/۴۳۶ حدیث ۸۲۱؛الخرائج و الجرائح ۳۲۷/۱ و بحار الانوار ۳۴/۴۸ حدیث ۵ (به نقـل از اختیار و الخرائج ۳۲۷/۱).

ای اسماعیل،[دنیاطلبان و پیروان باطل]در بستر أمن خود آرام گرفتند و مرا ترسان [و بی یار]وانهادند.هان،به خدا سوگند در تمام دنیا تنها یک تن بندگی و اطاعت خدا می کرد و اگر جز او کسی دیگری می بود خداوند او را نام می برد که فرموده است «به راستی ابراهیم،پیشوایی مطیع خدا[و]حقگرای بود و از مشرکان نبود».پس ابراهیم تا آن زمانی که خداوند می خواست شکیبایی در پیش گرفت،آن گاه خداوند «اسماعیل»و«اسحاق»را همنشین و همدل او گرداند و آنان سه تن شدند.هان به خدا سوگند که مؤمنان[حقیقی]کم اند و پیروان باطل فراوان.آیا دلیل آن را می دانی؟

گفتم:فدایت شوم نمی دانم.

امام علیه السّلام فرمود:[مؤمنان دو چهره و متظاهر]همنشین مؤمنان[واقعی]قرار داده شدند تا مؤمنان درد دل خود را با آنان واگویند و بدین وسیله به آرامش دست یابند». (۱)

ب)امام موسی بن جعفر علیه السّلام تلاش خود را به کار بست تا براساس تقویت رشته برادری و دوستی مبتنی بر ایمان،شیعیان را تربیت کند تا این جماعت صالحان به مقتضای پیوندهای اعتقادی و روحی،به نیرویی منسجم و به هم پیوسته و تزلزل ناپذیر مبدل شوند.مطلبی که در زیر می خوانیم گواهی بر این گفتار و یکی از این آموزه هاست:

روزی امام کاظم علیه السّلام از یکی از یاران خود به نام«عاصم»پرسید:ای عاصم، در رسیدگی و نیکی[به یکدیگر]چگونه اید؟

عاصم گفت:در بهترین و برترین وضعیتی که کسی در این راه داشته است.

امام فرمود:[به آن مرحله رسیده اید که]یکی از شما در گرفتاری و تنگدستی به خانهٔ

۱- (۱)) .اصول کافی ۳۴۳/۲ و بحار الانوار/۳۷۳ حدیث ۹۴ و ۱۶۲/۶۷(به نقل از اصول کافی ۳۴۳/۲).در تفسیر این خبر تعلیقه ای دارد به این شرح از آن رو خداوند این منافقان را به صورت مؤمنان و در میان آنان قرار داده است تا مؤمنان از کمی افراد دستخوش بیم و هراس نشوند.

برادر[دینی]خود برود،او را نیابد،آن گاه دستور دهد تا کیسهٔ[درهم و دینار]او را بیاورند، سپس مهر آن را برداشته و به مقدار نیاز،از آن بردارد و کسی بر او خرده نگیرد و او را سرزنش نکند؟

عاصم گفت:نه.

امام علیه السّلام فرمود:آن گونه که من دوست دارم،به هنگام تنگدستی و بینوایی به یکدیگر رسیدگی نمی کنید!». (1)

۳.ایجاد ساختار علمی و پیوند فکری

از دیگر مواردی که امام کاظم علیه السّلام آن را محور کار خود قرار داده بود تربیت جماعت صالحان بر اساس ضرورت پیوند فکری و علمی با مکتب اهل بیت علیهم السّلام بود.او از بیداری و نهضت فکری که امام صادق علیه السّلام آن را تحقق بخشیده بود و فرصتی مناسب برای رسیدن به این هدف به شمار می رفت، استفاده کرده،کار پدر بزرگوار خود را در ایجاد جمعیتی متخصص دنبال کرد.

امام کاظم علیه السّلام توانست ۳۱۹ تن (2)را که هریک دانش و تجربهٔ خود را از حضرتش فراگرفته و به جایگاه والای علمی دست یافته بودند،تربیت کند.

اینان با گرایش فکری که به امام کاظم علیه السّلام و مکتب اهل بیت علیهم السّلام داشتند،از برنامهٔ حساب شده ای پیروی می کردند که با تکیه بر آن با چالش های فرهنگی-فقهی و نیز نوآوری در عرصهٔ هردانشی هماوردی کنند.در این جا به گوشه ای از فعالیت های فکری امام کاظم علیه السّلام در این مسیر اشاره می کنیم.

همان طور که پیشتر اشاره شد امام کاظم علیه السّلام ۳۱۹ تن را که از نخبگان

۱- (۱)) .مکارم الاخلاق/۱۶۵ بحار الانوار ۳۵۱۱۹/۴۸ و وسائل الشیعه ۳۵/۲۵.

۲- (۲)) .باقر شریف القرشی امام موسی الکاظم ۲۲۳/۲.

فقیهان و راویان به شمار می رفتند تربیت کرد،اما در میان آنان تنها شش تن به راستگویی و امانت شناخته شدند و راویان همگی آنچه را که این شش تن از امامان معصوم علیهم السّلام روایت کردند،تصدیق نموده،می پذیرفتند.البته در میان محدثان،هجده تن از فقیهان و محدثان که از اصحاب امام باقر علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام بودند بلندآوازه شده،به«اصحاب الإجماع»شناخته شدند.از این هجده تن،شش تن از اصحاب امام باقر علیه السّلام،شش تن از اصحاب امام صادق علیه السّلام و شش تن از اصحاب امام کاظم علیه السّلام بودند که نام آنان به این ترتیب است:

-یونس بن عبد الرحمن؛

-صفوان بن یحیی معروف به«بیاع سابری»؛

-محمد بن ابی عمیر؛

-عبد اللّه بن مغیره؛

-حسن بن محبوب سرّاد؛

-احمد بن ابی نصر بزنطی. (۱)

این افراد مردان عرصۀ فقه و فقاهت بودند و عرصه های دیگری همچون:

کلام،قرآن،لغت و...نیز از نخبگانی متخصص برخوردار بودند.

امام کاظم علیه السّلام در زندان

پیشتر با دشمنی و کینه ورزی مهدی عباسی با علویان و دوستداران این خاندان آشنا شدیم و نیز خواندیم چون مهدی دریافته بود اگر سیاست

۱- (۱) .نک:اختیار معرفه الرجال/۵۵۶ حدیث ۱۰۵۰.

سختگیرانۀ پـدرش منصور را در پیش گیرد،حکومتش دسـتخوش تزلزل و نابودی خواهـد شد،از همین رو تمام بندیان را آزاد کرد.مهـدی سـیاست خود را در قالب این عبارت ها بیان می کرد:«من سـیاست کردن به وسـیلۀ بخشایش را کارآمـدتر از کیفر می دانم و سـلامت در سایۀ گذشت را بیشتر از سـلامت در کیفر زود هنگام می بینم.چون از حاکمی عطوفت خواسته شد و او دریغ ورزد،چـون قـدرت یابـد درنگـذرد،آن گـاه کـه پیروز شـود نبخشایـد و زمـانی که از او درخـواست مهربـانی شـود مهر نورزد،دل ها از او می رمند.هر کس مهربانی اش کم شود و اقتدار و سرکشـی اش فزونی گیرد،شایسته و بایسته است که منفور باشد و دشمنانش فراوان شوند». (۱)

با این حال مهـدی عباسـی وزیر محبوب خود؛یعنی«یعقوب بن داوود»را به دلیل تمایلی که به علویان و خاندان پیامبر صـلّی اللّه علیـه و آله داشت،مـورد آزاد و شـکنجه قرار داد.او پس از این که از گرایش وزیر خـود به علویـان اطمینـان حاصـل کرد به او گفت:«ریختن خون تو بر من روا و آسان است و اگر ریختن خونت را می خواستم چنین می کردم»،سپس دستور داد تا او را تا پایان زندگی به زندان افکنند و اموال او را نیز مصادره کرد. (۲)

در صورتی که وزیر محبوب مهدی عباسی فقط به دلیل تمایل و علاقه اش

۱- (۱)) .تاریخ یعقوبی ۳۹۹/۲-۴۰۰.

۲- (۲)) .حیاه الامام موسـی بن جعفر ۴۴۷/۱-۴۴۹.تاریخ یعقوبی ۴۰۱/۲ دربارۀ یعقوب می گوید روشـی زیبا و سـرشتی پاک داشت کارهای خیر را دوست داشـته فضل بسـیار داشت و راه یافته ای نیکو بود. مهدی عباسـی بر او خشم گرفت و به زندانش افکند و تا آخرین روز حیات مهدی همچنان در زندان بود. مروج الذهب ۳۱۲/۳ یعقوب را این گونه توصیف می کند یعقوب بن داوود سـلمی از خاصان او (مهدی)شد و-برخلاف همگان-هر وقت که می خواست به دیدار مهدی می رفت...سـپس او را در مورد فرزندان آل ابی طالب متهم کرد.یعقوب تا روزگار هارون الرشـید در زندان بود و سرانجام توسط هارون الرشید آزاد شد.دربارۀ او مطالب دیگری نیز گفته شده است.

به علویـان چنین مورد خشم مهـدی قرار می گیرد،روشن است که خلیفه نمی توانست در برابر امام کاظم علیه السّلام که نام و دانش او زبـانزد همگان شـده،آفاق را پر کرده بود آرام بگیرد،چرا که او اسـتقرار و ادامـهٔ حکومت خود را تنها در بازداشت و زنـدانی کردن امام کاظم علیه السّلام می دیـد و سـرانجام سـرشت ناپاک خود را آشـکار کرد و امام علیه السّلام را به زنـدان افکند.مهدی عباسـی با دیدن حضرت علی علیه السّلام در عالم رؤیا(همان طور که قبلا گفته شد)و خطاب دردآلود و غمگنانه حضرت به او و خواندن آیه فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ (۱).

هراسان بیدار شده،امام را از زندان فراخواند و خواب خود را برای امام بازگفت.آن گاه از امام خواست تا خود و فرزندانش بر او نشورند،سپس سه هزار دینار به امام داد و او را به مدینه بازگرداند. (۲)

مهدی عباسی در سال ۱۶۹ ق.هشت روز مانـده از ماه محرم(۲۱ یا ۲۲ ماه) در ۴۸ سـالگی مرد.علت مرگ او را دو گونه ذکر کرده انـد:نخست این که آخرین باری که برای شـکار رفته بود وارد ویرانه ای شـد.درب آن ویرانه به کمر مهـدی ضـربه وارد کرد و به مرگش انجامیـد.دومین نقل این گونه است که یکی از کنیزکانش به مهدی عباسـی زهر خوراند،چرا که مهدی یکی از کنیزکـان را بسـیار دوسـت می داشـت و او را برگزیـده بـود و همیـن امر حسـادت این کنیزک را برانگیخت و او را به چنین کاری واداشت. (۳)

و بدین ترتیب روزگار مهدی به پایان رسـید.مهدی عباسـی قبلا برای فرزندانش موسـی و هارون به عنوان خلیفه از مردم بیعت گرفته بود.

۱- (۱)) .محمد(۴۷)آیه ۲۲.

۲- (۲)) .تاریخ بغدادی ۳۰/۱۴-۳۱ و المناقب ۳۲۵/۴.

۳- (۳)) .تاریخ یعقوبی ۴۰۱/۲-۴۰۶.

امام کاظم علیه السّلام در حکومت موسی الهادی عباسی

اشاره

دهۀ سوم ماه محرم سال ۱۶۹ ق.شاهد به خلافت رسیدن موسی فرزند و جانشین مهدی عباسی بود.موسی ۲۶ سال زیست. (۱)و در سال ۱۷۰ ق.مرد.

هر چند حکومت موسی کوتاه بود،اما آثار شومی نسبت بر شیعیان داشت.

مهمترین رخداد تاریخ اسلامی؛یعنی واقعۀ فخ از حوادث بارز این دوره بود و چنان دردناک بود که امام جواد علیه السّلام دربارۀ این فاجعه فرمود:پس از واقعۀ طف (عاشورا)رخداد[خونینی]سنگین تر از واقعۀ فخ بر ما خاندان نگذشته است. (۲)

سیاست هادی آمیخته به شرارت بود و این وجه تمایز،در سلوک و رفتار او جلوه کرد،از همین رو نزدیکان و بیگانگان همگی بر او خشم گرفتند.

مادرش«خیزران»نیز کینه ای سخت از او به دل گرفت و بنا به گفته ها همو بود که هادی را کشت. (۳)

هادی عباسی،علویان را سخت مورد آزار و شکنجه قرار داد،ترس و هراس را بر زندگی آنان گستراند،مقرری هایی که پدرش مهدی برای علویان معین کرده بود قطع کرد و به گماردگان خود در سراسر گسترۀ حکومتی اش دستور داد تا علویان را هرجا که هستند گرفته و به بغداد،مرکز حکومت هادی بفرستند.

ص:۱۴۳

۱- (۱) .همان.

۲- (۲) .الامام موسی الکاظم ۴۵۷/۲.

۳- (۳) .عمده الطالب فی أنساب آل أبی طالب/۱۷۲(به نقل از سر السلسله العلویه/۱۴)و بحار الانوار ۱۶۵/۴۸(به نقل از مقاتل الطالبیین).

قیام فخ

اشاره

همان طور که گفته شد،قیام فخ مهمترین رخداد دورهٔ خلافت هادی عباسی بود.این قیام توسط«حسین بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام»علیه حاکم عباسی سامان داده شد.چندین عامل موجب به وجود آمدن این قیام شد که در این جا به دو مورد از آن ها اشاره می کنیم:

نخست:ستمگری های خلفای عباسی،به ویژه استبداد موسی(هادی)بود که نسبت به علویان روا داشته می شد.

دوم:والیانی بودند که از سوی هادی عباسی بر مدینه گمارده شده بودند که از جملهٔ آنان«اسحاق بن عیسی بن علی»بود.این والی،فردی از نوادگان عمر بن خطاب،معروف به«عبد العزیز»را به جانشینی خود برگزید.عبد العزیز در آزار و تحقیر علویان کار را به نهایت رساند.او علویان را ملزم کرده بود تا همه روزه نزد او رفته،حضور خود را اعلام کنند.عبد العزیز،علویان را واداشته بود تا برای حضور همه روزه،یکدیگر را ضمانت کنند.شرطهٔ تحت امر عبد العزیز،در اقدامی جائرانه،سه تن را به نام های«حسین بن محمد بن عبد الله بن حسن»،«مسلم بن جندب»و«عمر بن سلام»دستگیر کرده،مدعی شدند که این افراد را بر خوان شراب دیده و گرفته اند.به دستور عبد العزیز آنان را زدند،سپس بر گردن ایشان ریسمان نهاد و به منظور رسواکردن شان فرمان داد تا آنان را در شهر بگردانند. (۱)

در سال ۱۶۹ ق.حسین آهنگ قیام کرد و امام کاظم علیه السّلام را از قصد خود آگاه

۱- (۱)) .همان ۱۶۱/۴۸(به نقل از مقاتل الطالبیین).

نموده،از امام علیه السّلام خواست تا با او بیعت کند.امام علیه السّلام فرمود:ای عموزاده،آنچه را که عموزاده ات[محمد نفس زکیه]از عمویت ابو عبد الله(امام صادق علیه السّلام)خواست،از من نخواه، زیرا همان گونه که ابو عبد الله برخلاف میل خود رفتار کرد،من نیز چنان خواهم کرد.

حسین به امام کاظم علیه السّلام گفت:من به تو پیشنهاد دادم.اگر بخواهی آن را بپذیر و بدان تن در ده و اگر نمی پسندی تو را به قبول آن مجبور نمی کنم که از خداوند یاری خواسته می شود،سپس با امام خداحافظی کرد.

آن گاه حسین یاران خود از جمله:«یحیی»،«سلیمان»،«ادریس بن عبد الله بن الحسن»و«عبد الله بن الحسن افطس»را گرد آورد.چون بانگ اذان صبح برخاست وارد مسجد شدند و بانگ«احد،احد»برآوردند.افطس بر فراز گلدسته رفت و مؤذن را به گفتن جمله«حیّ علی خیر العمل»واداشت و حسین امامت جماعت را به عهده گرفت.پس از نماز خطبه ای خواند و مردم با وی بیعت کردند.حسین که از استیلای بر مدینه فارغ شد همراه سیصد جنگجو آهنگ مکه کرد و چون به«فخ»رسید در آن جا اردو زد.سپاه خلیفۀ عباسی او را تعقیب کرده،در«فخ»با وی و یارانش وارد جنگی پرهراس شد که این رویارویی به شهادت حسین و یارانش انجامید.آن گاه سرهای شهیدان فخ را از تن جدا کرده،همراه اسیران که دست و پای آنان را در کندهای آهنین قرار داشت برای هادی سرکش فرستادند.به دستور هادی اسیران را در غل و زنجیر کشتند و پیکرهای آنان را بر در محبس به دار آویختند. (۱)

ص:۱۴۵

۱- (۱)) .تاریخ طبری ۲۲۹/۱ و بحار الانوار ۱۶۱/۴۸-۱۶۵(به نقل از مقاتل الطالبیین).

پیامدهای قیام فخ

شهادت حسین رهبر قیام فخ و یارانش نقطهٔ پایانی بر قیام آنان بود.هادی عباسی بازماندگان از علویان را آماج تهدید خود قرار داد و با اشاره به ارتباط قیام حسین با بزرگ این خاندان؛یعنی موسی بن جعفر علیه السّلام،گفت:«به خدا سوگند،حسین جز به فرمان او(امام کاظم علیه السّلام)قیام نکرد و غیر از جلب محبت او،راه دیگری را پیروی ننمود[و نخواست]،زیرا او از میان افراد خاندان رسالت،صاحب وصیت(امامت)است.خدای مرا بکشد اگر او را مهلت زنده بودن بدهم». (۱)

علی بن یقطین امام کاظم علیه السّلام را از این تصمیم هادی آگاه کرد.امام افراد خاندان و شیعیان خود را گرد آورد و از نامهٔ علی بن یقطین آگاهشان نمود، سپس فرمود:در این باره چه می گویید؟

گفتند:پیشنهاد ما به تو-که خدایت سلامت بدارد-این است که از دید و دسترس این سرکش دور شده و خویش را پنهان نمایی.

امام لبخندی زدند و به یک بیت از«کعب بن مالک»از بنی سلیمه تمثل جست که:

«قریش مدعی شد که بر خدای(آفریدگار)خود پیروز خواهد گشت،پس [برود و]بر پیروز[مطلق]که همه را از پای درمی آورد.پیروز شود(هرچه در توان دارد انجام دهد که او را در برابر خداوند سودی ندارد)». (۲)

سپس حضرت کاظم علیه السّلام روی به قبله گرداند و دعای جوشن صغیر را-که

۱- (۱)) .همان ۱۵۰/۴۸-۱۵۳(به نقل از ابن طاووس مهج الدعوات).

۲- (۲)) . زعمت سخينه أن ستغلب ربّها فليغلبنّ مغالب الغلاّب

از حضـرتش وارد شـده است-خوانـد،و پس از دعا فرمود:سوگند به حرمت این قبر (قبر پیامبر اکرم)که او(هادی)در همین روز مرد«این[واقعه]به مانند سخن گفتن شما حق است[و بی تردید واقع شده است]. (۱)

راوی این خبر می گویـد:آن گاه نماز گزاردیم و مردم متفرق شدنـد.زمانی آنان دوباره گرد آمدنـد که نامهٔ حاوی خبر مرگ هادی و بیعت با هارون الرشید را بخوانند». (۲)

تحلیلی از قیام فخ و موضع گیری امام کاظم علیه السّلام

فعـالیت های امام کاظم علیه السّـلام در راه کامل کردن تربیت جماعت صالحان و رسانـدن آنان به بالاترین مرحله از اعتقادات ایمانی و هشیاری سیاسی که زمینه ساز تحقق طرح های بزرگ تغییر ساختاری اسلامی بود،در بخش گذشته مطرح شد.

دومین عـاملی که این طرح را کامل می کرد،برانگیختن وجـدان امت اسـلامی و آزاد کردن ارادهٔ آن بود که به امت،قـدرت و صلابت بخشیده،او را از نادیده انگاشتن کرامت و ذوب شدن در سیاست های ستمگران بازمی داشت.

این هـدف با ادامه یافتن حرکت ها و اقدام های انقلابی علیه حکومت های سـتمکار محقق می شد.براساس همین ضـرورت ها می توان موضع گیری امام کاظم علیه السّلام را در موارد زیر خلاصه کرد:

۱.موضع گیری امام کاظم علیه السّلام در این مقطع زمانی در برابر حاکمیت

۱- ((۱)) .ذاریات/۲۳.

۲- ((۲)) .بحار الانوار ۲۱۷/۴۸ حدیث ۱۷(به نقل از مهج الدعوات).

موجود،موضع گیری انقلابی نبود.

۲.هنگامی که حسین،رهبر قیام فخ از امام کاظم علیه السّلام خواست تا با وی بیعت کند،امام علیه السّلام با یادآوری قیام«محمد نفس زکیه»و موضع گیری امام صادق علیه السّلام در برابر محمد،متذکر شدند که در صورت اصرار از سوی حسین برای بیعت،همانند پدر خود موضع گیری خواهد کرد. (۱)

۳.زمانی که حسین بر مدینه چیره شد و امامت نماز صبح را به بر عهده گرفت،جز«حسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن»و موسی بن جعفر علیه السّلام،همهٔ هاشمیان نماز را به امامت حسین گزاردند. (۲)

۴.آن گاه که حسین تصمیم خود را مبنی بر قیام به اطلاع امام کاظم علیه السّلام رساند،حضرت به طور صریح و با عبارت زیر او را تأیید و حمایت کرده، فرمود:

«إنک مقتول فأحدّ الضراب،فإن القوم فسّاق یظهرون ایمانا و یضمرون نفاقا و شرکا،فإنا للّه و إنا إلیه راجعون و عنده أحتسبکم من عصبه؛

من تو را کشته می بینم،پس سخت کارزار کن که این قوم فسق پیشه اند،در ظاهر ایمان می ورزند،ولی دلشان نهانخانهٔ نفاق و شرک است.همه از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم.اجر و پاداش شما را از خداوند می خواهم. (۳)

۵.هنگامی که خبر شهادت حسین(رض)به امام موسی بن جعفر علیه السّلام رسید،حضرت در سوگ او گریست و با این جملات او را مرثیه گفت و ستود:

۱- (۱) .اصول کافی ۳۶۶/۱ و بحار الانوار ۱۶۱/۸(به نقل از اصول کافی ۳۶۶/۱).

۲- (۲) .همان ۱۶۳/۴۸(به نقل از مقاتل الطالبیین).

۳- (۳) .اصول کافی ۳۶۶/۱ و بحار الانوار ۱۶۰/۴۸ حدیث ۶(به نقل از اصول کافی ۳۶۶/۱).

«انا للّه و إنا إليه راجعون،مضى و الله مسلما صالحا،صوّاما قوّاما،آمرا بالمعروف،ناهيا عن المنكر،ما كان فى أهل بيته مثله؛

همه از خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم.به خدا سوگند،حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان،درستکار بود.روزها را به روزه سپری می کرد و شب ها را به نماز زنده می داشت،امر به معروف می کرد و از منکر بازمی داشت.در میان خاندانش همانند او وجود نداشت. (۱)

تلاش موسی الهادی برای عزل هارون الرشید از ولایت عهدی

چالش میان موسی الهادی و هارون الرشید را به روایت یعقوبی چنین می خوانیم:«میان موسی(هادی)و برادرش هارون نزاعی درگرفت،لذا موسی بر آن شد تا هارون را از منصب ولایتعهدی خلع و فرزند خود«جعفر»را به جای او به ولایتعهدی برگزیند.از این رو سرداران را فراخواند و آنان را از اندیشۀ خود آگاه کرد.بیشتر آنان او را از این کار منع کردند،ولی چند تن از ایشان او را در اجرای این تصمیم تشویق کرده،اظهار داشتند:اگر حکومت به هارون برسد،دیگر سامان نخواهد یافت.از جمله کسانی که موسی را در خلع هارون الرشید تشویق و ترغیب می کرد«ابو هریره،محمد فرّوخ ازدی» سرداری از قبیلۀ«ازد»بود.

موسی[که ابو هریره را چنین یافت]او را در رأس سپاهی گران گسیل داشت تا مردم ناحیۀ جزیره،شام،مصر و مغرب را به خلع هارون فراخواند.او فرمان داشت تا هرکس از این کار سرباز زند از دم شمشیر بگذراند.ابو هریره

۱- (۱)) .همان ۱۶۵/۴۸(به نقل از مقاتل الطالبیین).

برای انجام مأموریت خود به«رقّه»رسیده بود که خبر مرگ موسی الهادی را دریافت. (۱)

موسی الهادی سرانجام پس از حدود چهارده ماه حکومت جبارانه در نیمهٔ ماه ربیع الاول سال ۱۷۰ ق.از دنیا رفت. (۲)

۱- (۱)) .تاریخ یعقوبی ۴۰۵/۲.

۲- (۲)) .همان/۴۰۷.

قسمت چهارم

اشاره

بخش نخست ویژگی های عصر هارون الرشید و موضع گیری اش در مورد امام کاظم علیه السّلام بخش دوم موضع گیری های امام کاظم علیه السّلام نسبت به حکومت هارون الرشید بخش سوم بازداشت های مکرر امام کاظم علیه السّلام تا زمان شهادت امام بخش چهارم میراث علمی امام کاظم علیه السّلام

ص:۱۵۱

بخش نخست

اشاره

ویژگی های عصر

هارون الرشید و موضع گیری اش در مورد امام کاظم علیه السّلام

اگر درصدد مقایسه میان مراحل گوناگون زندگی امام کاظم علیه السّلام برآییم، بی تردید می بینیم که سال های پایانی عمر امام کاظم علیه السّلام سخت ترین مراحل زندگی حضرت بوده و بیشترین آزار و اذیت ها در این دوره بر امام علیه السّلام رفته است.این دوره از زندگی امام علیه السّلام که چهارده سال و چند ماه (۱)بود در حکومت هارون الرشید گذشت.هارون،تمام کینه های جاهلی و انباشته های درون پلید خود را که سراسر کینه و نیرنگ بود نسبت به اهل بیت علیه السّلام روا داشت.

تصمیم گیری و سیاست ستمکارانه و جبارانهٔ هارون علیه خاندان رسالت،او را از اسلافش متمایز می کرد.هارون سیاستی پی ریخت که طی آن از پای در آوردن حرکت و فعالیت امام علیه السّلام و جدا کردن او از امت و سپس زندانی کردن حضرت را دنبال می کرد تا زمینهٔ کشتن امام علیه السّلام در زندان برای او فراهم شود.از این رو بود که امام کاظم علیه السّلام برای فعالیت های خویش روش های جدید و متفاوتی نسبت به شیوهٔ امامان پیش از خود برگزید و بدین ترتیب مرحلهٔ جدیدی از زندگی خود را آغاز کرد.

۱- (۱)) .اعلام الوری ۷/۲؛بحار الانوار ۱/۴۸ حدیث ۱(به نقل از اعلام الوری ۷/۲).

گفت و گو دربارهٔ این مرحله از زندگی پر فراز و نشیب امام علیه السّلام را به شرح زیر دنبال می کنیم:

نخست:عصر هارون الرشید و روش هایی که در برخورد با امام به کار بست؛

دوم:موضع گیری امام کاظم علیه السّلام در برابر حکومت و سیاست هارون الرشید و عملکرد امام در ارتباط با امت؛

سوم:بازداشت های پیاپی امام کاظم علیه السّلام و نقش او در زندان تا زمان شهادتش به سال ۱۸۳ ق.

این بخش در قالب دو مبحث بررسی می شود:

مبحث یکم:ویژگی های روزگار هارون الرشید

پدیده های منحرفی که سرزمین های اسلامی را مورد یورش خویش قرار داده بود و نیز سیاست ظالمانه ای که عباسیان با روش جاهلی خود علیه خاندان رسالت به کار بسته بودند،از مواردی است که پیشتر مطرح شد.بررسی رویدادها و شرایطی که امام کاظم علیه السّلام در عصر حکومت هارون الرشید با آن روبرو بود در حوصله این بحث نمی گنجد و درصدد بیان آن ها نیستیم،بلکه به وجوه تمایز و پدیده های این مرحلهٔ تاریخی می پردازیم باشد که چهرهٔ واقعی آن دوره را و نیز اوج فاجعه ای که امام کاظم علیه السّلام از آن در رنج بود،ترسیم کنیم.

با یک بررسی ساده و محاسبهٔ سرانگشتی پی می بریم که اموال و خراج هایی که از اطراف و اکناف برای هارون الرشید آورده می شد،بیش از آن چیزی بود که برای تمام خلفای پیش از او می رسید.این اموال که در حقیقت،از آن مسلمانان بوده و می بایست برای آنان و در راه تأمین مصالح آنان

هزینه می شـد،امـا خرج خوشـگذرانی های گوناگون خلیفه می گردیـد.هارون الرشـید سـخاوتمندانه این اموال را به خنیاگران داده و ثروتی که می بـایست برای مسـلمانان هزینه می شـد،همچون بـاران،بر آنـان فرو می ریخت.«ابو العتاهیه» یکی از کسانی بود که از دهش های هارون بهره مند شد.او در مدح هارون سروده است:

«پدرم فدای آن کس باد که دوستی اش؛در دلم جای گرفت،و قلبم را ربود.

ای بنی عباس،در میان شما پادشاهی است؛که شاخه های نیکی از او سر برآورده است.

این است و جز این نیست که تمام وجود هارون خیر است؛و آن روز که او زاده شد،همه شر از جهان رخت بر بست». (۱)

«ابراهیم موصـلی»آوازه خوان معروف این شـعر را خوانـد و هارون به ابو العتاهیه و ابراهیم هریک یکصد هزار درهم و یکصـد جامه پاداش داد. (۲)

هارون شـیفتهٔ کنیزکان و کامجویی از آنان بود و در این میـدان،حـدی نمی شـناخت.او با«غادر»کنیز برادرش هادی ماجرایی به این شرح دارد:

«غادر،زیباترین و خوش نواترین کنیز بود و هادی او را بسـیار دوست می داشت.او با خود اندیشـید که پس از مرگش،برادرش هارون،غادر را به زنی خواهـد گرفت.این بود که به هارون گفت:از تو می خواهم تا سوگند یاد کنی که پس از من غادر را به زنی نگیری.

۱- (۱)) . بأبی من کان فی قلبی له مره حب قلیل فسرق یا بنی العباس فیکم ملك شعب الإحسان منه تفترق إنما هارون خیر کله مات کل الشر مذ یوم خلق

۲- (۲)) .الاغانی ۷۴/۴.

هارون سوگند یاد کرد.آن گاه هادی از هارون پیمان گرفت تا در صورت پیمان شکنی و نادیدن انگاشتن سوگند خود،پیاده به حج رود،همسرانش مطلّقه و غلامانش آزاد باشند و هرچه دارد در راه خدا انفاق کند،سپس غادر را سوگند داد و او سوگند یاد کرد.یک ماه از این ماجرا گذشته بود که هادی مرد و با هارون به عنوان خلیفه بیعت شد.در این هنگام هارون پیکی نزد غادر فرستاد و از او خواستگاری کرد». (۱)

اشتیاق فراوان هارون به آواز سبب شد تا آلات موسیقی در کاخش فراهم آورده شود.او از خوانندگان خواست تا یکصد گونهٔ آواز را برگزیده،سپس ده و در نهایت سه آواز برگزینند و آنان چنین کردند. (۲)

«ابراهیم موصلی»،آوازه خوان بلند آوازه که با هادی پیمان بسته بود پس از او آواز نخواند،دم فرو بسته،وفادار به پیمان ماند،هارون از او خواست تا آواز بخواند،اما او سرباز زد.هارون او را به زندان افکند و زمانی او را از زندان آزاد کرد که ابراهیم پذیرفت آواز بخواند و پیمان شکست و در مجلس هارون آواز خواند. (۳)

هارون به این اندازه رویگردانی از اصول شریعت بسنده نکرده،بلکه آلودهٔ می و می گساری بود و هرگاه که بر خوان شراب می نشست سوگلی های خود را فرا می خواند تا لذت و کامیابی اش به کمال برسد. (۴)

«حماد بن اسحاق»از پدرش نقل می کند:«شبی هارون الرشید مرا فرا خواند و من بر او وارد شدم.کنیزکی را نزد او دیدم که جامه و شلواری سرخ فام بر تن داشت.چون کنیزک آواز خواند هارون پرسید:این آهنگ از کیست؟

۱- ((۱)) .نساء الخلفاء/۴۶.

۲- ((۲)) .الاغانی ۷/۱.

۳- ((۳)) .همان ۱۶۲/۱.

۴- ((۴)) .التاج/۳۷.

گفتم:از آن من است ای امیر مؤمنان[!].

هارون گفت:آهنگ«ابن سریج»بخوان و من خواندم.

هارون دستخوش طرب شد و جامی از می نوشید و جامی به کنیزک داد و جامی به من نوشاند». (۱)

«نرد»و«شطرنج» (۲)از بازی های و مورد علاقهٔ شدید هارون بود و در این راه اموال زیادی هزینه کرد.در برابر این گشاده دستی ها و علاقه و محبت به بدکاران و مطربان و کنیزکان،می بینیم که هارون در برخورد با علویان، موضع گیری کاملا خصمانه و کینه توزانه ای داشت و آن هنگام که به قدرت رسید و زمام حکومت را به دست گرفت سوگند یاد کرد که علویان را از پای در آورده و بکشد.او آنچه در دل داشت در قالب این عبارت بر زبان آورده،چنین گفت:«به خدا سوگند،که علویان و شیعیان آنان را خواهم کشت». (۳)

او در این راه به سوگند خود وفادار ماند و جمعی بزرگ از بزرگان علویان که در دانش و پرهیزگاری برترین و سرآمد مسلمانان بودند،کشت.زمانی که دید مسلمانان بی شماری به زیارت مرقد امام حسین علیه السّلام می روند،به دستور او خانه های اطراف مرقد امام حسین علیه السّلام را ویران کرده،درخت سدری که در کنار قبر مطهر امام قرار داشت از ریشه درآوردند. (۴)

او همچنین فرمان داد زمین کربلا را شخم بزنند تا هیچ اثر و نشانه ای از قبر امام حسین علیه السّلام برجای نماند.این کار هارون و دیگر جنایت های او بی پاسخ نماند و حضرت قادر قهار در همان سال او را در خراسان به هلاکت

۱- ((۱)) .همان ۱۲۶/۵-۱۲۷.

۲- ((۲)) .همان ۱۲۶/۹-۱۲۷.

۳- ((۳)) .همان ۲۲۵/۵.

۴- ((۴)) .الاغانی ۱۹/۲؛الامالی/۲۰۶.

ابدی رساند. (۱)

بی بند و باری های اخلاقی هارون جامعهٔ اسلامی امت را به تسخیر خود درآورد و هرآنچه که هارون بدان دست می زد و مرتکب آن می شد در میان مردم رواج یافت.بغداد آن روز که مرکز خلافت اسلامی بود،صحنه ای برای سرگرمی ها،مجالس رقص،می فروشی،وادادگی اخلاقی و هرزگی شد، تا جایی که این دوره با این ویژگی ها از دیگر عصرها بازشناخته و متمایز شد.

اشعار شاعران آن دوره،تأثیرپذیری شان را از سرگرمی های دربار،عشق به کنیزکان و لذت جویی از می،منعکس می کند.

«ابو نؤاس»تمام توان خود را به کار بست تا در اشعار خود از:جام،ساقی، می گساران و ندیمان بگوید.او چنان ماهرانه این کار را می کرد که مردم شیفتهٔ «خمریات»(اشعاری که در وصف شراب سروده بود)او شدند.

از دیگر ویژگی های این دوره،پدید آمدن شکاف عمیق طبقاتی بود و فقر و بینوایی فراگیر شد.در حالیکه میلیون ها مسلمان از حداقل نیازهای زندگی محروم بوده،از گرسنگی و نداشتن پوشاک رنج می بردند،اما ثروت های آنان؛ یعنی موجودی بیت المال در بغداد و نزد طبقهٔ خاصی از خلفا و خلیفه زادگان و بستگان آنان،وزیران،آوازه خوانان،میگساران،جاسوسان،خبرچینان و آنان که از خوان به ناحق گستردهٔ خلافت بهره مند بودند،انباشت شده بود.پدیدهٔ شوم فقر،زمینه را برای پیدایش کفر فراهم آورد و این دوره شاهد ظهور جنبش های الحادی و فعالیت آن ها در میان مردم ساده اندیش بود.

«و الهاوزن»دربارهٔ این جنبش ها و حمایت عباسیان از آن ها می گوید:

۱- (۱)) .تاریخ کربلاء/۱۹۸.

«ارتباط تنگاتنگی میان دعوت عباسیان برای رسیدن به قدرت و جنبش زندیقان وجود داشت...عباسیان در آغاز کار،زندیقان را گرد خود جمع کرده، پس از روزگاری آنان را از خود دور کردند». (۱)

قابل توجه است که جنبش های ویرانگری مانند«مزدکیان»در آن روزگار همه جا پراکنده شد،مروجان این جنبش،با بودن خلیفهٔ اسلامی!به رها شدن از قیدوبندهای اخلاقی و معیارها و ارزش ها و به گونه ای از اشتراکیت فرا می خواندند.«شهرستانی»دربارهٔ مزدک می گوید:«مزدك زنان و اموال را بر یکدیگر مباح و روا کرد و همان گونه که مردم در اموال،آتش و چراگاه شریک یکدیگر می شدند،آنان را در زنان شریک گرداند». (۲)

مبحث دوم:موضع گیری هارون نسبت به امام کاظم علیه السّلام

هارون الرشید بیش از خلفای پیش از خود در مورد امام کاظم علیه السّلام حساسیت داشت و نسبت به او کینه می ورزید.همین امر سبب شد تا هارون با انگیزهٔ بازداشتن امام از حرکت ها و فعالیت های هدایتگرانه اش او را زیر نظر بگیرد و در محاصره قرار دهد.برای رسیدن به این هدف راه های گوناگون و زیرکانه ای در پیش گرفت که احضار مکرر امام علیه السّلام به دربار،بازداشت های متوالی امام علیه السّلام و تلاش برای ترور یاران و شیعیان آن حضرت و به زندان افکندن برخی از آنان از آن جمله بود.یکی دیگر از راه هایی که هارون در راه مبارزه با امام علیه السّلام پیمود،گماردن انبوه جاسوسانی بود تا هرحرکتی که از امام و یاران او سر بزند به اطلاع خلیفه برسانند.هرگاه یکی از این جاسوسان

۱- (۱)) .الدوله العربیه/۴۸۹.

۲- (۲)) .عبد الکریم شهرستانی الملل و النحل ۲۲۹/۱.

خبری محرمانه از امام علیه السّلام برای هارون می برد مورد تکریم و تشویق او قرار می گرفت.هارون چنان خصمانه راه خود را در برخورد با علویان،به ویژه امام کاظم علیه السّلام دنبال می کرد که چاپلوسان را بر آن داشت تا برای خوشایند خلیفه، سرهای علویان را از تن جدا کرده،چونان ارمغانی پربها به او پیشکش کنند.

سیاست دراز مدتی که هارون نسبت به امام علیه السّلام در پیش گرفت،محاصره، در انزوا قرار دادن امام و در نهایت گسستن پیوند او با امت بود.به همین جهت از هنگامی که با هارون به عنوان خلیفه بیعت شد،امام کاظم علیه السّلام یا در زندان بود یا به اتهام هایی سیاسی مورد بازخواست هارون قرار گرفته،زمانی نیز مورد تکریم و بزرگداشت سالوسانه و منافقانهٔ هارون واقع می شد.این رفتارها از ویژگی های سیاست خصمانهٔ هارون با امام علیه السّلام بود.

برای شناخت روش ها و برخورد آشکار،گوناگون و زیرکانه ای که هارون با امام علیه السّلام داشت تا حرکت و رسالت اهل بیت علیهم السّلام و یاران آنان را از بین ببرد نقل هایی را مورد بررسی قرار می دهیم:

نخست:شامل روش هایی چندگانه و متضاد است که هارون در برخورد با امام علیه السّلام داشته،گاهی حضرتش را مورد تکریم قرار می داد و زمانی طرح کشتن او را تدارک می دید و دیگر هنگام اعتراف می کرد«او امامی است که فرمانبرداری از او بر همگان واجب است».نگاهی به ماجراهای زیر، تناقض های رفتاری هارون را به همگان آشکار می کند:

۱.«فضل بن ربیع»می گوید:«من حاجب هارون الرشید بودم.روزی هارون خشمگینانه و درحالی که شمشیری در دست داشت و آن را می چرخاند و زیرورو می کرد نزد من آمد و گفت:ای فضل،به خویشاوندی ام با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اگر پسر عمویم را نزدم نیاوری سرت را از پیکرت برمی گیرم.

پرسیدم:چه کسی را بیاورم؟

گفت:این مرد حجازی.

گفتم:کدام یک از حجازیان را؟

هارون گفت:موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب.

فضل می گوید:از یک سو از این که او را نزد هارون ببرم از خدا می ترسیدم و از سوی دیگر نافرمانی از هارون کیفر سختی برای من در پی داشت،لذا به هارون گفتم:چنین خواهم کرد.

هارون از من دو تازیانه،دو«حصار»(ابزار شکنجه که دست و پا را در آن نهاده می فشرند)و دو جلاد خواست.من آن ها را برای او فراهم کردم و روانهٔ منزل ابو ابراهیم،موسی بن جعفر علیه السّلام شده،به ویرانه ای رفتم و بر در کوخی قرار گرفتم.در آن جا با جوانی سیاه روبرو شده،به او گفتم:از مولایت برای من اجازهٔ ورود بگیر-خدایت رحمت کند-

او گفت:او دربان و حاجب ندارد وارد شو.

چون وارد شدم جوان سیه چرده ای را دیدم که مقراضی(قیچی)در دست داشت و گوشتی(پوست سخت)که در اثر سجده های فراوان و طولانی بر پیشانی و اطراف بینی اش روییده بود می برید.گفتم:سلام و درود بر تو ای فرزند رسول خدا،هارون الرشید تو را خواسته است،او را اجابت کن.

او گفت:رشید را با من چه کار؟آیا آسایش و نعمت هایی که در اختیار دارد او را از [پرداختن به]من مشغول نکرده است؟آن گاه شتابان برخاست و در آن حال می گفت:اگر روایت جدم رسول خدا را نشنیده بودم که فرمود:فرمانبرداری از سلطان به

منظور«تقیه»واجب است،نمی آمدم. (۱)

به او گفتم:آمادهٔ خشم و کیفر باش-خدایت رحمت کند-ای ابو ابراهیم.

او گفت:آیا آن که مالک دنیا و آخرت است در کنار من نیست؟[بدان که]امروز هارون نمی تواند گزندی به من برساند-ان شاء اللّه-

فضل می گوید:او را دیدم که سه بار دست خود را چرخاند و به سر خود اشاره کرد.نزد هارون بازگشته،بر او وارد شدم،او را همانند زنان فرزند مرده، سرگردان یافتم.چون مرا دید گفت:ای فضل،و من لبیک گفتم

گفت:پسر عمویم را آوردی؟

گفتم:آری.

گفت:مبادا او را آزرده باشی.

گفتم:نه.

گفت:مبادا که او را از خشم من نسبت به او آگاه کرده باشی.نفسم مرا به آنچه که نمی خواستم واداشت.حال او را به داخل راهنمایی کن و من چنین کردم.

چون هارون[امام کاظم علیه السّلام]را دید به سوی او شتافته،او را در آغوش گرفت و گفت:خوش آمدی ای پسر عم،برادر و وارث دارایی من.

آن گاه او را بر بالشی نشاند و گفت:چه چیزی تو را از دیدار ما باز داشته است؟

۱- (۱)) .شیخ صدوق با اسناد خود از«انس بن مالک»روایت کرده است که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود طاعه السلطان واجبه و من ترک طاعه السلطان فقد ترک طاعه اللّه و دخل فی نهیه إن اللّه-عز و جل- یقول وَ لاٰ تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِ؛ (بقره/۱۹۵)فرمانبرداری از سلطان واجب است و هرکس از فرمان سلطان سرپیچی کند از فرمان خداوند سر برتافته و به نهی او اقدام کرده که همو فرموده است و خویشتن را به دست خویش در هلاکت میفکنید(نک شیخ صدوق امالی ص ۲۷۷ حدیث ۲).

امام گفت:گسترد گی سلطنت تو و دنیا دوستی ات.

هـارون«غالیه دانی»خواست و با دست خود از آن غالیه امام علیه السّلام را عطرآگین کرد،سپس دستور داد خلعت هایی و دو کیسهٔ زر برای حضرت بیاورند و چنین کردند.

فضل می گوید:چون امام علیه السّلام از نزد هارون خارج شد من نیز در پی او روان شدم و از او پرسیدم:چه[ذکری]گفتی که بدان وسیله از[گزند]هارون رهایی یافتی؟

گفت:دعـای جـدم علی بن ابی طالب علیه السّلام را خوانـدم.هرگاه او این دعا را می خوانـد و به مصاف سپاه می رفت آن را شکست داده و چون با تکسواری هماوردی می کرد او را مغلوب می نمود.این،دعای دفع بلاست.

گفتم:این دعا چیست(چگونه است)؟

گفت:بگو:

اللّهم بـک اساور،و بـک احـاول(و بک احاور)،و بک أصول،و بک أنتصر،و بک أموت،و بک أحیا،أسلمت نفسی إلیک،و فوّضت أمری إلیـک،لا حول و لا قوّه إلاّ باللّه العلی العظیم.اللّهم إنک خلقتنی و رزقتنی،و عن العباد بلطف ما خوّلتنی أغنیتنی،و إذا هویت رددتنی،و إذا عثرت قوّمتنی،و إذا مرضت شفیتنی،و إذا دعوت أجبتنی یا سیدی ارض عنی فقد أرضیتنی؛

بـار خـدایا،بـا[نـام]تو چیره می شوم،و بـا[نـام]تو توانـایی می یـابیم(و به[نام]تو گفت وگو می کنم)،و با[نام]تو یورش می برم،و با[نام]تو پیروز می شوم،و با [نام]تو می میرم،و با[نام]تو زنده می شوم.خود را به تو سپرده و کارم را به حضـرتت واگذارده ام و هیچ توانی و قوتی جز از خدای والا و بزرگ نیست.

بار خدایا،تو مرا آفریدی و روزی ام دادی و پوشانیدی،با آنچه به من دادی،از

بنـدگان بی نیـازم نمودی،چون سـقوط کردم،بازگردانـدی،اگر لغزیـدم برپایم داشتی، آن گاه که بیمار شـدم،درمانم کردی و هرگاه تو را خواندم پاسخم دادی.ای سید و آقای من،از من خشنود باش که مرا از خود خشنودی فرمودی». (۱)

۲.عبد اللّه مأمون پسر هارون الرشـید داسـتانی نقل می کند که نشان دهندهٔ مرتبهٔ شـناخت هارون از امام کاظم علیه السّلام می باشد و به دلیل،همین شـناخت است که گاهی با تکریم و بزرگ شـمردن امام علیه السّلام به بزرگی او اعتراف کرده و در عین حال،اوج کینـهٔ او را نسـبت به امام کاظم علیه السّـلام آشـکار می کنـد.این داسـتان همچنین روایتگر جایگاه مردمی امام کاظم علیه السّـلام است؛همـان چیزی که هـارون را بر آن داشت تـا به منظور گمراه کردن مردم ریاکارانه و مکارانه به صـحنه سازی پرداخته،خود را دوستدار اهل بیت علیه السّلام بنمایاند.

داستان از این قرار است:

مأمون می گویـد:«سالی با هارون به حج رفتم.چون به مدینه رسـیدیم، هارون به حاجیان خود گفت:هیچ کس از مردم مدینه و مکه از فرزندان مهاجران و انصار و بنی هاشم و دیگر قرشیان حق وارد شدن بر من را ندارند، مگر این که نسب و نیاکان خود را برشـمارند.از این رو هرکس می خواست بر هـارون وارد شود نیاکـان خویش را برمی شـمرد تـا این که به خانـدانی قرشـی، هاشـمی و...می رسـید،سـپس بر هارون وارد می شـد و هارون به فراخور حال شخصـی و براساس منزلت و خاندانش و هجرت پدرانش دویست تا پنج هزار دینار به او می داد.

روزی نزد هارون بودم که فضل بن ربیع بر هارون وارد شد و گفت:ای

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۷۶/۱ حدیث ۵؛بحار الانوار ۲۱۵/۴۸ حدیث ۱۶(به نقل از عیون اخبار الرضا ۷۶/۱ حدیث ۵).

امیر مؤمنان،فردی بر دروازه ایستاده،خود را موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام می خواند.

هارون به سوی من،امین،مؤتمن و دیگر سرداران روکرد و گفت:

خویشتن داری کنید.آن گاه به فضل که برای او اذن ورود می خواست،گفت:

اجازهٔ ورود بده و جز بر فرش من برجای دیگر گام ننهد.در همین حال سالخورده مردی که عبادت او را فرسوده کرده بود و چونان نی فرسوده می نمود و اثر سجده بر پیشانی و بینی داشت وارد شد.چون هارون را دید از درازگوش خود به زیر آمد،اما هارون بانگ برآورد:نه،به خدا سوگند[اجازه نمی دهم]مگر این که بر فرش من فرود آیی.

در این حال حاجبان او را از فرود آمدن بازداشتند.همگی به دیدهٔ احترام و عظمت در او می نگریستیم.او همچنان سوار بر مرکب خود و درحالی که سرداران و حاجبان او را در میان گرفته بودند تا نزدیک فرش پیش آمد و از مرکب خود پیاده شد.

هارون به استقبال او شتافت،دست و صورت و سر او را بوسید،دستش را گرفته،با خود به صدر مجلس برد،در کنار خود نشاند و باب گفت وگو را با او باز کرده،با گشاده رویی جویای احوال وی شد.هنگامی که او برخاست تا برود هارون نیز برخاست و او را بدرقه کرد،سپس نزد من،امین و مؤتمن بازگشت و گفت:ای عبد اللّه،ای محمد،ای ابراهیم،بروید در رکاب عمو و سرورتان قرار گیرید و رکاب برای او نگاه دارید و تن پوش او را مرتب کنید.

مأمون می گوید:چون مجلس از بیگانگان تهی شد به هارون گفتم:ای امیر مؤمنان،این مرد که بود که این چنین گرامی اش داشتی و بزرگ شمردی،از جای خود برخاسته،به استقبالش رفتی،او را در صدر مجلس نشاندی و خود

پایین تر از او نشستی و در نهایت ما را فرمودی تا هنگام سوارشدنش رکاب برای او بگیریم؟

هارون گفت:او امام و پیشوای مردم،حجت خدا بر مردم و خلیفهٔ او در میان بندگان خداوند است.

گفتم:ای امیر مؤمنان،آیا این اوصافی که برشمردی همگی از آن تو نبوده و در تو جمع نشده است؟

هارون گفت:من پیشوای ظاهری هستم که با قدرت و چیرگی به این منصب رسیده ام،اما موسی بن جعفر،امام بر حق است.پسرکم،به خدا سوگند او به مقام خلافت و جانشینی رسول خدا از من و تمام خلق سزاوارتر است.به خدا سوگند اگر تو بر سر خلافت با من ستیز کنی سرت را از پیکرت جدا می کنم،چرا که حکومت و سلطنت عقیم است[و هیچ خویشاوندی را نمی شناسد]». (۱)

این داستان نشان می دهد که هارون حق را پذیرفته و صاحب حق را می شناسد،اما دنیادوستی و قدرت طلبی،او را از بیان حقیقت بازداشته و تنها دور از چشم بیگانگان،آن را بر زبان می آورد و در عین حال به فرزندش می فهماند که هرکس با او سر ستیز برافرازد،سر می بازد.

۳.مأمون می گوید:«زمانی که هارون مدینه را به قصد مکه ترک می کرد کیسه ای حاوی دویست دینار به فضل بن ربیع داد و گفت:این کیسه را برای موسی بن جعفر ببر و به او بگو:امیر مؤمنان گفته است:در تنگنا هستیم و در وقتی دیگر احسان و نیکی ما به تو خواهد رسید.

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۸۸/۱ حدیث ۱؛بحار الانوار ۱۲۹/۴۸ حدیث ۴؛مدینه المعاجز/۴۴۹ حدیث ۷۴؛حلیه الابرار ۱۶۹/۲؛اثبات الهداه ۵۱۱/۵ حدیث ۲۹؛مستدرک الوسائل ۵۲/۲.

من به او گفتم:ای امیر مؤمنان،تو به فرزندان مهاجران و انصار،قرشیان، بنی هاشم و کسانی که حسب و نسب شناخته شده ای ندارند پنج هزار دینار و کمتر از آن می دهی و به موسی بن جعفر دویست دینار،کمترین صله را دادی!

هارون گفت:خاموش باش ای مادر مرده،اگر درخور او به او عطا بکنم، بیم آن دارم که فردا او صد هزار تن از شیعیان و دوستان خود را با شمشیرهای از نیام کشیده در برابر من قرار دهد.اگر او و خاندانش در فقر به سر برند من و شما سلامت خواهیم بود،تا باز بودن دست و دیدگان آنان[که در این صورت آرامش ما برهم می خورد]. (۱)

دوم:در این بخش مواردی را برمی گزینیم که به شیوه های برخورد هدفمند و دوگانهٔ هارون با امام کاظم علیه السّلام می پردازد؛همان روش و شیوه ای که هارون می خواست با به کار بستن آن،امام علیه السّلام را زمانی در تنگنا قرار داده و گاهی او را تحقیر کند و درهم شکند تا به زعم خود شاید بتواند در دیدگان مردم،حضرت را ناتوان،شکست خورده و فاقد شایستگی جلوه دهد،اما امام کاظم علیه السّلام با موضع گیری قاطع خود در برابر هارون که امام علیه السّلام را در تنگنا قرار داده و کوچک کردن او را می خواست،همیشه پیروز میدان بود.در این جا به مواردی از تعرض های هارون نسبت به امام علیه السّلام می پردازیم:

۱.یکی از ابزارهایی که هارون به کار می گرفت تا از این رهگذر امام علیه السّلام را بترساند و تضعیف کند متهم کردن او به جمع آوری خراج بود و این از نظر دستگاه خلافت،حرکتی سیاسی و ممنوع به شمار می رفت.خود امام کاظم علیه السّلام دربارهٔ این اتهام می گوید:«زمانی که مرا بر هارون الرشید وارد کردند،بر او

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۸۸/۱ حدیث ۱۱؛بحار الانوار ۱۲۹/۴۸ حدیث ۴.

سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داد و گفت:ای موسی بن جعفر،برای دو خلیفه خراج آورده می شود؟

گفتم:ای امیر مؤمنان،تو را به خداوند پناه می دهم از این که[با آزار من]گناه من و گناه خویش بر گرده گیری و گفتار[و سعایت]باطل دشمنان ما را علیه ما بپذیری،زیرا می دانی از زمانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به دیدار حق شتافت بر ما خاندان،دروغ بستند و تو از آن ها آگاهی.اگر-به حرمت خویشاوندی ات با پیامبر خدا-اجازه دهی حدیثی برای تو بازگویم که پدرم آن را از پدرانش شنیده و آنان از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده اند.

هارون گفت:اجازه می دهم.

گفتم:پدرم از پدرانش از جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود:هرگاه رحمی (خویشاوندی)به خویشاوند خود زیان برساند دستخوش آشفتگی و نابسامانی می شود».

آن گاه هارون الرشید دربارهٔ برتری اهل بیت(علویان)بر بنی عباس از امام کاظم علیه السّلام پرسید و امام علیه السّلام پس از آن که از هارون امان خواست و هارون امان داد،دلایل برتری علویان بر بنی عباس را گفت،سپس هارون حضرت را مرخص کرد. (۱)

گفت وگوی هارون الرشید و امام کاظم علیه السّلام را در این مجلس،از زبان امام کاظم علیه السّلام و به روایت صدوق(ره)می خوانیم:

«هارون الرشید گفت:روزگاری است که پرسش هایی در سینه ام خلجان دارد که و تا به حال آن ها را با کسی در میان نگذاشته ام.حال اگر پاسخ آن ها را بدهی تو را آزاد می گذارم و سعایت کسی را دربارهٔ تو نمی پذیرم.شنیده ام که هرگز دروغ نگفته ای،پس در پاسخ به سؤال من راستی ورز.

ص:۱۶۸

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۸۱/۱ حدیث ۹؛بحار الانوار ۱۲۵/۴۸(به نقل از عیون اخبار الرضا ۸۱/۱ حدیث ۹).

گفتم:در صورتی که مرا امان دهی آنچه را بدانم پاسخ می دهم.

هارون گفت:اگر«تقیه»را-که شما بنی فاطمه بدان شناخته شده اید-وا نهی و به راستی پاسخ مرا بدهی،در امان هستی.

گفتم:امیر مؤمنان هرچه خواهد بپرسد.

هارون گفت:بگو چرا شما(علویان)بر ما برتری یافته اید؟درحالی که ما و شما از یک درخت(تبار)و فرزندان عبد المطّلب هستیم،ما فرزندان عباس هستیم و شما فرزندان ابو طالب و هردو عموهای رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودند و از نظر خویشاوندی در یک مرتبه قرار داشتند.

گفتم:ما[به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله]نزدیکتریم.

هارون گفت:چگونه؟

گفتم:زیرا عبد اللّه و ابو طالب از یک پدر و مادر بودند و پدرتان عباس از مادر عبد اللّه و ابو طالب نبود.

هارون گفت:پس چرا مدعی هستید که شما وارثان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می باشید؟ درحالی که عمو«حاجب»بوده و[با بودن او]پسر عمو از ارث محروم است و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در زمانی وفات یافت که ابو طالب در قید حیات نبود،ولی عمویش عباس زنده بود.

گفتم:خوب است امیر مؤمنان مرا از این سؤال معاف دارد و هرسؤال دیگری که بخواهد بپرسد.

هارون گفت:نه.باید پاسخ دهی.

گفتم:فآمنی؛پس امانم بده.

گفت:پیش از آغاز گفت و گو تو را امان دادم.

گفتم:در قول علی بن ابی طالب علیه السّلام آمده است:با بودن فرزند صلبی(حقیقی)پسر باشد

یا دختر جز پـدر و مادر و همسر،خویشاونـد دیگری ارث نمی برد و قرآن به میراث عمو در صورت بودن فرزنـد صـلبی اشاره نکرده است.تنهـا«تیم»،«عـدی»و«بنی امیه»بـدون اسـاس و مبنایی حقیقی و عـدم ارائه روایتی از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله،بلکه براساس رأی خود مدعی شده اند:که عمو،پدر است.

هریکْ از عالمان که قائل به قول علی علیه السّـلام هسـتند،برخلاف قضاوت اینان(تیم،عـدی و بنی امیه)قضاوت می کنند.«نوح بن درّاج»در این مسأله قول علی علیه السّـلام را[پذیرفته و به همان]قائل است و بدان نیز حکم کرده است.امیر المؤمنین منصب قضاوت در کوفه و بصـره را به او داد.او در این مسأله به قول علی علیه السّـلام عمل کرد و بـدان حکم داد.خبر حکم او به امیر مؤمنان رسـید و او نوح و آنان را که نظر مخالف او داشـتند احضار کرد که«سفیان ثوری»، «ابراهیم مدنی»و«فضیل بن عیّاض»از جملهٔ آنان بودند.آنان گواهی دادند که حکم نوح در این مسأله همان قول علی علیه السّلام است.

او-آن گونه که برخی از عالمـان اهـل حجـاز به من رسانـد-به آنـان گفت:پس چرا به این امر فتوا نمی دهیـد درحالی که نوح بدان حکم کرده است؟

آنان گفتند:نوح شهامت و جسارت ورزید،ولی ما ترسیدیم.

امیر مؤمنان براساس قول و روایت پیشـینیان عامه(اهل سـنت)از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله،قضاوت نوح را امضا کرد،زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمـوده است:علی در قضـاوت سـرآمدترین شـماست و نیز عمر بن خطـاب دربـارهٔ علی علیه السّـلام گفته است:علی در قضاوت سرآمدترین ما می باشد.

[بـدان کـه]«قضـاء»اسـمی است جـامع و فراگیر،چرا کـه تمـام آنچـه پیـامبر صـلّی اللّه علیـه و آلـه یـارانش را بـا آن می ستود،همچون،قرائت،فرائض(میراث)و علم،داخل در باب قضاست(کسـی که بر قضا احاطه داشـته باشد تمام آن دانش ها را در خود دارد).

هارون گفت:ای موسی،ادامه بده و بیفزا.

گفتم:راز مجلس ها باید همچون امانت،حفظ شود،به ویژه مجلس تو.

گفت:زیانی به تو نمی رسد.

گفتم:پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنان را که مهاجرت نکردند از ارث محروم کرد و خویشاوندی دینی او را منتفی کرد تا این که هجرت کنند.

گفت:چه دلیل و حجتی داری؟

گفتم:فرمودهٔ خداوند است که:«و کسانی که ایمان آورده،ولی مهاجرت نکرده اند،هیچ گونه خویشاوندی[دینی]با شما ندارند،مگر این که[در راه خدا]هجرت کنند» (۱)و عمویم عباس از کسانی بود که هجرت نکرد.

هارون گفت:ای موسی،آیا این فتوا را به کسی از دشمنان ما داده،یا فقیهی را از این مسأله آگاه کرده ای؟

گفتم:البته نه و کسی جز امیر المؤمنین در این دربارهٔ از من نپرسیده است.

آن گاه گفت:پس چرا به عام و خاص اجازه داده اید که شما خاندان را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نسبت داده و شما را با عبارت«یا بنی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله؛ای فرزندان رسول خدا»بخوانند؟درحالی که شما فرزندان علی هستید و شخص به پدرش نسبت داده می شود و[از دیگر سو]فاطمه ظرفی بوده[که جد شما در آن پرورش یافته]است و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جدّ مادری شماست.

گفتم:ای امیر مؤمنان،اگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله زنده شود و دخترت را از تو خواستگاری کند می پذیری؟

گفت:سبحان اللّه،چرا نپذیریم؟!بلکه بر عرب،عجم و قریش بدان فخر می کنم.

گفتم:اما پیامبر صلّی اللّه علیه و آله[دخترم را]از من خواستگاری نمی کند و من نیز دخترم را

۱- ((۱)) .انفال/۷۲.

به او نمی دهم.

هارون پرسید:چرا؟

گفتم:زیرا او مرا[با واسطه]به دنیا آورده،اما تو را به وجود نیاورده است.

هارون گفت:أحسنت ای موسی،سپس ادامه داد:چگونه خود را فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می خوانید درحالی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عقب(فرزند)نداشت و فرزند از اولاد ذکور محقق می شود نه از اناث.شما نیز فرزندان دختری هستید که در این صورت فرزندی شما محقق نمی شود.

گفتم:به حرمت خویشاوندی و به حرمت این قبر و آن که در آن خفته است از تو می خواهم مرا از پاسخ به این سؤال معاف داری.

هارون گفت:ممکن نیست.باید حجت و برهان خود را ارائه دهید ای فرزندان علی.آن گونه که به من خبر داده اند،تو-ای موسی-رئیس و امام زمان آنان هستی،پس تو را از این سؤال معاف نمی دارم و باید دلیلی و گواهی از کتاب خدا بیاوری،چرا که شما فرزندان علی ادعا می کنید که هیچ چیز آن (قرآن)از شما پنهان نبوده و تأویل«واو»و«الف»[قرآن]نیز نزد شماست.

دلیل و حجتی که بر این گفته دارید آیهٔ مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْ ءٍ؛ (۱)ما هیچ چیز را در کتاب فروگذار نکرده ایم است و از رأی و قیاس عالمان خود را بی نیاز می دانید.

گفتم:آیا اجازهٔ پاسخ به من می دهی؟

گفت:بگو.

گفتم:أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم.بسم اللّه الرحمن الرحیم ...وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَیْمٰانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسیٰ وَ هٰارُونَ وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ* وَ زَکَرِیّٰا

۱- ((۱)) .انعام/۳۸.

وَ یَحْیی وَ عِیسی... (۱)من أبو عیسی یا أمیر المؤمنین؟

به نـام خداونـد بخشایشگر مهربـان.و از نسـل او داوود و سـلیمان و ایوب و یوسف و موسـی و هارون را[هـدایت کردیم]و این گونه،نیکوکاران را پاداش می دهیم-و زکریا و یحیی و عیسی....

[حال بگو]پدر عیسی که بود،ای امیر مؤمنان؟

هارون گفت:عیسی پدر نداشت.

گفتم:بنـابراین عیسـی را از طریـق مریم علیهـا السّـلام به اولاـد پیـامبران علیهم السّـلام ملحق کرد.به همین صـورت مـا از طریق مادرمان فاطمه علیها السّلام به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ملحق شده و اولاد او هستیم.باز بگویم ای امیر مؤمنان؟

گفت:بگو.

گفتم:قول اللّه-عزّ و جـلّ-: فَمَنْ حَـاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْـدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَـدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ (۲).

گفتـهٔ خـدای-عز و جلّ-را[خوانـده ای]که فرمود:پس هرکه در این[بـاره]پس از دانشـی که تو را[حاصـل]آمـده،بـا تو محاجّه کند،بگو:بیایید پسـرانمان و پسرانتان،و زنانمان و زنانتان،و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم،سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در این مورد هیـچ کس ادعـا نکرده که پیـامبر صـلّی اللّه علیه و آله هنگـام مبـاهله،جز علی،فاطمه،حسن و حسـین را-که درود خداونـد بر آنـان بـاد-بـا خود زیر کساء قرار داده باشـد.پس تأویل گفتـهٔ خداونـد به این صورت است که«فرزنـدان ما»حسن و حسین علیه السّلام،«زنان ما»فاطمه علیها السّلام

ص:۱۷۳

۱- ((۱)) .انعام/۸۴-۸۵.

۲- ((۲)) .آل عمران/۶۱.

و«خویشاوندان نزدیک ما»علی علیه السّلام است.

عالمان بر این مطلب اجماع دارند که جبرئیل در جنگ احد به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت:ای محمد صلّی اللّه علیه و آله،همین[فداکاری]،احسان علی و برای تو قوت قلبی است.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:زیرا او از من است و من از اویم.

جبرئیل گفت:و من از شما دو تن هستم،آن گاه گفت:شمشیری چون ذو الفقار و جوانمردی چون علی نیست.

این ستایش[که جبرئیل مأمور ابلاغ آن بود]همان ستایشی است که خداوند از خلیل خود کرده،فرمود:جوانی،از آن ها[به بدی]یاد می کرد که به او ابراهیم (۱)گفته می شود.

ما طایفۀ عموزادگان تو به این گفتۀ جبرئیل که«او از ماست»افتخار می کنیم.

هارون گفت:احسنت ای موسی،نیاز خود را به ما بگو.

گفتم:اولین حاجت من این است که عموزادۀ خود را آزاد گذاری تا به حرم جدش صلّی اللّه علیه و آله و نزد خانواده اش بازگردد.

هارون گفت:ببینیم-ان شاء اللّه-». (۲)

۲.روش دیگری که هارون الرشید در برخورد با امام کاظم علیه السّلام در پیش گرفت متهم کردن حضرت به انحراف های فکری بود تا از این رهگذر شوکت و عظمت امام را درهم شکسته و توجهی باشد برای ستمی که خود بر حضرت روا می داشت.

او به امام کاظم علیه السّلام گفت:یک مسأله باقی مانده که باید آن را روشن کرده، مرا از آن آگاه کنی و امیدوارم که از آن رنجه نشوی.

امام علیه السّلام فرمود:بپرس.

ص:۱۷۴

۱- ((۱)) .انبیا/۶۰.

۲- ((۲)) .عیون اخبار الرضا ۸۱/۱.

هارون گفت:به من خبر داده اند که شما می گویید:همهٔ مسلمانان برده و کنیز ما هستند و نیز می گویید:هرکس از ما حقی بر گردن داشته،آن را به ما نرساند،مسلمان نیست.

امام علیه السّلام فرمود:آنان که مدعی اند ما چنین می گوییم،دروغ گفته اند.اگر آنچه می گویند درست باشد چگونه مسلمانان می توانند غلام و کنیز بخرند و بفروشند؟ما نیز غلامان و کنیزکانی می خریم،در کنار آنان می نشینیم،با آنان غذا می خوریم.غلام را که می خریم او را «پسرم»خوانده و کنیز را«دخترم»خطاب می کنیم.به منظور نیل به قرب الهی با آنان غذا می خوریم.حال اگر مسلمانان غلامان و کنیزان ما بودند خرید و فروش آنان صحیح و جایز نبود». (۱)

۳.هارون الرشید همواره در تلاش بود تا از منزلت امام کاظم علیه السّلام کاسته،او را در تنگنا قرار دهد.در یکی از مجالس هارون که امام کاظم علیه السّلام نیز در آن حضور یافت،دانشمند و حکیم هندی در آن جا حاضر بود.چنین برمی آید که حضور حکیم هندی از پیش و توسط هارون طراحی شده بود تا او و امام علیه السّلام را در یک مجلس جمع کرده،پس از مباحثات علمی بتواند-به نظر خود-امام علیه السّلام را کوچک کرده،از جایگاه علمی او بکاهد.البته این مطلب را در گفتار خود هارون و عکس العمل او پس از اذعان حکیم هندی به دانش سترگ امام کاظم علیه السّلام در همین داستان می خوانیم.داستان به این شرح است:

«حکیمی فرزانه از مردم هند در مجلس هارون حضور داشت که امام کاظم علیه السّلام وارد مجلس هارون شد.هارون امام را ارج نهاد و گرامی اش داشت.

مرد هندی از این برخورد هارون با امام علیه السّلام نسبت به حضرت رشک ورزیده،

۱- (۱)) .بحار الانوار ۱۴۶/۴۸.

گفت:بـا دانش خـود از دیگران بی نیـاز شـده ای[حـق است]که خداونـد می فرمایـد: کَلاّـ إِنَّ الْإِنْسـانَ لَیَطْغی* أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی (۱)؛حقّا که انسان سرکشـی می کنـد.همین که خود را بی نیاز پنـدارد.[بـدین ترتیب پیش زمینه ای فراهم شد تا هارون بپندارد که به آرزوی خود رسیده است.]

امـام به او فرمود:به من بگو:اگر در صورت هـای تصـادفی حرارت کلی کامل شـده، حرکت های طبیعی در آن پیاپی شدنـد و قوای عنصری در آن استحکام یافته و استوار شدند [حال چنین موجودی]بهره ای عقلی هستند،یا اشباحی وهمی؟

مرد هندی از این پرسـش امام علیه السّـلام بهت زده شد،بر سر امام کاظم علیه السّلام بوسه ای زد و گفت:با کالبدی ناسوتی به گفتاری لاهوتی سخن گفتی.

هـارون[بـا دیـدن این صـحنه،گوهر ناپـاک خود را بروز داد و]گفت:مـا هر چه خواستیم شـکوه و عظمت این خانـدان را درهم شکسته،از منزلت آنان بکاهیم،اما خداوند جز این را می خواهد و پیوسته بر رفعت و شکوه آنان می افزاید.

آن گاه حضـرت کاظم علیه السّلام این آیه را تلاوت فرمود: یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ (۲)؛ می خواهنـد نور خـدا را با دهان خود خاموش کننـد و حال آن که خـدا-گرچه کافران را ناخوش افتد-نور خود را کامل خواهد گردانید. (۳)

۴.داسـتان زیر،تلاـش حیله گرانه و سالوسانـهٔ هـارون را برای ترور از پیش طراحی شـدهٔ امام کاظم علیه السّـلام که به خواسـت خداوند با شکست و ناکامی روبرو شد،روشن می کند.باهم می خوانیم:

ص:۱۷۶

۱- (۱)) .علق/۶ و ۷.

۲- (۲)) .صف/۸.

۳- (۳)) .عوالم العلوم(الامام موسی بن جعفر)۳۱۴/۱(به نقل از الصراط المستقیم ۱۹۴/۲).

«هارون الرشید درصدد قتل امام کاظم علیه السّلام برآمد و از همین رو فضل بن ربیع را خواست و به او گفت:کاری پیش آمده که به دست تو به انجام می رسد.

از تو می خواهم آن را انجام دهی و در عوض،یکصد هزار درهم به تو پاداش می دهم.

فضل بن ربیع به خاک افتاد و گفت:[آنچه می خواهی]فرمان است یا درخواست؟

هارون گفت:درخواست است.سپس گفت:دستور دادم تا یکصد هزار درهم به خانهٔ تو ببرند و در عوض از تو می خواهم به خانه موسی بن جعفر علیه السّلام رفته،سر او را برای من بیاوری.

فضل می گوید:به خانه ای که موسی بن جعفر علیه السّلام در آن بود رفتم.او در حال نماز بود.نشستم تا نماز خود را تمام کرد،سپس خندان به سوی من آمده، او به من گفت:می دانم به چه مقصودی آمده ای.مهلتم ده تا دو رکعت نماز بگزارم.

فضل می گوید:خواستهٔ او را اجابت کردم و او برخاسته وضویی کامل ساخت،دو رکعت نماز در کمال خوبی گزارد،حرزی(دعایی)خواند و ناگهان ناپدید شد.نمی دانستم زمین او را فرو بلعید یا آسمان او را ربود.نزد هارون باز گشتم و ماجرا را برای او گفتم.

هارون شروع به گریستن کرد و گفت:خداوند او را از گزند من ایمن گرداند». (۱)

۱- (۱)) .بحار الانوار ۳۳۲/۹۴(به نقل از مهج الدعوات/۳۰-۳۱)؛عوالم العلوم(الامام موسی بن جعفر)/ ۲۸۴.

بخش دوّم

اشاره

موضع گیری امام کاظم علیه السّلام نسبت به حکومت هارون الرشید

در بخش پیشین،سیاست و روش های ظالمانهٔ هارون الرشید را در برخورد با امام موسی بن جعفر علیه السّلام بررسی کردیم و اینک به موضع گیری امام علیه السّلام نسبت به سیاست هارون می پردازیم.

امام کاظم علیه السّلام و سیاست هارون الرشید

سیره و موضع گیری امام کاظم علیه السّلام نسبت به هارون سازشکارانه نبود،بلکه امام علیه السّلام با موضع گیری محکم و استوار خود،هارون را به هماوردی می خواند.

البته گاهی امام علیه السّلام در برخی از برخوردهای خود با هارون،رفتاری نرم داشت که این خود نشانه شناخت امام علیه السّلام از هارون و اندیشه های او بود.امام علیه السّلام با در نظر داشتن مصالح والای جامعهٔ اسلامی با هارون رفتاری نرم پیش می گرفت.

در این جا به صحنه هایی می پردازیم که نشان دهندهٔ ماهیت موضع گیری امام علیه السّلام در برابر حکومت هارون است.

نخست:از«محمد بن طلحهٔ انصاری»نقل شده است که:«از جمله چیزهایی که به هنگام وارد کردن امام کاظم علیه السّلام بر هارون،وی از امام علیه السّلام پرسید گفت این بود:این سرا چیست[و چگونه است]؟

امام علیه السّلام فرمود:«هذه دار الفاسقین،قال اللّه تعالی: سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لاٰ یُؤْمِنُوا بِهٰا وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لاٰ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً ۱؛این،سرای فاسقان است که خداوند می فرماید:«به زودی کسانی را که در زمین،به ناحق تکبر می ورزند،از آیاتم رویگردان سازم[به طوری که]اگر هر نشانه ای را[از قدرت من]بنگرند،بدان ایمان نیاورند،و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند،و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند».

امام علیه السّلام فرمود:«هذه دار الفاسقین،قال اللّه تعالی: سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لاـ یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لاـ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً (۱)؛این،سرای فاسقان است که خداوند می فرماید:«به زودی کسانی را که در زمین،به ناحق تکبر می ورزند،از آیاتم رویگردان سازم[به طوری که]اگر هر نشانه ای را[از قدرت من]بنگرند،بدان ایمان نیاورند،و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند،و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند».

هارون گفت:پس این سرای کیست؟

امام علیه السّلام فرمود:روزگاری از آن شیعیان ماست و برای غیر آنان،مایهٔ آزمون و فریبندگی است.

هارون گفت:پس چه شده است که صاحب آن،آن را[باز پس]نمی گیرد؟

امام علیه السّلام فرمود:آباد از او گرفته شده و جز آباد شده آن را باز پس نمی ستاند.

هارون گفت:پس شیعیان تو کجایند؟

امام علیه السّلام این آیه را تلاوت فرمود: لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ مُنْفَکِّینَ حَتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ (۲)؛کافران اهل کتاب و مشرکان،دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید».

هارون گفت:پس ما کافرانیم؟

امام علیه السّلام فرمود:نه،ولی آن گونه اید که خداوند درباره شان فرموده:«کسانی که[شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند. (۳)

هارون از این که امام کاظم علیه السّلام در برخورد با او چنین بی باک سخن گفته بود خشمگین شد.پر واضح است که این برخورد امام علیه السّلام با هارون با آن چیزی

ص:

۱- ((۱)) .اعراف/۱۴۶.

۲- ((۲)) .بینه/۱.

۳- ((۳)) .ابراهیم/۲۸.

که دربارۀ امام علیه السّلام و ترس و گریختن او از هارون گفته شود مغایر است». (۱)

دوم:از امام کاظم علیه السّلام نقل شده است که فرمود:هارون به من گفت:شما می گویید خمس از آن شماست؟

گفتم:آری.

گفت:این مقدار بسیار است.

گفتم:او که آن را به ما داد(مقرر فرمود)می دانست که این مقدار برای ما زیاد نیست». (۲)

سوم:هارون الرشید همواره به امام کاظم علیه السّلام می گفت:«حدود فدک را معین کن تا آن را به تو بازگردانم،اما امام علیه السّلام سرباز می زد.

پس از اصرار فراوان هارون،امام علیه السّلام فرمود:آن را به طور کامل و با تمام محدوده اش می گیرم.

هارون گفت:حدود آن کدام است؟

امام علیه السّلام فرمود:اگر حدود آن را معین کنم آن را باز پس نخواهی داد.

هارون گفت:سوگند به جدت چنین می کنم.

امام علیه السّلام فرمود:حد اول آن«عدن»است.

هارون که رنگ از رخسار باخته بود گفت:نیکوست.

امام علیه السّلام فرمود:حد دوم فدک«سمرقند»است.

هارون از شدت خشم چهره ترش کرد.

امام علیه السّلام فرمود:حد سوم آن«افریقیه»(شمال آفریقا)است.

۱- (۱)) .تفسیر عیاشی ۲۹/۲(پاورقی)؛الاختصاص/۲۵۶؛بحار الانوار ۱۳۸/۴۸ حدیث ۱۳ و ۱۵۶/۴۸(به نقل از تفسیر عیاشی ۲۹/۲ و الاختصاص/۲۵۶).

۲- (۲)) .بحار الانوار ۴۸/(به نقل از الإستدراک).

چهرهٔ هارون از شدت ناراحتی کبود شده،گفت:خوب است،بگو.

امام علیه السّلام فرمود:حد چهارم«سیف البحر»از ناحیه«جزایر»تا«ارمینیه»(آسیای صغیر)است.

هارون گفت:بنابراین،دیگر چیزی برای ما نمی ماند.بازگردیم به مجلس و گفت و گوی[سابق]خویش.

امام علیه السّلام به هارون فرمود:به تو گفتم که اگر حدود فدک را معین کنم آن را مسترد نخواهی کرد.

از این جا بود که هارون الرشید تصمیم به کشتن او گرفت». (۱)

چهارم:زمانی که هارون الرشید وارد مدینه شد به زیارت قبر پاک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفت.مردم نیز او را همراهی می کردند.هارون به قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نزدیک شد و گفت:«درود بر تو باد ای رسول خدا،ای عموزاده.

او با این سخن می خواست نسبت به دیگران تفاخر کند.

در این حال ابو الحسن،امام کاظم علیه السّلام به قبر رسول خدا نزدیک شد و گفت:

السّلام علیک یا رسول اللّه،السّلام علیک یا أبه؛درود بر تو ای رسول خدا،درود بر تو ای پدر.

هارون الرشید با دیدن این صحنه رنگ باخت و خشم در چهره اش نمایان شد». (۲)

۱- (۱)) .تاریخ بغداد ۳۱/۱۳؛تذکره الخواص/۳۱۳(به نقل از تاریخ بغداد ۳۱/۱۳)؛مناقب آل ابی طالب ۳۴۶/۴؛بحار الانوار ۱۴۴/۴۸(به نقل از مناقب آل ابی طالب ۳۴۶/۴).

۲- (۲)) .کامل الزیارات/۸ ب ۳؛بحار الانوار ۱۳۶/۴۸(به نقل از کامل الزیارات/۸ ب ۳)؛مناقب آل ابی طالب ۳۴۵/۴.

امام کاظم علیه السّلام و جماعت صالحان

در بخش پیشین با موضع گیری امام کاظم علیه السّلام در برابر هارون و سیاست مکارانهٔ او آشنا شدیم.در این بخش با فعالیت های امام علیه السّلام،به ویژه آن قسم فعالیت هایی که به جماعت صالحان و ساختار آن در ارتباط است آشنا می شویم.امام کاظم علیه السّلام در چارچوب شیوهٔ تربیتی خود گام های بلندی برداشته بود و می بایست این روند را همچنان دنبال کند تا به اهداف خود دست یابد،از جمله:

استوار کردن و عمق بخشیدن آنچه که پیشتر برای این ساختار پی ریخته بود و نیز هدایت توانمندی ها به سوی هدف های بزرگی که امامان علیهم السّلام در راه آن تلاش می کردند،مانند:

-ریشه دار و نهادینه کردن مکتب و فرهنگ گسترش یافتهٔ تشیع،در مجامع امت اسلامی؛

-بهره مند شدن امت از پشتوانهٔ فرهنگی و عملی داده شده از سوی امامان معصوم علیه السّلام در عرصهٔ هماوردخواهی ها و مبارزه طلبی ها؛

-ایستادن در برابر حذف فیزیکی که از سوی خلفا و به هنگام احساس افزایش پیروان امامان علیه السّلام طراحی می شد.

پیشتر نیز خواندیم که هارون الرشید ترس خود را از امام کاظم علیه السّلام ابراز کرده،گفت:«اگر مناسب جایگاه و منزلت امام علیه السّلام به او دهش کند،از قیام او بر ضد خود و نیز آراستن و تجهیز یک صد هزار شمشیر به دست به منظور از میان برداشتن سلطنت هارون ایمن نخواهد بود».

همین امر امام علیه السّلام را بر آن می داشت تا به منظور حفظ مکتب و خط

اهل بیت از گزند مدعیان،فعالیت خود را در چند زمینه دنبال کند.از همین رو تلاش خود را در این عرصه ها آغاز کرد.

عرصهٔ سیاسی

اشاره

در این عرصه امام کاظم علیه السّلام گام هایی قاطع در پرورش و تربیت فکری و اعتقادی شیعیان خود برداشت که نمونه هایی از آن را می خوانیم:

نخست:محکم کردن پیوند سیاسی با خط اهل بیت علیهم السّلام

از آن جا که خط و شیوه و منش اهل بیت علیهم السّلام خط نفی ستم و ستمگران است،می بینیم که امام کاظم علیه السّلام بر دوستان و شیعیان خود سخت گرفته،آنان را از تماس و همکاری با حاکمان ستمگر عباسی منع و ارتباط با آنان را حرام فرمود.امام علیه السّلام می خواست با تحقق این خط،وارستگی و ژرف اندیشی در نفی کلی ستم و گونه های آن را در جان دوستان و شیعیان خود تعمیق بخشد تا با برخورداری از هشیاری و بینش سیاسی،از قرار گرفتن در جریان های فکری -سیاسی حاکم بر جامعه و تن دادن به برنامه ها و طرح های جذب شدن به حاکمیت مصون بمانند.

برخورد امام علیه السّلام با«صفوان جمّال»از یک سو بیانگر دقت و ژرف نگری در شیوهٔ تربیتی امام کاظم علیه السّلام نسبت به شیعیان در این مقطع بوده،از دیگر سو نشان دهنده تلاش امام علیه السّلام برای بالا بردن سطح و حجم رویارویی با دستگاه حاکم و نیز ایجاد امید به فروپاشی ارکان حاکمیت می باشد.از این رو هارون الرشید تمام حرکات و سکنات اهل بیت علیهم السّلام و شیعیان آنان را زیر نظر داشته، پیوسته برای از میان برداشتن آنان برنامه ریزی می کرد.

ص:۱۸۴

روزی«صفوان بن مهران اسدی»بر امام کاظم علیه السّلام وارد شد.حضرت با دیدن صفوان به او فرمود:تمام کارهای تو خوب و پسندیده است،جز یک کار.

صفوان گفت:فدایت گردم،آن کار ناپسند چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:کرایه دادن شترانت به این مرد(هارون الرشید)[ناپسند]است.

صفوان گفت:به خدا سوگند،شترها را برای خوشگذرانی،شکار، بیهودگی و...به او کرایه ندادم،بلکه برای این راه(سفر حج)به او کرایه داده، سرپرستی آن ها را به غلامان خود سپرده ام و خود در امر کاروان دخالتی ندارم.

امام علیه السّلام فرمود:آیا کرایهٔ شتران بر ذمهٔ آن ها باقی است؟

صفوان گفت:آری،فدایت شوم.

امام علیه السّلام فرمود:آیا دوست می داری تا گرفتن کرایهٔ شتران،آنان[زنده]بمانند؟

صفوان گفت:آری.

امام علیه السّلام فرمود:هر کس ماندگاری آنان را بخواهد،از آنان است و هرکس از آنان باشد [بی تردید]وارد دوزخ می شود.

صفوان از محضر امام علیه السّلام بیرون شد و همان دم شتران خود را فروخت و دست از ساربانی و شترداری کشید.هارون که از تصمیم و کار صفوان آگاه شده بود،کسی را پی صفوان فرستاده،او را فراخواند.چون صفوان نزد هارون حاضر شد،هارون-که بندبند وجودش در اثر خشم نزدیک بود از هم بگسلد- به صفوان گفت:ای صفوان،شنیده ام شترانت را فروخته ای؟

صفوان گفت:آری.

هارون پرسید:چرا؟

صفوان گفت:من سالخورده و فرتوت شده ام و غلامان آن گونه که باید به کارها رسیدگی نمی کنند.

ص:۱۸۵

هارون گفت:هیهات هیهات[این سخن ها بهانه است].من می دانم که موسی بن جعفر تو را به چنین اقدامی برانگیخته است.

صفوان گفت:مرا چه به موسی بن جعفر؟

هارون گفت:این بهانه و عذر را واگذار.به خدا سوگند،اگر به جهت همنشینی خوب و پسندیدۀ تو نبود،تو را می کشتم». (۱)

دوم:تأکید بر پایبندی به اصل«تقیه»

از دیگر مواردی که امام کاظم علیه السّلام در پرورش فکری و روحی شیعیان خود سخت بر آن تأکید داشت و آن را با اهمیت می شمرد،مسألۀ«تقیه»بود،چرا که این اصل،به عنوان دژی مستحکم از کیان شیعه حفاظت کرده،آن را از گزند ضربات و تهاجم خارجی ایمنی می بخشید.

«معمّر بن خلاّد»می گوید:از ابو الحسن موسی علیه السّلام دربارۀ کار برای والیان پرسیدم،او گفت:ابو جعفر(امام باقر«ع»)گفت:التقیه دینی و دین آبائی،و لا إیمان لمن لا تقیه له؛تقیه آیین من و آیین پدران من است و هرکه[در جایی که باید]تقیّه نکند ایمان ندارد. (۲)

«درست بن ابی منصور»می گوید:«در محضر ابو الحسن موسی علیه السّلام بودم.«کمیت بن زید»نیز حضور داشت.امام علیه السّلام به او فرمود:تویی که سروده ای:

۱- (۱)) .رجال نجاشی/۱۹۸ ش ۵۲۵.صفوان را از آن رو«اسدی»می خوانند که هم پیمان«بنی اسد»ساکن کوفه بود(نک:اختیار معرفه الرجال/۴۴۰ حدیث ۸۲۸).

۲- (۲)) .وسائل الشیعه ۲۰۴/۱۶ حدیث ۲۱۳۵۹ ب ۲۴ کتاب الأمر و النهی.

« اکنون نزد[بنی]امیه می روم؛و تمام امور(چیزها)باید به سوی سرنوشت خود بروند»؟ (۱)

کمیت گفت:آری.من آن را سروده ام.به خدا سوگند،هرگز از ایمان و اعتقادم دست برنداشته،همچنان دوستدار شما و با دشمنان شما دشمن هستم،اما آنچه سروده ام از موضع تقیه بوده است.

امام علیه السّلام فرمود:تقیه حتی در نوشیدن شراب[آن گاه که خطری فرد را تهدید کند]روا و جایز است». (۲)

سوم:نفوذ در دستگاه حکومتی

اشاره

امام کاظم علیه السّلام نقش فعالی در نفوذ در مناصب دولتی از طریق یاران خود ایفا کرد و در نتیجه،یاران امام علیه السّلام موقعیت های سیاسی ممتاز و برجسته ای در دستگاه خلیفۀ عباسی به دست آورند.امام علیه السّلام آنان را می ستود و از کار ایشان قدردانی می کرد،مشروط بر این که با مؤمنان همکاری کرده،نیازهای ایشان را برطرف کنند و در غیر این صورت غرض از مأموریت ایشان را نقض شده و منتفی می دانست.در این جا اسامی آن دسته از یاران امام کاظم علیه السّلام را که منصب های مهمی در دستگاه عباسیان به دست آورده و از عالمان بزرگ و جلیل القدر بودند،برمی شمریم:

۱- (۱)) . فالآن صرت إلی امیه و الامور إلی مصائر

۲- (۲)) .اختیار معرفه الرجال ۴۶۵/۱ حدیث ۳۶۴.

۱.علی بن یقطین

پدر او«یقطین»در کوفه پرورش یافت و در آن جا پارچه می فروخت.

او معتقد به امامت امامان معصوم علیهم السّلام بود.به دستگاه ابو العباس سفاح،منصور و مهدی،خلفای عباسی پیوست.زمانی که یقطین بدرود زندگی گفت فرزندش علی به جای پدر نشست و رابطۀ محکمی با عباسیان برقرار کرد و منصب های مهمی را در دولت عباسیان به دست گرفت.

او در دستگاه عباسیان به یاری و خدمت به مؤمنان پرداخت،شماری از آنان را زن داد و به خانۀ بخت فرستاد و هزینۀ بخش بزرگی از آنان را بر عهده داشت.

«سلیمان»کاتب علی بن یقطین می گوید:«طبق محاسبه ای که انجام دادم در هرسال ۱۵۰ نفر از طرف علی بن یقطین به حج رفته،مناسک حج به جای می آوردند.کمترین مبلغی که به آنان داده می شد،هفت صد درهم و بیشترین آن ده هزار درهم بود.او سه یا چهار تن از فرزندان امام کاظم علیه السّلام را به خانۀ بخت فرستاد و اموال فراوانی را در امور خیر انفاق کرد».عالیترین منصب را در روزگار مهدی عباسی به دست آورد و پس از مهدی،هارون الرشید او را به عنوان وزیر خود برگزید. (۱)او ارتباط پنهانی و پیوسته ای با امام کاظم علیه السّلام داشت.

ص:۱۸۸

۱- (۱) .همان/۴۳۰ حدیث ۸۰۵؛۴۳۳/ حدیث ۸۱۵؛۴۳۴ حدیث ۸۱۹-۸۲۰ و ص ۴۳۷ حدیث ۸۳۴ و ابن ندیم الفهرست/۳۲۸.

۲.حفص بن غیاث کوفی

حفص:از سوی هارون الرشید،عهده دار منصب قضا در بخش شرقی بغداد شد،سپس قاضی کوفه شد.او در سال ۱۹۴ ق درگذشت. (۱)

۳.عبد الله بن سنان بن ظریف

او خزانه دار مهدی،هادی و هارون الرشید،خلفای عباسی بود. (۲)

۴.فضل بن سلیمان کاتب بغدادی

فضل،دبیر و کاتب دستگاه منصور و مهدی عباسی بود. (۳)

۵.محمد بن اسماعیل بن بزیع

محمد از صالحان و برجستگان طایفه(شیعه)و از راویان حدیث امام کاظم علیه السّلام بود.او از کارگزاران منصور و یکی از وزیران حکومت عباسیان بود. (۴)

۶.حسن بن راشد(مولای بنی عباس)

حسن،وزیر مهدی،موسی،هادی و هارون الرشید بود.

نامبردگان تنها شماری از اصحاب امام کاظم علیه السّلام و راویان حدیث او بودند.

۱- (۱)) .رجال نجاشی/۱۳۴ ش ۳۴۶؛رجال کشی/۳۹۰ حدیث ۷۳۲(او را عامی(سنی)خوانده است) و تنقیح المقال ۳۵۵/۱.

۲- (۲)) .اختیار معرفه الرجال/۴۱۱ حدیث ۷۷۱؛نجاشی/۲۱۴ ش ۵۵۸(او را از موالی بنی عباس خوانده است)و جامع الرواه ۴۸۷/۱.

۳- (۳)) .نجاشی/۳۰۶ ش ۸۳۷.

۴- (۴)) .اختیار معرفه الرجال/۵۶۴ حدیث ۱۰۶۵ و رجال نجاشی/۳۳۰ ش ۸۹۳.

در این جا و با توجه به اقرار یاران برجسته و عالم امام کاظم علیه السّلام مبنی بر پذیرش منصب در حکومت جور،به گستردگی کارآزمودگی و برنامه ریزی حضرت کاظم علیه السّلام در به دست گرفتن و نگاهداشتن منصب های کلیدی و حساس حاکمیت جور،برای جماعت صالحان پی می بریم.این را بدانیم که یاران امام علیه السّلام از آن رو در این منصب ها قرار می گرفتند که به خط اهل بیت علیهم السّلام و امور مربوط به آن از عامۀ مؤمنان آگاهتر بودند.

عرصۀ تربیتی

اشاره

نیازهای واقعیت موجود برای ساختار جماعت صالحان با گرایش رسیدن به هدف نهایی که اهل بیت علیه السّلام برای ایجاد جماعت صالحان رقم زده بودند، اساس و مبنای وصایا و رهنمودهای امام کاظم علیه السّلام به شیعیان را تشکیل می داد.

از همین روست که می بینیم امام کاظم علیه السّلام کارهای شیعیان خود را زیر نظر می گرفت،خود بر کامل شدن ساختار جماعت صالحان و افراد آن نظارت کرده،آنچه را که بدان دعوت می فرمود،خود آن را اجرا می کرد تا اقدام ها و گام های او در این عرصه،الگو و چراغی فرا راه پیروان مکتب و شاگردان دانشگاه او باشد و بدین وسیله راه را از بیراهه بشناسند و راه هدایت را برگزینند.نقل مواردی از برخورد تربیتی امام علیه السّلام با یارانش تا اندازه ای هدف امام علیه السّلام را از ایجاد جماعت صالحان و گماردن آنان به کارهای دولتی آشکار می کند.

نخست:موضع گیری امام علیه السّلام در برابر علی بن یقطین

هنگامی که علی بن یقطین به دیدار با امام کاظم علیه السّلام می رود،امام علیه السّلام به او

اجازهٔ ورود نمی دهد،چرا که پیشتر او یکی از برادران دینی خود را که به دیدارش رفته بود از دیدار با خود منع کرده بود.امام علیه السّلام با تعبیر«برادرت»به علی یادآوری می کند که بودنش در منصب وزارت فقط و فقط برای خدمت به نیازمندان و گرفتاران است و این که به او اجازه و حتی به او فرمان می دهد تا در منصب خود باشد و از کناره گیری بازش داشته به همین دلیل بوده است.

ماجرای«ابراهیم جمّال»(ساربان)و علی بن یقطین و فرمان امام علیه السّلام به علی را مبنی بر دلجویی از ابراهیم می خوانیم:

از«محمد بن علی صوفی»نقل شده است:«ابراهیم جمّال-که خداوند از او خشنود باد-اجازه خواست تا با ابو الحسن،علی بن یقطین وزیر دیدار کند، اما علی به او اجازه نداد.علی بن یقطین در همان سال عازم حج شد و چون به مدینه رسید بر در سرای مولای مان موسی بن جعفر علیه السّلام شد و اجازهٔ دیدار خواست،اما امام علیه السّلام به او اجازه نداد.

روز بعد با امام علیه السّلام روبرو شد و به حضرت گفت:ای سرور من،گناه من چیست[که اجازهٔ دیدار ندادی]؟

امام علیه السّلام فرمود:از آن رو مانع دیدارت با خود شدم که تو به برادرت ابراهیم جمال اجازهٔ ملاقات ندادی.خداوند زمانی اعمال تو را پاس می دارد و می پذیرد که ابراهیم از تو درگذرد.

علی گفت:ای سرور من،اکنون در مدینه هستم و ابراهیم در کوفه است،به او دسترسی ندارم،چه کنم؟

امام علیه السّلام فرمود:چون شب فرا رسد بدون اطلاع یاران و غلامت به تنهایی به بقیع برو.

در آن جا اسبی راهوار می بینی که بر آن زین بسته شده است.سوار آن شو.

علی می گوید:چون شب فرا رسید به بقیع رفتم و سوار بر اسب شدم.

دیری نپایید که اسب در کوفه،در برابر خانهٔ ابراهیم جمال ایستاد.کوبهٔ در را به صدا درآوردم و گفتم:علی بن یقطین هستم.

ابراهیم از درون خانه بانگ برآورد:علی بن یقطین وزیر بر در خانهٔ من چه می کند؟

علی بن یقطین گفت:ای فلان،مسألهٔ من بس سخت و سترگ است.آن گاه او را سوگند داد تا بدو اجازهٔ ورود دهد و چون وارد شد به ابراهیم گفت:ای ابراهیم،مولا علیه السّلام از پذیرش من خودداری کرده،آن را منوط به گذشت تو از من نمود.

ابراهیم گفت:خدای از تو درگذرد.

علی بن یقطین،ابراهیم را سوگند داد تا گونه اش را لگد کند،اما ابراهیم نپذیرفت و چون علی اصرار ورزید،ابراهیم به خواستهٔ او تن درداد و همچنان گونهٔ علی را لگد می کرد و علی می گفت:بار خدایا،گواه باش.

علی پس از آن که ابراهیم را از خویش خشنود کرد،سوار بر اسب شد و مرکب،همان شب او را به مدینه رساند و بر در سرای حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام بر زمین نهاد.در این زمان امام کاظم علیه السّلام به او اجازهٔ ورود داد و او را بوسید». (۱)

دوم:امام کاظم علیه السّلام و برآوردن نیازهای مؤمنان

امام کاظم علیه السّلام در بدترین و سخت ترین شرایط،بر برآوردن نیاز مؤمنان اصرار داشت و بدان اهتمام می ورزید.او شیعیان را به پای بندی به این اصل

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۸۵/۴۸ حدیث ۱۰۵(به نقل از عیون المعجزات/۹۰).

اخلاقی ترغیب و تشویق می کرد و برخی از خاصّان خود را فرمان داد تا به منظور برآوردن نیازهای مؤمنان در دستگاه حکومت بمانند.

داستان زیر،بر نهایت اهتمام و ابعاد توجه و تلاش امام علیه السّلام برای تحقق این اصل و نقش بستن آن در اندیشه و رفتار جماعت صالحان گواه می باشد.

از«محمد بن سالم»نقل شده است که گفت:«چون سرورم موسی بن جعفر علیه السّلام را به دستور هارون به بغداد بردند،«هشام بن ابراهیم عباسی»نزد حضرت رفت و گفت:ای سرور من،براتی به دست من رسیده که براساس آن به«فضل بن یونس»بدهکار می شوم.از او بخواه تا بر من آسان گیرد.

امام کاظم علیه السّلام به درب خانهٔ فضل رفت.حاجب،فضل را از آمدن موسی بن جعفر علیه السّلام باخبر کرد.فضل گفت:اگر راست گفته باشی در راه خدا آزاد هستی و چنین و چنان از اموال به تو می دهم.

آن گاه فضل،شتابان و با پای برهنه به سوی درب خانه شتافته،بر پاهای حضرت افتاده،آن ها را می بوسید،سپس از امام علیه السّلام خواست تا وارد خانه شود.

امام علیه السّلام وارد شده،به او فرمود:حاجت و نیاز هشام بن ابراهیم را برآورده کن.

فضل نیز فرمان امام علیه السّلام را به گوش گرفته،مشکل ابراهیم را حل کرد». (۱)

سوم:حمایت امام کاظم علیه السّلام از مأموریت علی بن یقطین

امام کاظم علیه السّلام یاران و شیعیان خود را زیر نظر داشته،غفلت آنان را به ایشان گوشزد می کرد و در مواردی که برخی از آنان را در معرض خطر سعایت

۱- (۱)) .اختیار معرفه الرجال/۵۰۰ حدیث ۹۵۷. فضل بن یونس از شیعیان بود.زمانی که حکومت آنان را احضار کرد وی پنهان شد و در مخفیگاه خود کتابی براساس مذهب«راوندیه»عباسی در اثبات امامت«عباس»نوشت و برای سلطان (خلیفه)فرستاد.سلطان نیز او را امان داد و در دستگاه خود به کار گمارد(نک:بحار الانوار ۱۰۹/۴۸).

کننـدگان می دیـد،پنهـانی آنـان را در جریـان قرار می داد و راهکارهـایی پیش روی آنـان می نهاد.از جمله این افراد که غالبا مورد رشک دشـمنان بوده،همیشه از آنان نزد حاکم سعایت می شد،علی بن یقطین بود.از علی بن یقطین روایت شده است که طی نـامه ای بـه موسـی بـن جعفر علیه السّـلام،نـوشت:«در مـورد مسـح پـا در وضـو اختلاـف نظر وجـود دارد.اگر در این بـاره رهنمودی برایم دارید که بدان عمل کنم،چنین کنید.

امام کاظم علیه السّلام در پاسخ نوشت:آنچه[در مورد این سؤال]به تو دستور می دهم این است که هنگام وضو سه بار مضمضه و سه بـار اسـتنشاق کن،سه بـار صـورتت را بشـوی و سه بـار انگشـتان خود را درون موی صورتت فرو بـبر،سه بـار دسـتانت را بشوی،بیرون و درون گوشت را مسح کن و هردو پای خود را سه بار بشوی و جز آنچه به تو گفتم مکن.

علی بن یقطین نیز دستور امام علیه السّلام را به کار بست.

در همـان زمـان هارون الرشـید گفت:دوست دارم علی بن یقطین را از آنچه درباره اش می گوینـد و او را«رافضـی»می خوانند دور و منزه بـدانم.از آن جا که رافضـی ها در وضو رعایت اختصار می کنند[او را با وضو می آزماییم].از این رو او را به کاری در خانـهٔ خود واداشت.چون وقت نمـاز فرا رسـید،هـارون الرشـید برای علی آب فرسـتاد تـا وضو بسازد و خود در پس دیواری پنهـان شـد، به گونه ای که علی را می دیـد،اما علی او را نمی دیـد.علی همان گونه که امام علیه السّـلام به او دسـتور داده بود وضو ساخت.

در این هنگام،هارون از پس دیوار بیرون شد و به علی گفت:هرکسی تو را رافضی بداند دروغ گفته است.

پس از این ماجرا نامه ای از امام موسی بن جعفر علیه السّلام به علی بن یقطین رسید که متن آن چنین بود:از حالا آن گونه که خداوند فرموده،وضو بساز.صورتت را

یک بار[به عنوان]واجب و بار دوم[به عنوان]مستحب بشوی،دستانت را از آرنج به همین ترتیب بشوی،سپس جلو سر و پشت پای خود را با رطوبت باقی مانده از وضو،مسح کن، چرا که آنچه از آن بر تو بیم می رفت برطرف شد». (۱)

نیز از«ابن سنان»نقل شده است:«زمانی هارون الرشید جامه هایی برای علی بن یقطین فرستاد.در میان آن ها جامه ای شاهانه از خز سیاه وجود داشت که به زر آراسته شده بود.علی بن یقطین بهترین و پر بهاترین جامه ها را به همراه جامۀ خز و نیز اموالی که خمس مالش به شمار می رفت برای ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السّلام فرستاد.

امام کاظم علیه السّلام اموال و جامه ها را پذیرفت،ولی جامۀ خز را به وسیلۀ پیک، برای علی بن یقطین باز پس فرستاده،طی نامه ای به او نوشت:از این جامه[به خوبی]نگاهداری کن و آن را از دست مده،زیرا روزی بدان نیاز خواهی داشت.

علی بن یقطین از این که امام علیه السّلام جامه را پس فرستاده بود،دچار شک و نگرانی شد و علت این کار امام علیه السّلام را نمی دانست،اما به دستور امام علیه السّلام جامه را نزد خود نگاهداشت.

پس از چندی علی بن یقطین بر یکی از غلامان نزدیک خود خشم گرفته، او را از جایگاه ویژه ای اش کنار گذاشت.غلام که از تمایل و گرایش علی بن یقطین به ابو الحسن علیه السّلام و از اموال و جامه های پربها و دیگر چیزهایی که برای امام علیه السّلام می فرستاد آگاه بود،نزد هارون الرشید از علی سعایت کرده،به او گفت:

او معتقد به امامت موسی بن جعفر است و همه ساله خمس مال خود را برای او می فرستد.همچنین جامۀ شاهانه ای که امیر المؤمنین در فلان وقت به او

۱- (۱)) .الارشاد ۲۲۷/۲-۲۲۹؛اعلام الوری ۲۱/۲ و ۲۲(به نقل از الارشاد ۲۲۷/۲-۲۲۹)؛کشف الغمه ۳ /۱۵-۱۷؛الخرائج و الجرائح ۳۳۵/۱ ۲۶ و بحار الانوار ۱۳۶/۴۸ حدیث ۱۱(به نقل از الخرائج و الجرائح ۳۳۵/۱ ۲۶).

مرحمت کرده،برای موسی بن جعفر فرستاده است.

هارون الرشید،از این گزارش برآشفته،به شدت خشمگین شد و گفت:

این مسأله را پیگیری می کنم و اگر وضعیت آن گونه که می گوید باشد،جان او را می گیرم.

همان دم علی بن یقطین را احضار کرد و چون علی حاضر شد،هارون به او گفت:با جامۀ خزی که به تو دادم چه کردی؟

علی بن یقطین گفت:آن را در جامه دانی دربسته نهاده،معطرش نموده،از آن حفاظت می کنم.هر بامداد و شامگاه جامه دان را باز می کنم و به انگیزۀ تبرک نگاهی بر جامه می افکنم و آن را می بوسم.

هارون گفت:هم اکنون آن جامه را حاضر کن.

علی گفت:اطاعت یا امیر المؤمنین.

آن گاه به یکی از غلامان خود گفت:به خانه ام برو،از خزانه ام کلید فلان اتاق را برداشته،درب آن را باز کن،صندوق کذایی را بگشا و جامه دان را همان گونه که سر به مهر است بیاور.

دیری نپایید که غلام،جامه دان سر به مهر را آورده،پیش روی هارون گذارد و هارون فرمان داد تا مهر جامه دان را بشکنند.چون جامه دان باز شد، هارون جامۀ خز را همان گونه که به علی داده بود،تا شده و آغشته در عطر یافت.این بود که آرام گرفت و به علی گفت:جامه را به جای خودش بازگردان که هرگز سخن سعایت کنندگان را دربارۀ تو نمی پذیرم.

آن گاه جایزه ای گرانبها به علی داد و دستور داد تا خبرچین را هزار تازیانه بزنند،اما مجازات خبرچین به حدود نیمه رسیده بود که جان سپرد». (1)

۱- (۱)) .الارشاد ۲۲۵/۲-۲۲۷؛اعلام الوری ۱۹/۲-۲۰(به نقل از الارشاد ۲۲۵/۲-۲۲۷)؛کشف الغمه-

عرصهٔ علمی و فکری

اشاره

عصر امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام دورهٔ گشایش و آزادی نسبی برای دانشگاه اهل بیت علیهم السّلام بود.این دانشگاه توانست از آزادی به وجود آمده در راه نشر علوم و معارف اهل بیت علیهم السّلام بهره ببرد و در نتیجه،استادان و عالمانی را به جامعه ارائه داد که مسئولان،امانتداران و حافظان میراث این دانشگاه در میان امت اسلامی بودند.در همین دانشگاه بود که پایه های محکم مکتب اهل بیت علیهم السّلام که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و پس از او علی بن ابی طالب علیه السّلام پی افکنده بود، از نظر شیوه،محتوا و روش تکامل یافت.

عصر امام کاظم علیه السّلام به درازای سه دهه و اندی،ادامهٔ روند علمی و فرهنگی ای بود که امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام آن را تحقق بخشیده بودند.در عصر امام کاظم علیه السّلام شمار چشمگیری از فقیهان راوی پرورش یافته،موهبت و ارمغانی کم نظیر و بزرگ بودند که امام کاظم علیه السّلام در عرصهٔ نظری-عملی به امت اسلامی عرضه کرده بود.آنچه در بخش های بعدی بدان خواهیم پرداخت،بیانگر تبلور بسیاری از قواعد اصولی و فقهی در عرصهٔ اجتهاد فقهی در دانشگاه سترگ اهل بیت علیهم السّلام می باشد.وانگهی گسترش تشیع و فزونی گرفتن دوستی و پیوند با اهل بیت علیهم السّلام و خط آنان با تمام ابعاد و ویژگی های آن که از خط عباسیان متمایز می باشد،پس از تلاش های امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام،مرهون امام کاظم علیه السّلام و تلاش های اوست.

توسعهٔ پایگاه تشیع فعالیت بیشتر رهبری را در نظارت و اشراف بر شئون

ص:۱۹۷

و امور پیروان و نیز صیانت و حفاظت جماعت صالحان از لغزش ها،انحرافات و موانع موجود بر سر راه آنان می طلبید.از دیگر سو و با توجه به موضوع های اصلی و فرعی شریعت که ناشی از وسعت یافتن دایرهٔ پیوندهای فکری و علمی و دگرگونی روزگار بود،سؤال ها نیز فزونی می گرفت و از جهت دیگر، آمادگی دانشگاه اهل بیت علیهم السّلام برای پاسخ گفتن به مسائل نو،مستلزم ارائهٔ فعالیت بیشتر و دامنه دارتری از رهبری تبلور یافته در امام کاظم علیه السّلام بود.این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که امام کاظم علیه السّلام پس از شهادت پدر بزرگوارش در شرایطی سخت قرار داشت و در چنین شرایطی می بایست وظیفهٔ رهبری امّت را به خوبی انجام دهد.مسألهٔ دیگر این بود که تمام مسلمانان از امامت حضرت کاظم علیه السّلام آگاهی نیافته و بدان راهنمایی نشده بودند و این،فعالیت امام علیه السّلام را سخت تر و سنگین تر می کرد.به همین دلیل امام علیه السّلام می بایست شماری از یاران نزدیک و مورد اعتماد خود را به عنوان نمایندهٔ خود به کار گمارد تا آنان در این مسئولیت و مقام به ادارهٔ امور جماعت صالحان و جمع آوری حقوق شرعی،مانند خمس،زکات و...بپردازند؛حقوقی که مکتب اهل بیت علیهم السّلام موارد و شیوهٔ مصرف آن را تعیین کرده و استمرار وجود و دگرگونی مثبت و استحکام پایه ها و اساس جماعت صالحان را تضمین و آن را در رویارویی با چالش های مستمر توانمند می کند.

این فرایند و روند همان چیزی بود که خلفا به اندازهٔ درک و دریافت خود از خط اهل بیت علیهم السّلام و میزان غور در عمقش،از آن می ترسیدند.هارون الرشید از این قاعده مستثنا نبود،به گونه ای که این فعالیت های دامنه دار و خط ریشه دار پرورش اندیشه،کینهٔ او را علیه امام کاظم علیه السّلام برانگیخت،چرا که هارون امام علیه السّلام را خطری جدی و دشمن حقیقی برای سلطنت خود می دید.او بی پروا امام علیه السّلام

را به زندان می افکند تا او را از پایگاه های خود؛یعنی نمایندگان و دوستانش دور کند،اما یاران حضرت حتی در زمانی که او در زندان بود،ارتباطی پیوسته و محکم با وی داشتند.

این برنامه ریزی از سوی امام علیه السّلام تحولی روشن در تعامل با رویدادها به شمار رفته،بهترین نوع ابزار برای بهره وری از شرایط سخت و تنگناهای موجود،به منظور کمال بخشیدن به این حرکت الهی به سوی اهداف ترسیم شده بود.

فعالیت ها و داده های امام کاظم علیه السّلام در عرصهٔ دانش و اندیشه در زمینه های زیر تجلی می یافت:

۱.روایت

۲.تدریس

۳.مناظره

۴.تألیف

البته دامنهٔ روایت،تدریس،مناظره و تألیف در یک یا چند عرصهٔ دانش منحصر نمانده،بلکه به دیگر زمینه های علمی نیز کشیده شد.تنوع میراث علمی که از امام علیه السّلام به ما رسیده،خود گواهی بر این گفته است و زمانی که «مسند»امام کاظم علیه السّلام را که نزدیک به هزار برگ و در سه مجلد فراهم آمده است،مطالعه کنیم،فعالیت علمی امام علیه السّلام به طور ملموس برای ما روشن می شود،مسند امام کاظم علیه السّلام در بردارندهٔ گونه های دانش و شناخت:اعتقادی، تاریخی،تربیتی،اخلاقی،احکام شرعی و دعا و زیارت است.توثیق«رجال» (راویان)،مسائل مرتبط با روزگار امام کاظم علیه السّلام،احتجاج های آن حضرت با حاکمان و مخالفان و امور مربوط به دانشگاه حضرت که شکوه،قدرت و مرتبهٔ

علمی آن در فارغ التحصیلان آن و اصحاب هشیار و زیرک آن حضرت متبلور بود،از دیگر مطالب آمده در مسند امام کاظم علیه السّلام است.

یاران امام علیه السّلام،از جمله:«هشام بن الحکم»،«صفوان بن یحیی»معروف به بیاع السابری(فروشندهٔ جامه)و«حسن بن محمد بن سماعهٔ کندی»تألیفاتی بسیار داشته و هریک از این سه تن سی اثر از خود برجای گذاشتند،«علی بن حسن طاهری»چهارده اثر،«حسن بن محبوب سراد»شش اثر،«عبد اللّه بن جبله»هفت اثر و«علی بن یقطین»سه اثر تألیفی به رشتهٔ تحریر درآوردند.در این جا به برخی از فعالیت های یاران امام کاظم علیه السّلام در عرصهٔ دانش می پردازیم: (۱)

شیوهٔ استنباط و تفقه در دین

«حرمت قول به غیر علم»،«حجیت ظواهر»و«حجیت خبر واحد» موضوع«تعارض میان روایات و احادیث»،بازداشتن مردم از«قیاس»در احکام،«اصالت برائت»،«وجوب موافقت قطعی در اطراف علم اجمالی»، «استصحاب»و«عدم جواز رجوع به اصل،قبل از تفحص و جست وجوی دلیل»نصوصی است که در میراث علمی امام کاظم علیه السّلام به چشم می خورد.

همین گستردگی مباحث،نشان می دهد که امام کاظم علیه السّلام بر آن بود تا پایه های قواعد و شیوهٔ استنباط و تفقه در دین را استوار و محکم کند.

نگرشی کوتاه در متونی که مجموعه ای از قواعد فقهی و دیگر احکام فقهی مأثور از امام کاظم علیه السّلام را دربر می گیرد،این مطلب را برای ما روشن می کند که

ص:۲۰۰

۱- (۱) .ر.ک شیخ طوسی،فهرست/۱۰۳۹۶،۱۴۶،۱۵۵،۱۵۶ و ۲۵۸.

امـام علیه السّـلام همـاره در تلاش بود تا دانشـگاه فقهی و اجتهادی را تکامل بخشـد و عالمانی براساس مبانی این دانشـگاه که همان خط اهل بیت علیهم السّـلام است پرورش داده،به جامعه تقـدیم کنـد تا از این رهگـذر،پایایی و جاودانگی رسالت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را تضـمین نموده و خط مسـتقیم اهل بیت علیهم السّلام را-علیرغم تمام چالش ها و کارشکنی ها-در تمام عرصه های زندگی حضوری فعال بخشد. (۱)

مناظره در عصر امام کاظم علیه السّلام

مناظرهٔ علمی از جمله فعالیت های فکری بود که در تبلور و شـکوفایی اندیشهٔ امت اسـلامی تأثیر بسزایی داشت و در عصر امام کاظم علیه السّـلام شـهرتی فراگیر یافت.امام جعفر صادق علیه السّلام و پس از آن حضرت،امام کاظم علیه السّلام از این پدیده بهره جسته،عالمانی متخصص در این فن پرورش دادند.

دست پرورد گان دو امام،در دفاع از مـذهب اهل بیت علیهم السّـلام و معرفی آن به جامعه هم پیمان شدنـد.علیرغم محـدودیت هـایی که از سوی حاکمیت برای آنان به وجود می آمـد و نیز وجود حصار فکری که مخالفان خط اهل بیت علیهم السّـلام آن را تقویت می کردنـد،آنان توانسـتند در راه ترویـج مـذهب اهل بیت علیهم السّـلام به موفقیت های چشم گیری نایل شوند.این عالمان پرورش یافتـهٔ دانشـگاه امام صادق علیه السّـلام و امام کاظم علیه السّـلام همچنین توفیق یافتنـد تا شـبهات و اتهاماتی که مکتب تشـیع و اندیشهٔ شـیعی را هدف گرفته بود و به صورت روزافزون تنور آن داغتر و آتش آن شـعله ورتر می شد،سست و بی اعتبار کرده،رودرروی جریان های منحرف فکری و جنبش های الحادی بایستند.

۱- (۱)) .ر.ک لمحات علی القواعـد الفقهیه فی الأحادیث الکاظمیه(ضـمن مجموعه آثار منتشـر شده در سومین کنگرهٔ جهانی امام رضا علیه السّلام)و مسند الإمام الکاظم علیه السّلام.

هشام بن حکم از جمله یاران امام صادق علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام به شمار می رفت که در عرصهٔ مناظره سرآمد و برجسته ترین آنان بود.هشام،پس از وفات امام صادق علیه السّلام به امام کاظم علیه السّلام پیوست.وی شخصیت کم نظیر و از عالمان بزرگ امت اسلامی و طلایه دار مدافعان از خط اهل بیت علیهم السّلام بود.هشام روزگار دراز،به ویژه در عصر هارون الرشید در دفاع از حق سخن گفت و تلاش کرد؛عصری که اختناق،به تمام معنای خود بر جامعه حاکم بود و هر کس از فضایل اهل بیت علیهم السّلام سخن می گفت،هدف انتقام و شکنجه حاکمیت قرار می گرفت.

هشام در علم کلام تخصص یافت و از بزرگان متکلمان روزگار خود شد. (۱)به دلیل همین توانایی«یحیی بن خالد برمکی»مجلس خود را با وجود او رونق بخشیده،سرپرستی مجالس کلامی خود را به او می سپرد. (۲)

هشام به منظور اثبات حقانیت مبدأ و اصول اعتقادی خود و بطلان تفکر عالمان دیگر ادیان و مذهب ها دلیرانه پا به میدان مناظرهٔ با آنان می نهاد و همواره پیروزمند این میدان بود.او بارها با«عمرو بن عبید»رهبر روحانی و دینی معتزله به مناظرهٔ پرداخت.از آن جا که هشام در اثبات گفتهٔ خود استدلالی محکم و حجت و برهانی قاطع ارائه می داد،هارون الرشید شیفتهٔ آن گفت وگوها بود و از پس پرده به مناظرهٔ هشام با دیگر عالمان گوش می داد.

هشام و یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون بودند.یحیی برای در تنگنا قرار دادن هشام به او گفت:«به من بگو آن هنگام که علی و عباس بر سر میراث نزد ابو بکر رفته،طرح دعوا کردند،کدام یک از آن دو بر حق بود و کدام

۱- (۱)) .نک:ابن ندیم فهرست/۲۶۳.

۲- (۲)) .کشی/۲۲۵ ۲۸۰/۴۷۵ حدیث ۵۰۰؛الامالی ۵۵/۱؛مرو الذهب ۱۹۴/۳ و ۲۱/۴-۲۳.

بر باطل؟

هشام از این پرسش دچار حیرت و سرگشتگی شد و با خود اندیشید اگر ادعای علی علیه السّلام را باطل بخواند کافر خواهد شد و اگر دعوی عباس را نادرست و ناحق دانسته،آن را بر زبان آورد بی تردید هارون گردنش را خواهد زد.از این رو گفت:هیچ یک از آنان به خطا چیزی نگفته،بلکه هردو به حق بوده اند و قرآن کریم نیز در قصهٔ حضرت داوود علیه السّلام مانند این مطلب را بیان کرده، می فرماید: وَ هَلْ أَتاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ ... خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ... (1)؛

و آیا خبر دادخواهان-چون از نمازخانهٔ[او]بالا رفتند-به تو رسید؟دو مدعی [هستیم]که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده است».

در این حال کدام یک از آن دو فرشته نادرست گفته و کدام یک درست گفته است؟حال اگر بگویی هردو به خطا رفته اند پاسخ تو نیز همان گونه است.

یحیی گفت:نمی گویم که دو فرشته گرفتار خطا شده اند،بلکه به اعتقاد من آن دو درست گفته و در حقیقت دچار اختلاف در حکم نشده بودند،بلکه تظاهر به مخاصمه کردند تا داوود علیه السّلام را بر خطایش واقف کرده،او را از حکم و داوری آگاه کنند.

هشام گفت:علی و عباس نیز در حکم دستخوش اختلاف نشده و دربارهٔ حقیقت به مخاصمه نپرداختند و خود در مسألهٔ مورد مخاصمه دچار شک و تردید نشده بودند،بلکه با این مخاصمهٔ ظاهری می خواستند ابو بکر را

۱- ((۱)) .سوره ص/۲۱.

متوجه خطایش کرده،گناهش را به او گوشزد نموده و ستمی را که در مورد میراث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روا داشته بود به او بنمایانند.

یحیی از این پاسخ دندان شکن خاموش شد و دچار بهت گردید و هارون الرشید پاسخ زیبا و تحسین برانگیز هشام را ستود و خود هشام نیز بدین وسیله از توطئهٔ یحیی رست». (۱)

هشام مناظره هایی مشابه آنچه گفته شد با«نظّام» (۲)(ابراهیم بن یسار) عالم معتزلی و«ضرار ضبی» (۳)داشته است.مناظرات هشام در بخش زندگی یاران امام کاظم علیه السّلام در بحار الانوار به طور مفصل آمده است.

۱- (۱)) .الفصول المختاره/۴۲.خلاصهٔ این مناظره را نک:عیون اخبار الرضا ۱۵/۲.

۲- (۲)) .کشی/۲۷۴ حدیث ۴۹۳ مبحث الخلود فی الجنه و عدمها.

۳- (۳)) .کمال الدین ۳۶۲/۲-۳۷۰؛بحار الانوار ۱۹۹/۴۸ حدیث ۷(به نقل از کمال الدین ۳۶۲/۲-۳۷۰).

بخش سوّم

اشاره

بازداشت های مکرر امام کاظم علیه السّلام تا زمان شهادت امام

برنامه ریزی برای زندانی کردن امام کاظم علیه السّلام

بر آن نیستیم که در این بخش به علل و عوامل زنـدانی شدن امام کاظم علیه السّـلام توسط هارون الرشـید بپردازیم.همان گونه که پیشتر با رفتار و تأثیرگـذاری امام علیه السّـلام بر امت اسـلامی آشـنا شدیم،همین امر انگیزهٔ مناسبی بود تا هارون را که فاقد مشـروعیت برای خلافت و حکومت بود،به دربند کشـیدن و در نهایت، ترور امام علیه السّـلام وا دارد.از این مطلب که بگذریم،خود هارون در آغاز رسیدن به قدرت و خلافت با خود عهد کرد که کیان و وجود علویان را از بن بر کند.با توجه به این اندیشهٔ هارون،برخورد او با بزرگ و مهتر و رهبر علویان؛یعنی امام موسی بن جعفر علیه السّـلام چندان دور از انتظار نبود.البته باید میان دلایل واقعی و عواملی که هارون آن ها را دستاویز خود قرار داده بود تا رفتار خصمانه اش را با امام علیه السّلام توجیه کند تفاوت قائل شویم.

پس از گذشت یک دهه از حکومت هارون الرشید،دیگر وجود امام کاظم علیه السّلام برای هارون الرشید غیرقابل تحمل شده بود،زیرا هارون به قدرت تأثیرگـذاری آن حضـرت بر امت اسـلامی از یک سو و گسترش دامنهٔ تشیع از سوی دیگر پی برده بود.او داوطلبان سپاه امام کاظم علیه السّـلام را یکصد هزار تن-آن گونه که در پاسخ پرسش پسرش گفته بود-برآورد می کرد.شهرت فراگیر امام

ص:۲۰۵

کاظم علیه السّلام و افتخارات و فضایل آن حضرت که بر سر زبان ها و موضوع گفت و گوها بود از دیگر عواملی به شمار می رفت که کینه و دشمنی هارون را نسبت به امام کاظم علیه السّلام شدیدتر می کرد.ماجرای برخورد هارون با امام کاظم علیه السّلام را هنگام زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله پیشتر خواندیم.این امر از دیگر عواملی بود که هارون را خشمگین کرد.او همیشه درصدد یافتن بهانه ای بود تا امام علیه السّلام را از مردم جدا کند،اما در پی توجیهی عوام پسند بود.از همین رو و به منظور فریب مردم،خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت:«پدرم و مادرم فدایت باد،از تصمیمی که گرفته ام از تو عذر می خواهم.بر آن شده ام تا موسی بن جعفر را با خود برده، به زندانش افکنم،چرا که می ترسم او میان امت تو آتش جنگ برافروزد و بدین وسیله خون امت را بریزد». (۱)

سعایت کنندگان و خبرچینان نیز نقشی منفی علیه امام علیه السّلام ایفا می کردند.

یحیی بن خالد برمکی از همین ابزار برای دستگیری امام علیه السّلام بهره جست.او «محمد(یا علی) (۲)بن اسماعیل»را به منظور خبرچینی علیه امام علیه السّلام فریفت و به جاسوسی علیه امام علیه السّلام نزد هارون واداشت.

ببینیم برخورد امام کاظم علیه السّلام با برادرزاده اش که دست به چنان کاری زده، تن به فریب های یحیی داده بود و پس از دیدار با هارون الرشید،بنا به میل و خواستهٔ هارون،از امام علیه السّلام بدگویی کرده بود،چه رفتاری بزرگوارانه و کریمانه داشت.

از«علی بن جعفر بن محمد صادق علیه السّلام»نقل شده است:«محمد بن

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا/۷۳ حدیث ۳؛طوسی الغیبه/۲۸؛بحار الانوار ۲۱۳/۴۸ حدیث ۱۳(به نقل از عیون اخبار الرضا).

۲- (۲)) .در بعضی از روایات«محمد بن اسماعیل»و در برخی دیگر«علی بن اسماعیل»خوانده شده است.

اسماعیل نزد من آمد و خواست تا از ابو الحسن موسی علیه السّلام بخواهم به او اجازه دهد به عراق برود،از او خشنود باشد و او را سفارشی کند.

علی بن جعفر علیه السّلام می گوید:کناری ایستادم تا امام علیه السّلام به وضوخانه رفت.

این فرصتی بود که می توانستم با امام علیه السّلام دیدار و گفت وگو کنم.چون از وضوخانه بیرون آمد،به او گفتم:برادرزاده ات محمد بن اسماعیل اجازه خواسته تا به عراق برود و نیز می خواهد به او سفارش هایی بکنی.امام علیه السّلام اجازه داد.

چون به مجلس خود بازگشت،محمد بن اسماعیل برخاست و گفت:ای عمو،دوست دارم سفارشی به من بکنید.

امام علیه السّلام فرمود:تو را سفارش می کنم که از[دست داشتن در ریختن]خون من بپرهیزی و تقوای الهی پیشه کنی.

محمد گفت:خدا لعنت کند آن که سعی کند خون تو را بریزد،سپس گفت:

ای عمو،مرا وصیتی بکن.

امام علیه السّلام باز فرمود:تو را سفارش می کنم که از[دست داشتن در ریختن]خون من بپرهیزی و تقوای الهی پیشه کنی.

علی بن جعفر بن محمد علیه السّلام می گوید:آن گاه امام علیه السّلام کیسه ای حاوی ۱۵۰ دینار به محمد داد.حضرت کیسه ای دیگر به او داد که ۱۵۰ دینار در آن بود.

سومین کیسه شامل ۱۵۰ دینار به محمد داد و در نهایت دستور داد کیسه ای که حاوی ۱۵۰۰ درهم بود به محمد بن اسماعیل دادند.

دهش امام علیه السّلام را زیاد شمرده،آن را به امام علیه السّلام گفتم،حضرت فرمود:چون پیوند خود را با او حفظ کنم و او رشتهٔ خویشاوندی را بگسلد،[با این کار و]حفظ پیوند خویشاوندی،حجت و دلیل من استوارتر و قویتر است.

ص:۲۰۷

علی بن جعفر می گوید:محمد بن اسماعیل روانهٔ عراق شد و با همان لباس سفر و با خستگی راه بر درب سرای هارون حاضر شده،به حاجب هارون گفت:به امیر المؤمنین بگو:محمد بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بر درب سرا ایستاده است.

حاجب گفت:ابتدا در جایی اتراق کن،لباس سفر را از تن فرو افکن و جامه ای مناسب بر تن کن،سپس بازگرد تا تو را بدون تشریفات نزد امیر المؤمنین ببرم.او اکنون خفته است.

محمد گفت:به امیر المؤمنین بگو که آمدم،ولی اجازهٔ ورود ندادی.

حاجب داخل شد و پیام محمد را به هارون الرشید رساند.هارون به او اجازهٔ ورود داد.

محمد چون با هارون روبرو شد گفت:ای امیر المؤمنین،دو خلیفه در یک خاکدان[حکومت می کنند]،موسی بن جعفر در مدینه[خلافت می کند و] برای او خراج می برند و تو در عراق[خلافت می کنی و]برایت خراج می آورند.

هارون گفت:به خداوند[سوگندت می دهم که]چنین است؟

محمد گفت:به خدا سوگند چنین است.

به پاس این خدمت محمد،هارون الرشید دستور داد تا یکصد هزار درهم به منزل محمد برده،به او دادند.همان شب محمد گرفتار بیماری«خناق» (دیفتری)شد و مرد.روز بعد یکصد هزار درهمی که هارون به او داده بود به هارون بازگردانده شد». (۱)

ص:۲۰۸

۱- (۱)) .اختیار معرفه الرجال/۲۶۳ حدیث ۴۷۸؛ر.ک اصول کافی ۸۵/۱ حدیث ۸(این داستان عینا از کافی-

این داستان،نمونه ای از بی شمار دسیسه هایی است که یحیی بن خالد برمکی به دستور و تحریک هارون الرشید طراحی کرد تا اهداف دستگاه ستمکار عباسیان را جامهٔ عمل بپوشاند.

پس از این زمینه سازی ها بود که شتابزده،به طور پنهانی و دور از چشم امت اسلامی،امام کاظم علیه السّلام را بازداشت و زندانی کرد تا مبادا مسلمانان طرفدار امام علیه السّلام از محل زندانی بودن حضرت،آگاه شوند.

دستگیری امام کاظم علیه السّلام

پس از آن که هارون الرشید به زیارت قبر منور پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله رفت و در آن جا با امام کاظم علیه السّلام برخورد کرد،دستور داد تا امام علیه السّلام را دستگیر کنند.

مأموران هارون،امام علیه السّلام را که بالای سر جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حال نماز بود،بدون این که اجازه دهند نماز خود را به پایان ببرد،دستگیر کرده،غل و زنجیر بر دست و پای امام علیه السّلام گذاردند.امام کاظم علیه السّلام در آن حال،دردمندانه خطاب به پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله درد دل خود را چنین باز گفت:به محضر تو رسول خدا شکایت می کنم. (۱)

این اقدام خلیفه مورد نکوهش مردم قرار گرفته،امت را در این مصیبت، اندوه زده کرده بود.دست اندرکاران حکومتی از برآشفتن مردم هراسان شده، ترسیدند که مبادا دستگیری امام علیه السّلام انگیزه ای شود تا مردم علیه حکومت و ارکان آن قیام کنند.این بود که دو شتر آماده کرده،یکی را به سمت بصره

۱- (۱)) .عیون الاخبار ۸۵/۱ حدیث ۱۰.

و دیگری را به سوی کوفه روانه کردند.بدین ترتیب می خواستند مردم سردرگم شده و ندانند امام علیه السّلام در کدام یک از کجاوه هاست و به کدام سو برده می شود.

امام کاظم علیه السّلام در زندان بصره

«حسان سروی»، (۱)از مدینه تا بصره همراه امام علیه السّلام بود و از ایشان نگاهبانی می کرد.در میانهٔ راه«عبد اللّه بن مرحوم ازدی»،به حضور امام علیه السّلام شرفیاب شد.امام کاظم علیه السّلام نامه ای به عبد اللّه داد و از او خواست تا آن را به جانشین خود،امام رضا علیه السّلام برساند و حضرت رضا علیه السّلام را به عنوان امام پس از خویش به عبد اللّه معرفی فرمود.سرانجام، (۲)کاروان حضرت،پس از پیمودن بیابان ها به بصره رسید.

حسان،امام علیه السّلام را به«عیسی بن ابی جعفر»سپرد و عیسی امام علیه السّلام را در یکی از اتاق های محبس زندانی کرد و درب های زندان را به روی او بست.

عیسی درهای زندان را فقط به دو منظور بر روی امام علیه السّلام می گشود،برای قضای حاجت و تجدید وضو و موقع رساندن غذا به امام علیه السّلام.

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام از فرصت و فراغت به دست آمده بهترین استفاده را می برد.او روزها را روزه می داشت و شب ها را به نماز و عبادت و راز و نیاز با حضرت احدیت می گذراند و پیشانی بر خاک بندگی می سایید.

حضرت دمی از زندانی بودن خویش دل تنگی نمی کرد،بلکه فرصت فراهم شده را برترین نعمت های الهی می دانست و در دعای خود به درگاه الهی

۱- ((۱)) .همان جا.

۲- ((۲)) .همان/۲۷ حدیث ۱۳.

عرضه می داشت:«أللّهم إنک تعلم أنی کنت أسألک أن تفرغنی لعبادتک،أللّهم و قد فعلت،فلک الحمد (۱)؛بار خدایا،تو می دانی که از حضرتت فراغتی می خواستم تا تو را عبادت کنم.بار خدایا،خواسته ام را اجابت فرمودی،پس سپاس تو راست(تو را بر این نعمت سپاس می گویم)».

چون مردم از زندانی شدم امام علیه السّلام در بصره و از محل زندان باخبر شدند، همگان از عالم و عامی به سوی زندان حرکت کردند تا به هرطریقی که شده هر چند مخفیانه با آن حضرت دیدار کنند.از میان آن جمع«یاسین زیّات ضریر بصری»توانست خود را به امام علیه السّلام برساند و از او حدیث روایت کند. (۲)

عیسی و مأموریت کشتن امام کاظم علیه السّلام

هارون الرشید،عیسی بن ابی جعفر،زندانبان امام کاظم علیه السّلام را برای انجام مأموریت شوم و هولناک؛یعنی به شهادت رساندن امام کاظم علیه السّلام برگزید و تصمیم خود را به او رساند.چون دستور هارون به عیسی رسید،عیسی اجرای دستور را بس سخت و خود را در اجرای آن ناتوان دید.او نزدیکان و افراد مورد اعتماد خود را گرد آورده،با آنان در مورد مأموریت خود مشورت کرد.آنان عیسی را از دست زدن به چنین جنایتی باز داشتند.عیسی نیز نظر آنان را پذیرفت و طی نامه ای،از هارون خواست تا او را این مأموریت معاف دارد.

۱- (۱)) .المناقب ۳۴۳/۴.

۲- (۲)) .نجاشی/۴۵۳ ش ۱۲۲۷.

انتقال امام کاظم علیه السّلام به بغداد

هارون درخواست عیسی را پذیرفت،اما از آن جا که عیسی تن به خواستهٔ هارون نداده بود،هارون ترسید مبادا امام کاظم علیه السّلام را از زندان آزاد کند،این بود که به عیسی فرمان داد تا حضرت را به بغداد بفرستد.عیسی از این که از ارتکاب چنین جنایتی معاف شده بود شادمان گشته،دستور هارون را در مورد فرستادن امام علیه السّلام به بغداد عملی کرد.چون امام کاظم علیه السّلام به بغداد رسید هارون دستور داد تا نزد«فضل»بازداشت شود و فضل امام علیه السّلام را در خانهٔ خود زندانی کرد.هارون که از امام علیه السّلام بیمناک بود و نیز به جاسوسانی که برای زیر نظر داشتن امام علیه السّلام به زندان فرستاده بود اعتماد نداشت،خود از فراز کاخ،زندان را زیر نظر می گرفت تا از رفت وآمدهای احتمالی که فضل آن را از هارون پنهان می کرد،آگاه شود.

در یکی از روزهایی که هارون از فراز قصر خود،خانهٔ فضل را می کاوید، در جایی از خانه جامه ای دید که جای آن تغییر نکرده است.از فضل پرسید:

«این پیراهن که همه روز در این مکان می بینم چیست؟

فضل گفت:ای امیر المؤمنین،آن،جامه نیست،بلکه موسی بن جعفر است.همه روز از هنگام برآمدن خورشید سر به سجده نهاده،ظهر هنگام سر از سجده برمی دارد.

هارون الرشید بهت زده،گفت:این مرد از عابدان و زاهدان بنی هاشم است.

فضل که اقرار هارون را در مورد زهد و عبادت امام کاظم علیه السّلام دید گفت:

امیر المؤمنین،پس،از چه رو بر او تنگ گرفته،به زندانش افکنده ای؟

هارون گفت:دریغا،چاره ای جز این نیست». (۱)

۱- (۱)) .عیون اخبار الرضا ۹۵/۱ و بحار الانوار ۲۲۰/۴۸(به نقل از عیون اخبار الرضا ۹۵/۱).

نیایش امام کاظم علیه السّلام و رهایی از زندان

دوران زندان امام کاظم علیه السّلام به درازا کشید.آزارهای روحی و بدنی،امام علیه السّلام را آزرده خاطر کرده بود.حضرت در دل شبی تاریک برخاست و تجدید وضو کرد و چهار رکعت نماز گزارد و گفت:

ای سید و آقای من،از زندان هارون نجاتم ده و از دست او رهایی ام بخش.ای برآورندهٔ درخت از میان شن و گل،ای برآورندهٔ آتش از دل آهن و سنگ،ای برآورندهٔ شیر از میان سرگین و خون،و ای آزادکنندهٔ جنین از میان[تنگنای]رحم و مشیمه(جفت جنین)و ای رها کنندهٔ جان از میان احشا و امعا،مرا از دست هارون رها ساز.

خداوند دعای بندهٔ صالح خود را مستجاب کرد و او را در دل شب از زندان هارون سرکش نجات داد. (۱)

مسلم آن است که امام کاظم علیه السّلام مدتی طولانی از عمر خود را در زندان های هارون سپری کرد،اما تاریخ،دوران زندان امام علیه السّلام را به دقت ثبت نکرده است.

این احتمال وجود دارد که برخی از تاریخ نگاران،در این امر دخالت داشته، حسب الامر اربابان خود از ثبت دقیق مدت زمانی که امام علیه السّلام در زندان بوده سرباز زده باشند.

امام کاظم علیه السّلام پس از آزاد شدن از زندان در بغداد ماندگار شد.او روزهای پنج شنبهٔ هرهفته به دیدار هارون الرشید می رفت.

ص:۲۱۳

۱- (۱) .عیون اخبار الرضا ۹۴/۱ حدیث ۱۳ و ر.ک المناقب ۳۳۰/۴.

دومین بازداشت

حضور امام کاظم علیه السّلام در بغداد سبب شد تا نام و فضایل و افتخارات او زبانزد همگان شود.همین امر عرصه را بر هارون تنگ کرده،موجب ترس هارون از حضور امام علیه السّلام در میان مردم شد.این بود که مجددا امام علیه السّلام را بازداشت کرد و در خانهٔ فضل زندانی کرد.امام علیه السّلام در زندان فضل شب و روز خود را به عبادت و راز و نیاز با خدا سپری می کرد.فضل که امام علیه السّلام را این چنین مشغول عبادت می دید او را بزرگ داشته،بر او تنگ نمی گرفت و همه روز خوراک های خوب و گوارا برای حضرت می فرستاد.امام کاظم علیه السّلام بهترین دوران زندان خود را در محبس فضل گذراند،چرا که برخلاف دیگر زندان ها، در زندان فضل از آسایش و آزادی عمل برخوردار بود.

این بار نیز هارون،زندانبان را مأمور از پای درآوردن امام کاظم علیه السّلام در زندان کرد،اما فضل خدا ترس که به امامت امام کاظم علیه السّلام نیز معتقد بود،از این کار سر برتافت.سرپیچی فضل از فرمان هارون و تن ندادن به ننگ کشتن امام علیه السّلام سبب شد تا مورد شکنجه و خشم هارون قرار گیرد و دیگر برمکیان نیز به شیعه بودن متهم شوند. (۱)

امام کاظم علیه السّلام در زندان سندی بن شاهک

هارون الرشید دستور داد امام علیه السّلام را از زندان فضل به زندان«سندی بن شاهک»منتقل کنند و از سندی خواست تا بر امام علیه السّلام سخت گیرد.این بد سگال

۱- (۱) .ر.ک مقاتل الطالبیین/۵۰۳-۵۰۴.

به هارون پاسخ مثبت داده،با سنگدلی تمام،بر امام علیه السّلام ستم روا داشت.او به دستور هارون غل و زنجیری گران بر پای حضرت زد و جز برای تجدید وضو درها را بر آن حضرت علیه السّلام نمی گشود؛در سخت گرفتن بر امام علیه السّلام از هیچ کاری دریغ نمی کرد و در تمام این احوال،امام کاظم علیه السّلام همچنان بردباری و شکیبایی می ورزید.سندی،غلام خود را که«بشار»نام داشت و نسبت به علویان بسیار کینه توز بود،بر امام علیه السّلام گمارد تا در خوش خدمتی به هارون کوتاهی نکرده باشد،اما دیری نپایید که غلام سندی با دیدن کرامات و معجزه های امام علیه السّلام، دگرگون شده،به راه حق بازگشت و در حق امام علیه السّلام خدماتی کرد. (۱)

فعالیت امام کاظم علیه السّلام در زندان

اشاره

امام کاظم علیه السّلام در زندان نیز فعالیت های خود را ادامه می داد،با این تفاوت که شیوهٔ آن با فعالیت خارج زندان متمایز بود.در این جا چند مورد از فعالیت های امام علیه السّلام را به اختصار نقل می کنیم:

۱.عبادت

همان طور که پیشتر گفته شد امام علیه السّلام اوقات خود را در زندان به عبادت سپری می کرد،روزها را به روزه و شب ها را به راز و نیاز و نماز می گذراند و دمی از یاد خداوند غافل نمی شد.این حالت امام علیه السّلام،زندانبانان،خادمان، کنیزکان آوازه خوان و حتی نزدیکترین افراد به دشمن خود را تحت تأثیر قرار داده،آنان را گاهی موفق به توبه می کرد.خواهر سندی بن شاهک،زندانبان

۱- (۱) .اختیار معرفه الرجال/۴۳۸ حدیث ۸۲۷.

سفـاک امـام علیـه السّـلام یکی از این راه یافتگـان است.او زمـانی که بنـدگی و عبـادت و فروتنی امـام علیه السّـلام را در برابر خداونـد دیـد تحـت تـأثیر قرار گرفـت و در شـمار زنـان نیکوکـار و صالـح درآمـد.او نسـبت به امـام علیه السّـلام مهربـانی می ورزید،در خدمت به او می کوشـید و هرگاه به حضـرت می نگریست،اشک از چشمانش روان می شد و می گفت:«زیان دیده اند گروهی که متعرض این مرد شوند!».

در دورانی کـه حضـرت موسـی بـن جعفر در زنـدان سـندی بـود،گروهی از عالمـان و راویـان حـدیث توانسـتند دور از چشـم جاسوسان و پنهانی با امام علیه السّـلام دیدار کرده،از چشـمۀ زلال و گوارای دانش امام علیه السّـلام جرعه ای بنوشـند.از جمله عالمانی که به دیـدار امام علیه السّـلام نایل آمـد«موسـی بن ابراهیم مروزی»معلم فرزنـد سـندی بود.او توانست از سـندی اجازۀ ملاقات با امام علیه السّلام را بگیرد.

ابراهیم آنچه را که از امام علیه السّلام شنیده بود نگاشته،به صورت کتابی درآورد. (۱)

۲.پاسخ به استفتاء

آن بخش از سـرزمین هـای اسـلامی که ساکنـان آن به امامت امامان اهل بیت علیهم السّـلام معتقـد بودنـد،نامه های خود را به وسـیلۀ پیکی ویژه به حضور امام علیه السّـلام که در زندان سـندی دربند بود می فرسـتادند و امام علیه السّلام پاسخ آنان را می داد.یکی از کسانی که به عنوان پیک شـیعیان در زندان با امام علیه السّلام دیدار کرد «علی بن سوید»بود.او نامه های شیعیان را به امام علیه السّلام رسانده،امام علیه السّلام پاسخ نامه ها را دادند. (۲)

۱- (۱)) .نجاشی/۴۰۷ ش ۱۰۸۲.

۲- (۲)) .حیاه الامام موسی الکاظم ۴۹۲/۲.

۳.تعیین نمایندگان

تعیین نماینـده از جمله فعالیت های امام کاظم علیه السّـلام در زندان بود.حضـرتش جمعی از یاران و پرورش یافتگان دانشـگاه خود را در پاره ای از مناطق اسلامی به عنوان وکیل خود منصوب نموده،شیعیان را در احکام به آنان ارجاع دادند.

همچنین نمایندگان خود را به دریافت وجوه شـرعی،مانند،خمس، زکات،صدقات و...و هزینه کردن آن ها در راه تأمین معاش فقرا و بینوایـان شـیعه و در دیگر مصـارف خیر مـأمور نمودنـد.از جملـه نماینـدگان امـام علیـه السّـلام در ایـن زمینـه«فضـل بن عمر»بود.او از سوی امام علیه السّلام وکیل بود تا حقوق شرعی را دریافت و هزینهٔ مستحقان کند. (۱)

از همین زمان بود که پدیـدهٔ وکالت در برنامـهٔ اهل بیت علیه السّـلام چهره نمود تا از این رهگـذر امور جماعت صالحان اداره شود.البته مسألـهٔ وکـالت بـا گـذشت زمان و آن سان که در زنـدگی امام جواد علیه السّـلام امام هادی علیه السّـلام،امام حسـن عسکری علیه السّلام و امام زمان(عج)خواهیم دید دستخوش تحول و دگرگونی شد.

۴.تعیین جانشین

تعیین و معرفی جانشـینی از اصـلی ترین مسـائلی بـود که نمی بـایست از آن غفلت شـود،چرا که مردم بـدون شـناخت وصـی و جانشـین امام علیه السّـلام نمی توانسـتند راه را از چاه باز شناسند و در نهایت در دام دین سازان دنیاطلب گرفتار می شدند.امام کاظم علیه السّلام با توجه به این اصل،از درون زندان با تعیین فرزندش

۱- (۱)) .همان/۴۹۳.

امام رضا علیه السّلام به عنوان جانشین خود و راهبر و مرجع شیعیان و امت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، ادای تکلیف کرد.

«حسین بن مختار»می گوید:«زمانی که امام موسی علیه السّلام در زندان بود، نوشته هایی از او به دست ما رسید که در آن ها آمده بود:جانشینی من از آن بزرگترین فرزندان من است. (۱)

۵.وصیت امام علیه السّلام

امام کاظم علیه السّلام از درون زندان سفارش ها و وصیت های خود را به فرزندش امام رضا علیه السّلام نمود و رسیدگی به صدقات که از درآمد شخصی آن حضرت بود و نیز پرداختن به مسائل و امور شخصی و عمومی خود را بر عهدهٔ فرزندش گذارد.امام کاظم علیه السّلام پیش از نوشتن و بیان وصیت های خود،گروهی از مؤمنان را بر وصیت خود گواه گرفت.

۶.صلابت و مقاومت امام کاظم علیه السّلام در برابر فشارهای هارون

امام علیه السّلام روزگاری دراز در زندان هارون الرشید دربند بود.برخی از شیعیان خاص حضرت از ایشان خواستند که اجازه دهد با یکی از نزدیکان هارون مذاکره کنند تا با وساطت او،حضرت از زندان آزاد شود.امام علیه السّلام پیشنهاد آنان را نپذیرفته،سرفرازانه فرمود:پدرم از پدرانش برایم نقل کرده است که:

خداوند-جل و علا-به داوود علیه السّلام وحی کرده،فرمود:ای داوود،هرگاه بنده ای از بندگانم جز من،به یکی از خلق من چنگ زند[و امید گشایش بدو ببندد و غیر مرا کارساز بداند]به یقین

۱- (۱)) .عیون الاخبار الرضا ۳۰/۱ و مسند الامام الکاظم ۱۴۷/۲ حدیث ۳۶.

اسباب آسمان را از او برگرفته و زمین را زیر پای او سست کرده،[او را در زمین فرو می برم]». (۱)

امام کاظم علیه السّلام و درهم شکستن شکوه هارون

اشاره

هارون الرشید،فشارهای گوناگونی را علیه امام کاظم علیه السّلام که در زندان به بند کشیده بود.اعمال می کرد،اما امام علیه السّلام که در اوج سختی و در نهایت تنگنا قرار داشت،با صلابت در برابر هارون ایستاد و شکوه و عظمت او را درهم فرو ریخت.هارون که تمام تلاش خود را برای به تسلیم واداشتن امام علیه السّلام بر بادرفته می دید،تنها راه حلّی که با تمایلات و گرایش های خود همسو می دید مسموم کردن و کشتن امام علیه السّلام بود و سرانجام کارنامهٔ سیاه خود را با این جنایت،ننگین تر و سیاهتر کرد.در این جا به مواردی از فشارهایی که هارون در زندان نسبت به امام علیه السّلام روا می داشت می پردازیم:

۱.فرستادن کنیزکی برای امام علیه السّلام

هارون الرشید کنیزکی در اوج زیبایی و پاکیزگی و آراستگی همراه یکی از خواص خود نزد حضرت کاظم علیه السّلام فرستاد تا در خدمت به امام علیه السّلام بکوشد،به این امید که حضرت را بدین وسیله فریفته،مجذوب خود کند.چون پیک هارون،کنیزک را نزد امام علیه السّلام برد،حضرت به او فرمود:به هارون بگو:بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می کنید.من نیازی به این و مانند این ندارم.

پیک با کنیزک نزد هارون بازگشت و پیام امام علیه السّلام را به او رساند.هارون که

۱- (۱)) .تاریخ یعقوبی ۳۶۱/۲(تحقیق عبد الأمیر مهنا مؤسسه الأعلمی للمطبوعات)وفاه موسی بن جعفر.

از شـدت خشم برافروخته شـده بود،به پیـک گفت:نزد او بازگشـته،به او بگو:به میـل و رضـایتت تو را زنـدانی نکردیم و نیز به خواسـتهٔ تو در خـدمت تو نمی کوشیم.سـپس کنیزک را نزد او بگذار و روانه شو.پیک هارون،کنیزک را نزد امام علیه السّلام برد و پیام هارون را به اطلاع امام علیه السّلام رساند و خود بازگشت.

[هـارون که تا این جا به خواستهٔ خود رسـیده بود]یکی از غلامان خود را به زنـدان فرسـتاد تا از وضع کنیزک آگاه شود.چون غلام وارد زندان شد،کنیزک را دید که به درگاه خدای خویش سر به سجده نهاده،می گوید:قدوس،قدوس.

غلام،شـتابان نزد هـارون بازگشـته،او را از حال کنیزک باخبر کرد.هارون گفت:به خـدا سوگنـد،موسـی بن جعفر او را افسون کرده است،او را نزد من بیاورید.

کنیزک را درحالی که می لرزیـد و چشم به آسـمان دوخته بود و ذکر و تسبیـح خدا می گفت،نزد هارون آوردند.هارون از او پرسید:تو را چه شده است؟چرا این گونه شده ای؟

کنیزک گفت:حالی شگفت دارم.در کنار او بودم،شب و روز نماز گزارد.

چون از نماز خود فراغت یافت،به او گفتم:آیا کاری داری تا برایت انجام دهم؟

امام گفت:چه کاری با تو دارم؟

گفتم:بدین جا فرستاده شده ام تا کارهایت را سامان دهم.

او با دست به سویی اشاره کرد و گفت:پس اینان چه کاره هستند؟

بدان سو که او اشاره کرده بود نگریسـتم،بوسـتانی شاداب و پرشـکوفه که پایان آن به چشم نمی آمد،در برابر دیدگانم پدیدار شد.فرش هایی از پارچه های زربفت و زیبا در آن گسترانده شده بود و کنیزکان و غلامان زیباروی

بر آن ها نشسته بودند.

در زیبایی چهره و آراستگی تن پوش،همانند آنان را ندیده ام.آنان لباس هایی از ابریشم سبز بر تن،تاج بر سر داشته و خود را با درج های گوهر و یاقوت آراسته بودند.در دست آنان ابریقی و دستمالی و خوان های رنگارنگ طعام بود.چون این صحنه را دیدم به سجده افتادم و در حال سجده بودم که این خادم مرا از سجده بلند نمود و من خود را به حال اول دیدم.

هارون که وجودش از کینه و خشم لبریز شده بود گفت:ای پلید،شاید به سجده رفته ای و آنچه را که گفتی در خواب دیده ای؟

کنیزک گفت:ای سرورم،به خدا چنین نیست.این صحنه را پیش از سجده ام دیدم و سجدۀ من نیز برای همین صحنه بود.

هارون به خادم خود دستور داد تا کنیزک را دور از دیدگان مردم و نزد خود نگاه دارد و ماجرا را از مردم پنهان کند.خادم کنیزک را با خود برده، نزد خویش نگاه داشت.کنیزک نیز به عبادت و نماز می پرداخت و هرگاه از [زیادی]عبادتش از او سؤال می کردند،می گفت:عبد صالح(امام)را این گونه یافتم». (۱)

۲.تلاش برای مسموم کردن امام علیه السّلام

وجود امام کاظم علیه السّلام عرصه را بر هارون تنگ کرده بود،چرا که هارون از این که می دید مناقب و افتخارات امام علیه السّلام بر سر زبان هاست و مردم مجالس خود را با یاد و نام او روشنی می بخشند.سبب شد تا تحمل خود را از

۱- (۱)) .مناقب آل ابی طالب ۳۲۲/۴(به نقل از العامری کتاب الأنوار).

دست داده،تصمیم به کشتن امام علیه السّلام بگیرد.

به همین منظور درخواست رطب(خرمای تازه)کرد و یک دانه از آن ها را برداشت و با دست خود درون آن زهر گذارد،سپس به خادم خود گفت:«این را برای موسی بن جعفر ببر و به او بگو:امیر المؤمنین خود از این رطب خورده است و به حقی که بر تو دارد سوگندت می دهد تمام آن ها را بخوری که او این رطب ها را با دست خود برای تو انتخاب کرده است.آن گاه به خادم خود سفارش کرد:مراقب باش تمام رطب ها را بخورد و چیزی از آن را به دیگری نخوراند.خادم ظرف رطب را نزد امام علیه السّلام برد و پیام هارون را به حضرت رساند.امام علیه السّلام شروع به خوردن رطب کرد.

هارون ماده سگی داشت که بسیار دوستش می داشت و زنجیر و قلاده ای از طلا بر گردنش کرده بود.سگ در همین اثنا خود را[از دست پرستار خود] کشید،شتابان نزد امام کاظم علیه السّلام رفته،همان جا ایستاد.امام علیه السّلام با خلال(سیخی از آهن یا چوب که برای خوردن رطب و میوه هایی مشابه آن مورد استفاده قرار می گرفت)همان رطب آلوده به زهر را برداشت و نزد سگ انداخت.سگ رطب را خورد در اندک زمانی بر زمین افتاد و از پای درآمد و حضرت باقی ماندۀ رطب ها را خورد.بدین ترتیب توطئۀ هارون الرشید برای از میان برداشتن امام علیه السّلام با شکست روبرو شد و خداوند امام کاظم علیه السّلام را از گزند هارون نجات داد و خطر را از آن حضرت دور گرداند». (۱)

ص:۲۲۲

۱- (۱)) .عیون الاخبار ۱۰۱/۱-۱۰۲ و بحار الانوار ۲۲۳/۴۸ حدیث ۲۶(به نقل از عیون اخبار الرضا حدیث ۱۰۱/۱-۱۰۲).

۳.درخواست آزادی برای امام علیه السّلام

در زمانی که امام کاظم علیه السّلام در زندان بود،روزی هارون الرشید وزیر خود، یحیی بن خالد (۱)را خواست و به او گفت:«ای ابو علی،می بینی که در چه [مشکلات]عجیب گرفتار آمده ایم.آیا در کار این مرد چاره ای می اندیشی و ما را از غصهٔ این گرفتاری رها می کنی؟

یحیی راه درست را به او نشان داد و گفت:ای امیر المؤمنین،رهایی از این مشکل را در آن می بینم که بر او منت نهاده،حقوق و پیوند خویشاوندی را در حق او مراعات کنی.به خدا سوگند که با این کار(زندانی کردن او)دل دوستان ما را از ما چرکین کرده ای.

هارون پند او را پذیرفت و گفت:نزد او برو و آهن از دست و پای او برگیر، سلام مرا به او برسان و بگو:پسر عمویت می گوید:پیش از این سوگند یاد کرده ام که تا به بدی نسبت به من اقرار نکنی و نسبت به گذشته ات از من درخواست بخشش ننمایی،دست از تو برندارم.[این را بدان]که اقرار تو ننگی متوجه تو نکرده و درخواستت از من،قدر و منزلت تو را نمی کاهد و این یحیی بن خالد است که مورد وثوق،وزیر من و صاحب اختیار می باشد.به اندازه ای که به سوگندم عمل کرده باشم از او درخواست کن[و اظهار تقصیر نما].

یحیی به حضور امام علیه السّلام رسید و پیغام هارون را به ایشان رساند.امام کاظم علیه السّلام که می دانست هارون الرشید درصدد است تا با گرفتن اقرار مبنی بر

۱- (۱)) .ابو الفضل برمکی مربی و معلم هارون الرشید بود که در سال ۱۲۰ ق.زاده شد و در سال ۱۹۰ ق. بدرود زندگی گفت.

بدی در حق هارون،حضرت را به وسیله اقرارش،در میان مردم بدنام کرده و توجیهی برای زندانی کردن حضرت باشد،لذا به یحیی فرمود:نخست[بدان] که نعمت و آسایش تو و خاندانت به دست هارون بر باد خواهد شد.آن گاه حضرت،یحیی را از هارون برحذر داشته،پاسخ هارون را چنین دادند:ای ابو علی،به او بگو:موسی بن جعفر می گوید:روز جمعه پیک من خبری را که[دوست می داری و]می خواهی(یعنی مرگ امام)به تو می رساند و چون فردا(روز قیامت)در محضر خداوند تو را به زانو درآورده[از خداوند دادخواهی کردم]خواهی دانست که چه کسی بر رفیق خود ستم و تجاوز کرده است!». (۱)

۴.نامهٔ امام کاظم علیه السّلام به هارون

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام از داخل زندان طی نامه ای که به هارون الرشید نوشت،تلاش های شکست خوردهٔ هارون در فریفتن و شکنجه خود را ناکارآمد خوانده،متذکر شد که اقدام های جابرانهٔ او چیزی را تغییر نمی دهد.

«محمّد بن اسماعیل»می گوید:«موسی بن جعفر علیه السّلام نامه ای از زندان برای هارون الرشید فرستاد به این شرح:هر یک روز آمیخته به سختی که بر من می گذرد، یک روز آکنده از آسایش و فراخی از تو سپری می شود تا این که همگان در روزی بی پایان [برای داوری و رسیدن به پاداش یا کیفر]گرد خواهیم آمد و آن جاست که باطل کاران زیان می کنند». (۲)

۱- (۱)) .طوسی الغیبه/۲۴ و ۲۵ حدیث ۴ و ۵(به نقل از ابن خالد برقی از ابن عباد مهلبی از پسر یحیای برمکی)و بحار الانوار حدیث ۲۳۱/۴۸ ب ۴۳/حدیث ۳۷(به نقل از طوسی الغیبه/۲۴ و ۲۵ حدیثهای ۴ و ۵).

۲- (۲)) .تاریخ بغداد ۳۲/۱۳ و تذکره الخواص/۳۱۴(به نقل از تاریخ بغداد ۳۲/۱۳)؛کشف الغمه ۸/۳(به-

توطئهٔ کشتن امام کاظم علیه السّلام

تحمـل حوادث نـاگوار،شـکنجه،در غل و زنجیر قرار داشـتن،ممنوعیت تماس با مردم و بـدرفتاری های طاقت سوز،از اموری به شمار می رفت که از سوی هارون بر امام علیه السّـلام روا داشـته می شد و حضـرت موسی بن جعفر علیه السّلام با آن ها دست به گریبان بود،اما هارون به همین مقدار بسنده نکرده،طرحی بی سابقه برای تبرئهٔ خود از ننگ و بدنامی کشتن امام علیه السّلام ریخت.غالب تاریـخ نگاران و ترجمه نویسانی که دربارهٔ امام علیه السّـلام قلم زده انـد،نوشـته اند:«هارون به سـندی بن شاهک جانی پیشـنهاد کشـتن امام علیه السّـلام را داد و او پـذیرفته،به سـنگین ترین و دردناکترین جنایت تاریخ اسـلام دست زده،نوادهٔ پیامبر بزرگ اسلام را کشت.

سندی مقداری رطب فراهم کرد و به زهری کشـنده آغشت،سـپس آن را برای امام علیه السّـلام برد.آن حضـرت ده دانه از آن رطب را تناول کرد.سندی به امام علیه السّلام گفت:بیشتر بخور.

امام علیه السّلام خیره در او نگریسته،فرمود:بس است.به آنچه نیاز داشتی(امید بسته بودی)رسیدی.

امام علیه السّـلام پس از خوردن رطب آلوده به زهر،دچار دردهای جانکاه ناشـی از مسـمومیت شد و زهر،تمام وجود امام علیه السّـلام را فرا گرفت.مـأموران سـنگدل خلیفه امـام علیه السّـلام را در میـان گرفتنـد و سـندی بن شاهـک پلیـد بـا بیانی زشت و خشونت بار با امام علیه السّلام برخورد کرد.او از رسیدن هرنوع کمک و دارویی به امام علیه السّلام ممانعت

کرد تا فرجامی که هارون برای حضرت در نظر گرفته بود سر رسیده، محقق شود.

در همان زمان بود که سندی بن شاهک،برخی از افراد سرشناس و نامی را آن گونه که یکی از بزرگان عامه می گوید-شمار آنان به هشتاد تن می رسید-به زندان خواند.

او می گوید:سندی بن شاهک ما را فرا خواند و چون در آن جا جمع شدیم،گفت:در این مرد بنگرید،آیا صدمه ای بر او وارد شده است؟مردم ادعا می کنند که با او رفتاری ناخوشایند شده و این مطلب را بسیار بر زبان می آورند.

می بینید که از نظر خانه و لوازم آن در آسایش است.امیر المؤمنین(هارون)نظر سوئی دربارهٔ او ندارد،بلکه در انتظارات اوست که نزد وی رود و با او مناظره کند.[آن گونه که می بینید]او از هرنظر در آسایش است[چنانچه تردید دارید] از او بپرسید.

راوی می گوید:تمام اندیشهٔ ما دیدن امام علیه السّلام بود.زمانی که به او نزدیک شده،او را از نزدیک دیدیم،با تمام وجود دریافتیم که در عبادت و زهد سرآمد عابدان و زاهدان است[و نتوانستیم در عبادت و زهد کسی را هم سنگ او سازیم].او به ما گفت:آنچه دربارهٔ آسایش،امکانات و مانند آن گفته،درست است،اما ای حاضران،بدانید که به وسیلهٔ نه دانه خرمای زهرآلود مسموم شده ام و فردا[در اثر زهر] چهره ام زرد خواهد شد و پس فردا خواهم مرد.

سندی بن شاهک که این دیدار را تدارک دیده بود تا خود را در کشته شدن امام کاظم علیه السّلام بیگناه معرفی کند،با شنیدن این سخن همانند شاخهٔ نخلی که دستخوش توفان شده باشد بر خود لرزید،چرا که طرح سالوسانهٔ خود را بر باد رفته می دید». (۱)

ص:۲۲۶

۱- (۱)) .روضه الواعظین ۲۶۰/۱.

دیدار دوست

زهری که به حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام خورانده شد به تدریج همهٔ وجود امام علیه السّلام را فراگرفت و حضرتش دانست که زمان دیدار با دوست فرا رسیده است.از این رو سندی را فراخواند.سندی حاضر شد و امام علیه السّلام از او خواست تا غلامش را که در خانهٔ«عباس بن محمّد»در محل«مشرعه القصب» ساکن است فراخواند تا به امر غسل و تجهیز حضرت بپردازد.

سندی از امام علیه السّلام اجازه خواست تا خود به امر تکفین و تجهیز بپردازد،اما حضرت با ردّ درخواست او فرمود:ما اهل بیت،کابین همسران،هزینهٔ«حج صروره» (نخستین حج)و کفن خود را از مال پاک[و مباح]خویش تهیه می کنیم و کفنم نیز آماده است. (۱)

سندی غلام را حاضر کرد.حال امام علیه السّلام رو به وخامت نهاده،حضرتش در حال احتضار بود و مرگ را با همهٔ وجود حس می کرد.امام علیه السّلام در این لحظات «مسیب بن زهره»را خواست و به او فرمود:همان گونه که به تو گفته ام در حال کوچ به سوی خداوند هستم،پس آن گاه که جرعهٔ آبی خواسته،آن را نوشیدم و چون دیدی بدنم متورم شد،رنگ چهره ام زرد،سپس سرخ و بعد سبز شد و به رنگ های دیگری درآمد،آن سرکش را از وفات من آگاه کن.

مسیب می گوید:همچنان منتظر رسیدن زمان درخواست آب از سوی امام علیه السّلام بودم که انتظار سرآمد و امام علیه السّلام جرعه ای آب خواست و آن را نوشید، سپس مرا خواست و فرمود:ای مسیب،این پلید،سندی بن شاهک خواهد گفت که خود

۱- (۱)) .مقاتل الطالبیین/۳۳۳؛طوسی الغیبه/۲۶-۳۱(به نقل از مقاتل الطالبیین/۳۳۳)و بحار الانوار ۲۳۴/۴۸ ۳۸(به نقل از الغیبه/۲۶-۳۱).

عهده دار غسل و دفن من است.هیهات،هیهات که چنین باشد،هرگز[چنین نخواهد بود].

چون به قبرستان معروف به«مقابر قریش»برده شدم،مرا در آن جا در لحد بگذارید و بلندی قبرم[فقط]چهار انگشت گشاده باشد.از خاک قبرم برای تبرک برنگیرید،زیرا تمام خاک ها بر ما[و همگان]حرام است جز تربت(خاک)قبر جدم حسین بن علی که خداوند-عزّ و جلّ- شفای شیعیان و دوستداران ما را در آن قرار داده است.

مسیب می گوید:شخصی را در کنار امام علیه السّلام دیدم که شبیه ترین مردم به آن حضرت بود.من که مولایم رضا علیه السّلام را در خردسالی دیده بود،بر آن شدم تا از او بپرسم،اما ناگاه امام کاظم علیه السّلام بر من فریاد زد و فرمود:آیا تو را باز نداشتم؟ آن شخصی که در کنار امام علیه السّلام نشسته بود از دیدگانم پنهان شد و چون به امام علیه السّلام نزدیک شدم او را کالبدی آرام و بی جان یافتم.بنا به وصیت امام علیه السّلام خبر وفات او را به هارون الرشید رساندم».

بدین ترتیب امام کاظم علیه السّلام پس از عمری راهبری روحی،دینی،علمی، اجتماعی،هدایت مردم،مبارزه با تاریکی های جهل و انحراف و تحمل دشواری های زندگی و ستم دشمنان و کینه توزان،به دیدار معبود شتافت.با رفتن او جهان تیره و تار و سرای نیکان به یمن قدومش پر فروغ و درخشان شد.

در آن روز اسلام و مسلمانان درخشانترین چهره و شخصیت را از دست دادند؛ شخصیتی که از کیان اسلام و کلمهٔ توحید دفاع و حقوق مسلمانان را از غاصبان مطالبه کرد و هرتجاوز هرمتجاوز به حقوق و حریم آنان را محکوم و نکوهش نمود.

پس خطاب به حضرتش می گوییم:درود بر تو ای فرزند رسول خدا،آن روز که زاده شدی و آن روز که به شهادت رسیدی و آن روز که برانگیخته خواهی شد.

ص:۲۲۸

بنا به نقل مشهور،شهادت امام کاظم علیه السّلام در روز جمعه،۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ ق. (۱)بوده است.روایت دیگر،شهادت امام علیه السّلام را در سال ۱۸۶ ق. (۲)

می داند.

امام کاظم علیه السّلام در ۵۵ سالگی (۳)و به نقلی در ۵۴ سالگی (۴)چشم از جهان فرو بست.

تحقیق دربارهٔ کشته شدن امام

اشاره

پس از به شهادت رسیدن امام کاظم علیه السّلام هارون الرشید به منظور سلب مسئولیت قتل امام علیه السّلام و تبرئهٔ خود و دستگاه خلافت از دخالت در به شهادت رسیدن امام علیه السّلام،مرگ حضرت را طبیعی جلوه داد و آن را میان مردم پراکند.او برای نیل به این هدف و قبولاندن این نیرنگ به مردم دو راه در پیش گرفت.

راه نخست

سندی بن شاهک نخستین گام را در این راه برداشت تا زمینه را برای اعلام بیگناهی و عدم دخالت اربابش هارون در قتل امام علیه السّلام فراهم کند و در نتیجه دامان خود را از این جنایت پاک سازد.«عمر بن واقد»دربارهٔ چگونگی شانه خالی کردن سندی از زیر بار این مسئولیت و تلاش بی امان او در این راه می گوید:«در یکی از شب ها سندی در پی من فرستاد.در آن هنگام من در بغداد بودم.احضار من در آن وقت از شب مرا بیمناک کرد و پنداشتم که سندی

۱- ((۱)) .عمده الطالب/۸۵؛ طبری ۷۰/۱۰؛الکامل فی التاریخ ۵۴/۶؛تاریخ بغداد ۳۲/۳؛تاریخ أبی الفداء ۷۷/۲؛وفیات الاعیان ۱۷۳/۲؛میزان الاعتدال ۲۰۹/۳ و تهذیب التهذیب ۳۴۰/۱۰.

۲- ((۲)) .مروج الذهب،ج ۳،ص ۳۵۵.

۳- ((۳)) .الفصول المهمه/۲۵۵.

۴- ((۴)) .المناقب ۳۴۹/۴.

قصد سوئی دربارهٔ من دارد.از این رو آنچه را که باید وصیت کنم،به خانواده ام وصیت کرده،«إنا لله و إنا إلیه راجعون»را بر زبان آوردم،سپس نزد سندی رفتم.

چون سندی مرا دید،گفت:ای ابو حفص،انگار تو را ترسانیده ام؟

گفتم:آری.

گفت:جز خیر چیزی نیست[نترس].

گفتم:خوب است پیکی به منزل من بفرستی تا آنان را از حال من باخبر سازد.

سندی پذیرفت،سپس گفت:ای ابو حفص،می دانی برای چه تو را احضار کردم؟

گفتم:نه.

پرسید:آیا موسی بن جعفر را می شناسی؟

گفتم:آری به خدا،او را می شناسم و روزگاری است که میان من و او رابطهٔ دوستی برقرار است.

گفت:چه کسانی در بغداد هستند که گفتارشان مورد قبول همگان است؟

کسانی را نام بردم و آنان را همانند من فرا خواند،سپس گفت:کسانی را می شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟

حاضران کسانی را نام بردند و سندی آنان را احضار کرد.شمار کسانی که آن شب به دستور سندی احضار شده بودند به بیش از پنجاه تن رسید و همگی موسی بن جعفر علیه السّلام را می شناختند و با او سابقهٔ همنشینی داشتند.

عمر بن واقد می گوید:سندی به اندرون رفت و ما مشغول نماز شدیم.

کاتب او طوماری آورد و نام،محل سکونت و کار ما را در آن نوشت،سپس سندی نزد کاتب بازگشت.

ص:۲۳۰

عمر ادامه می دهد:سندی بیرون آمده،مرا خواند.من و عدّه ای از دوستانم برخاسته،داخل شدیم.سندی رو به من کرد و گفت:ای ابو حفص،پارچه را از روی موسی بن جعفر برگیر و چون پارچه را برگرفتم او را مرده یافتم.از دیدن او گریستم و کلمهٔ استرجاع بر زبان آوردم.

سپس به حاضران گفت:او را بنگرید.یکایک حاضران نزدیک شده،او را نگریستند.

آن گاه گفت:همگی گواهی می دهید که این[مرده]موسی بن جعفر بن محمد است؟گفتیم:آری،گواهی می دهیم که او موسی بن جعفر بن محمد است.

سندی به یکی از غلامان گفت:عورت(شرمگاه)او را با پارچه ای بپوشان و بدن او را در معرض دید قرار ده و غلام چنان کرد.

آن گاه سندی گفت:آیا چیزی و اثری غیرطبیعی در او می بینید؟

گفتیم:نه.چیزی غیرطبیعی در او نمی بینیم،جز این که او مرده است.

در این هنگام گواهی حاضران را ثبت کرد و آنان راه خانهٔ خویش در پیش گرفتند». (۱)

راه دوم

در این بخش از برنامهٔ عوام فریبانه و منحرف کردن افکار مردم،هارون الرشید خود به میدان آمده بود تا در برابر جمع بزرگان شیعه،چنین وانمود کند که امام علیه السّلام به مرگ طبیعی مرده و او هیچ گونه دخالتی در وفات امام علیه السّلام نداشته،

۱- (۱)) .کمال الدین/۳۷ یا عیون اخبار الرضا ۹۷/۱ حدیث ۳ و بحار الانوار ۲۲۵/۴۸ حدیث ۳۷(به قتل از کمال الدین/۳۷ عیون اخبار الرضا ۵۷/۱ حدیث ۳.

خود را بیگناه بخواند.

«محمد بن صدقهٔ عنبری»می گوید:چون ابو ابراهیم،موسی بن جعفر علیه السّلام درگذشت،هارون الرشید بزرگان خاندان ابو طالب و بنی عباس،حاکمان و دیگر مردمان را فراخواند،سپس پیکر ابو ابراهیم،موسی بن جعفر علیه السّلام را حاضر کرد و به حاضران گفت:این موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی در گذشته و اگرچه میان من و او چالش هایی بود،اما در مورد کشتن او[به خدا پناه می برم و]به درگاه خداوند استغفار می کنم[که چنین کاری از من سر زده باشد].در او بنگرید[آیا اثری از شکنجه و کشتن می یابید؟].

در این هنگام هفتاد تن از شیعیان امام علیه السّلام وارد شده،پیکر حضرت را وارسی کرده،اثری از زخم و خفگی در آن ندیدند.در پای امام علیه السّلام رنگ حنا دیده می شد». (۱)

پیکر امام علیه السّلام بر روی پل

بنا به قراین و شواهد موجود،طبق برنامهٔ از پیش تعیین شده که هارون آن را ساخته و پرداخته بود،نباید مسئولیت به شهادت رساندن امام کاظم علیه السّلام پیشوای تمام مسلمانان متوجه هارون شود.از دیگر سو می بایست به هر صورتی که ممکن بود امام علیه السّلام را فردی عادی و فاقد جایگاهی ارجمند جلوه داد که در نتیجه،دیگر جایی برای گزافه گویی و بزرگ شمردن فقدان او و تشکیک در مرگش باقی نماند.سندی بن شاهک به منظور تحقق بخشیدن به هدف پلید اربابش دست به ابتکار زده،دستور داد پیکر بی جان امام کاظم علیه السّلام را

۱- (۱)) .کمال الدین/۳۹؛عیون اخبار الرضا ۱۰۵/۱/حدیث ۸ و بحار الانوار ۲۲۸/۴۸ حدیث/۳۱(به نقل از کمال الدین/۳۹ و عیون اخبار الرضا ۱۰۵/۱/حدیث ۸).

بر روی پل«رصافه»قرار دهند و درحالی که شرطه های هارون سرکش گرد پیکر امام علیه السّلام جمع شده،چهرهٔ حضرت را باز کرده بودند،مردم از آن جا می گذشتند و به جنازهٔ امام علیه السّلام می نگریستند.هدف از این کار،شکستن حرمت امام علیه السّلام و کوچک و خوار کردن آن حضرت بود.سندی پا را فراتر نهاده،به مأموران خود دستور داد تا در کنار پیکر پاک امام علیه السّلام ندا در دهند:«هذا امام الرافضه فاعرفوه»؛این امام و پیشوای رافضه(شیعه)است،بشناسیدش.و این گفتاری اندوه افزا بود که جان مؤمنان را از شدت غم می گداخت.

آنان همچنین به فرمان سندی درصدد بدنام کردن شیعیان برآمده، می گفتند:این،موسی بن جعفر است،همو که رافضی ها(شیعیان)می گویند:او نمی میرد، پس او را بنگرید که مرده است.

این مطلب به منظور بدنام و متهم کردن شیعه بیان می شد،درحالی که روح شیعه از این گفته ها و ادعاها بیزار بوده،آن را نمی پذیرفت،بلکه«واقفیه»مدعی بودند که موسی بن جعفر نمرده و مانند حضرت مسیح علیه السّلام به آسمان برده شده است.این حقیقت بر هارون و جلادان او پوشیده نبود،اما باید از این فرصت بهره ای دو سویه،برده می شد:یکی بیگناه جلوه دادن هارون الرشید و دیگری کوچک کردن امام کاظم علیه السّلام و بدنام کردن شیعیان بود تا از این رهگذر،هر فشار و ستمی را که بر آنان روا می داشتند،توجیه کنند.این دین به دنیافروختگان پا را فراتر نهاده،گفتاری بس شنیع و آلوده،به جملهٔ«هذا إمام الرافضه»افزوده،بانگ می دادند:آگاه باشید،هرکس بخواهد پلید و پلیدزاده[العیاذ بالله]،موسی بن جعفر را ببیند بیاید. (۱)

۱- (۱)) .کمال الدین/۳۸؛عیون الاخبار ۹۹/۱/حدیث ۵؛بحار الانوار ۲۲۷/۴۸/حدیث ۲۹(به نقل از کمال الدین/۳۸ و عیون اخبار الرضا ۹۹/۱/حدیث ۵)و الفصول المهمه/۵۴.

هـارون بـا این روش فرصت طلبانـهٔ آشـکار و نیز دست انـدازی به حریم حرمت امـام علیه السّـلام،می خـواست افزون بر تحقیر شیعیان،عناصـر فعال و دامنـهٔ فعالیت و تعصب دینی آنان را شـناخته،از این شـیوهٔ فریبکارانه برای دربند کشـیدن و در نهایت به کام مرگ فرسـتادن شـیعیان اسـتفاده کرده،از خطر آنان رهایی یابد.«شـیخ باقر شریف القرشی»می گوید:«گمان قوی این است که شیعیان پی به این انگیزهٔ هارون برده بودند و از همین رو به هیچ اقدامی علیه هارون[و دستگاه او]دست نزدند». (۱)

اقدام سلیمان

کارهایی که هارون الرشـید بـدان دست زده بود،لکـهٔ ننگی پاک نشـدنی بر دامان عباسـیان گذارد و کارنامه ای سـیاه،بر دیگر سیاهکاری های این خاندان می افزود،چرا که هارون به کشـتن امام کاظم علیه السّـلام بسـنده نکرده،بلکه اعمال زشتی در حق آن حضرت روا داشت که نشان می دهد هارون هیچ بهره ای از بزرگواری،هوشمندی،خوبی و انسانیت نبرده است.

«سـلیمان بن ابی جعفر منصور»از این روحیـهٔ هـارون آگـاه بود.از همین رو زمانی که از بیرون آوردن پیکر امام علیه السّـلام از زنـدان و قرار دادن آن بر روی پـل و سـر دادن آن جمله هـای دردآور آگاه گردیـد،بر آن شـد تا آن رفتار زشت را به بهترین صورت جبران کند.ماجرای اقدام سلیمان از این قرار است:

«قصـر سـلیمان بر دجله مشـرف بود.زمانی که هیاهوی مردم را شنید و بغداد را دستخوش آشوب و آشفتگی دید،دلیل آن را از فرزندان پرسید، گفتند:سندی بن شاهک وفات موسی بن جعفر را اعلام می کند.آن گاه آن

۱- (۱)) .حیاه الإمام موسی بن جعفر ۵۲۳/۲.

جملهٔ نفرت انگیز را به اطلاع سلیمان رساندند.

سلیمان بر فرزندان خود بانگ زده،گفت:همراه غلامان خود بروید و جنازهٔ[امام]را از آنان بگیرید و اگر ممانعت کردند،آنان را زده،جامهٔ سیاهی (لباس سپاه و شرطه)که بر تن دارند بر بدنشان پاره کنید.

فرزندان سلیمان و غلامان او روانه شدند و پیکر امام علیه السّلام را از شرطه ها گرفتند و آنان هیچ واکنشی نشان ندادند،چرا که سلیمان عموی خلیفه و مهمترین شخصیت خاندان بنی عباس به شمار می رفت و همگی از او فرمانبرداری داشتند.غلامان،پیکر امام کاظم علیه السّلام را نزد سلیمان بردند.در همان هنگام دستور دارد تا در گذرگاه های بغداد ندا در دهند:آگاه باشید،هرکس بخواهد بر جنازهٔ پاکیزه و پاکیزه زاده،موسی بن جعفر حضور یابد،حاضر شود». (۱)

مردم از هرصنف و طبقه ای در تشییع پیکر امام کاظم علیه السّلام حضور یافتند.

شیعیان نیز با شرکت در تشییع پیکر پاک امام علیه السّلام به سوگواری پرداخته،غرق اندوه و ماتم شدند.

شیخ باقر شریف قرشی بر این اعتقاد است که:سلیمان از ترس بروز قیام مردمی یا شورش سپاهیان دست به چنین اقدامی زد،چرا که شیعیان در آن زمان در اقلیت و دور از مقام های دولتی نبودند،بلکه در میان دولت مردان، سرداران سپاه،متصدیان طراز اول امور دولتی کم نبودند کسانی که از مذهب تشیع پیروی می کردند.از همین رو سلیمان آن موضع گیری را از خود نشان داد و بدان وسیله توانست حکومت هارون الرشید را از گزند آشوب ها و انقلاب وا رهاند. (۲)

ص:۲۳۵

۱- (۱)) .کمال الدین/۳۸؛عیون الاخبار ۹۹/۱/حدیث ۵ و بحار الانوار ۲۲۷/۴۸/حدیث ۲۹(به نقل از کمال الدین/۳۸؛عیون الاخبار الرضا ۹۹/۱/حدیث ۵).

۲- (۲)) .کمال الدین/۳۸ و عیون اخبار الرضا ۹۹/۱ حدیث ۵.

تجهیز امام علیه السّلام

سلیمـان امر تجهیز امـام کـاظم علیه السّـلام را به عهـده گرفت،امام علیه السّـلام را غسل داد و کفنی که تمام قرآن کریم بر آن نوشته شده بود و دو هزار و پانصد دینار برای سلیمان تمام شده بود،بر پیکر امام علیه السّلام پوشاند. (۱)

مسیب بن زهره می گوید:«به خدا سوگند،مردم را می دیدم که می پنداشتند امام علیه السّلام را غسل می دهند،اما دست آنان به او نمی رسید و می پنداشتند که او را حنوط و کفن می کننـد،امـا می دیـدم که کاری نمی کردنـد.آن شخصـی که هنگام وفـات امـام کـاظم علیه السّـلام در کنـار حضـرت بود(یعنی حضـرت رضا«ع»)امام را غسل می داد و حنوط و کفن می کرد،اما چنین وانمود می کرد که با جمع غسل دهنده و کفن کننده همکاری می کند و آن جمع او را نمی شناختند.هنگامی که از کار خـود فراغـت یـافت رو به من کرده،فرمـود:ای مسـیب،در هرچه دچـار شـک و تردیـد می شـوی،از شـک و تردیـد دربـارۀ من بپرهیز،چرا که من امام و مولای تو و پس از پـدرم حجت خداونـد بر تو هسـتم.ای مسـیب،مثل من،مثل یوسف و مثل آنان،مثل برادران یوسف است، آن گاه که بر او وارد شدند،ولی او را نشناختند. (۲)

پس از پایان یافتن غسل و حنوط و کفن،امام کاظم علیه السّلام را به سوی آرامگاهش بردند.

ص:۲۳۶

۱- (۱)) .کمال الدین/۳۸ و عیون الاخبار ۵۲۶/۲.

۲- (۲)) .عیون اخبار الرضا ۱۰۰/۱ حدیث ۱ و بحار الانوار ۲۲۲/۴۸ حدیث ۲۹(به نقل از عیون اخبار الرضا ۱۰۰/۱ حدیث ۱).

تشییع و خاکسپاری پیکر امام علیه السّلام

پس از آن که پیکر امام علیه السّلام غسل داده شد،مردم بغداد از همه قشر و طبقه، نیکوکردار و بدکار برای تشییع پیکر پاک امام کاظم علیه السّلام روان شدند تا از فیض بر دوش گرفتن جنازهٔ آن بزرگوار بهره مند گردند.دسته های سوگوار در گذرگاه های بغداد به حرکت درآمده،درحالی که در رثای آن امام عزیز گلواژه های غم و مصیبت سر می دادند،راه«باب التین»را در پیش گرفتند.

سلیمان بن ابی جعفر درحالی که لباس های فاخر از تن کنده بود،با پا و سر برهنه،لباس عزا بر تن و گریبان چاک شده پیشاپیش جمعیت عزادار در حرکت بود.سرانجام به گورستان قریش رسیدند و سلیمان پیکر پاک امام کاظم علیه السّلام را در قبر گذارد.پس از پایان یافتن کار خاک سپاری،مردم عزادار پیش رفته،این مصیبت بزرگ را به سلیمان تسلیت می گفتند. (۱)

۱- (۱)) .کمال الدین/۳۸؛عیون اخبار الرضا ۹۹/۱ حدیث ۵ و بحار الانوار ۲۲۸/۴۸ حدیث ۲۹(به نقل از کمال الدین/۳۸ و عیون الاخبار حدیث ۹۹/۱ حدیث ۵).

بخش چهارم

اشاره

میراث علمی امام کاظم علیه السّلام

پس از شهادت امام جعفر صادق علیه السّلام دانشگاه او به امام موسی بن جعفر علیه السّلام رسید.علیرغم شرایط سخت و دگرگونی اوضاع،این دانشگاه و دانش اندوزان آن در طول سه دهه و نیم از توجه و عنایت و کار و فعالیت مستمر علمی امام علیه السّلام در پرورش یاران هوشیار و شیعیان امام علیه السّلام که طالبان معرفت و دانش بودند،بهره مند شدند.از امام کاظم علیه السّلام مجموعه هایی روایی مانند:«مسائل علی بن جعفر»،«الأشعثیات»و...ثبت و نقل شده است.

آنان که میراث اهل بیت علیه السّلام را مورد توجه قرار داده،با دیدهٔ اهمیت و ارج نهادن،بدان می نگریستند،به گردآوری تراث نقل شده از اهل بیت علیهم السّلام از تمام مصادر پرداخته،آن را تنظیم و فصل بندی کرده«مسند»نام گزاردند که این تلاش در خور ستایش است،چرا که با این اقدام،فرصتی مناسب برای پژوهشگران فراهم آورده است تا در میراث و سیرهٔ اهل بیت علیهم السّلام غور کرده،به تحقیق و مطالعهٔ عمیق آن بپردازند.

آخرین گردآوری نصوص مربوط به حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام در سه جلد و بیش از یک هزار صفحه است که به سبک موسوعه هایی روایی،اما با تفاوت هایی،فصل بندی شده است.در مقدمهٔ این اثر نصوصی دربارهٔ پرورش، زندگی و سیرهٔ امام کاظم علیه السّلام نقل شده،میراث حدیثی امام علیه السّلام به بخش های:

ص:۲۳۹

عقاید،اخلاق،احکام،سیره،تاریخ و رجال تقسیم شده است.

با نگاهی گذرا به مسند امام کاظم علیه السّلام و در نظر گرفتن شرایط سخت سیاسی و اجتماعی ای که امام کاظم علیه السّلام و یاران و شیعیان او در دوره ای حدود سی و پنج سال با آن دست به گریبان بودند،به سترگی نقش فکری و نیز داده های علمی امام کاظم علیه السّلام که امت اسلامی به صورت عام و جماعت صالحان و طالبان دانش پیرو خط اهل بیت علیهم السّلام به طور خاص از آن برخوردار بودند،پی می بریم.

مسند امام کاظم علیه السّلام به ترجمه ۶۳۸ تن از راویان امام کاظم علیه السّلام پرداخته است.

باید به این امر توجه داشت که چنین رقمی برای یک دورهٔ ۳۵ ساله و شرایط آن دوره رقم بسیار بزرگی است.فهرست این مسند دربردارندهٔ تعداد نصوص هرباب از ابواب دانش است که برخی به واسطهٔ امام کاظم علیه السّلام از پدران و جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که این خود گواهی بر نهایت توجه و اهتمام آن حضرت به سیرهٔ جدش می باشد و پاره ای دیگر از نصوص به هیچ کس اسناد نشده است که باید آن را از تراث خاص امام کاظم علیه السّلام دانست.

«الرساله الکبیره»که از حضرت کاظم علیه السّلام در مورد«عقل»نقل شده است از مورد دوم؛یعنی تراث خاص امام علیه السّلام می باشد که ممکن است تنها رسالهٔ جامعی باشد که از دیدگاه کتاب و سنت به«عقل»و ارزیابی آن می پردازد که این خود میراثی فراگیر و اثری جاودان بوده و شیوه شناخت قرآنی و حدیثی اهل بیت علیهم السّلام را دربردارد.در بخش های آینده،نص کامل این سفر گران سنگ را مرور خواهیم کرد.

جزء اول این مسند شامل باب های زیر است:

-علم و عقل(۱۰ باب)؛

-توحید(۱۴ باب)؛

-تاریخ پیامبران و امامان(۱۴ باب)؛

-نبوت و امامت(۲۲ باب)؛

-شناخت اصحاب و یاران(۴۱ باب)؛

-شناخت راویان امام کاظم علیه السّلام(۶۳۸ باب)؛

-ایمان و کفر(۴۲ باب)؛

-اخلاق و معاشرت(۱۵۲ باب).

جزء دوم مسند،شامل موارد زیر می باشد:

-کتاب القرآن(۵۱ باب)؛

-کتاب الدعاء(۵۱ باب)؛

-احتجاج ها(۸ باب).

این جزء بخش اعظم موضوع های فقهی را دربردارد،مانند:

-کتاب الطهاره(۷۳ باب)؛

-کتاب الصلاه(۴۱ باب)؛

-کتاب الصوم(۲۵ باب)؛

-کتاب الزکاه(۲۸ باب)؛

-کتاب المعیشه(۵۹ باب)؛

-کتاب السفر(۸ باب)؛

-کتاب الحج(۶۸ باب)؛

-کتاب الزیاره(۷ باب)؛

-کتاب الجهاد(۵ باب)؛

-کتاب النکاح(۴۰ باب)؛

ص:۲۴۱

-کتاب الطلاق(۳۰ باب).

موضوع های جزء سوم مسند به شرح زیر است:

-کتاب الأولاد(۱۲ باب)؛

-کتاب التجمیل و الزینه(۴۳ باب)؛

-کتاب الرواتب(۱۲ باب)؛

-کتاب الأطعمه(۶۸ باب)؛

-کتاب الأشربه(۱۳ باب)؛

-کتاب العتق(۱۲ باب)؛

-کتاب الأیمان و النذور(۹ باب)؛

-کتاب الحدود(۱۸ باب)؛

-کتاب الدیات(۱۶ باب)؛

-کتاب الوصیه(۱۵ باب)؛

-کتاب الإرث(۱۱ باب)؛

-کتاب الجنائز(۲۹ باب)؛

-کتاب الحشر و المعاد و الآداب و السنن.

تنوع علومی که از حضرت کاظم علیه السّلام در بالا نام برده شد،خود دلیلی بر «دائره المعارف»بودن این میراث است.از دیگر سو تکامل روند علمی که اهل بیت علیهم السّلام پایه گذار آن بوده و در راه استحکام بخشیدن اساس و برافراشتن نشانه های آن کوشیده اند و برای به ثمر نشاندن آن و تأکید بر به ظهور رساندن نقش دگرگون ساز آن در جامعهٔ اسلامی به طور عام و در جماعت صالحان به طور خاص در تکاپو بودند،به ما می نمایاند.

در این جا گزیده هایی از این میراث سترگ را در موضوع های زیر تقدیم می نماییم:

اصول علم و مراتب شناخت

۱.امام موسی بن جعفر علیه السّلام می فرماید:

«وجـدت علم الناس فی أربع،أولها:أن تعرف ربّک،و الثانیه:أن تعرف ما صـنع بک،و الثالثه:أن تعرف ما أراد منک،و الرابعه،أن تعرف ما یخرجک من دینک؛ (۱)

دانش[سود بخش به]مردم را در چهار چیز یافتم:

نخست:این که خدای خود را بشناسی؛

دوم:این که بدانی خدا با تو چه کرده است؛

سوم:این که بدانی خدا از تو چه خواسته است؛

چهارم:این که بدانی چه چیزی تو را از دینت خارج می کند».

۲.همو فرمود:

«أولی العلم بـک مـا لاـ یصـلح لـک العمل إلاّ به،و أوجب العمل علیک ما أنت مسؤول عن العمل به،و ألزم العلم لک ما دلّک علی صلاح قلبک و أظهر لک فساده،و أحمد العلم ما زاد فی علمک العاجل.فلا تشغلنّ بعلم،ما لا یضرّک جهله،و لا تغفلنّ عن علم ما یزید فی جهلک ترکه»؛ (۲)

سزاوارترین دانش برای تو،دانشـی است که جز بـا آن عمل تو درست نیایـد، واجبترین عمل برای تو عملی است که دربارۀ آن بازخواست خواهی شد، بایسته ترین دانش برای تو آن دانشی است که قلب(اندیشه)تو را به صلاح آورد

۱- ((۱)) .کشف الغمه ۲۵۵/۲.

۲- ((۲)) .بحار الانوار ۳۳۶/۷۵.

و تباهی و فساد آن را به تو بنمایانـد و سـتوده فرجامترین دانش آن دانشـی است که بر علم امروز تو بیفزایـد.پس به دانشـی که نادانستن آن تو را زیان نرساند نپرداز و از دانشی که وانهادن آن،بر جهل تو می افزاید غافل مشو.

۳.و نیز فرمود:

فقیهی که با آموختن[احکام]مورد نیاز یکی از یتیمان ما را که از دیـدن ما محروم شـده انـد[از گرداب نادانی]رهایی بخشـد،از عبادت هزار عابد،بر إبلیس دشوارتر و ناگوارتر است. (۱)

مصادر و روش شناخت

۱.از«سـماعه»نقل شده است که:«به ابو الحسن موسی علیه السّلام گفتم:آیا هر چیزی در کتاب خدا و سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمده است؟یا شما چنین می گویید؟

او فرمود:[آری]که همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر اوست. (۲)

۲.نیز روایت کرده است که:«از عبـد صالـح پرسـیدم:کسانی از اصـحاب ما با پدر و جدت دیدار کرده،از آن دو حدیث شـنیده انـد.حال ممکن است از اصـحاب ما کسـی با مسأله ای روبرو شود که در مورد آن فتوایی نداشـته،اما مورد مشابه آن را داشـته باشد.آنان می توانند براساس«قیاس»فتوا دهند؟

امام علیه السّـلام فرمود:نه زیرا کسانی پیش از شـما هلاک شدنـد،که به قیاس عمل کردند.به امام علیه السّـلام گفتم:چرا قیاس پذیرفته نمی شود؟

امام فرمود:زیرا چیزی نیست مگر این که در کتاب(قرآن)و سنت آمده است[و قیاس

۱- (۱)) .الاحتجاج ۸/۱.
۲- (۲)) .اصول کافی ۶۲/۱.

در آن دو جایی ندارد]. (۱)

۳.از«موسی بن بکر»نقل شده است که ابو الحسن علیه السّلام فرمود (۲):هرکس بدون علم[به احکام]فتوا دهد،فرشتگان زمین و فرشتگان آسمان او را لعن می کنند».

۴.«عثمان بن عیسی»می گوید:«از ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ قیاس پرسیدم، فرمود:شما را چه به قیاس؟خداوند دربارۀ این که چگونه چیزی را حلال یا حرام کند مورد بازخواست قرار نمی گیرد. (۳)

۵.از«یونس بن عبد الرحمن»نقل شده است که گفت:«به ابو الحسن علیه السّلام اول گفتم:چگونه و با چه چیزی خداوند را به یکتایی یاد کنم و او را یگانه بدانم؟

امام علیه السّلام فرمود:ای یونس،بدعتگذار مباش که هرکس پیروی از نظر خود کرد هلاک شد،هرکس خاندان پیامبر خود را وانهاد،گمراه گردید و هرکس کتاب خدا و سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را ترک گفت،کفر ورزید[پس راهی جز راه این سه دسته را برگزین تا خدا را به یکتایی شناخته باشی].

۶.از بهترین و بی نظیرترین احادیث امام موسی بن جعفر علیه السّلام در مورد عقل به عنوان منشأ اساسی شناخت،سفارش گرانبهای او به«هشام بن الحکم»است.

این سفارش امام علیه السّلام که«رساله العقل عند الإمام»(رسالۀ خرد از نظر امام) نامیده شده بدین شرح است:

۱- (۱) .الاختصاص/۲۸۱.

۲- (۲) .المحاسن ۲۰۵/۱ و بحار الانوار ۱۲۲/۲.

۳- (۳) .المحاسن ۲۱۴/۱.

۱.«إنّ اللّه-تبارک و تعالی-بشّر أهل العقل و الفهم فی کتابه فقال: فَبَشِّرْ عِبٰادِ اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدٰاهُمُ اللّهُ وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبٰابِ؛ (۱)

۲.یا هشام بن الحکم،إن اللّه-عزّ و جلّ-أکمل للناس الحجج بالعقول،و أفضی إلیهم بالبیان،و دلّهم علی ربوبیته بالأدلاّء،فقال: وَ إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ -الی قوله- لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ؛ (۲)

۳.یا هشام،قد جعل اللّه-عزّ و جلّ-ذلک دلیلا علی معرفته بأنّ لهم مدبّرا فقال:

وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرٰاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ؛ (۳)و قال: حم* وَ الْکِتٰابِ الْمُبِینِ* إِنّٰا جَعَلْنٰاهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۴)و قال: وَ مِنْ آیٰاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ؛ (۵)

۴.یا هشام،ثمّ وعظ أهل العقل و رغّبهم فی الآخره فقال: وَ مَا الْحَیٰاهُ الدُّنْیٰا إِلاّٰ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدّٰارُ الْآخِرَهُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۶)و قال: وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتٰاعُ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ زِینَتُهٰا وَ مٰا عِنْدَ اللّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۷)؛

ص:۲۴۶

۱- ((۱)) .زمر/۱۷-۱۸.

۲- ((۲)) .بقره/۱۶۳-۱۶۴.

۳- ((۳)) .نحل/۱۲.

۴- ((۴)) .زخرف/۱-۳.

۵- ((۵)) .روم/۲۴.

۶- ((۶)) .انعام/۳۲.

۷- ((۷)) .قصص/۶۰.

۱.امام کاظم علیه السّلام فرمود:خداوند-تبارک و تعالی-در کتاب خود صاحبان خرد و فهم را مژده داده،فرمود:«پس بشارت ده به آن بندگان من که:به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند،اینان اند که خدایشان راه نموده و اینان اند همان خردمندان».

۲.ای هشام بن الحکم،خداوند-عزّ و جلّ-به وسیلهٔ خرد[ی که به انسان ها داد]حجت را بر آنان تمام کرد،با بیان،[حجت را]به آنان رساند و به وسیلهٔ راهنمایان آنان را به ربوبیت خود هدایت کرده،سپس فرمود:«و معبود شما،معبود یگانه ای است که جز او هیچ معبودی نیست،[و اوست]بخشایشگر مهربان.راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین،و در پی یکدیگر آمدن شب و روز...واقعا نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند».

۳.ای هشام،خداوند-عزّ و جلّ-عقل را به مردم داد تا راهنمایی برای شناخت حضرتش باشد و آنان دریابند که مدبری برای[کارهای]آنان وجود دارد،چرا که خود فرموده است:«و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید،و ستارگان به فرمان او مسخر شده اند.مسلّما در این[امور]برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هاست»و نیز فرموده:«حاء میم.سوگند به کتاب روشنگر.ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم،باشد که بیندیشید»و همو می فرماید:«و از نشانه های او[این که]برق را برای شما بیم آور و امیدبخش می نمایاند،و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد که به وسیلهٔ آن،زمین را پس از مرگش زنده می گرداند.در این[امر نیز]برای مردمی که تعقل می کنند،قطعا نشانه هایی است».

۴.ای هشام،سپس[خداوند]خردمندان را پند داده،به گرایش و میل به آخرت خوانده، می فرماید:«و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست،و قطعا سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است،آیا نمی اندیشید؟»و فرموده است:«و هرآنچه به شما داده شده است،کالای زندگی دنیا و زیور آن است،و آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است،مگر نمی اندیشید؟».

۵.یـا هشام،ثمّ خوّف الـذین لا یعقلون عـذابه فقال عزّ و جلّ: ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ* وَ إِنَّکُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَیْهِمْ مُصْبِحِینَ* وَ بِاللَّیْلِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۱)؛

۶.یا هشام،ثمّ بیّن أن العقل مع العلم فقال: وَ تِلْکَ الْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ وَ مٰا یَعْقِلُهٰا إِلاَّ الْعٰالِمُونَ (۲)؛

۷.یـا هشـام،ثمّ ذمّ الـذین لاـ یعقلون فقـال: وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا أَلْفَیْنٰا عَلَیْهِ آبٰاءَنٰا أَ وَ لَوْ کٰانَ آبٰاؤُهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لاٰ یَهْتَدُونَ (۳).

و قال: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لاٰ یَعْقِلُونَ (۴).و قال: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ (۵)؛

۸.ثم ذمّ الکثره فقال:

وَ إِنْ تُطِعْ أَکْثَرَ مَنْ فِی الْأَرْضِ یُضِلُّوکَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ (۶)،و قال: وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ (۷)و و أکثرهم لا یشعرون (۸)؛

ص:۲۴۸

۱- ((۱)) .صافات/۱۳۶-۱۳۸.

۲- ((۲)) .عنکبوت/۴۳.

۳- ((۳)) .بقره/۱۷۰.

۴- ((۴)) .انفال/۲۲.

۵- ((۵)) .لقمان/۲۵.

۶- ((۶)) .انعام/۱۱۶.

۷- ((۷)) .انعام/۳۷.

۸- ((۸)) .مضمونی است از آیهٔ قرآن.

۵.ای هشام،سپس آنان را که کیفر حضرتش را نشناخته[و نسبت به آن]تعقل نمی کنند ترسانده،می فرماید:«سپس دیگران را هلاک کردیم.و در حقیقت،شما بر آنان صبحگاهان و شامگاهان می گذرید،آیا به فکر فرو نمی روید».

۶.ای هشام،آن گاه روشن کرد که خرد،همراه علم است،چنان که می فرماید:«و این مثل ها را برای مردم می زنیم و جز دانشوران،آن ها را در نیابند».

۷.ای هشام:آن گاه خداوند آنان را که خرد نمی ورزند نکوهش کرده،می فرماید:«و چون به آنان گفته شود:از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید،می گویند:[نه،]بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم،پیروی می کنیم.آیا هرچند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند[باز هم در خور پیروی هستند]؟»و نیز فرموده است:«قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا،کران و لالانی اند که نمی اندیشند»و در جای دیگر می فرماید:«و اگر از آن ها بپرسی،چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟مسلّما خواهند گفت:خدا.بگو:ستایش از آن خداست،ولی بیشترشان نمی دانند».

۸.سپس کثرت را نکوهش کرده،می فرماید:«و اگر از بیشتر کسانی که در زمین می باشند پیروی کنی،تو را از راه خدا گمراه می کنند»و نیز فرموده است:«ولی بیشتر آنان نمی دانند»و«بیشتر آنان نمی توانند حدس بزنند».

ص:۲۴۹

۹.یا هشام،ثمّ مدح القله فقال: وَ قَلِیلٌ مِنْ عِبٰادِیَ الشَّکُورُ (۱)،و قال: وَ قَلِیلٌ مٰا هُمْ (۲)،و قال: وَ مٰا آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِیلٌ (۳)؛

۱۰.یا هشام،ثمّ ذکر أولی الالباب بأحسن الذکر و حلاّهم بأحسن الحلیه،فقال:

یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشٰاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا الْأَلْبٰابِ (۴)؛

۱۱.یا هشام،إنّ اللّه یقول: إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ (۵)یعنی العقل، و قال: وَ لَقَدْ آتَیْنٰا لُقْمٰانَ الْحِکْمَهَ (۶)قال:الفهم و العقل؛

۱۲.یا هشام،إنّ لقمان،قال لابنه:تواضع للحق تکن أعقل الناس.یا بنیّ إنّ الدنیا بحرّ عمیق قد غرق فیه عالم کثیر فلتکن سفینتک فیها تقوی اللّه و حشوها الإیمان و شراعها التوکل و قیمتها العقل،و دلیلها العلم و سکّانها الصبر؛

۱۳.یا هشام،لکل شیء دلیل و دلیل العاقل التفکر و دلیل التفکر الصمت.و لکل شیء مطیّه و مطیّه العاقل التواضع و کفی بک جهلا أن ترکب ما نهیت عنه؛

ص:۲۵۰

۱- ((۱)) .سبأ/۱۳.

۲- ((۲)) .سوره ص/۲۴.

۳- ((۳)) .هود/۴۰.

۴- ((۴)) .بقره/۲۶۹.

۵- ((۵)) .سوره ق/۳۷.

۶- ((۶)) .لقمان/۱۲.

۹.ای هشام،سپس حضرت حق،قلّت(کمی)را ستوده،فرموده است:«و از بندگان من اندکی سپاسگزارند»و«این ها بس اندک هستند»و می فرماید:«و با او جز[عدهٔ]اندک ایمان نیاورده بودند».

۱۰.ای هشام:سپس خداوند با بهترین یادکردها از خردمندان یاد کرده و با بهترین زیورها آنان را آراسته،آن گاه که می فرماید:«[خدا]به هرکس که بخواهد حکمت می بخشد و به هر کس حکمت داده شود،به یقین،خیری فراوان داده شده است و جز خردمندان،کسی پند نمی گیرد».

۱۱.ای هشام،خداوند می فرماید:«قطعا در این[عقوبت ها]برای هرصاحبدلی عبرتی است».در این آیه،دل به معنی«عقل»است.و نیز فرموده است:«و به راستی،لقمان را حکمت دادیم»که حکمت به معنی«فهم»و«عقل»است.

۱۲.ای هشام،لقمان به فرزندش گفت:در برابر حق فروتنی کن تا خردمندترین مردم باشی.ای پسرکم،دنیا[چونان]دریای ژرف است که مردم بسیاری در آن غرق شده اند.پس تقوای الهی را کشتی خود در این دریا کن،درون مایهٔ آن را ایمان ساز،بادبانش از توکل برگیر و عقل را بهای آن،دانش را راهنمای آن و بردباری را سکان آن گردان.

۱۳.ای هشام هرچیزی را دلیل و راهنمایی است و راهنمای خردمند،تفکر است و راهنمای تفکر،خموشی است و هرچیزی را ستوری است و ستور خردمند،فروتنی است.

در نابخردی ات تو را همین بس که بر آنچه از آن بازداشته شده ای سوار شوی.

۱۴.یـا هشـام،لو کـان فی یـدک جوزه و قال الناس:(فی یـدک)لؤلؤه ما کان ینفعک و أنت تعلم أنّها جوزه.و لو کان فی یـدک لؤلوه و قال الناس:انّها جوزه ما ضرّک و أنت تعلم أنها لؤلوه؛

۱۵.یـا هشـام،مـا بعث اللّه أنبیـائه و رسـله الی عبـاده إلاّ لیعقلوا عن اللّه،فأحسـنهم اسـتجابه أحسـنهم معرفه اللّه.و أعلمهم بأمر اللّه أحسنهم عقلا.و أعقلهم أرفعهم درجه فی الدنیا و الآخره؛

۱۶.یا هشام،ما من عبد إلاّ و ملک آخذ بناصیته،فلا یتواضع إلاّ رفعه اللّه و لا یتعاظم إلاّ وضعه اللّه؛

۱۷.یا هشام،إنّ للّه علی الناس حجتین،حجه ظاهره و حجه باطنه،فأمّا الظاهره فالرسل و الأنبیاء و الأئمه و أمّا الباطنه فالعقول؛

۱۸.یا هشام،إنّ العاقل،الذی لا یشغل الحلال شکره و لا یغلب الحرام صبره؛

۱۹.یـا هشـام،من سـلّط ثلاثـا علی ثلاث فکأنّمـا أعـانّ هواه علی هـدم عقله:من أظلم نور فکره بطول أمله،و محا طرائف حکمته بفضول کلامه،و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه،فکأنما أعان هواه علی هدم عقله.و من هدم عقله أفسد علیه دینه و دنیاه؛

ص:۲۵۲

۱۴.ای هشام،اگر در دست خود گردویی داشته و مردم بگویند:گوهر است تو را سودی نبخشد،چرا که می دانی آنچه در دست داری گردو است و اگر در دستت گوهری داشته باشی و مردم بگویند،آنچه در دست داری گردو است تو را چه زیان که می دانی گوهری در دست داری.

۱۵.ای هشام،خداوند پیامبران را نفرستاد،مگر برای این که در بند بندگی خدا باشند.

پس آنان که بهتر پاسخ پیامبران را دادند،شناخت بهتری از خداوند دارند و آنان که به فرمان خداوند آشناترند خردمندترین هستند و خردمندترین آنان،در دنیا و آخرت منزلتی رفیعتر دارند.

۱۶.هیچ بنده ای نیست،مگر این که فرشته ای پیشانی او را در دست دارد.هرگاه فروتنی کند،خداوند او را بزرگی و رفعت بخشد و چون تکبر ورزد و بزرگی فروشد،خداوند او را خوار و کوچک گرداند.

۱۷.ای هشام،خدای را بر مردم دو حجت و برهان است،یکی حجت آشکار،دیگری حجت پنهان.حجت آشکار خداوند همان فرستادگان،پیامبران و امامان هستند و حجت پنهان،خردهاست.

۱۸.ای هشام،خردمند کسی است که[روزی و نعمت]حلال او را از شکرگزاری باز ندارد و حرام،صبوری او را[درهم نشکسته و بر آن]چیره نشود.

۱۹.ای هشام،هرکس سه چیز را بر سه چیز چیره کند چنان است که هوای نفس خود را بر از پای درآوردن خرد خود یاری داده است.هرکس فروغ اندیشهٔ خود را به آرزوی دراز تاریک کند،با پرگویی خود،نکته های حکیمانهٔ خود را از بین ببرد و با پیروی از شهوات نفس، فروغ عبرت پذیری خود را خاموش کند،چنان است که در نابودی عقل خود به یاری هوای نفس خویش برخاسته باشد و هرکس خرد خود را نابود و ویران کند دنیا و آخرت خود را تباه کرده است.

۲۰.یا هشام،کیف یزکو عند اللّه عملک و أنت قد شغلت عقلک عن أمر ربک و أطعت هواک علی غلبه عقلک؛

۲۱.یا هشام،الصبر علی الوحده علامه قوه العقل،فمن عقل عن اللّه تبارک و تعالی اعتزل أهل الدنیا و الراغبین فیها.و رغب فیما عند ربه-و کان اللّه-آنسه فی الوحشه و صاحبه فی الوحده.و غناه فی العیله و معزه فی غیر عشیره؛

۲۲.یا هشام،نصب الخلق لطاعه اللّه.و لا نجاه إلاّ بالطاعه.و الطاعه بالعلم و العلم بالتعلیم.و التعلم بالعقل یعتقد و لا علم إلاّ من عالم ربانی و معرفه العالم بالعقل؛

۲۳.یا هشام،قلیل العمل من العاقل مقبول مضاعف،و کثیر العمل من أهل الهوی و الجهل مردود؛

۲۴.یا هشام،إنّ العاقل رضی بالدّون من الدنیا مع الحکمه.و لم یرض بالدّون من الحکمه مع الدنیا،فلذلک ربحت تجارتهم؛

۲۵.یا هشام،إن کان یغنیک ما یکفیک فأدنی ما فی الدنیا یکفیک.و إن کان لا یغنیک ما یکفیک فلیس شیء من الدنیا یغنیک؛

ص:۲۵۴

۲۰.ای هشام،چگونه ممکن است که عمل تو پاک شده و فزونی گیرد،درحالی که عقل خود را در غیر خدای خویش به کار بستی و هوای نفس خویش را در[مصاف و]چیرگی بر عقل خود فرمان بردی؟

۲۱.ای هشام،صبوری بر تنهایی[و تحمل آن]نشانهٔ قوت عقل است.پس هرکس در بند بندگی خدا باشد،از اهل دنیا و طالبان آن دوری گزیند و به آنچه نزد خداوند است روی آورد.در آن صورت است که خدا انیس بی کسی و دلتنگی او،یار تنهایی او،مایهٔ بی نیازی روزگار تنگدستی او بوده و بدون کسان و عشیره او را عزیز می گرداند.

۲۲.ای هشام،خلق به طاعت خداوند گمارده شده است و جز با بندگی خداوند نیل به نجات و رهایی[از کیفر]ممکن نباشد،طاعت و بندگی به علم بستگی دارد،علم به فراگیری آن و فراگیری دانش با خرد پیوند خورده است و هیچ علمی[شایستهٔ فراگیری]نیست،مگر علم عالم ربانی،[چرا که]شناخت عالم،با خرد فراهم آمده است.

۲۳.ای هشام،عمل اندک عاقل به دو برابر پذیرفته است و عمل بسیار پیروان هوای نفس و جاهلان،ناپذیرفته و مردود است.

۲۴.ای هشام،خردمند به اندکی از دنیا،ولی با حکمت خشنود و به اندک از حکمت با [داشتن تمام]دنیا ناخشنود است و از همین روست که تجارت آنان سودآور است.

۲۵.ای هشام،اگر آنچه تو را بسنده باشد،بی نیازت کند،پس کمترین چیز در دنیا تو را بسنده است و اگر آنچه تو را بسنده باشد،بی نیازت نکند،دیگر چیزی از دنیا بی نیازت نمی کند [و پیوسته در اندوه نداشتن و نیاز به سر خواهی برد].

۲۶.یا هشام،إنّ العقلاء ترکوا فضول الدنیا فکیف الذنوب.و ترک الدنیا من الفضل و ترک الذنوب من الفرض؛

۲۷.یا هشام،إنّ العقلاء زهدوا فی الدنیا و رغبوا فی الآخره لأنّهم علموا أنّ الدنیا طالبه و مطلوبه و الآخره طالبه و مطلوبه،فمن طلب الآخره طلبته الدنیا حتّی یستوفی منها رزقه.و من طلب الدنیا طلبته الآخره فیأتیه الموت فیفسد علیه دنیاه و آخرته؛

۲۸.یا هشام،من أراد الغنی بلا مال و راحه القلب من الحسد و السلامه فی الدین فلیتضرّع الی اللّه فی مسألته بأن یکمل عقله،فمن عقل قنع بما یکفیه و من قنع بما یکفیه استغنی و من لم یقنع بما یکفیه لم یدرک الغنی أبدا؛

۲۹.یا هشام،إنّ اللّه-جلّ و عزّ-حکی عن قوم صالحین،أنّهم قالوا: رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّابُ (۱)حین علموا أنّ القلوب تزیغ و تعود إلی عماها و رداها،انّه لم یخف اللّه من لم یعقل عن اللّه و من لم یعقل عن اللّه لم یعقد قلبه علی معرفه ثابته یبصرها و یجد حقیقتها فی قلبه.و لا یکون أحد کذلک إلاّ من کان قوله لفعله مصدّقا،و سرّه لعلانیه موافقا،لانّ اللّه لم یدلّ علی الباطن الخفی من العقل إلاّ بظاهر منه و ناطق عنه؛

۱- (۱) .آل عمران/۸.

۲۶.ای هشـام،خردمنـدان،مـازاد نیـاز خود را از دنیا وانهاده انـد،چه رسـد به[دامان آلودن به]گناه[،چرا که]ترک دنیا فضیلت و ترک گناه از واجبات است.

۲۷.ای هشام،خردمنـدان،نسبت به دنیا زهـد ورزیده،به آخرت متمایل می شوند،چرا که دریافته اند،که دنیا هم خواهان است و هم خواسـته شده و آخرت خواهان است و خواسـته شده.پس هرکس خواهان آخرت باشد،دنیا خواهان او بوده تا این که سهم خود را از روزی دنیا برگیرد و هرکس در طلب دنیا باشد،آخرت،او را خواسـته و مرگ،ناگهان به سراغ او آمده، دنیا و آخرت او را تباه می کند.

۲۸.ای هشـام،هرکس غنای جـدای از مال و آرامش دل(تهی شـدن آن)از حسـد و سـلامت در دین خواهـد،به درگاه خـداوند زاری کرده،بخواهـد تا حضـرتش عقل او را کمال بخشـد،چرا که هرکس خرد ورزد،به آنچه او را بسـنده باشـد قناعت کنـد و هرکس به آنچه او را بسـنده باشـد قناعت کنـد،بی نیاز شود و هرکس به آنچه او را کفایت کنـد قانع نباشد،هرگز به بی نیازی دست نخواهد یافت.

۲۹.ای هشام،خدای-عزّ و جلّ-از قومی صالح و درست کردار حکایت می کند که:

«[می گوینـد:]پروردگارا،پس از آن که ما را هدایت کردی،دل هایمان را دسـتخوش انحراف مگردان،و از جانب خود،رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری».

[این را هنگامی گفتنـد که]دریافتنـد،دل ها دچار انحراف شده،به کوری و سـقوط[تمایل داشـته و به آن]باز می گردد.هرکس دربند بندگی خدا نباشد از خداوند بیم نخواهد داشت و هرکس که خدا ترس نباشد،دل دربند معرفت و دانشـی استوار که آن دانش را ببینـد و حقیقت آن را در دل خود بیابـد،نخواهـد داشت و هیـچ کس چنین نبوده[و به این مقام نایل نخواهـد شد]مگر این که گفتـارش مؤیـد کردارش و نهـانش هماننـد و همسو بـا عیـانش باشـد،زیرا خداونـد فقط با نشانی ظاهری از عقل و بیان کننده ای از طرف آن،به وجود نهانی آن دلالت و هدایت می کند.

ص:۲۵۷

۳۰.یا هشام،کان أمیر المؤمنین علیه السّلام،یقول:ما من شیء عبد اللّه به أفضل من العقل و ما تمّ عقل امرء حتی یکون فیه خصال شتّی،الکفر و الشر منه مأمونان،و الرشد و الخیر منه مأمولان،و فضل ماله مبذول،و فضل قوله مکفوف.نصیبه من الدنیا القوت، و لا یشبع من العلم دهره.الذلّ أحب إلیه مع اللّه من العزّ مع غیره،و التواضع أحبّ إلیه من الشرف.یستکثر قلیل المعروف من غیره و یستقل کثیر المعروف من نفسه،و یری الناس کلهم خیرا منه و أنّه شرّهم فی نفسه و هو تمام الأمر؛

۳۱.یا هشام،من صدق لسانه زکی عمله،و من حسنت نیته زید فی رزقه،و من حسن برّه بإخوانه و أهله مدّ فی عمره؛

۳۲.یا هشام،لا تمنحوا الجهّال الحکمه فتظلموها،و لا تمنعوها أهلها فتظلموهم؛

۳۳.یا هشام،کما ترکوا لکم الحکمه فاترکوا لهم الدنیا؛

۳۴.یا هشام،لا دین لمن لا مروّه له،و لا مروّه لمن لا عقل له،و أنّ أعظم الناس قدرا الذی لا یری الدنیا لنفسه خطرا،أما إنّ أبدانکم لیس لها ثمن إلاّ الجنه،فلا تبیعوها بغیرها؛

ص:۲۵۸

۳۰.ای هشام،امیر المؤمنین[علی بن ابی طالب]علیه السّلام می گفت:«به وسیلهٔ هیچ چیزی چون عقل،خداوند عبادت نشده است و عقل کسی کمال نمی یابد تا این که چندین خصلت در او جمع شود:کفر و شر در او راه نیابد،از او امید راه یافتگی و خیر برود،زیادی مالش[در راه خدا]بذل شود،از گفتار زیاد[و بی جا]بپرهیزد،بهره اش از دنیا قوتی[که بدان زنده ماند] باشد،همهٔ عمر از دانش سیری نپذیرد،خواری و کوچکی در کنار خدا را بر عزت و بزرگی در کنار غیر خدا نزد او محبوبتر باشد،فروتنی را بر بزرگی[ترجیح داده،]پسندیده تر داشته باشد، احسان کم دیگران را زیاد و نیکی بسیار خود را کم شمارد و مردم را همگی بهتر از خویش دانسته،خود را نزد خویش بدتر از همگان بداند که این تمام امر است[و چنین کسی با چنین اوصافی به مراتب کمال عقل دست یافته است]».

۳۱.ای هشام،هرکس زبانش راست گفتار شد،عملش پاکیزه گردد و هرکس نیت خود را نیکو گرداند،روزی اش فزونی گیرد و هرکس در حق برادران و خاندان خود نیکی اش بهتر و بیشتر باشد،عمرش دراز گردد.

۳۲.ای هشام،حکمت را به نادان ندهید(نیاموزید)که در حق حکمت،ستم روا داشته اید و آن را از شایستگان و اهل حکمت دریغ مکنید که بر آنان ستم روا می دارید.

۳۳.ای هشام،همان گونه که[دنیاپرستان]حکمت را برای شما وانهاده اند،شما نیز دنیا را برای آنان واگذارید.

۳۴.ای هشام،آن که جوانمردی و مروت نداشته باشد دین ندارد و آن که عقل نداشته باشد مروت ندارد.گرامیترین و ارجمندترین مردم کسی است که دنیا را هم سنگ و معادل خود نداند.بدن شما بهایی و عوضی جز بهشت ندارد،پس به چیزی جز بهشت مفروشیدش. (۱)

۱- (۱)) .صاحب کتاب«الوافی»از استادش-که خداوند هردوی آنان را رحمت کند-مطلبی در همین باب نقل کرده می گوید«زیرا که بدن ها روزبه روز در حال کاستی است تا این جان از آن بریده راه آخرت در پیش گیرد.حال اگر این جان سعادتمند باشد در مسیر هدایت و استقامت در راه بندگی قرار گرفته نهایت تلاش او در این خاکدان انقطاع به سوی خدا و رسیدن به نعیم بهشت است.در این حال چنان است که بدن خود را در برابر بهایی چون بهشت به خداوند فروخته و خداوند-عزّ و جلّ-او را برای همین امر آفریده است اما اگر جان تیره بخت و شقاوت پیشه باشد تمام سعی او در زندگی بر آن است تا قرین شیطان باشد و[در نتیجه]گرفتار کیفر دردناک آتش دوزخ می گردد چرا که گام در-

۳۵.یا هشام،انّ امیر المؤمنین علیه السّلام کان یقول:لا یجلس فی صدر المجلس إلّا رجل فیه ثلاث خصال:یجیب اذا سئل و ینطق اذا عجز القوم عن الکلام،و یشیر بالرأی الذی فیه صلاح أهله،فمن لم یکن فیه شیء منهنّ فجلس فهو أحمق؛

و قال الحسن بن علی علیه السّلام:اذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها؛

قیل یابن رسول اللّه:و من اهلها؟قال:الذین قصّ اللّه فی کتابه و ذکرهم،فقال: إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ (۱)قال:هم أولوا العقول؛

و قال:علی بن الحسین علیه السّلام:مجالسه الصالحین داعیه الی الصلاح و أدب العلماء زیاده فی العقل،و طاعه ولاه العدل تمام العز،و استثمار المال تمام المروه،و إرشاد المستشیر قضاء لحق النعمه،و کف الاذی من کمال العقل و فیه راحه البدن عاجلا و آجلا؛

۳۶.یا هشام،انّ العاقل لا یحدّث من یخاف تکذیبه،و لا یسأل من یخاف منعه، و لا یعد ما لا یقدر علیه،و لا یرجو ما یعنّف برجائه،و لا یتقدم علی ما یخاف العجز عنه؛

و کان امیر المؤمنین یوصی اصحابه و یقول:أوصیکم بالخشیه من اللّه فی السر و العلانیه،و العدل فی الرضا و الغضب،و الاکتساب فی الفقر و الغنی،و أن تصلوا من قطعکم،و تعفوا عمّن ظلمکم،و تعطفوا علی من حرمکم و لیکن نظرکم عبرا،و صمتکم فکرا،و قولکم ذکرا،و طبیعتکم السخاء،فإنه لا یدخل الجنه بخیل و لا یدخل النار سخی؛

۱- ((۱)) .زمر/۹.

۳۵.ای هشام،امیر المؤمنین،علی بن ابی طالب علیه السّلام می فرمود:«کسی در صدر مجلس بنشیند که سه خصلت داشته باشد:چون از او بپرسند پاسخ دهد و زمانی که جماعت حاضر از گفتن بازمانند،او سخن بگوید و چون از وی مشورت بخواهد آنچه صلاح آنان باشد به ایشان بگوید.پس هرکس از این خصلت ها بی بهره باشد و در صدر مجلس بنشیند احمق است».

هرگاه در پی نیاز خود بودید،آن را از اهلش بخواهید.

گفته شد:ای فرزند رسول خدا،چه کسی اهل آن است؟

همانان که خداوند در کتاب خود از آنان یاد کرده،فرموده است:«تنها خردمندان هستند که پند می پذیرند»،سپس فرمود:آنان[که شایسته است از ایشان درخواست شود]خردمندان هستند».

همنشینی با صالحان فرا خوانندهٔ به سوی صلاح و رستگاری است،ادب[آموزی از] عالمان،مایهٔ زیادی خرد است،فرمانبرداری از حاکمان دادگر کمال عزت است،فزونی بخشیدن به مال[از طریق تجارت و معاملهٔ مشروع]همهٔ جوانمردی است،راهنمایی کسی که نظر و مشورت خواهد،به جای آوردن حق نعمت است و دست برگرفتن آزار دیگران کمال عقل و موجب آسایش تن ها در دنیا و آخرت است».

۳۶.ای هشام،خردمند با کسی که بیم می رود گوینده را دروغ پرداز بخواند،سخن نمی گوید،از آن که ترس محروم کردن دارد،خواهش نمی کند،چیزی را که توان انجامش ندارد وعده نمی دهد،به آنچه که به سبب آن مورد ملامت قرار می گیرد[و مستحق آن نیست]امید نمی بندد و به کاری که ترس ناتوانی در انجام آن دارد تن در نمی دهد.

امیر المؤمنین،علی بن ابی طالب علیه السّلام به اصحاب خود سفارش کرده، می فرمود:شما را سفارش می کنم که در نهان و آشکار از خدا بترسید،به هنگام خشم،عدل و رضایت مندی در پیش گیرید،در فقر و غنا به کسب معاش بپردازید،با آن کس که[پیوند خویشی را]با شما گسسته بپیوندید،از کسی که بر شما ستم کرده درگذرید و بر آن کس که شما را[از نعمت هایی که در اختیار داشته]محروم کرده،عطوفت و مهربانی ورزید.نگاهتان عبرت پذیر باشد و خموشی تان[به]اندیشه[سپری شود]،گفتارتان ذکر و سرشت تان بخشندگی باشد،زیرا بخیل به بهشت نرود و سخی و بخشنده در دوزخ جای نگیرد».

۳۷.یا هشام،رحم اللّه من استحیا من اللّه حق الحیاء،فحفظ الرأس و ما حوی و البطن و ما وعی،و ذکر الموت و البلی،و علم أنّ الجنه محفوفه بالمکاره و النار محفوفه بالشهوات؛

۳۸.یا هشام،من کف نفسه عن أعراض الناس أقاله اللّه عثرته یوم القیامه،و من کف غضبه عن الناس کفّ اللّه عنه غضبه یوم القیامه؛

۳۹.یا هشام،انّ العاقل لا یکذب و ان کان فیه هواه؛

۴۰.یا هشام،وجد فی ذؤابه سیف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:انّ أعتی الناس علی اللّه من ضرب غیر ضاربه و قتل غیر قاتله،و من تولّی غیر موالیه فهو کافر بما أنزل اللّه علی نبیّه محمد صلّی اللّه علیه و آله،و من أحدث حدثا،أو آوی محدثا لم یقبل اللّه منه یوم القیامه صرفا و لا عدلا؛

۴۱.یا هشام،أفضل ما یتقرب به العبد الی اللّه بعد المعرفه به الصلاه،و برّ الوالدین،و ترک الحسد و العجب و الفخر؛

۳۷.ای هشـام،خـدای رحمت کنـد آن کس را که به طور شایسـته ای از خداونـد شـرم کنـد و سـر و آنچه در آن است(چشم و گـوش و دهـان و انـدیشه از گفتـار و دیـدن و اندیشـهٔ نـاروا)حفـظ کنـد و شـکم و آنچه در آن قرار می گیرد(خـوردنی هـا و آشامیدنی ها)[از حرام]بازدارد و به یاد مرگ و پوسـیدگی تن ها باشد و بداند که بهشت در دل سختی ها (۱)و دوزخ در میان شهوات نفسانی قرار گرفته است.

۳۸.ای هشـام،هرکس از آبروی مردم درگـذرد[و آن را محترم شـمارد]،خداونـد در روز قیـامت از لغزش هـای او می گـذرد و هرکس خشم خود را از مردم بازگیرد،خداوند در روز قیامت خشم خود را از او باز گیرد.

۳۹.ای هشام،خردمند دروغ نمی گوید هرچند میل و خواسته اش در آن باشد.

۴۰.ای هشام،روی بنـد شمشـیر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله نوشـته شده بود:سـرکش ترین مردم بر خداوند کسـی است که بیگناهی را به جای ضارب خود بزنـد و غیر قاتل خود را(آن کس که در صـدد کشـتن او برنیامـده)بکشـد.هرکس دوستی غیر اولیـای خـود گزینـد،به آنچه که خداونـد بر پیـامبرش نـازل فرموده،کفر ورزیـده است و هرکس بـدعتی(که در عرف و سـنت نبوده)پدیـد آورد یا بـدعتگری را پناه دهد،خداوند در قیامت از او بدل و جایگزینی نخواهد پذیرفت[و او نتواند عذاب خدا را از خود دور سازد].

۴۱.ای هشام،پس از شـناخت خداونـد،برترین چیزی که انسان را به خداونـد نزدیک می کند نماز،نیکی به پدر و مادر و ترک حسد،خودپسندی و فخرفروشی است.

۱- (۱)) .این بیـان میـان فریقین مشـهور است به تواتر از پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله و اهل بیت آن حضـرت روایت شـده است.

۴۲.یا هشام،أصلح أیّامک الذی هو أمامک،فانظر أی یوم هو و أعدّ له الجواب، فانک موقوف و مسؤول.و خذ موعظتک من الدهر و أهله،فانّ الدهر طویله قصیره فاعمل کأنک تری ثواب عملک لتکون أطمع فی ذلک.و اعقل عن اللّه و انظر فی تصرف الدّهر و أحواله،فانّ ما هوآت من الدنیا،کما ولّی منها،فاعتبر بها؛

و قال علی بن الحسین علیه السّلام:انّ جمیع ما طلعت علیه الشمس فی مشارق الارض و مغاربها بحرها و برّها و سهلها و جبلها عند ولی من أولیاء اللّه و أهل المعرفه بحق اللّه کفیء الظلال-ثم قال علیه السّلام:أولا حرّ یدع(هذه)اللمّاظه لاهلها-یعنی الدنیا-فلیس لانفسکم ثمن إلاّ الجنّه فلا تبیعوها بغیرها،فإنّه من رضی من اللّه بالدنیا فقد رضی بالخسیس؛

۴۳.یا هشام،انّ کل الناس یبصر النجوم و لکن لا یهتدی بها إلاّ من یعرف مجاریها و منازلها و کذلک أنتم تدرسون الحکمه و لکن لا یهتدی بها منکم إلاّ من عمل بها؛

۴۴.یا هشام،انّ المسیح علیه السّلام قال للحواریین:یا عبید السوء یهولکم طول النّخله و تذکرون شوکها و مؤونه مراقیها و تنسون طیب ثمرها و مرافقها.کذلک تذکرون مؤونه عمل الآخره فیطول علیکم أمده،و تنسون ما تفضون إلیه من نعیمها و نورها و ثمرها.یا عبید السوء نقّو القمح و طیّبوه و أدقّوا طحنه تجدوا طعمه و یهنئکم أکله، کذلک فأخلصوا الایمان و أکملوه تجدوا حلاوته و ینفعکم غبّه؛

۴۵.بحقّ أقول لکم:لو وجدتم سراجا یتوقد بالقطران فی لیله مظلمه لاستضأتم به و لم یمنعکم منه ریح نتنه.کذلک ینبغی لکم أن تأخذوا الحکمه ممن وجدتموها معه و لا یمنعکم منه سوء رغبته فیها؛

۴۲.ای هشام،روزهایی را که در پیش داری سامان بده و بنگر چه روزی در پیش داری، پس پاسخی برای آن فراهم کن،چرا که[در آن روز]بازداشت شده و پرسیده خواهی شد.از روزگار و مردم آن پند بگیر که روزگار طولانی و[در عین حال]کوتاه است.پس عمل نیک انجام ده چنان که گویی پاداش آن را می بینی تا تو را به عمل بیشتر وادارد و به بندگی خدا مشغول باش و در دگرگونی احوال روزگار بنگر،چه این که آنچه از دنیا[ی تو]مانده همانند آن چیزی است که گذشته است،پس[ای هشام،]از دنیا و احوال آن عبرت بگیر.

تمام آنچه که خورشید بر آن تابیده،از مشرق تا مغرب این خاکدان،دریا و خشکی و دشت کوه آن،از نظر اولیای خدا و عارفان به حق حضرتش،چونان سایه ای[گذرا]ست.

سپس فرمود:آیا آزاده ای یافت می شود که این ناچیز غذای در دهان مانده(دنیا)را برای اهل آن واگذارد؟بهای جان و تن شما بهشت است،پس آن را جز به بهای بهشت مفروشید،چرا که هر کس به[رسیدن به]دنیا دل خوش دارد به یقین به اندک و چیزی پست و بی ارزش خشنود شده است».

۴۳.ای هشام،همهٔ مردم ستارگان را می بینند،اما تنها کسانی به وسیلهٔ آن راه می یابند و هدایت می شوند که مجاری و منازل آن را می شناسند.شما نیز چنین هستید.حکمت را می آموزید،اما تنها کسی به وسیلهٔ آن هدایت می شود و راه می یابد که بدان عمل کند.

۴۴.ای هشام،حضرت مسیح علیه السّلام به حواریون خود گفت:ای بردگان و پیروان بدی ها، بلندای نخل،شما را به هراس می اندازد[چرا که]خارهای آن و سختی بالا-رفتن از نخل را به یاد می آورید،اما گوارایی میوه و منافع آن را فراموش می کنید.همین گونه است چون مؤونهٔ عمل برای آخرت را به یاد می آورید و پاداش آن را دور می بینید،آنچه از نعمت ها و شکوفه ها و میوه ها که بدان خواهید رسید فراموش می کنید.ای بردگان بدی ها،[چون]گندم را به خوبی غربال کنید و نیکوی آن را از بد جدا سازید و به خوبی آسیاب کرده،آرد نمایید،طعم آن را حس کرده،به کامتان گوارا خواهد شد و همین طور است بندگی خداوند،پس چنانچه آن را خالص کنید و به کمال برسانید،شیرینی آن را چشیده و از فرجام آن،بهره مند خواهید شد.

۴۵.به حق[و دور از گزافه]به شما می گویم:اگر چراغی را در شبی تاریک یافتید که با «قطران»می سوزد،از فروغش بهره خواهید برد و بوی بد آن،شما را از بهره گرفتن از روشنایی آن بازنمی دارد.همین طور اگر حکمت را نزد هرکس یافتید باید آن را فراگیرید و بی میلی و سوء رفتار او شما را از آموختن حکمت باز ندارد.

۴۶.یا عبیـد الـدنیا،بحق أقول لکم:لا تدرکون شـرف الآخره إلاّ بترک ما تحبون،فلا تنظروا بالتوبه غدا،فانّ دون غد یوما و لیله و قضاء اللّه فیهما یغدوا و یروح؛

۴۷.بحقّ أقول لکم:انّ من لیس علیه دین من الناس أروح و أقل همّا ممّن علیه الـدین و إن أحسن القضاء،و کذلک من لم یعمل الخطیئه أروح هما ممن عمل الخطیئه و إن أخلص التوبه و أناب،و إنّ صغار الذنوب و محقراتها من مکائد ابلیس،یحقّرها لکم و یصغّرها فی أعینکم فتجتمع و تکثر فتحیط بکم؛

۴۸.بحقّ أقول لکم:انّ الناس فی الحکمه رجلان:فرجلّ أتقنها بقوله و صدّقها بفعله،و رجل أتقنها بقوله و ضیّعها بسوء فعله،فشتان بینهما،فطوبی للعلماء بالفعل و ویل للعلماء بالقول؛

۴۹.یـا عبیـد السوء،اتّخـذوا مساجـد ربّکم سـجونا لاجسـادکم و جباهکم،و اجعلوا قلوبکم بیوتا للتقوی و لا تجعلوا قلوبکم مأوی للشهوات؛

۵۰.انّ أجزعکم عن البلاء لأشدّکم حبّا للدنیا،و انّ أصبرکم علی البلاء لأزهدکم فی الدنیا؛

۵۱.یـا عبیـد السوء،لاـ تکونوا شبیهـا بالحـداء الخـاطفه،و لاـ بالثعالب الخادعه،و لا بالـذئاب الغادره،و لا بالاسـد العاتیه کما تفعل بالفرائس کذلک تفعلون بالناس،فریقا تخطفون و فریقا تخدعون و فریقا تغدرون بهم؛

۴۶.ای بردگـان دنیا،به حق[و دور از گزافه]به شـما می گویم:به شـرافت و بزرگی روز واپسـین دست نمی یابیـد،مگر به وسـیلهٔ وانهـادن آنچـه دوست می داریـد.توبه را به فردا وامگذاریـد که پیش از رسـیدن فردا،روزی و شـبی در پیش داریـد که فرمـان خدا(مرگ)در شب ها و روزها در حال آمد و شد است.

۴۷.به حق[و به دور از گزافه]به شـما می گویم:آن که وامی از مردم بر عهـده نـدارد و وامـدار کسـی نیست،آسوده خـاطرتر از کسـی اسـت کـه وامـدار مردم است،هرچنـد که در ادای دین کوشـا باشـد و به نیکی وام گزارد.همچنین است کسـی که گنـاه نکرده،از گناهکـار توبه کرده، هرچنـد در توبه اخلاـص ورزد و به خـدای خویش بـازگردد،آسوده خـاطرتر است.[بدانیـد که] گناهان خرد و ناچیز از نیرنگ های ابلیس است.او آن ها را در دیـدگانتان خرد و کوچک می نمایاند[تا بدان ها دست زنید تا آن جا که]بسیار شده،شما را دربر بگیرند.

۴۸.بـه حق[و بـه دور از گزاقـه]بـه شـــما می گـویم:دارنـــدگان حکمـت،دو گـونه انـد:یکی آن را تمامــا فراگرفتـه و بـا عمل خود،آموخته هـای خود را بـاور و تصـدیق کرده(گفتـار و کردار او یکی است)و دیگری آن را به خوبی فراگرفته و با رفتار بد خود تباهش کرده است.پس آن کجا و این کجا؟خوشا به حال عالمانی که به دانستهٔ خود عمل کرده اند و وای بر عالمانی که از علم خود بهره ای جز گفته نداشته اند.

۴۹.ای بردگـان بـدی هـا،مسجدها را زنـدان تن و پیشـانی خود کنیـد و دل هـای خود را خانـهٔ پرهیزگاری قرار دهیـد و آن را جایگاه و پناهگاه شهوت ها مگردانید.

۵۰.[بدانید]آن که از شما به هنگام رسیدن بلا بیتابتر است،دنیا دوست تر است،و آن کس که در برابر بلا و مصیبت ها صبورتر است،نسبت به دنیا بی رغبت تر و زاهدتر است.

۵۱.ای بردگـان بـدی ها،چونان«حـداء»(پرنـده ای شبیه کلاغ)ربایـنـده و روباهان فریبکار و گرگان خیانت پیشه و غـدار نباشـید و[مبادا]آن گونه که آنان با شـکار و طعمه رفتار می کننـد، عده ای رباینده و گروهی فریبکار و دسـته ای غدار و خیانت پیشـه باشید.

۵۲.بحق أقول لكم،لا يغنى عن الجسد أن يكون ظاهره صحيحا و باطنه فاسدا.

كذلك لا تغنى أجسادكم التى قد أعجبتكم و قد فسدت قلوبكم،و ما يغنى عنكم أن تنقّوا جلودكم و قلوبكم دنسه.لا تكونوا كالمنخل يخرج منه الدقيق الطيب و يمسك النخاله.

كذلك أنتم تخرجون الحكمه من أفواهكم و يبقى الغلّ فى صدوركم؛

۵۳.يا عبيد الدنيا،انّما مثلكم مثل السراج يضىء للناس و يحرق نفسه؛

۵۴.يا بنى اسرائيل،زاحمو العلماء فى مجالسهم و لو جثوّا على الركب،فانّ اللّه يحيى القلوب الميته بنور الحكمه كما يحيى الارض الميته بوابل المطر؛

۵۵.يا هشام،مكتوب فى الإنجيل:طوبى للمتراحمين،أولئك المرحمون يوم القيامه،طوبى للمصلحين بين الناس،أولئك هم المقربون يوم القيامه،طوبى للمطهّره قلوبهم،أولئك هم المتقون يوم القيامه،طوبى للمتواضعين فى الدنيا،أولئك يرتقون منابر الملك يوم القيامه؛

۵۶.يا هشام،قلّه المنطق حكم عظيم،فعليكم بالصمت،فانّه دعه حسنه و قلّه وزر و خفّه من الذنوب.فحصنوا باب الحلم،فانّ بابه الصبر،و انّ اللّه-عزّ و جلّ-يبغض الضحّاك من غير عجب و المشّاء إلى غير أرب و يجب على الوالى أن يكون كالراعى لا يغفل عن رعيته و لا يتكبر عليهم.فاستحيوا من اللّه فى سرائركم،كما تستحيون من الناس فى علانيتكم.و اعلموا انّ الكلمه من الحكمه ضالّه المؤمن،فعليكم بالعلم قبل أن يرفع،و رفعه غيبه عالمكم بين أظهركم؛

۵۲.بـه حق[و بـه دور از گزاف]به شـما می گـویم:آنـدامی آراسـته و درست و سـالم،امـا دارای بـاطنی فاسـد و آلـوده سـودی نبخشد.همین گونه است که اگر دل های شما به فساد گراییده،تباه شد،اندام زیبا و چشم گیر شما،سودتان نبخشد.آراستن ظاهر درحالی که قلب های شما به پلیدی آلوده باشد سودی به شما نمی رساند.[به هوش باشید که]مانند غربال نباشید که آرد گوارا از آن خـارج شـده و نخـاله در آن می مانـد[که اگر چونان غربال باشـید] حکمت از دهان شـما خارج می شود،اما انحراف در سینه تان باقی است.

۵۳.ای دنیاپرستان،شما همانند چراغی هستید که به مردم فروغ می دهد،اما خود را می سوزاند.

۵۴.ای بنی اسرائیل،محافل و مجالس علما را با حضور خود پر کنید هرچند[به دلیل تنگی جا]بر دو زانو بنشینید،چرا که خداوند دل های مردم را به نور حکمت زنده می کند،آن سان که زمین مرده و خشک را با باران سیل آسان حیات می بخشد».

۵۵.ای هشـام،در انجیـل آمـده اسـت:خوشـا بـه حـال آنـان که مهربـانی می ورزنـد که اینـان در قیـامت مـورد رحمت قرار می گیرنـد.خوشا به حال آنان که به اصـلاح میان مردم می پردازند و اینان در روز قیامت از مقربانند.خوشا به حال آنان که قلب و درون خود را پـاکیزه کرده انـد که در قیامت در شـمار پرهیزگارانـند،خوشا به حال آنان که در دنیا فروتنی پیشه کردنـد که[به پاداش فروتنی]روز قیامت بر منبر(کرسی)های پادشاهی می نشینند».

۵۶.ای هشـام،کـم گـویی حکمـتی اسـت بس سـترگ،پس خموشـی در پیش گیریـد که در آن آرامش پسـندیده و کـاستی و سبکباری از گناه است.صبر را که دروازهٔ بردباری است،محکم سازید[و بدانید]که خداوند کسی را که بی دلیلی شگفت انگیز بخندد و آن کس که بی انگیزه، زمین در نوردد،مبغوض می دارد.بر والی و حاکم واجب است تا همانند چوپان،دمی از رعیت خویش غافل نباشـد.همچنان که در انظار مردم از کردار بد شـرم دارید،در خلوت و در نهان از خدای خود شـرم کنید و بدانید کلمهٔ حکمت آمیز،گم شدهٔ مؤمن است،پس پیش از آن که علم از میان شـما برچیده شود،آن را فراگیرید و[بدانید که]برچیده شدن علم از میان شما،همان فقدان و عدم حضور عالمان در جمع شماست.

ص:۲۶۹

۵۷.یا هشام،تعلم من العلم ما جهلت،و علّم الجاهل ممّا علّمت.عظّم العالم لعلمه ودع منازعته،و صغّر الجاهل لجهله و لا تطرده و لكن قرّبه و علّمه؛

۵۸.یا هشام،انّ كل نعمه عجزت عن شكرها بمنزله سیئه تؤاخذ بها.و قال أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه:انّ للّه عبادا كسرت قلوبهم خشیته فأسكتتهم عن المنطق و انّهم لفصحاء عقلاء،یستبقون الی اللّه بالاعمال الزكیه،لا یستكثرون له الكثیر و لا یرضون لهم من أنفسهم بالقلیل،یرون فی أنفسهم أنهم أشرار و أنّهم لأكیاس و أبرار؛

۵۹.یا هشام،الحیاء من الإیمان،و الإیمان فی الجنّه و البذاء من الجفاء و الجفاء فی النار؛

۶۰.یا هشام،المتكلّمون ثلاثه:فرابح و سالم و شاجب،فأما الرابح فالذاكر للّه و أما السالم فالساكت،و أمّا الشاجب فالذی یخوض فی الباطل،انّ اللّه حرّم الجنه علی كلّ فاحش بذیء قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل فیه.و كان أبو ذرّ–رضی اللّه عنه – یقول:یا مبتغی العلم انّ هذا اللسان مفتاح خیر و مفتاح شر،فاختم علی فیک كما تختم علی ذهبک و ورقک؛

۶۱.یا هشام،بئس العبد یكون ذا وجهین و ذا لسانین،یطری أخاه إذا شاهده و یأكله إذا غاب عنه،إن أعطی حسده و إن ابتلی خذله.انّ اسرع الخیر ثوابا البرّ، و أسرع الشر عقوبه البغی.و انّ شر عباد اللّه من تكره مجالسته لفحشه.و هل یكبّ الناس علی مناخرهم فی النار إلاّ حصائد السنتهم؟و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعنیه؛

ص:۲۷۰

۵۷.ای هشام،آنچه از دانش که نمی دانی فراگیر و آنچه را که آموخته ای،به جاهلان بیاموز.عالم را برای علمش بزرگ شمار و منازعه و جدال با وی را ترک کن و جاهل را کوچک شمار،اما طردش مکن،بلکه او را به خود نزدیک کرده،بدو علم بیاموز.

۵۸.ای هشام،هر نعمتی که در شکرگزاری آن سستی ورزیدی به منزلهٔ گناهی است و بابت آن بازخواست خواهی شد.امیر المؤمنین-که درود خداوند بر او باد-فرمود:

«خدای را بندگانی است،شیوا سخن و خردمند،اما بیم از حضرتش دل های آنان را شکسته و از گفتار بازشان داشته است.آنان با اعمال پاکیزه به سوی خداوند[بر دیگران] سبقت می گیرند.عمل زیاد خود را در درگاه خدا زیاد ندانسته و به عمل کم خود،از خویش خشنود نیستند.آنان خود را از اشرار می دانند،درحالی که از زیرکان و از ابرار هستند».

۵۹.ای هشام،حیا[جزئی]از ایمان است و جایگاه ایمان[و اهل آن]در بهشت است و فحاشی و بددهنی[جزئی]از جفا و ستمگری است و جایگاه ستمگری[و ستمگران]در دوزخ است.

۶۰.ای هشام،گوینده گان سه دسته اند:سود کرده،جان به سلامت به در برده و تباه شدهٔ به هلاکت رسیده.پس آن کس که به ذکر خدا مشغول شود،سود کرده است و آن کس که خموشی گزیند،جان به سلامت به در برده است و آن کس که به گفتار باطل،زبان فرساید،تباه شده و به هلاکت رسیده است.[ای هشام،بدان که]خداوند بهشت را بر هردشنام دهندهٔ بد زبان کم حیا که بی باک،هرچه خواهد بگوید و هرچه دربارهٔ او بگویند باکی نداشته باشد،حرام کرده است.«ابو ذر»-که خدا از او خشنود باد-می گفت:«ای جویای علم،این زبان،کلید خیر و کلید شر است.پس همان گونه که بر زر و پول خود قفل می زنی[تا دستخوش ناامنی نشود]بر دهان خویش نیز قفل بزن[تا به وسیلهٔ زبان به ورطهٔ هلاکت گرفتار نشوی]».

۶۱.ای هشام،بدترین مردم کسی است که دو رو و دو زبان داشته باشد.چون برادر [دینی]خود را ببیند او را بستاید و چون از او دور شود او را بخورد(غیبت کند).هرگاه به او [نعمتی]داده شود بر او رشک برد و به هنگام گرفتاری و درماندگی رهایش کند.[بدان که]از میان کارهای خیر،نیکی پاداشی زودرس و از میان شرها ستم و ستمگری کیفری شتابان دارد.

بدترین خلق خدا کسی است که به دلیل ناسزاگویی و دشنام دادن،همنشینی اش را ناخوش و ناپسند داشته باشی.آنان که بد زبان هستند با صورت در آتش افکنده می شوند.آن کس که اسلامی نیکو داشته باشد،آنچه بدو مربوط نباشد واگذارد.

۶۲.یا هشام،لا یکون الرجل مؤمنا حتی یکون خائفا راجیا،و لا یکون خائفا راجیا حتی یکون عاملا لما یخاف و یرجو؛

۶۳.یا هشام،قال اللّه-جلّ و عزّ-:و عزّتی و جلالی و عظمتی و قدرتی و بهائی و علوّی فی مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه إلاّ جعلت الغنی فی نفسه،و همّه فی آخرته،و کففت علیه(فی)ضیعته،و ضمّنت السماوات و الأرض رزقه،و کنت له من وراء تجاره کلّ تاجر؛

۶۴.یا هشام،الغضب مفتاح الشر و أکمل المؤمنین ایمانا أحسنهم خلقا،و ان خالطت الناس فان استطعت ان لا تخالط أحدا منهم إلاّ من کانت یدک علیه العلیا فافعل؛

۶۵.یا هشام علیک بالرفق،فانّ الرفق یمن و الخرق شؤم،انّ الرفق و البرّ و حسن الخلق یعمر الدّیار و یزید فی الرزق؛

۶۶.یا هشام،قول اللّه: هَلْ جَزٰاءُ الْإِحْسٰانِ إِلاَّ الْإِحْسٰانُ (۱)جرت فی المؤمن و الکافر و البرّ و الفاجر.من صنع الیه معروف فعلیه أن یکافئ به،و لیست المکافأه أن تصنع کما صنع حتی تری فضلک،فان صنعت کما صنع فله الفضل بالابتداء؛

۶۷.یا هشام،انّ مثل الدنیا مثل الحیّه مسّها لیّن و فی جوفها السمّ القاتل،یحذرها الرّجال ذوو العقول و یهوی الیها الصّبیان بأیدیهم؛

ص:۲۷۲

۱- (۱)) .رحمن/۶۰.

۶۲.ای هشام،انسان،زمانی مؤمن است که بیمناک و امیـدوار باشـد(بیمناک از کیفر خداونـد باشد و امیدوار به رحمت او)و آن گاه بیمناک و امیدوار خواهد بود،که برای آنچه می ترسد و آنچه بدان چه امیدوار است عمل کند.

۶۳.ای هشام،خداونـد-عزّ و جلّ-فرموده است:به عزت و جلال و عظمت و قـدرت و شـکوه و بلندی جایگاهم سوگند،هر بنده ای کـه خواستهٔ مرا بر خواسته خـویش مقـدم بـدارد [بـه یقین]بی نیـازی را در وجـودش قرار دهم،سـعی او را در امر آخرتش گمارم،او را در سـرزمین خودش به کفایت روزی دهم،آسمان ها و زمین را ضامن روزی او گردانم و خود،او را از هر تجارت تجارت کنندگان بسنده باشم».

۶۴.ای هشام،خشم کلیـد شـر است و آن مؤمنی ایمانش کاملتر است که خلقی بهتر داشـته باشـد.اگر[بخواهی]با مردم معاشـرت کنی،تا آن جا که می توانی با کسی معاشرت کن که از دهش و عطای تو بهره مند باشد.

۶۵.ای هشام،نرمخویی پیشه کن که نرمخویی خجستگی و تندخویی شوم است و نیکی و خوش خلقی خانه ها و شهرها را آباد می کند و روزی را فزونی می بخشد.

۶۶.ای هشام،خداوند فرموده است:«آیا پاداش احسان جز احسان است؟».[این قاعده و سـنت الهی]دربارهٔ مؤمن و کافر،نیکوکار و بـدکار بـه یکسـان صـادق و جـاری اسـت.هرکس کـه مـورد احسـان و نیکی قرار گرفـت بایـد آن نیکی را بـا نیکی پاسـخ دهـد.پاداش نیکی به این نیست که هماننـد او نیکی کنی و بدین وسـیله خود را برتر ببینی،چرا که در این صورت برتری از آن اوست که نیکی در حق تو آغاز کرده است.

۶۷.ای هشـام،مثـل دنیـا هماننـد مـار اسـت که بـدنش نرم و لطیـف است،امـا در درون خـود زهری کشـنده دارد.خردمنـدان از آن[دوری جسته،]برحذر می باشند و کودکان[خطر ناآزموده]با شیفتگی فراوان به سوی آن دست دراز می کنند.

ص:۲۷۳

۶۸.یا هشام،اصبر علی طاعه اللّه و اصبر عن معاصی اللّه،فإنّما الدنیا ساعه،فما مضی منها فلیس تجد له سرورا و لا حزنا،و ما لم یأت منها فلیس تعرفه،فاصبر علی تلک الساعه التی أنت فیها فکأنک قد اغتبطت؛

۶۹.یا هشام،مثل الدنیا مثل ماء البحر کلّما شرب منه العطشان ازداد عطشا حتی یقتله؛

۷۰.یا هشام،ایّاک و الکبر،فانّه لا یدخل الجنه من کان فی قلبه مثقال حبه من کبر.الکبر رداء اللّه،فمن نازعه رداءه أکبّه اللّه فی النار علی وجهه؛

۷۱.یا هشام،لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کلّ یوم،فإن عمل حسنا استزاد منه،و ان عمل سیئا استغفر اللّه منه و تاب الیه؛

۷۲.یا هشام،تمثلت الدنیا للمسیح علیه السّلام فی صوره امرأه زرقاء فقال لها:کم تزوجت؟فقالت:کثیرا،قال:فکلّ طلّقک؟قالت:لا بل کلا قتلت.قال المسیح علیه السّلام:فویح لازواجک الباقین،کیف لا یعتبرون بالماضین؛

۷۳.یا هشام،انّ ضوء الجسد فی عینه،فإن کان البصر مضیئا استضاء الجسد کله.

و إنّ ضوء الروح العقل،فإذا کان العبد عاقلا-کان عالما بربّه و اذا کان عالما بربّه أبصر دینه،و ان کان جاهلا بربه لم یقم له دین.و کما لا یقوم الجسد إلاّ بالنفس الحیّه، فکذلک لا یقوم الدین إلاّ بالنیّه الصادقه،و لا تثبت النیّه الصادقه إلاّ بالعقل؛

ص:۲۷۴

۶۸.ای هشام،بر طاعت الهی صبور(مقاوم)باش و در برابر نافرمانی و سر تافتن از دستور حضرتش صبر پیشه کن(خویشتن دار باش).[بدان که]دنیا همانند بخشی از یک روز است.زمانی که گذشته،چیزی از خوشی و اندوهش را نمی یابی و آنچه از دنیا که هنوز نیامده [در صورت آمدنش]نمی دانی چگونه خواهد بود.پس این دم را که در آن هستی[غنیمت شمرده،]صبوری کن و چنان باش که گویی در شادمانی و آسایش هستی.

۶۹.ای هشام،مثل دنیا مانند آب دریاست.تشنه کام هرچه از آن بنوشد تشنه تر می شود تا سرانجام[از زیاده نوشی]کشته شود.

۷۰.ای هشام،از تکبر بپرهیز،چرا که هرکس ذره ای از تکبر در دل داشته باشد وارد بهشت نمی شود.تکبر(بزرگی)ردای خداوند است،پس هرکس با خدا در بزرگی اش منازعه کند،حضرتش او را با صورت در دوزخ افکند.

۷۱.ای هشام،هرکس همه روز خود را بازخواست نکند از ما نیست.[و چون خود را بازخواست کرد]اگر دید عمل نیکی انجام داده بر آن بیفزاید و چون دست به گناهی آلوده باشد از آن گناه به درگاه خداوند استغفار کند.

۷۲.ای هشام دنیا در شکل زنی چشم آبی بر حضرت مسیح علیه السّلام ظاهر شد.مسیح علیه السّلام به او گفت:چند همسر گزیدی؟

دنیا گفت:بسیار.مسیح علیه السّلام گفت:همگی تو را طلاق دادند؟

دنیا گفت:نه،بلکه همهٔ آنان را کشتم.

مسیح علیه السّلام گفت:وای بر همسران آیندهٔ تو که چگونه از[سرنوشت]پیشینیان عبرت نمی گیرند؟».

۷۳.ای هشام،روشنایی و نور بدن در دیدگان است،پس اگر دیده بینا بود همهٔ بدن روشن شود.و فروغ جان در خرد است،پس اگر بنده،عاقل باشد،به خدای خویش عالم است (او را می شناسد)و چون به خدای خود عالم شود،در دینش بصیرت می یابد و هرگاه بنده به خدای خود جاهل شود(او را نشناسد)دینی[محکم و پایا]ندارد.پس همان طور که بدن، بی جان،راست نیاید،دین نیز جز با نیتی راستین راست نیاید و نیت راستین جز با خرد ممکن نباشد.

۷۴.یـا هشـام،انّ الزّرع ینبت فی السـهل و لا ینبت فی الصـفا.فکذلک الحکمه تعمر فی قلب المتواضع و لا تعمر فی قلب المتکبر الجبّار،لأنّ اللّه جعل التواضع آله العقل و جعل التکبّر من آله الجهل.ألم تعلم أنّ من شـمخ إلی السقف برأسه شجّه،و من خفض رأسه استظلّ تحته و أکنّه؟و کذلک من لم یتواضع للّه خفضه اللّه و من تواضع للّه رفعه؛

۷۵.یا هشام،ما أقبح الفقر بعد الغنی،و أقبح الخطیئه بعد النسک،و أقبح من ذلک العابد للّه ثمّ یترک عبادته؛

۷۶.یا هشام،لا خیر فی العیش الا لرجلین:لمستمع واع،و عالم ناطق؛

۷۷.یـا هشـام،مـا قسّم بین العباد أفضل من العقل،نوم العاقل أفضل من سـهر الجاهل، و ما بعث اللّه نبیّا إلاّ عاقلا حتی یکون عقله أفضل من جمیع جهد المجتهدین و ما أدّی العبد فریضه من فرائض اللّه حتی عقل عنه؛

۷۸.یا هشام،قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:اذا رأیتم المؤمن صموتا فادنوا منه،فإنه یلقی الحکمه.و المؤمن قلیل الکلام کثیر العمل،و المنافق کثیر الکلام قلیل العمل»؛

۷۹.یـا هشام،أوحی اللّه تعالی إلی داود علیه السّلام قل لعبادی:لا یجعلوا بینی و بینهم عالما مفتونا بالـدنیا فیصـدهم عن ذکری و عن طریق محبتی و مناجـاتی،أولئـک قطـاع الطریق من عبـادی،انّ أدنی مـا أنـا صـانع بهم أن أنزع حلاـوه محبّتی و مناجاتی من قلوبهم؛

۷۴.ای هشام،[بدان که]گیاه در زمین نرم و هموار می روید و در سنگ محکم سر بر نمی آورد.از همین روست که حکمت در دل های متواضع پدید آمده و سامان می گیرد،نه در دل های متکبر و سرکش،زیرا خداوند،فروتنی را ابزار خرد و تکبر را ابزار نادانی قرار داده است.آیا نمی دانی که هرکس[بی باکانه]به سمت سقف،سر فراز می کند،لاجرم شکستن سر در پی خواهد داشت و هرکس سر فرو افکند از سایهٔ سقف بهره جسته،در آن پناه می گیرد؟به همین صورت است که هرکس برای خدا فروتنی نکند خدایش فرو افکند و هرکس برای خدا تواضع ورزد،خدایش رفعت و بلندی دهد.

۷۵.ای هشام،چه زشت[و سخت است]بینوائی پس از توانمندی و تن دادن به گناه پس از[عمری]زهد و بندگی.زشت تر از آن، [کار]عابدی است که[پس از روزگاری بندگی خداوند]بندگی خدا را ترک کند.

۷۶.ای هشام،زندگی برای دو کس نیکو و پر از خیر است:شنونده ای بیدار و گوینده ای عالم[و آگاه].

۷۷.ای هشام،هیچ چیزی بهتر و برتر از عقل،میان مردم قسمت نشده است.خفتن خردمند از شب زنده داری جاهل برتر است و هرپیامبری که مبعوث شد[از نظر عقل]سرآمد عاقلان بود تا عقلش برتر از تمام کوشش کوشندگان[در عبادت]باشد.[بدان که]هیچ بنده ای واجبی از واجبات خداوند را نتواند به جای آورد،مگر این که در بند بندگی خدا باشد.

۷۸.ای هشام،رسول خدا فرمود:«هرگاه مؤمن را خاموش یافتید بدو نزدیک شوید،چرا که او حکمت را فرامی گیرد[و می آموزد].مؤمن کم سخن گوید و بسیار عمل کند و منافق بسیار گوید و کم عمل کند».

۷۹.ای هشام،خداوند به حضرت داوود علیه السّلام وحی کرده،فرمود:به بندگانم بگو:میان خود و من عالمی شیفتهٔ دنیا شده[واسطه]قرار ندهند،چرا که آنان را از یاد من،راه من، محبت و دوستی من و مناجات من بازمی دارد.این عالمان،راهزنانی هستند که راه بندگان مرا به سوی من قطع می کنند.کمترین کاری که با آنان می کنم این است که شیرینی محبت و دوستی و مناجات با خودم را از دل آنان برمی گیرم».

۸۰.یا هشام،من تعظّم فی نفسه لعنته ملائکه السماء و ملائکه الارض،و من تکبّر علی إخوانه و استطال علیهم فقد ضاد اللّه،و من ادعی ما لیس له فهو[أ]عنی لغیر رشده؛

۸۱.یا هشام،أوحی اللّه تعالی الی داود علیه السّلام:یا داود حذّر،و أنذر أصحابک عن حبّ الشهوات،فإنّ المعلقه قلوبهم بشهوات الدنیا قلوبهم محجوبه عنّی؛

۸۲.یا هشام،ایّاک و الکبر علی أولیائی و الاستطاله بعلمک فیمقتک اللّه،فلا تنفعک بعد مقته دنیاک و لا آخرتک.و کن فی الدنیا کساکن دار لیست له،انّما ینتظر الرحیل؛

۸۳.یا هشام،مجالسه أهل الدین شرف الدنیا و الآخره،و مشاوره العاقل الناصح یمن و برکه و رشد و توفیق من اللّه،فإذا أشار علیک العاقل الناصح فإیّاک و الخلاف فإنّ فی ذلک العطب؛

۸۴.یا هشام،ایّاک و مخالطه الناس و الأنس بهم إلاّ أن تجد منهم عاقلا و مأمونا فآنس به و اهرب من سایرهم کهربک من السباع الضاریه.و ینبغی للعاقل اذا عمل عملا أن یستحیی من اللّه،و اذا تفردّ له بالنعم أن یشارک فی عمله أحدا غیره.و اذا مرّ بک أمران لا تدری أیهما خیر و أصوب،فانظر أیهما أقرب الی هواک فخالفه،فانّ کثیر الصواب فی مخالفه هواک.و ایّاک أن تغلب الحکمه و تضعها فی أهل الجهاله؛

قال هشام:فقلت له:فإن وجدت رجلا طالبا له،غیر أن عقله لا یتسع لضبط ما القی الیه؟قال علیه السّلام:فتلطف له بالنصیحه،فإن ضاق قلبه[ف]لا تعرضنّ نفسک للفتنه و احذر ردّ المتکبرین،فإن العلم یذّل علی أن یملی علی من لا یفیق.

۸۰.ای هشام،هرکس خویش را بزرگ شمارد،فرشتگان آسمان و فرشتگان زمین او را لعنت کنند،هرکس بر برادران[دینی]خود بزرگی و تکبر ورزد و برتری جوید،به یقین راه دشمنی با خداوند را در پیش گرفته است و هرکس ادعای چیزی کند که در خور و توانش نباشد،بیراهه را برگزیده[و دیگران را به زحمت انداخته]است.

۸۱.ای هشام،خداوند به داوود علیه السّلام وحی کرده،فرمود:ای داوود،یارانت را از دوستی دنیا برحذر دار و آنان را[نسبت به این خطر]هشدار ده،زیرا آنان که دل در گرو شهوت ها و خواسته های دنیایی نهاده اند،قلب خود را در پس پرده ای،از من پوشانده اند(من جایی در قلب آنان ندارم).

۸۲.ای هشام،از تکبر بر اولیای من و برتری جویی به وسیلهٔ دانشت بپرهیز،زیرا خداوند از تو بیزار می شود که از آن پس دنیا و آخرتت تو را سودی نبخشد.در دنیا چونان کسی باش که در خانه دیگران زندگی می کند و هرلحظه منتظر کوچ از آن خانه است.

۸۳.ای هشام،همنشینی با اهل دین،مایهٔ شرافت دنیا و آخرت است.مشورت با خردمندان خیرخواه،خجستگی،برکت،راه یافتگی و توفیقی از خداوند است.پس هرگاه خردمند خیرخواه در مشورت،تو را به چیزی و راهی راهنمایی کرد،مبادا با مشورت او مخالفت کنی که مایهٔ هلاکت است.

۸۴.ای هشام،از معاشرت و انس گرفتن با مردم بپرهیز،مگر این در میان آنان خردمندی مورد اطمینان بیابی،پس با او انس بگیر و از غیر اینان،چنان بگریز که گویی از جانوران درنده می گریزی.سزاوار است که عاقل چون کاری[ناشایست]انجام دهد از خداوند شرم کند و هر گاه حضرت احدیت نعمتی به او داد،او نیز دیگران را از آن نعمت برخوردار کرده،بهره ای دهد.

[ای هشام]هرگاه با دو چیز روبرو شدی و ندانستی کدام یک از آن ها درست تر و بهتر است، پس بنگر کدام یک از آن دو به هوای نفست و تمایل درونی ات نزدیکتر و سازگارتر است،با همان مخالفت کن،چرا که کمال درستی و درستکاری در مخالفت تو با هوای نفست می باشد، و بپرهیز از این که حکمت را مغلوب کرده،در اختیار نادانان بگذاری.

هشام می گوید:به امام علیه السّلام گفتم:اگر کسی را یافتم که طالب حکمت باشد،اما عقل[و اندیشهٔ]او ظرفیت و قابلیت دریافت آنچه به او می آموزم ندارد[در این حال چه کنم؟].

امام کاظم علیه السّلام فرمود:پس با او به نصیحت پرداخته،از در مهربانی در او اگر دلتنگی کرد، خود را در معرض فتنه قرار مده و از بیان دانشی و گفتن سخنی که متکبران آن را نمی پذیرند بپرهیز[و بدان که]اگر علم بر غیر اهلش که[هرگز]هشیاری نیابند،خوانده شود[در حقیقت] علم خوار می شود.

۸۵.قلت:فإن لم أجد من يعقل السؤال عنها قال عليه السّلام:فاغتنم جهله عن السؤال حتى تسلم من فتنه القول و عظيم فتنه الردّ.و اعلم انّ اللّه لم يرفع المتواضعين بقدر تواضعهم و لكن رفعهم بقدر عظمته و مجده،و لم يؤمنّ الخائفين بقدر خوفهم و لكن آمنهم بقدر كرمه و جوده،و لم يفرّح المحزونين بقدر حزنهم و لكن بقدر رأفته و رحمته،فما ظنك بالرؤوف الرحيم الذى يتودّد الى من يؤذيه بأوليائه فكيف بمن يؤذى فيه،و ما ظنك بالتواب الرحيم الذى يتوب على من يعاديه،فكيف بمن يترضاه و يختار عداوه الخلق فيه؛

۸۶.يا هشام،من أحبّ الدنيا ذهب خوف الآخره من قلبه،و ما أوتى عبد علما فازداد للدنيا حبّا إلاّ ازداد من اللّه بعدا و ازداد اللّه عليه غضبا؛

۸۷.يا هشام،انّ العاقل اللّبيب من ترک ما لا طاقه له به،و أكثر الصواب فى خلاف الهوى.و من طال أمله ساء عمله؛

۸۸.يا هشام،لو رأيت مسير الأجل لألهاک عن الأمل؛

۸۹.يا هشام،ايّاک و الطمع،و عليک باليأس مما فى أيدى الناس،و أمت الطمع من المخلوقين،فانّ الطمع مفتاح للذل و اختلاس العقل و أختلاق المروات،و تدنيس العرض،و الذهاب بالعلم،و عليک بالاعتصام بربّک و التوكل عليه.و جاهد نفسک لتردّها عن هواها،فإنّه واجب عليک كجهاد عدوّک؛

۸۵.به امـام علیه السّلام گفتم:اگر کسی را نیافتم که عقل او بـدان جا رسد که جویای حکمت و علم باشـد[چه کنم]؟فرمود:نـادانی و غفلت او را در پرسیدن،غنیمت شمار تـا از فتنهٔ گفتـار و فتنهٔ بزرگ ناپـذیرفته شـدن گفتار به سلامت درآیی.

و بـدان که خداونـد،متواضعان را بر مبنا و مقـدار تواضع ایشان،رفعت نمی دهـد،بلکه به قـدر عظمت و بزرگواری خود بلندی مرتبه می دهد،آنان را که از او می ترسند،به قدر ترسشان از خداوند،ایمنی نبخشیده،بلکه به اندازهٔ کرم و بخشندگی خود آنان را امان می دهـد و آنان را که در انـدوه[نرسیدن به لقای حضرتش]به سر می برنـد،نه به قـدر اندوه آنان،بلکه بر مبنا و اندازهٔ رأفت و مهربانی خود شادمان می کند.دربارهٔ خدای رئوف و مهربان چه می پنداری؟ او که در حق آزاردهندگان به دوستانش که در حقیقت حضرتش را می آزارند مهربان است،با آنان که او را[با سرپیچی از فرمانش]می آزارند چه گونه خواهد بود؟و چه می پنـداری دربـارهٔ توبه پـذیر مهربـانی که توبهٔ دشـمنان خود را می پـذیرد،چه رسـد به آنـان که در جلب رضایت او می کوشند و در راه حضرتش دشمنی مردم را به جان می پذیرند.

۸۶.ای هشام،هرکس دنیا دوست شد،ترس از آخرت از خانهٔ دلش رخت برمی بندد.

و هربنده ای که دانش فراگرفت و دنیا دوستی اش فزونی یافت،دوری اش از خداوند فزونی گیرد و خشم خداوند بر او زیادت یابد.

۸۷.ای هشام،خردمند دانا کسی است که اگر در انجام کاری ناتوان باشد،آن را رها می کند.[بدان که]بیشترین درستکاری ها مخالفت با هوای نفس است و هرکس آرزو دراز گرداند،عمل و رفتارش بد گردد.

۸۸.ای هشام،اگر شتاب حرکت اجل را ببینی،[به یقین]تو را از پرداختن به آرزو باز خواهد داشت.

۸۹.ای هشام،بپرهیز از طمع و بر تو باد که از آنچه در دست مردم است دل بر کنی و طمع داشتن به خلق را[در خود]بمیران،چرا که طمع،کلید خواری،مایهٔ از کف دادن خرد، تباه کردن صفات جوانمردی،لکه دار شدن آبرو و از بین رفتن[حرمت]علم است.و بر تو باد چنگ زدن به[رحمت و عنایت]خداوند خویش و توکل بر او.با نفس خویش جهاد کن تا آن را از خواسته هایش منصرف کنی،زیرا جهاد با نفس،همانند جهاد تو با دشمن، واجب است.

۹۰.فقلت له:فأيّ الاعداء اوجبهم مجاهده؟قال عليه السّلام:أقربهم إليك و أعداهم لك و أضرّهم بك و أعظمهم لك عداوه و أخفاهم لك شخصا مع دنوه منك،و من يحرّض أعداءك عليك و هو ابليس الموكّل بوسواس القلوب.فله فلتشتد عداوتك و لا يكونن أصبر على مجاهدته لهلكتك منك على صبرك لمجاهدته،فإنّه أضعف منك ركنا فی قوّته و أقلّ منك ضررا فی كثره شرّه.إذا أنت اعتصمت باللّه فقد هديت إلی صراط مستقيم؛

۹۱.يا هشام،من أكرمه اللّه بثلاث فقد لطف به:عقل يكفيه مؤونه هواه و علم يكفيه مؤونه جهله و غنی يكفيه مخافه الفقر؛

۹۲.يا هشام،إحذر هذه الدنيا و احذر أهلها،فإنّ الناس فيها علی أربعه أصناف:

رجل متردّ معانق لهواه.و متعلم متقرّی كلما ازداد علما ازداد كبرا،يستعلی بقراءته و علمه علی من هو دونه،و عابد جاهل يستصغر من هو دونه فی عبادته يحبّ أن يعظّم و يوقّر،و ذی بصيره عالم عارف بطريق الحق يحب القيام به،فهو عاجز أو مغلوب و لا يقدر علی القيام بما يعرف[ه]فهو محزون مغموم بذلك،فهو أمثل أهل زمانه و أوجههم عقلا؛

ص:۲۸۲

۹۰.هشام می گوید:از امام علیه السّلام پرسیدم:جهاد با کدام یک از دشمنان واجبتر است؟ فرمود:آن که به تو نزدیکتر،با تو دشمن تر،نسبت به تو زیانبارتر،در دشمنی بزرگتر و در عین نزدیک بودن،پنهانتر باشد و آن که دشمنان تو را بر تو می شوراند و او ابلیس است.او به وسوسۀ دل ها موکل است،پس تمام دشمنی ات را برای[فرو ریختن بر سر او و یاران]او مهیا کن.و مبادا او در راه هلاکت تو پایور و مقاوم باشد،ولی تو در مبارزۀ با او سستی ورزی که او با همۀ قدرتش[چون استقامت کنی]از تو سست بنیانتر است و با تمام شری که دارد زیانش از تو کمتر.[پس بدان]اگر به ریسمان الهی چنگ اندازی به راه راست هدایت یافته ای.

۹۱.ای هشام،سه چیز است که خدا به هرکس بدهد او را مورد لطف خود قرار داده است:عقلی که بدان از گزند هوای نفس خود ایمن شود،دانشی که او را از نادانی اش وارهاند و بی نیازی و غنایی که او را از بیم فقر کفایت کند.

۹۲.ای هشام،از این دنیا و مردمان آن برحذر باش،چرا که آنان چهار دسته اند،یکی سرنگون شده ای در آغوش هوای نفس خود در غلتیده،دیگری کسی است که نیکو می خواند و دانش می آموزد و هرچه دانش افزاید،تکبرش زیاد گردد و با خواندنش و عملش بر زیردستان بزرگی فروشد،سومین کس عابد جاهل است که دون مرتبگان در عبادت را کوچک می شمرد و دوست می دارد که بزرگ شمرده شود[و همگان در خدمت به او آماده باشند] و آخرین کس،صاحب بصیرتی و عالمی که راه حق را می شناسد و می خواهد حق را برپا دارد و دانش خود را به کار گیرد،اما به دلیل ناتوانی یا چیرگی[زورمداران]از پرداختن به دانسته های خود و عملی کردن آن ناتوان است و از همین رو همواره اندوهگین است.این شخص برترین اهل زمان خود و خردمندترین آنان است.

ص:۲۸۳

۹۳.یا هشام،اعرف العقل و جنده،و الجهل و جنده تکن من المهتدین.قال هشام:

فقلت:جعلت فداک لا نعرف إلا ما عرفتنا.

۹۴.یـا هشـام،انّ اللّه خلق العقـل و هو أوّل خلق خلقه اللّه من الروحـانیّین و عن یمین العرش من نوره،فقـال له:أدبر،فـأدبر ثم قال له:أقبل فأقبل.فقال اللّه-جلّ و عزّ-:

خلقتک خلقا(عظیما)و کرّمتک علی جمیع خلقی.

ثم خلق الجهـل من البحر الاجـاج الظلمـانی،فقـال له:أدبر،فـأدبر ثم قال له:أقبل،فلم یقبل،فقال له:اسـتکبرت فلعنه،ثم جعل للعقل خمسه و سبعین جندا،فلمّا رأی الجهل ما کرّم اللّه به العقل و ما أعطاه أضمر له العداوه.

فقال الجهل:یا ربّ هذا خلق مثلی،خلقته و کرّمته و قوّیته و أنا ضده و لا قوّه لی به أعطنی من الجند مثل ما أعطیته،فقال-تبارک و تعالی-:نعم،فان عصـیتنی بعد ذلک أخرجتک و جندک من جواری و من رحمتی،فقال:قد رضیت.فأعطاه اللّه خمسه و سبعین جندا فکان مما أعطی العقل من الخمسه و السبعین جندا:الخیر و هو وزیر العقل و جعل ضدّه الشر و هو وزیر الجهل؛

۹۳.ای هشام،عقل و جهل و سپاه آن دو را بشناس تا از هدایت یافتگان باشی.

هشام می گوید:به امام علیه السّلام گفتم:فدایت گردم،جز آنچه به ما بشناسانی،دیگر چیزی نمی دانیم.

۹۴.ای هشام،خداوند عقل را از سمت راست عرش و از نور حضرتش آفرید و این نخستین آفریدۀ خدا بود که از سنخ روحانیان آفریده شد.خدا به او فرمود:دور شو(برو)،عقل دور شد(رفت)،سپس فرمود:بازگرد(بیا)و عقل بازگشت(آمد).آن گاه خداوند به عقل فرمود:تو را با شکوه و بزرگ آفریدم و تو را بر تمام آفریدگانم برتری و بزرگی دادم.

سپس حضرت احدیت،جهل را از دریایی شور و تاریک آفریده،به او فرمود:دور شو (برو)،جهل دور شد(رفت)و باز فرمود:بازگرد(بیا)،جهل نافرمانی کرد.خداوند به جهل فرمود:تکبر ورزیدی!آن گاه او را لعن کرد.سپس ۷۵ صفت را به عنوان لشکر،در اختیار عقل گذاشت،جهل که می دید خداوند،عقل را گرامی داشته،چه موهبتی به او عطا فرموده،نسبت به عقل کینه و حسد ورزیده،گفت:بار خدایا،او را نیز آفریده ای است چون من که گرامی اش داشته،قوتش بخشیده ای،درحالی که من ضد او هستم و توان هماوردی با او را ندارم،مرا همانند آنچه به او داده ای لشکری عطا کن.

خداوند-تبارك و تعالی-فرمود:باشد،اما اگر پس از آن،مرا نافرمانی کنی تو و لشکرت را از همسایگی و از[گستردۀ]رحمتم می رانم.جهل پذیرفت و خداوند ۷۵ صفت را به عنوان لشکر به جهل داد که در نتیجه،«خیر»وزیر عقل و«شر»وزیر جهل شد.

آن گاه ایمان در برابر کفر،تصدیق[حقیقت]در برابر انکار[آن]،اخلاص در برابر نفاق، امید[به رحمت خدا]در برابر نومیدی،داد و عدل در برابر جور و ستم،خشنودی در برابر

ناخشنودی،شکرگزاری در برابر ناسپاسی،ناامیدی از داشته های مردم در برابر طمع به داشتهٔ آنان،توکل در برابر حرص،رأفت و مهربانی در برابر تندخویی و خشونت،دانش در برابر نادانی،عفت در برابر پرده دری و بی بندوباری،زهد در برابر میل به دنیا،نرمخویی در برابر سنگدلی،خداترسی در برابر گستاخی،فروتنی در برابر تکبر،متانت و آرام بودن در برابر شتاب،بردباری در برابر سفاهت،خوشی در برابر هذیان گویی،تن به حق دادن در برابر سرپیچی کردن از آن و باور داشتن و پذیرفتن در برابر شک و تردید.

صبوری در برابر بیتابی،گذشت در برابر انتقام،بی نیازی در برابر فقر،یادآوری در برابر بی توجهی،حفظ در برابر فراموشی،وفاداری و مهرورزی در برابر گسستن[پیوند]،قناعت در برابر آز،همدلی و همراهی در برابر دریغ و منع،دوستی در برابر کینه و دشمنی،وفاداری در برابر خیانت،فرمانبرداری[خدا]در برابر نافرمانی،خضوع در برابر برتری جویی،سلامت [نفس]در برابر بلا،دوست داشتن در برابر دشمنی ورزیدن،راستگویی در برابر دروغ پردازی، حق در برابر باطل،امانت نگاه داشتن در برابر خیانت ورزیدن،اخلاص در کارها در برابر آلودن کارها به اغراض نفسانی و شهامت در برابر کودنی.

رازداری در برابر پرده دری(راز برملا کردن)،یک رویی(صداقت)در برابر دورویی (نفاق)،پنهان کاری در برابر فاش نمودن[رازها]،نمازگزاردن در برابر تباه کردن و بی اعتنایی به آن،روزه داشتن در برابر[پر]خوردن،جهاد در برابر سرباز زدن از آن،حج در برابر نادیده انگاشتن پیمان با خدا،سخن پنهان کردن در برابر سخن چینی،نیکی به پدر و مادر در برابر ناسپاسی در حق ایشان،حقیقت در برابر ریا،خوبی در برابر زشتی،خویشتن را پوشاندن در برابر جلوه گری،تقیه در برابر بی باکی[و فاش گفتن رازها]،تن به انصاف دادن در برابر تعصب، خوش برخوردی در برابر پرخاش و ستمگری،پاکیزگی در برابر آلودگی،شرم در برابر

ص:۲۸۶

بی شرمی،میانه روی در برابر زیاده روی،آسایش[از انـدوه دنیا]در برابر خسـتگی[دنیا خواهی]،آسان گیری[بر دیگران]در برابر سختگیری و برکت در برابر بی برکتی.

پایـایی و دقت در کارهـا در برابر سـهل انگـاری،[پیروی از]حکمت در برابر هوا[پرستی]، وقـار در برابر سبکسـری،نیکبختی در برابر بـدبختی،تـوبه در برابر اصـرار[بر گنـاه]،اسـتغفار در برابر مغرور شـدن(خویشـتن را بی گنـاه پنداشـتن)،محـافظت در برابر سستی،دعـا و خواسـتن[از خداونـد]در برابر روی گردانی[از او]،چالاـکی در برابر تنبلی،شادمانی در برابر انـدوه،الفت[و با جمع پاکـان مأنوس بودن]در برابر عزلت و گوشه نشـینی و بخشـندگی در برابر بخل قرار گرفته [تا آخرین روز عمر دنیا هرگز از در دوستی با یکدیگر در نیایند و در یک شخص جمع نشوند].

ص:۲۸۷

۹۵.یا هشام،لا تجمع هـذه الخصال إلّا لنبیّ أو وصـیّ أو مؤمن امتحن اللّه قلبه للإیمان.و أما سایر ذلک من المؤمنین فإنّ أحدهم لا یخلو من أن یکون فیه بعض هـذه الجنود من أجناد العقل حتی یسـتکمل العقل و یتخلص من جنود الجهل،فعنـد ذلک یکون فی الدرجه العلیا مع الأنبیاء و الأوصیاء علیه السّلام وفّقنا اللّه و إیّاکم لطاعته؛

ص:۲۸۸

۹۵.ای هشـام،تمـام این خصـلت ها[ی مثبت و مقبول]جز در پیامبری،جانشـین پیامبری یا مؤمنی که خداونـد قلب او را با محک ایمـان آزموده باشـد،جمع نمی شود،امـا سـایر مؤمنان از برخی از این خصـلت ها برخوردار هسـتند تا این که[به تدریـج عقل و لشکریان آن در آنان کامل شده،او]از لشکریان جهل رهایی یابند.در این صورت آن مؤمن در مرتبهٔ والای پیامبران و جانشینان پیامبران قرار خواهد گرفت.خداوند ما و شما را به بندگی اش موفق دارد. (۱)

۱- (۱)) .بحار الانوار ۲۹۶/۷۵-۳۱۹.

توحید و اساس تدبیر و برنامهٔ خداوندی

۱.از«محمّد بن ابی عمیر»نقل شده است که گفت:«بر مولایم موسی بن جعفر علیه السّلام وارد شدم و به او گفتم:ای فرزند رسول خدا[علم]توحید را به من بیاموز.

امام علیه السّلام فرمود:

یا أبا أحمد،لا تتجاوز فی التوحید ما ذکره الله-تعالی ذکره-فی کتابه فتهلك.

و اعلم أنّ اللّه تعالی واحد،أحد،صمد،لم یلد فیورث،و لم یولد فیشارك،و لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لا شریکا،و انّه الحی الذی لا یموت،و القادر الذی لا یعجز،و القاهر الذی لا یغلب،و الحلیم الذی لا یعجل،و الدائم الذی لا یبید، و الباقی الذی لا یفنی،و الثابت الذی لا یزول،و الغنی الذی لا یفتقر،و العزیز الذی لا یذل،و العالم الذی لا یجهل،و العدل الذی لا یجور،و الجواد الذی لا یبخل،و انه لا تقدره العقول و لا تقع علیه الأوهام،و لا تحیط به الاقطار،و لا یحویه مکان،و لا تدرکه الأبصار و هو یدرك الأبصار و هو اللطیف الخبیر، و لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر.

«مٰا یَکُونُ مِنْ نَجْویٰ ثَلاٰثَةٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ وَ لاٰ خَمْسَةٍ إِلاّٰ هُوَ سٰادِسُهُمْ وَ لاٰ أَدْنیٰ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْثَرَ إِلاّٰ هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ مٰا کٰانُوا» (۱)و هو الأوّل الذی لا شیء قبله، و الأخر الذی لا شیء بعده،و هو القدیم و ما سواه مخلوق محدث،تعالی عن صفات المخلوقین علوّا کبیرا؛ (۲)

ای ابو احمد،از آنچه که خداوند در کتاب خود دربارهٔ توحید فرموده،تجاوز مکن که

ص:۲۹۰

۱- ((۱)) .مجادله/۷.

۲- ((۲)) .بحار الانوار همان جا و التوحید/۸۶.

هلاک می شوی.

[حال که می خواهی دانش توحید را فراگیری]پس بدان که خداوند متعال یکی، یگانه و بی نیاز است.نه زاده است تا ارث گذارد و نه زاده شده تا شریک داشته باشد.

همسر و فرزند و شریکی نگزیده است.همو زنده ای است که هرگز نمیرد،توانایی است که ناتوان نشود،پیروزی است که مغلوب نگردد،بردباری است که شتاب نکند،جاودانه ای است که نابود نشود،ماندگاری است که فنا نپذیرد،ثابت و پایایی است که زوال نگیرد،بی نیازی است که فقیر نگردد،عزیزی است که خوار نشود، عالمی است که نادانی بدو راه نیابد،دادگری است که ستم روا ندارد،بخشنده ای است که بخل نورزد،خردها به[کنه معرفت]او نرسند و تصورات او را در نیابند، چیزی او را احاطه نکرده،جایی او را در خود ندارد،دیدگان،او را نمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد و او لطیف آگاه است و چیزی همانند او نیست و اوست که شنوا و بیناست.

[آن گاه امام کاظم علیه السّلام این آیه را تلاوت فرمود:]«هیچ گفت و گوی محرمانه ای میان سه تن نیست،مگر این که او چهارمین آن هاست،و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آن هاست،و نه کمتر از این[عدد]و نه بیشتر،مگر این که هرکجا باشند او با آن هاست»[سپس فرمود:]و او اوّلی است که چیزی پیش از او نبوده و آخری است که چیزی پس از او نخواهد بود.او قدیم[و ازلی]است و هرچه غیر او مخلوق و حادث است.حضرتش از توصیف و صفات خلق بالاتر و بسی والاتر است.

۲.از«زکریا بن عمران»از ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام نقل شده است که فرمود:

لا یکون شیء فی السماوات و لا فی الأرض إلاّ بسبع:بقضاء و قدر و اراده

و مشیئه و کتاب و أجل و إذن،فمن زعم غیر هذا فقد کذب علی اللّه أو ردّ علی اللّه-عزّ و جلّ-؛ (۱)

وجود هرآنچه که در آسمان ها و در زمین است به هفت چیز بستگی دارد:قضا،قدر، اراده،مشیت،کتاب،اجل و اذن(فرمان)،پس هرکس جز این را بگوید به یقین بر خدا دروغ بسته و بر حضرتش برگشته است.

۳.از«محمد بن حکیم»نقل است که گفت:«ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام نامه ای به پدرم نوشت که در آن آمده بود:

أنّ اللّه أعلا و أجل و أعظم من أن یبلغ کنه صفته،فصفوه بما وصف به نفسه، و کفّوا عما سوی ذلک؛ (۲)

خداوند برتر و بزرگتر از آن است که بشود به کنه صفات او پی برد،پس او را آن گونه توصیف کنید که حضرتش توصیف فرمود و از غیر آن دست بدارید.

۴.نیز امام کاظم علیه السّلام فرموده است:

«إنّ اللّه تعالی لا یشبهه شیء،أی فحش أو خنی أعظم من قول من یصف خالق الأشیاء بجسم أو صوره أو بخلقه أو بتحدید و أعضاء،تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا؛ (۳)

خدای-تبارک و تعالی-به هیچ چیز تشبیه پذیر نبوده و هیچ چیز به او شباهت ندارد.کدامین ناسزا و دشنام و درایی،بزرگتر از این که آفریدگار اشیا را به جسم، صورت اندام تشبیه کرد یا او را به جایی محدود نمود؟حضرتش از چنین توصیفی بالاتر و بسی والاتر است».

۱- (۱) .اصول کافی ۱۴۹/۱ و الخصال/۳۵۹.

۲- (۲) .اصول کافی ۱۰۲/۱.

۳- (۳) .اصول کافی ۱۰۵/۱.

نکاتی از سیره و تاریخ حیات پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله

۱.«ابن طاووس»در کتاب الطرف خود به نقل از کتاب الوصیهٔ شیخ عیسی بن مستفاد ضریه»از موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرش امام جعفر صادق علیه السّلام آورده است که فرمود:

چون رحلت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نزدیک شد،پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله انصار را خواست و فرمود:ای جماعت انصار،وقت جدایی فرا رسیده است و من خوانده شده ام و باید پاسخ بدهم.

شما نیکو مجاوری بودید و حق مجاورت را به جای آوردید،یاری کردید و نیکو یاورانی بودید،با اموال خود همدلی کردید،جماعت مسلمانان را فزونی دادید و خون خود را برای خدا فدا کردید و[بدانید که]بابت این کارها خداوند به شما پاداشی کامل خواهد داد.حال یک مورد[که دو اصل است]مانده که تمامیت یافتن کارها بدان بستگی دارد و این،اصل و تمام کار است و من میان آن دو به اندازهٔ تار مویی جدایی و تفاوت نمی بینم.هر کس یکی از آن را پذیرفته و دیگری را وانهد،منکر نخستین اصل آن بوده و خداوند[در برابر این انکار او،او را کیفر خواهد کرد و]بدل جایگزینی از او نخواهد پذیرفت.

انصار گفتند:ای رسول خدا،آن دو را چگونه بشناسیم؟مبادا-ای رسول خدا-آن ها را از ما دریغ کنی که در این صورت گمراه شده،از آیین اسلام باز خواهیم ماند[و در وادی ارتداد گم خواهید شد]،چرا که نعمت اسلام موهبتی است که از خداوند و رسول او به ما رسیده و او به وسیلهٔ تو ما را از تباهی و هلاکت وا رهانیده است، تو ابلاغ رسالت و خیرخواهی کردی و نسبت به ما مهربان بودی و بر ما دل سوزاندی.

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

آن دو،کتاب خدا و اهل بیت من هستند.پس کتاب،همان قرآن می باشد که شامل حجت،نور و برهان است.کلام خدا هماره تازه و شاداب و گواه و داوری دادگر است.ما را به حلال و حرام و احکام خدا راهنمایی می کند.در روز واپسین در محضر داوری خدا با کسانی[که احکام آن را نادیده گیرند]به احتجاج می پردازد و[در پی این احتجاج و مخاصمه]و خداوند گام های آنان را بر پل صراط می لغزاند [پس در رعایت حقوق و حدود کتاب خدا(قرآن)کوتاهی نکنید].

همچنین[حرمت]مرا[با خوش رفتاری خود]در اهل بیتم مراعات کنید که آن لطیف آگاه مرا خبر داد که:آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من(پیامبر)وارد شوند.

[بدانید]که اسلام چونان سقف است که زیر آن ستون قرار دارد و قوام و ثبات سقف به ستون وابسته است.اگر یکی از شما آن سقف را با تمام حدودش،اما بدون ستون به کار گیرد[و بدان عمل کند]،زود است که سقف بر او فرو ریزد و او را به دوزخ افکند.

ای مردم،ستون[قابل اعتماد]،ستون اسلام است،چرا که خداوند متعال فرموده است:«سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود،و کار شایسته به آن رفعت می بخشد» (۱).پس کار شایسته(عمل صالح)فرمانبرداری از امام و ولی امر و چنگ زدن به ریسمان اوست.ای مردم،[آنچه را گفتم]فهمیدید؟خدا را،خدا را، در اهل بیتم[مبادا که آنان را واگذارید و راهی جز راه آنان برگزینید]که اینان، چلچراغ پر فروغ تاریکی ها،کان دانش،چشمه های حکمت و جایگاه[آمد و شد]

۱- ((۱)) .فاطر/۱۰.

فرشتگان هستند.وصی،امانتدار و وارث من،از میان آنان است و جایگاه او نسبت به من چونان جایگاه هارون نسبت به موسی است.هان ای جماعت انصار،آیا [آنچه را که باید]ابلاغ کردم؟

هان ای حاضران گوش فرا دهید[و بدانید که]دروازهٔ خانهٔ فاطمه(س)دروازهٔ خانهٔ من و خانه اش خانهٔ من است.پس هر کس حریم آن را بشکند،حریم خداوند را شکسته و حجاب حضرت-باری تعالی-را دریده است.

عیسی می گوید:ابو الحسن کاظم علیه السّلام بسیار گریست و گفتارش قطع شد،سپس فرمود:هتك و اللّه حجاب اللّه،هتك و اللّه حجاب اللّه،هتك و اللّه حجاب اللّه...؛به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد.به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد.به خدا سوگند حجاب خدا دریده شد».

آن گاه امام کاظم علیه السّلام فرمود:پدرم از جدم محمد بن علی(امام باقر«ع»)نقل کرد که فرمود:

پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مهاجران را گرد آورد و فرمود:ای مردم،من فرا خوانده شده ام و دعوت دعوت کننده را[به زودی]پاسخ می دهم،[چرا که]مشتاق دیدار با خدای خویش و رسیدن به برادرانم(پیامبران)هستم.شما را آگاه می کنم که وصیت خود را به جانشین خود کرده،شما را همانند چهارپایان وانگذاشته و چیزی از امور شما را نادیده نگذاردم.

عمر بن خطاب برخاست و گفت:ای رسول خدا،به آنچه(آن گونه که) پیامبران پیش از تو وصیت کرده اند،وصیت نمودی؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:آری.

عمر گفت:به فرمان خدا وصیت کردی یا به فرمان(میل)خودت؟

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به عمر فرمود:

ای عمر،بنشین.به فرمان خدا وصیت کردم و او فرمان داد که از او فرمانبرداری شود و[اگر]به امر(خواستهٔ)خودم وصیت کرده و وصـی برگزیـده ام،پس[پیروی از] امر من فرمـانبرداری از خـداست و هرکس مرا نافرمـانی کنـد خـدا را نافرمانی کرده است و هرکس نافرمانی جانشـین می کنـد،نافرمانی مرا کرده است و هرکس فرمان وصـی مرا به گوش گیرد از من فرمان برده است و هرکس گوش به فرمان من بسپارد، از خدا فرمان برده است.

سپس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خشمگینانه رو به حاضران کرد و فرمود:

ای مردم،وصـیت مرا بشـنوید.هر کس به من ایمان آورده،نبوت مرا تصدیق کرده و مرا پیامبر خدا می داند[بشـنود و آگاه باشد که]او را به ولاـیت[و امامت]علی بن ابی طالب علیه السّـلام و فرمانبرداری و تصـدیق او سـفارش می کنم،زیرا ولایت او،ولایت من است و ولاـیت من،ولاـیت پروردگار من است.من رسالت خود را ابلاغ کردم، پس حاضـران،غایبان را آگاه کننـد که علی بن ابی طالب،پرچم و نشانهٔ هدایت است.

هر کس از پرچـم و نشـانه دور شـود گمراه گردد،هر کس از آن پیشـی گیرد بـه دوزخ در افتـد،هر کس از ایـن نشـانه عقب مانـده،به راست رود هلاـک شـود و چـون رو به سـوی چپ نهـد،گمراه گردد و«و توفیـق من جز به[یـاری]خـدا نیست» (۱)آیا شنیدید؟

حاضران گفتند:آری».

۲.از امام کاظم علیه السّلام روایت شد،که فرمود:

هنگامی که رسول خدا صـلّی اللّه علیه و آله وصـیت خود را به علی علیه السّـلام نمود،به او فرمود:برای این [مسؤولیت]پاسـخی فراهم کن تـا چون در محضـر خداونـد عرش قرار گرفتی در نمـانی،چرا که در آن روز دربـارهٔ حلاـل و حرام،محکم و متشـابه کتاب خـدا آن گونه که نازل شـد،دربارهٔ آنچه تو را بدان سـفارش کردم و نیز در مورد احکامی چون امر به معروف و نهی از منکر و پرهیز از آن با تو محاجّه و از تو بازخواست می کنم.

۱- ((۱)) .هود/۸۸.

همچنین از اجرای حدود خدا با شرایط آن،همهٔ احکام و امور،برپا داشتن نماز، رساندن زکات به مستحقان آن،حج خانهٔ خدا و جهاد در راه خدا از تو پرسش می کنم.ای علی،[ببین در آن روز]چه سخنی برای گفتن خواهی داشت؟

علی علیه السّلام گفت:

پدر و مادرم فدایت باد،به حرمت و منزلتی که نزد خداوند داری و نعمتی که او بر تو دارد،امید دارم که خدایم مرا[در این راه]یاری کرده،استوارم گرداند تا آن هنگام که در محضر خداوند تو را ببینم،تقصیر،سستی و افراطی[در نامهٔ عمل خود] نداشته باشم و خشم را بر چهره ات-که چهره من و چهرهٔ پدرانم و مادرانم فدای آن باد-نبینم،بلکه مرا-که پدر و مادرم فدایت باد-[آن گونه]بیابی که پیوسته و تا واپسین دم زندگی از وصیت و روش و طریقت تو پیروی کرده باشم و سپس فرزندانم چنین باشند،نه در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشیم،نه راه افراط پیموده باشیم.

امیر المؤمنین علیه السّلام می گوید:

سپس خود را بر صورت و سینهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله افکندم می گفتم:وای من و دختر و فرزندانت-که پدرم و مادرم فدایت باد-پس از تو تنها می مانیم.بزرگترین غم و اندوه من از این است که پس از تو خانه ام از خبرهای آسمان(وحی)تهی شده و جبرئیل و میکائیل را از دست می دهم و ردپایی و صدایی از آنان نخواهم دید و شنید.

در این هنگام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مدتی طولانی از هوش رفت سپس به هوش آمد.

ابو الحسن کاظم علیه السّلام می گوید:به پدرم گفتم:پس از به هوش آمدن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چه شد؟پدرم فرمود:

زنان گریه کنان بر حضرت وارد شدند.بانگ شیون برخاست و مهاجران و انصار که بر درب خانه بودند ضجه و ناله زدند.در همین حال صدایی برخاست که می گفت:

علی علیه السّلام بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شد.او می گوید:خود را بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله انداختم و او فرمود:فهم کن[دریاب]که خداوند تو را فهم و استواری دهد،هدایتت کند، توفیقت دهد،یاری ات نماید،لغزش های تو را بیامرزد و نامت را بلند آوازه کند!

برادرم بدان که این جماعت به چیزی جز من دل مشغول خواهند شد.مثل تو در میان این امت،مثل کعبه است که خداوند آن را نشانه ای برای مردم قرار داد که از دور [و نزدیک]به سوی آن می آید،ولی او به سوی آنان نمی رود.به یقین تو پرچم و نشانهٔ هدایت و فروغ دین که همان نور خداست،می باشی.سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری برانگیخت،پس از آن که بیم دادن های خداوند را به آنان ابلاغ کردم، یکایک آنان را از حقوقی که خداوند برای تو بر آنان واجب کرده و به اطاعت از تو ملزم نموده،آگاه کردم.آنان پاسخ مثبت داده و امر[امامت و وصایت]را به تو واگذاردند،اما من از گفتار نادرست آنان آگاه هستم[و می دانم پذیرش آنان قلبی نبوده بلکه ظاهری است].

پس هرگاه جان سپردم و تو از انجام وصیت های من فراغت یافتی و مرا در قبرم پنهان کردی،در خانه ات بنشین و قرآن را براساس ترتیب نزول و احکام و فرائض آن را آن گونه که آمده(به دور از تأویل)جمع آوری کن.آن گاه بدون این که ملامت ملامتگری تو را نگران و سست کند به آنچه که فرمانت دادم بپرداز.و بر تو باد به صبر در برابر[ستم ها و]آنچه بر تو روا می دارند تا این که[روز تو فرا رسد و]بر من وارد شوی». (۱)

۳.«عیسی ضریر»می گوید:«...آن گاه به موسی[الکاظم علیه السّلام]گفتم:این

۱- (۱)) .شریف رضی خصائص الائمه/۷۲ و ۷۳؛ابن طاووس الطرف/۲۵-۲۷(به نقل از خصائص الائمه/- ۷۲ و ۷۳)و بحار الانوار ۴۸۲/۲۲-۴۸۴. این خبر مانند خبر پیشین از«رساله الوصیهٔ»عیسی بن مستفاد ابو موسی ضریر بجلی بغدادی«ضعیف» خوانده شده نقل گردیده است.نک نجاشی/۲۹۷ ش ۸۰۹.

مطلب که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ابو بکر و پس از او عمر دستور دادند تا به مسجد رفته[به جای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله]امامت جماعت را به عهده گیرند؛بسیار بر سر زبان هاست و مردم آن را بازگو می کنند.

موسی مدتی دراز سر فرو افکنده،سپس فرمود:

آن گونه که می گویند نیست،اما تو ای عیسی،دربارهٔ[این]امور بسیار کاوش می کنی و جز به یافتن آن ها رضایت نمی دهی!

گفتم:پدر و مادرم فدایت باد،از آن رو می پرسم که در دینم از آن سود برده،بر دانشم افزوده شود،مبادا که[با نادانستن حقیقت]گمراه شوم و خود از گمراهی خویش بی خبر باشم.[از دیگر سو]چه کسی را همانند شما می توانم بیابم تا پرسش های مرا پاسخ دهد؟

آن گاه گفت:

چون بیماری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شدت یافت،علی علیه السّلام را فراخواند و سر بر دامن او نهاده و از هوش رفت.چون وقت نماز فرا رسید و بانگ اذان داده شد،عایشه بیرون شده،به عمر گفت:ای عمر،به سوی مسجد روانه و امامت مردم را بر عهده گیر.

عمر گفت:پدرت به این کار سزاوارتر است.

عایشه گفت:راست می گویی،اما او مردی نرمخو و آرام است و می ترسم مردم بر او یورش ببرند،پس تو به این امر بپرداز.

عمر به او گفت:

حال که محمد صلّی اللّه علیه و آله بی هوش است و به زودی به هوش نمی آید،علی نیز دل مشغول اوست و نمی تواند او را تنها بگذارد،پدرت به مسجد برود و من هر یورش و جنبشی را از او دور می کنم،چرا که بیم آن دارم اگر محمد صلّی اللّه علیه و آله به هوش بیاید،علی را برای[برگزاری]نماز جماعت به مسجد بفرستد،زیرا

مناجات شب گذشتۀ او(پیامبر)را می شنیدم که در پایان آن می گفت:نماز.

نماز.

سپس گفت:ابو بکر بیرون شد تا امامت نماز مردم را بر عهده بگیرد.مردم از حضور ابو بکر برای امامت نماز متعجب شد[ه حضور او را غیر عادی خواند]ند.

سپس بر این گمان شدند که او به فرمان رسول خدا به مسجد آمده است.

هنوز ابو بکر تکبیر نماز نگفته بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به هوش آمد و فرمود:[عمویم] عباس را فرا بخوانید.چون عباس به حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید،خود و علی علیه السّلام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به مسجد بردند و او نشسته،امامت نماز را بر عهده گرفت،سپس حضرت بر منبر قرار داده شد و این آخرین باری بود که او بر منبر نشست.همۀ مردم مدینه از مهاجران و انصار و زنان بزرگ شهر از خانه ها برآمده در مسجد حضور یافتند.آنان گریان و شیون کنان بوده،کلمۀ استرجاع(انّا للّه و انّا الیه راجعون)بر زبان داشتند.پیامبر صلّی اللّه علیه و آله زمانی سخن می گفت و گاهی خاموش می شد.

حضرت در میان خطبه اش فرمود:ای جماعت مهاجران و انصار و آنان از جن و انس در این روز و در این هنگام در این جا حضور دارند،حاضران[این گفتۀ مرا]به غایبان برسانند که:بدانید کتاب خدا را در میان شما بر جای گذاشتم؛کتابی که در بردارندۀ نور،هدایت و بیان است و خداوند از بیان هیچ چیزی در آن غافل نبوده است و این حجت خدایی من بر شماست.[و نیز] نشانۀ بزرگتر دین را در میان شما وانهادم و او وصی من علی بن ابی طالب است که نشانۀ دین،نور و هدایت می باشد.بدانید که او ریسمان خداوند[در میان مردم]است،پس همگی به او چنگ اندازند و از گردش پراکنده نشوید [که خداوند فرموده است:]«و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما باهم

دشمن بودید،خدا در دل های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همه برادر[دینی]یکدیگر شدید. (۱)

ای مردم،این،علی بن ابی طالب است که گنجینهٔ خداوند[و اندوخته ای] برای امروز و فردای شما می باشد.هرکس او را امروز و فردا(تا واپسین دم زندگی)دوست داشته،از او پیروی کند،به پیمانی که با خداوند بسته وفا کرده و وظیفهٔ خود را به انجام رسانده است و هرکس امروز و فردا با او دشمنی ورزد،روز قیامت و درحالی که حجتی و برهانی برای خداوند ندارد،کور و کر پا به عرصهٔ محشر خواهد گذارد.

ای مردم،مبادا فردا در حالی شما را ببینم که دنیا را[چونان عروس]به حجله ببرید،اما اهل بیت خود را پریشان حال،بی سامان،اندوه زده،ستمدیده و خونشان روان شده،ببینم![ای مردم،]از پیروی از گمراهی[و گمراهان و تشکیل]شورا برای[برپایی و حاکم کردن]نادانی بپرهیزید.

[ای مردم بدانید که]این امر(امامت و جانشینی)صاحبان و نشانه هایی دارد که خداوند در قرآن از آنان نام برده است و من آنچه را که بدان فرستاده شده ام به شما شناساندم و رساندم،«اما شما را بسیار مردم[بدبخت]نادانی می بینم. (۲)

مبادا پس از من کفر ورزیده،مرتد شوید و بدون شناخت و علم،کتاب خدا را تأویل و براساس هوای نفس،بدعتگزاری کنید،چرا که هربدعت و گفتاری که مخالف قرآن باشد،مردود و باطل است.

[هان ای مردم بدانید که]قرآن،پیشوای هدایت است که راهبری دارد که با حکمت و برهان و موعظهٔ نیکو،به سوی آن راهبری می کند.جانشین و ولی امر پس از من،امر قرآن را در دست دارد.او[جانشین،]وارث دانش،حکمت

۱- ((۱)) .آل عمران/۱۰۳.

۲- ((۲)) .احقاف/۲۳.

و نهـان و آشـکار من است؛همـان چیزهـایی که پیامبران قبل از من[برای جانشـینان خود]به ارث گذاشـتند.من هم ارث بر و هم اثر گذار هستم،پس مبادا که نفستان شما را فریب داده،بر شما دروغزنی کند.

ای مردم؛خـدا را.خـدا را،دربارهٔ اهل بیتم[ناظر بدانیـد]که آنان ارکان دین، چلچراغ نورافشان تاریکی ها،کان دانش انـد و علی علیه السّـلام برادر من،وارث دانش من،وزیر من،امین من و ادامه دهندهٔ امر[رسالت]من[است و هموست که]بر اساس سـنت من به پیمان من وفا کند.

[ای مردم بدانیـد که علی]نخستین گروندهٔ به من و آخرین دیدارکنندهٔ آنان با من به هنگام مرگ است و اولین کسـی است که در قیامت با من دیدار می کند،پس حاضـران[پیام مرا]به غایبان برسانند که هرکه به ناحق و بدون شایستگی و درحالی که بهتر از او در میان امت باشد،امامت و راهبری امت را به دست گیرد به یقین کفر ورزیده است.

ای مردم،هرکس بر گردن من حقی دارد این منم[آمـادهٔ مقـابله شـدن]و هر کس وعـده ای(طلـبی)دارد نزد علی بن ابی طـالب برود که او ضامن تمام آن است[و آن ها را ادا می کند]تا این که کسی را بر من حقی نباشد». (۱)

امامت و امامان از نگاه امام کاظم علیه السّلام

۱.«داوود رقّی»از«عبـد صالـح»نقـل کرده است که فرمود:«إنّ الحجه لاـ تقوم للّه علی خلقه إلّا بإمام حیّ یعرف؛ (۲)جز با وجود امامی زنده که شناخته شود،حجت خداوند بر مردم تمام نمی شود».

۱- ((۱)) .خصـائص الائمه/۷۳-۷۵(بـه نقـل از الطرف/۲۹-۳۴)و بحـار الاـنوار ۴۸۴/۲۲-۴۸۷(به نقـل از خصـائص الاـئمه/۷۳-۷۵).این خبر نیزماننـد خبر پیشـین از«رساله الوصـیهٔ»عیسـی بن مسـتفاد ابو موسـی ضـریر بجلی بغدادی«تضـعیف»شده نقل شده است.نک نجاشی/۲۹۷ ش ۸۰۹.

۲- ((۲)) .الاختصاص/۳۶۹.

۲.«علی بن راشـد»می گویـد:«ابو الحسن علیه السّـلام گفت:إن الأرض لاـ تخلوا من حجّه،و أنا و اللّه ذلک الحجه؛ (۱)زمین از حجت خالی نمی ماند و من-به خدا سوگند- همان حجت هستم».

۳.«علی بن جعفر»می گویـد:«ابو الحسن علیه السّـلام به من گفت:نحن فی العلم و الشـجاعه سواء،و فی العطایا علی قدر ما نؤمر؛ (۲)ما[خاندان]در دانش و دلاوری یکسان هستیم و در دهش و بخشش آن اندازه می دهیم که فرمان می یابیم».

۴.«هارون بن خارجه»می گوید:«ابو الحسن علیه السّلام به من گفت:

نحن المثـانی الـتی اریهـا رسـول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و نحن وجه اللّه نتقلب بین أظهرکم، فمن عرفنـا،عرفنـا و من لم یعرفنا فأمامه الیقین؛ (۳)

ما[همان]قرآنی هستیم که به رسول خـدا صـلّی اللّه علیه و آله نمایانـده شـد و ما وجه اللّه(صورت خدا)هستیم که در میان شـما زندگی می کنیم.پس هرکسی ما را بشناسد،شـناخته است و هرکس ما را نشناسد«یقین»(مرگ یا قیامت)در پیش دارد که[آن جا خواهد شناخت،اما او را سودی نبخشد].

۵.ابو الحسن،موسـی کاظم علیه السّـلام در تفسیر آیه: «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ...؛ (۴)بلکه به مردم،برای آنچه خـدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می برنـد»فرمود:نحن المحسودون؛ (۵)ماییم که مورد رشک و حسـد قرار گرفته ایم».

۶.«محمـد بن فضـیل»از ابو الحسن علیه السّـلام نقل می کنـد که:«در تفسـیر آیهٔ وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً؛ (۶)و مساجـد،ویژهٔ خـداست،پس هیـچ کس را با خـدا مخوانیـد»فرمود:هم الأوصـیاء؛[مساجد]همانا اوصـیا[ی پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله]هستند». (۷)

ص:۳۰۳

۱- ((۱)) .اصول کافی ۱۷۹/۱.

۲- ((۲)) .همان/۲۷۵.

۳- ((۳)) .البصائر/۶۶.

۴- ((۴)) .نساء/۵۴.

۵- ((۵)) .اصول کافی ۲۰۶/۱.

۶- ((۶)) .جن/۱۸.

۷- ((۷)) .اصول کافی ۴۲۵/۱.

۷.از«سیف بن عمیره»نقل شده است که:«شنیدم که عبد صالح، ابو الحسن علیه السّلام خبر مرگ یکی از شیعیان را به او می داد.با خود گفتم که او می داند شیعه اش چه زمانی می میرد[!].امام علیه السّلام گویی که خشمگین بود،فرمود:

ای ابو اسحاق،رشید هجری علم«منایا و بلایا»(مرگ ها و بلاها)را می دانست و امام،به این دانش سزاوارتر است». (۱)

۸.«معاویه»از«اسحاق»نقل می کند که گفت:«نزد ابو الحسن علیه السّلام بودم که مردی بر حضرت وارد شد.ابو الحسن علیه السّلام به او فرمود:ای فلان،تو یک ماه دیگر می میری.

با خود اندیشیدم گویی اجل و مرگ شیعیان را می داند.

امام علیه السّلام فرمود:ای اسحاق،چه چیزی را عجیب و غریب می دانید؟درحالی که رشید هجری[از نظر منزلت]مستضعف بود،اما«علم منایا و بلایا»را داشت،پس امام به این علم سزاوارتر است.سپس فرمود:ای اسحاق،دو سال دیگر خواهی مرد و خاندان و فرزندان و خانواده ات پراکنده شده،دستخوش بینوایی شدیدی خواهند شد». (۲)

۹.از علی بن جعفر علیه السّلام از برادرش[امام]موسی علیه السّلام نقل شده که:«در تفسیر آیهٔ «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ ۳؛ «و[چه بسیار]چاه های متروک و کوشک هایی(کاخ)افراشته»فرمود:البئر المعطله الإمام الصامت و القصر المشید الإمام الناطق؛چاه متروک،امام خاموش[و کنج عزلت گزیده]و کاخ های افراشته،امام گویاست». (۳)

۱۰.«یعقوب بن جعفر»برای ما نقل کرده، گفت:«در مکه،همراه

۱- ((۱)) .بصائر الدرجات/۲۴۶.

۲- ((۲)) .همان/۲۶۵.

۳- ((۴)) .اصول کافی ۴۲۷/۱ و المناقب ۱۰۷/۳ نیز روایتی همانند روایت بالا از امام صادق علیه السّلام از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله دربارهٔ علی علیه السّلام نقل شده است.

ابو الحسن علیه السّلام بودم.کسی به او گفت:تو کتاب خدا را به گونه ای تفسیر می کنی که تا به حال نشنیده ایم.

ابو الحسن علیه السّلام فرمود:

علینا نزل قبل الناس،و لنا فسر قبل أن یفسّر فی الناس،فنحن نعرف حلاله و حرامه و ناسخه و منسوخه و سفریه و حضریه و فی أی لیله نزلت کم من آیه و فیمن نزلت و فیما نزلت،فنحن حکماء اللّه فی أرضه و شهداؤه علی خلقه و هو قول اللّه-تبارک و تعالی-: سَتُکْتَبُ شَهٰادَتُهُمْ وَ یُسْئَلُونَ. (۱)

فالشهاده لنا و المسأله للمشهود علیه فهذا علم ما قد أنهیته إلیک ما لزمنی فإن قبلت فاشکر و إن ترکت فإنّ اللّه علی کل شیء شهید؛ (۲)

[بدان که قرآن]پیش از مردم بر ما نازل شده و پیش از آن که برای مردم تفسیر شود، برای ما تفسیر شده است.ما حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و[احکام]سفر و حضر آن را می شناسیم.

[همچنین]می دانیم در چه شبی چند آیه و دربارۀ چه کسی و چه چیزی نازل شده است.ما داوران خداوند در زمین و گواه بر خلقش هستیم که حضرت احدیت[در این باره]فرموده است: «سَتُکْتَبُ شَهٰادَتُهُمْ وَ یُسْئَلُونَ»؛ گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و[از آن]پرسیده خواهند شد.

پس ما گواه هستیم و آنان که بر ضدشان گواهی داده می شود،پرسیده می شوند.این، دانسته ای است که به تو رسانده و آنچه باید[در افزایش آگاهی تو]انجام دادم.حال اگر گفتۀ مرا بپذیری سپاسگزار[نعمت شناخت و تسلیم بودن]باش و اگر نپذیری به یقین،خداوند بر همه چیز گواه است».

۱- ((۱)) .زخرف/۱۹.

۲- ((۲)) .بصائر الدرجات/۱۹۸.

۱۱.«محمد بن فضیل»از ابو الحسن علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:ولایه علی علیه السّلام مکتوبه فی جمیع الأنبیاء،و لن یبعث اللّه رسولا إلاّ بنبوّه محمد صلّی اللّه علیه و آله و وصیه علی علیه السّلام؛ (۱)

ولایت علی علیه السّلام در کتاب[های آسمانی]همهٔ پیامبران نوشته شده است و تمام پیامبران برای[ابلاغ]نبوت محمد صلّی اللّه علیه و آله و ولایت علی علیه السّلام فرستاده شده اند.

۱۲.«علی بن سوید سابی»می گوید:«ابو الحسن علیه السّلام اول در نامه ای خطاب به من نوشت:

ان أوّل ما أنعی إلیک نفسی فی لیالی هذه غیر جازع و لا نادم و لا شاک فیما هو کائن مما قضی اللّه و حتم،فاستمسک بعروه الدین آل محمد-صلوت اللّه علیه و علیهم-و العروه الوثقی الوصی بعد الوصی و المسالمه و الرضا بما قالوا؛ (۲)

نخست،خبر مرگ خویش را که در همین شب ها خواهد بود به تو می دهم[و بدان] که نه بی تابی می کنم،نه پشیمانم و نه در آنچه که قضای الهی خواسته و حتمی و شدنی است،شکی[در دل]دارم.پس به دستاویز دین؛یعنی آل محمد-که درود خداوند بر او و خاندانش باد-و دستاویز محکم و استوار؛یعنی جانشین پس از جانشین چنگ بزن و به آنچه که آنان(جانشینان)گویند تن در ده و تسلیم آن باش.

۱۳.«سعید بن[ابی]سعید بلخی می گوید:«از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرمود:

خدای-عزّ و جلّ-در پی هرنمازی که این خلق می خوانند،لعن و نفرینی دارد.

گفتم فدایت:گردم،چرا؟

امام علیه السّلام فرمود:چون حق ما را انکار و[گفتار]ما را تکذیب می کنند». (۳)

ص:۳۰۶

۱- ((۱)) .اصول کافی ۴۳۷/۱.

۲- ((۲)) .قرب الاسناد/۱۴۲.

۳- ((۳)) .علل الشرایع ۲۸۹/۲ و عقاب الأعمال/۲۴۸.

۱۴.از صفوان بن یحیی نقل شده است که:«ابو الحسن اول علیه السّلام فرمود:

از زمانی که حضرت آدم علیه السّلام از دنیا رفت،خدای-عزّ و جلّ-هرگز زمین را بدون امام و راهبری که انسان ها به وسیلهٔ او به سوی خداوند[و فرمان]او هدایت شوند،وا ننهاد و همین امام،حجت بر بندگان است.هرکس او را واگذارد گمراه شده و هرکس همراه امام باشد[و فرمان او را به گوش گیرد]نجات می یابد و این،حقی است که خدای-عزّ و جلّ-به خود لازم دانسته است. (۱)

۱۵.«عبد اللّه بن قدامهٔ ترمذی»برای ما نقل کرد که:«ابو الحسن علیه السّلام می فرمود:

من شک فی أربعه فقد کفر بجمیع ما أنزل اللّه-تبارک و تعالی،أحدها:معرفه الإمام فی کل زمان و أوان،بشخصه و نعته؛ (۲)

هرکس در چهار چیز شک و تردید کند به یقین،به تمام آنچه خداوند-تبارک و تعالی-نازل فرموده،کفر ورزیده است.نخست:[شک و تردید در]شناخت امام به نام و شخص او،در هرزمان است.

۱۶.از«عمر بن یزید»نقل شده است که گفت:از ابو الحسن علیه السّلام اول شنیدم که می فرمود:من مات بغیر إمام مات میته جاهلیه،إمام حیّ یعرفه،هرکس بدون [گزینش و پذیرش]امامی زنده که او را بشناسد،بمیرد،به مرگ جاهلی مرده است.

گفتم:عبارت«امامی زنده»را از پدرت نشنیدم.

امام علیه السّلام فرمود:به خدا سوگند که[پدرم]آن را از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نقل کرد و نیز رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود:هرکس در حالی بمیرد که امامی نداشته باشد که از او بشنود و اطاعت کند،به مرگ جاهلی مرده است. (۳)

۱- ((۱)) .علل الشرایع ۲۸۹/۲ و عقاب الأعمال/۲۴۸.

۲- ((۲)) .همان/۴۱۳.

۳- ((۳)) .الاختصاص ص ۲۶۸.

۱۷.«محمد بن حکیم»می گوید:«از ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم:ممکن است که دربارۀ حکمی از حلال و حرام و موارد مورد نیاز مردم از امام پرسیده شود،اما او پاسخ آن را نداند؟

امام علیه السّلام فرمود:نه،ولی اگر بخواهد پاسخ می دهد و اگر نخواهد ندهد.این به اختیار اوست. (۱)

۱۸.از«صفوان بن یحیی»نقل شده است که گفت:«از ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم:ممکن است از امام دربارۀ حکمی از احکام حلال و حرام و سایر احکام مورد نیاز مردم پرسیده شود،اما از پاسخ آن را نداند؟

امام علیه السّلام فرمود:نه،اما ممکن است که پاسخ ندهد. (۲)

۱۹.«علی سائی»از ابو الحسن اول،موسی علیه السّلام نقل می کند که فرمود:

مبلغ علمنا علی ثلاثه وجوه:ماض و غابر و حادث فأمّا الماضی فمفسر،و أما الغابر فمزبور و أما الحادث فقذف فی القلوب،و نقر فی الاسماع و هو أفضل علمنا و لا نبیّ بعد نبینا؛ (۳)

تمام دانش ما سه وجه دارد:گذشته و موجود و حادث(که بعدها پدید می آید).گذشتۀ از آن تفسیر شده،دانش موجود،نوشته شده و علم حادث در دل ها افکنده و بر گوش ها نواخته می شود و این،برترین دانش ماست و پس از پیامبر ما پیامبری نیست.

۲۰.«محمد بن علی بن خالد جوّاز»می گوید:«بر ابو الحسن علیه السّلام که در حیاط خانه اش در«رملیه»بود وارد شدم.چون در او نگریستم در دل گفتم:پدر و مادرم فدایت باد،ای سید و سرورم،ای مظلوم،ای که حقت غصب شده و ای تحت فشار قرار گرفته،سپس به او نزدیک شده،میان دو چشم او را بوسیدم

۱- (۱) .البصائر/۴۴.

۲- (۲) .همان جا.

۳- (۳) .اصول کافی.

و نزد او نشستم.

ابو الحسن رو به من کرد و فرمود:ای پسر خالد،ما به این امر(مظلوم بودن و...) آگاهتر هستیم.پس آن را با خود نجوا مکن.

گفتم:فدایت گردم،به خدا سوگند از چنین تصوری غرضی نداشتم.

امام علیه السّلام فرمود:نحن أعلم بهذا الأمر من غیرنا و لو أردنا اذن إلینا،و إن لهولاء القوم مده و غایه لابدّ من الإنتهاء إلیها؛

ما به این امر از دیگران آگاهتریم و اگر بخواهیم از آن ما خواهد شد،اما این جماعت را مدت و فرجامی است که ناچار باید به پایان خود برسد.

گفتم:دیگر هرگز چنین چیزی(اندیشه ای)در دل نمی گذرانم.

امام علیه السّلام فرمود:هرگز بدان باز نگرد». (۱)

۲۱.«محمد بن حکیم»از ابو الحسن علیه السّلام نقل می کند که فرمود:انما هلک من کان قبلکم بالقیاس إنّ اللّه-تبارک و تعالی-لم یقبض نبیّه حتی أکمل له جمیع دینه فی حلاله و حرامه،فجاءکم مما تحتاجون إلیه فی حیاته و تستغیثون به و بأهل بیته بعد موته،و انها مصحف عند أهل بیته حتی أن فیه لارش خدش الکفّ،ثم قال:إن أبا حنیفه -لعنه اللّه-ممن یقول:قال علی،و أنا قلت؛ (۲)

آنان که پیش از شما به هلاکت رسیدند،«قیاس»[در احکام را]در پیش گرفته بودند.

خدای-تبارک و تعالی-زمانی پیامبر خود را از میان مردم برگرفت که تمام احکام دینش را از حلال و حرام کامل کرد.او تمام آنچه را که در زندگی خود بدان نیاز دارید،برای شما آورد و پس از مرگش از اهل بیت او مدد می جویید.[بدانید که]این احکام در«مصحفی»نزد اهل بیت او قرار دارد که حتی«ارش»(تاوان)خراشیدن دست در آن آمده است.سپس فرمود:

۱- (۱)) .بصائر الدرجات/۱۲۶.

۲- (۲)) .همان/۱۴۷.

«ابو حنیفه»از کسانی است که می گویند:علی چنان گفت و ما چنین می گوییم.

۲۲.از«عبد اللّه بن جندب»نقل است که:ابو الحسن علیه السّلام در نامه ای به من می نوشت:إنا لنعرف الرجل إذا رأیناه بحقیقه الإیمان و بحقیقه النفاق؛ (۱)چون در کسی بنگریم حقیقت ایمان و حقیقت نفاق او را می شناسیم(درمی یابیم).

۲۳.«حسین بن علی بن یقطین»از پدرش نقل می کند که گفت:از ابو الحسن علیه السّلام دربارۀ جزئی از حالت های عالم[و چگونگی دانش او]پرسیدم، او فرمود:نکت فی القلب،و نقر فی الأسماع و قد یکونان معا؛ (۲)حک شدن در قلب و نواخته شدن بر گوش ها و گاهی نیز هردو باهم فراهم می شوند.

جانشینی امام کاظم علیه السّلام

۱.از«حسن بن نعیم صحاف»نقل شده است که گفت:«من و هشام بن الحکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم.علی بن یقطین گفت:در حضور عبد صالح بودم که فرزندش علی بر او وارد شد.امام علیه السّلام به من فرمود:ای علی بن یقطین،این علی سرور فرزندان من است.من کنیۀ خود را به او دادم.

هشام بن الحکم با دست بر پیشانی خود کوفت و گفت:وای بر تو.چگونه چنین می گویی؟علی بن یقطین گفت:به خدا سوگند،این را همین گونه از او شنیدم.

هشام گفت:امام علیه السّلام با این عبارت،جانشین خود را در امر امامت به تو شناسانده است». (۳)

۲.«نعیم بن القابوسی»از ابو الحسن علیه السّلام نقل کرده که فرمود:علی،بزرگترین

۱- ((۱)) .همان/۲۸۸.

۲- ((۲)) .همان/۳۱۶.

۳- ((۳)) .اصول کافی ۳۱۱/۱.

و نیکوکارترین و محبوبترین فرزندانم نزد من است و او همراه من در«جفر»می نگرد(این علم را می داند)[و بدان که]جز پیامبر یا جانشین پیامبر در جفر نمی نگرد. (۱)

۳.«داوود رقی»می گوید:«به ابو ابراهیم علیه السّلام گفتم:فدایت گردم،کهنسال شدم[و بیم لغزش در شناخت امام خود دارم]،پس دست مرا بگیر و از دوزخ رهایی ام بخش.او به فرزندش ابو الحسن علیه السّلام اشاره کرده،فرمود:او پس از من امام شماست». (۲)

۴.از«محمد بن اسحاق بن عمار»نقل شده که:«به ابو الحسن علیه السّلام اول گفتم:

[به جاست که]مرا با کسی آشنا کنی تا[احکام]دینم را از او فراگیرم؟

امام علیه السّلام فرمود:

[از]این فرزندم علی[احکام دینت را بگیر].پدرم مرا با خود کنار قبر رسول خدا برد و فرمود:ای پسرکم،خدای-عزّ و جلّ-فرموده است:«من در زمین خلیفه ای از بشر خواهم گماشت» (۳)و چون خدای-عزّ و جلّ-چیزی بگوید،بدان وفا کند. (۴)

۵.از«داوود رقی»نقل است که گفت:به ابو الحسن موسی علیه السّلام گفتم:

کهنسال و پیری شده ام.از پدرت دربارهٔ جانشین او پرسیدم،تو را معرفی کرد، حال مرا با جانشین خود آشنا کن.

امام علیه السّلام فرمود:این ابو الحسن رضا[جانشین من است]. (۵)

۶.از«زیاد بن مروان قندی»(که واقفی مذهب بود)نقل شده است که گفت:«بر ابو ابراهیم وارد شدم.فرزندش ابو الحسن علیه السّلام نزد او بود.ابو ابراهیم به من فرمود:

۱- ((۱)) .همان/۳۱۲.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .بقره/۳۰.

۴- ((۴)) .اصول کافی ۳۱۲/۱.

۵- ((۵)) .همان جا.

ای زیاد،این،فرزنـدم فلان است.کتابش(نامه اش)کتاب من،گفتارش،گفتار من و پیک او پیک من است و هرچه بگوید[حجت است و]گفتهٔ او[نافذ]است. (۱)

۷.از«محمـد بن فضـیل»نقـل است که:«مخزومی(که مـادرش از نوادگان جعفر بن ابی طالب است)گفت:ابو الحسن موسـی علیه السّلام ما را فراخواند و ما در حضور او گرد آمدیم.آن گاه فرمود:آیا می دانید چرا شما را خواندم؟

گفتیم:نه.

فرمـود:گـواهی دهیـد که این فرزنـدم وصـی من،متـولی امور من و جانشـین من است.هر کس وامی بر من دارد از این فرزنـدم بگیرد و هرکس از من وعـده ای(حقی)دارد وفای به آن را از او بخواهـد و هرکس که ناچار به دیـدار من می باشد باید با نامهٔ او به دیدارم بیاید». (۲)

۸.از«حسـین بن مختار»نقل شده است که گفت:«آن هنگام که ابو الحسن علیه السّـلام در بصـره بود،نامه برای ما فرسـتاد که در آن آمـده بود:جانشـین من فرزنـد بزرگتر من است.به فلاـن چنـان دهـد،فلان چنان دهـد و به فلان چیزی ندهـد تا خود بیایم یا حکم خدا(مرگ)فرا رسد،که او هرچه خواهد همان کند. (۳)

۹.از«داوود بن زربی»نقـل شـده است که گفت:«مالی را برای ابو ابراهیم علیه السّـلام بردم.او قسـمتی از آن را گرفته،قسـمتی را باز گرداند.به او گفتم:

فدایت گردم،چرا این قسمت از مال را نزد من نهادی؟

او فرمود:صاحب این امر(منصب امامت)آن را از تو خواهد طلبید.

چون خبر وفات او(ابو الحسن موسی«ع»)رسید،ابو الحسن(رضا)فرزند او کسی را از نزد من فرستاده،آن مال را خواست و آن را به او دادم». (۴)

۱۰.از«سلیمان بن حفص مروزی»نقل شده است که گفت:«بر ابو الحسن،

۱- (۱) .همان جا.

۲- (۲) .همان جا.

۳- (۳) .همان/۳۱۳.

۴- (۴) .همان جا.

موسی بن جعفر علیه السّلام وارد شدم تا از او دربارۀ امام بعدی و جانشین حضرتش، سئوال کنم.چون نگاه حضرت بر من افتاد سخن آغاز کرده،فرمود:

ای سلیمان[بدان که]علی(رضا)فرزند و پس از من جانشین من و حجت خدا بر مردم است و این،برترین فرزندان من است.اگر پس از من بودی نزد شیعیان و پیروان من که در جست وجوی خلیفۀ پس من هستند،بر این امر گواه باش. (۱)

امام مهدی(عج)در بیان امام کاظم علیه السّلام

۱.«علی بن موسی»از پدرش موسی بن جعفر بن محمد علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:«لا یکون القائم إلاّ إمام ابن إمام و وصی ابن وصی؛ (۲)«قائم»کسی جز امام،فرزند امام و وصی،فرزند وصی نخواهد بود.

۲.«محمد بن علی بن جعفر»از برادرش موسی بن جعفر علیه السّلام نقل کرده که فرمود:چون پنجمین فرزند هفتمین[جانشین]از میان شما گم(غایب)شد،خدا را،خدا را که دینتان را نگاه دارید.مبادا کسی شما را از آن(دین)دور کند.

ای پسرکم،صاحب این امر(آخرین امام)ناچار است که تن به این غیبت دهد تا آن جا که معتقدان و قائلان به امامت او از گفته و اعتقاد خود بر می گردند.[بدان که]این آزمونی است از سوی خداوند-عزّ و جلّ-که بندگان خود را با آن می آزماید.[ای پسرکم،آگاه باش که]اگر پدران و نیاکان شما دینی بهتر از این دین می یافتند،هر آینه از آن پیروی می کردند.

گفتم:آقای من،پنجمین فرزند از هفتم کیست؟

امام علیه السّلام فرمود:ای پسرکم،عقل(اندیشۀ)شما بدان نرسد و خیال شما نتواند آن را حمل کند(بپذیرد)،اما اگر زنده بمانید او را خواهید دید. (۳)

۱- (۱)) .عیون الاخبار ۲۶/۱.

۲- (۲)) .همان ۱۳۱/۲.

۳- (۳)) .علل الشرایع ۲۳۳/۱؛اصول کافی ۳۳۶/۱ و نعمانی الغیبه/۱۵۴.

۳.«علی بن ابی حمزه»از ابو عبد اللّه(صادق)و ابو الحسن علیه السّلام نقل کرده که فرموده اند:لو قام القائم لحکم بثلاث لم یحکم بها أحد قبله:یقتل الشیخ الزانی، و یقتل مانع الزکاه و یورّث الأخ أخاه فی الأظله؛ (۱)

چون قائم[ما]قیام کند سه حکمی که سابقه نداشته صادر و اجرا می کند:زناکار کهنسال را می کشد،منع کنندهٔ زکات را می کشد و برادر را از برادرش که در«عالم ذر»با وی پیوند برادری بسته[ولی پیوند خونی و پدر و مادری ندارد]میراث برمی گرداند.

۴.از«عباس عامری قصبانی»نقل شده است که گفت:از«ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که می فرمود:صاحب این امر(مهدی)کسی است که مردم می گویند:هنوز زاده نشده است. (۲)

۵.(علی بن جعفر علیه السّلام)از برادرش موسی بن جعفر علیه السّلام نقل کرده،می گوید:

از او پرسیدم:آیهٔ قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مٰاؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِمٰاءٍ مَعِینٍ؛ (۳)

ای رسول ما،باز بگو:[ای کافران،به دیدهٔ تأمل بنگرید]که اگر آب که مایهٔ زندگانی شماست صبحگاهی همه به زمین فرو رود،کیست که باز آب گوارا را برای شما پدید آورد؟» چه تأویلی دارد؟امام علیه السّلام فرمود:[تأویل آیه این است:]اگر امام خود را گم کنید(از دست بدهید)و او را نبینید چه خواهید کرد؟ (۴)

۶.«داوود رقی»می گوید:«از ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام دربارهٔ صاحب این امر(حضرت قائم)پرسیدم،فرمود:آن گریختهٔ تنها و غریب و دور از خاندان است که انتقام خون پدر(جدش حسین علیه السّلام)را نگرفته است. (۵)

۷.از«یونس بن عبد الرحمن»نقل شده است که گفت:«بر موسی بن

۱- (۱)) .الخصال/۱۶۹.

۲- (۲)) .کمال الدین/۳۶۰.

۳- (۳)) .ملک/۳۱.

۴- (۴)) .کمال الدین/۳۶۰.

۵- (۵)) .همان/۳۶۱.

جعفر علیه السّلام وارد شدم و به او گفتم:ای فرزند رسول خدا،تویی که براساس حق قیام کرده ای؟

امام علیه السّلام فرمود:أنا القائم بالحق و لکن القائم الذی یطهّر الارض من أعداء اللّه- عزّ و جلّ-و یملأها عدلا کما ملئت جورا و ظلما هو الخامس من ولدی،له غیبه یطول أمدها خوفا علی نفسه،یرتد فیها أقوام و یثبت فیها آخرون.ثم قال علیه السّلام:طوبی لشیعتنا، المتمسکین بحبلنا فی غیبه قائمنا،الثابتین علی مولاتنا و البراءه من أعدائنا،أولئک منّا و نحن منهم،قد رضوا بنا أئمه،و رضینا بهم شیعه،فطوبی لهم،ثم طوبی لهم،و هم و اللّه معنا فی درجاتنا یوم القیامه؛

من قائم(برپادارندهٔ)به حق هستم،اما قائم(ما)کسی است که زمین را از وجود دشمنان خدا پاک کرده،همچنان که پر از ستم و بی داد شده،آن را آکنده از عدل می کند.او پنجمین فرزند من است.غیبتی طولانی دارد،چرا که بر جان خویش بیمناک است.در دورهٔ غیبت،گروهی مرتد شده،جمعی استوار می مانند.

آن گاه فرمود:خوشا به احوال شیعیان ما،همان هایی که در نبود قائم ما،چنگ در ریسمان ما انداخته،بر ولایت و دوستی ما و دشمنی با دشمنان ما استوار بمانند.آنان از ما هستند و ما از آنان هستیم.ما را به امامت پذیرفته،بدان خشنودند و ما ایشان را به عنوان شیعه خود پذیرفته،از آنان راضی هستیم.پس خوشا به احوال آنان،خوشا به احوال آنان،به خدا سوگند که ایشان در روز قیامت در درجه و مقام ما قرار دارند». (۱)

۸.از«ابو احمد،محمد بن زیاد ازدی»نقل شده است که گفت:«از سرورم موسی بن جعفر علیه السّلام دربارهٔ[تأویل]آیه «وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَهً وَ باطِنَهً؛ (۲)و نعمت های ظاهر و باطن خود را برای شما فراوان فرموده است»پرسیدم،امام علیه السّلام فرمود:

۱- (۱) .همان جا.

۲- (۲) .لقمان/۲۰.

النعمه الظاهره الإمام الظاهر،الباطنه الإمام الغائب؛نعمت ظاهر،امام ظاهر است و نعمت باطن امام غايب است.

پرسيدم:از ميان امامان كسى هست كه از ديدگان پنهان شود؟

امام عليه السّلام فرمود:نعم يغيب عن أبصار الناس شخصه،و لا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره،و هو الثانى عشر منّا،يسهّل اللّه له كلّ عسير،و يذلل له كلّ صعب، و يظهر له كنوز الارض،و يقرّب له كلّ بعيد،و يبير به كل جبّار عنيد و يهلك على يده كل شيطان مريد،ذلك ابن سيده الإماء الذى تخفى على الناس ولادته،و لا يحلّ لهم تسميته حتى يظهره اللّه-عزّ و جلّ-فيملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما؛

آرى،شخص از ديدگان پنهان مى شود،اما يادش از دل مؤمنان دور نمى ماند.او دوازدهمين[امام]از[خاندان]ماست.خداوند هرسختى را براى او آسان و هر سركشى را براى او رام،گنجينه هاى زمين را براى او آشكار،هر دورى را براى او نزديك مى كند و هر ستمگر جبار و هر شيطان نافرمان را به دست او هلاك مى كند.او فرزند بانوى كنيزكان است كه دوران جنينى اش از مردم پنهان مى ماند.بردن نام او بر آنان(مردم عصر غيبت)روا نباشد تا اين كه خداوند-عزّ و جلّ-به او فرمان ظهور دهد.پس آن هنگام است كه زمين را پس از آن كه پر از ستم و بيداد شده است،آكنده از دادگرى خواهد كرد». (1)

صحابۀ پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و امامان عليهم السّلام از نگاه امام كاظم عليه السّلام

«أسباط بن سالم»مى گويد:«ابو الحسن،موسى بن جعفر عليه السّلام فرمود:إذا كان يوم القيامه نادى مناد:أين حوارى محمد بن عبد اللّه رسول اللّه الذين لم ينقضوا العهد و مضوا عليه؟فيقوم سلمان،و المقداد و أبو ذر؛چون قيامت برپا شود،منادى ندا سر

1- ((1)) .همان/368.

می دهد:کجایند حواریون رسول خدا،محمد بن عبد اللّه؟همانان که پیمان نشکستند و بر آن استوار ماندند؟«سلمان»،«مقداد»و«ابو ذر»به پا می خیزند.

سپس ندا داده می شود:أین حواری علی بن أبی طالب علیه السّلام وصی محمد بن عبد اللّه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله،فیقوم عمرو بن الحمق الخزاعی،و محمد بن أبی بکر،و میثم بن یحیی التمار مولی بنی أسد،و أویس القرنی؛

کجایند حواریون علی بن ابی طالب،وصی و جانشین رسول خدا محمد بن عبد اللّه؟ «عمرو بن حمق خزاعی»،«محمد بن ابی بکر»،«میثم(تمار)بن یحیی»همپیمان بنی اسد و«اویس قرنی»برمی خیزند.

باز منادی ندا می دهد:أین حواری الحسن بن علی علیه السّلام ابن فاطمه بنت محمد بن عبد الّه رسول اللّه؟فیقوم سفیان بن أبی لیلی الهمدانی،و حذیفه بن اسید الغفاری؛

کجایند حواریون حسن بن علی فرزند فاطمه دخت پیامبر خدا،محمد بن عبد اللّه؟ «سفیان بن ابی لیلهٔ همدانی»و«حذیفه بن اسید غفاری»برمی خیزند.

دیگر بار ندا داده می شود:أین حواری الحسین بن علی علیه السّلام؟فیقوم کل من استشهد معه و لم یتخلف عنه؛

کجایند حواریون حسین بن علی علیه السّلام؟در این هنگام تمام کسانی که در کنار حضرتش به شهادت رسیده اند برمی خیزند و کسی از او باز نمی ماند.

بار دیگر منادی ندا سر می دهد:أین حواری علی بن الحسین علیه السّلام؟فیقوم جبیر بن مطعم،و یحیی ابن ام الطویل،و أبو خالد الکابلی،و سعید بن المسیب؛

کجایند حواریون علی بن الحسین علیه السّلام؟که«جبیر بن مطعم»،«یحیی بن ام الطویل»،«ابو خالد کابلی»و«سعید بن مسیب»برمی خیزند.

باز منادی ندا سر می دهد:أین حواری محمد ابن علی و حواری جعفر بن محمد؟ فیقوم عبد اللّه بن شریک العامری،وزراره بن أعین،و برید بن معاویه العجلی،و محمد

بن مسلم،و ابو بصیر لیث بن البختری المرادی،و عبد اللّه بن أبی یعفور،و عامر بن عبد اللّه بن جذاعه،و حجر بن زائده،و حمران بن أعین؛

کجایند حواریون محمد بن علی علیه السّلام و حواریون جعفر بن محمد علیه السّلام؟این بار«عبد اللّه بن شریک عامری»،«زراره بن اعین»،«برید بن معاویهٔ عجلی»،«محمد بن مسلم»،«ابو بصیر، لیث بن البختری سرادی»،«عبد اللّه بن ابی یعفور»،«عامر بن عبد اللّه بن جذاعه»،«حجر بن زائده»و«حمران بن اعین»بی می خیزند.

این بار منادی ندا سر داده می شود:أین سائر الشیعه مع سائر الأئمه علیه السّلام یوم القیامه فهؤلاء المتحوره أول السابقین و أول المقربین و أول المتحورین من التابعین؛

کجایند شیعیان دیگر امامان؟که این خود ساختگان و تحول یافتگان،از نخستین سبقت گرفتگان و مقربان و دگرگون شدگان از تابعین می باشند». (۱)

ایمان،کفر و شرک از نگاه امام کاظم علیه السّلام

۱.«حماد بن عمرو نصیبی»می گوید:«کسی از عالم[امام کاظم علیه السّلام]پرسید:

به من بگو که کدامین اعمال نزد خداوند برتر است؟

او فرمود:ما لا یقبل عمل إلاّ به؛آن عملی که اعمال دیگر تنها به وسیلهٔ آن پذیرفته می شود.گفت:آن عمل چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:الإیمان باللّه،الذی هو أعلی الأعمال درجه،و أسناها حظاً، و أشرفها منزله؛

ایمان به خداست که بلند مرتبه ترین اعمال،باشکوهترین بهره ها و دارای والاترین و گرامیترین منزلت هاست.

۱- (۱) .رجال کشی/۱۵.

گفتم:مرا آگاه کن که ایمان گفتاری و رفتاری است[که چنین جایگاهی دارد]یا ایمان بدون عمل؟

امام علیه السّلام فرمود:الإیمان عمل کله،و القول بعض ذلک العمل بفرض من اللّه بیّنه فی کتابه،واضح نوره،ثابته حجته،یشهد به الکتاب و یدعوا إلیه؛

ایمان همه اش عمل است و گفتار بخشی از عمل به شمار می رود که خداوند چنین خواسته و در قرآن،آن را آشکار و روشن و با حجت و برهان ثابت کرده است و کتاب خدا گواه آن است و بدان(عمل)دعوت می کند.

گفتم:آن را توصیف کن تا بفهمم.

امام علیه السّلام فرمود:إنّ الإیمان حالات و درجات و طبقات و منازل،فمنه التام المنتهی تمامه،و منه الناقص المنتهی نقصائه،و منه الزائد الراجع زیادته؛

ایمان،حالت ها،مراتب،طبقات و منازلی دارد.[گونه ای]از آن در نهایت کمال،برخی ناقص در نهایت نقصان و کاستی و برخی زیاد و در حال فزونی گرفتن است.

گفتم:آیا ایمان فزونی،کمال و کاستی می پذیرد؟

امام علیه السّلام فرمود:آری.

پرسیدم:چگونه چنین می شود؟

امام علیه السّلام فرمود:إن اللّه-تبارک و تعالی-فرض الإیمان علی جوارح بنی آدم و قسّمه علیها و فرقّه علیها،فلیس من جوارحهم جارحه إلاّ و هی موکله من الإیمان بغیر ما وکلت اختها.فمنها قلبه الذی به یعقل و یفقه و یفهم و هو أمیر بدنه الذی لا تورد الجوارح و لا تصدر الاّ عن رأیه و أمره،و منها یداه اللتان یبطش بهما و رجلاه اللتان یمشی بهما و فرجه الذی الباه من قبله و لسانه الذی ینطق به الکتاب و یشهد به علیها،و عیناه اللتان یبصر بهما،و أذناه اللتان یسمع بهما.و فرض علی القلب غیر ما فرض علی اللسان و فرض علی اللسان غیر ما فرض علی العینین و فرض علی العینین غیر

ما فرض علی السمع و فرض علی السمع غیر ما فرض علی الیدین و فرض علی الیدین غیر ما فرض علی الرجلین و فرض علی الرجلین غیر ما فرض علی الفرج و فرض علی الفرج غیر ما فرض علی الوجه،

خدای-تبارک و تعالی-[پذیرش]ایمان را بر تمام جوارح و اعضای بدن آدمی زاده واجب گرداند و آن را بر اعضای بدن تقسیم کرده،هریک را بهره ای از ایمان داد و هریک از اعضای انسان به گونه ای از ایمان مأمور شده که دیگر عضو،بدان مأمور نشده است.

[مثلا-]از آن جمله قلب انسان است که می اندیشد،فرا می گیرد و می فهمد و فرمانروایی بر تمام اعضا و جوارح را در اختیار دارد و هیچ عضوی بدون فرمان او کاری انجام نمی دهد.

دیگری دست انسان است که بدان قدرت نمایی کرده،حریف را از پای درمی آورد و دو پای اوست که با آن دو عضو راه می رود.عضو دیگر فرج(دستگاه آمیزش)اوست که میل جنسی از آن،برمی خیزد،دیگر عضو،زبان اوست که کتاب به وسیلهٔ آن گویا می شود و این عضو علیه اندام ها گواهی دهد و چشمان که با آن می بیند و گوش ها که با آن می شنود.

[بنابراین و به حسب تفاوت کارآیی اعضا،مسؤولیت های آن نیز متفاوت مثلا]بر قلب چیزی واجب شده که بر زبان واجب نشده،بر زبان چیزی واجب گشته که بر چشم واجب نگردیده،بر چشم چیزی واجب شده که بر گوش واجب نشده است.بر گوش چیزی تکلیف شده که دست بدان مکلف نشده و بر دست امری واجب گردیده که برپا واجب نشده و وظیفه پا غیر از وظیفهٔ فرج و وظیفهٔ فرج غیر از وظیفه چهره است.

فأمّا ما فرض علی القلب من الإیمان فالاقرار و المعرفه و التصدیق و التسلیم و العقد و الرضا بأن لا آله إلاّ اللّه وحده لا شریک له،أحدا،صمدا،لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و أن محمدا صلّی اللّه علیه و آله عبده و رسوله.

[در این جا امام کاظم علیه السّلام به شرح وظایف اعضای انسان پرداخته فرمود:]اما ایمانی که بر

قلب واجب شده این است که اعتراف و شناخت داشته باشد و تصدیق کند و تسلیم شود و عزم جزم کند و بپذیرد که:خدایی جز خدای یگانه و بی شریک نیست.یکتا و بی نیاز است و همسری و فرزندی برنگزیده و محمد صلّی اللّه علیه و آله بنده و رسول اوست». (۱)

۲.امام موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرانش از پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود:«ما من شیء أحب إلی اللّه تعالی من الإیمان به،و العمل الصالح، و ترک ما أمر به أن یترکه؛ (۲)

محبوب ترین چیز نزد خداوند از ایمان به حضرتش و عمل صالح و ترک آنچه که حضرتش به ترک آن امر فرموده،می باشد».

۳.«فضیل»می گوید:«به ابو الحسن علیه السّلام گفتم:کدام یک از واجباتی که خداوند بر بندگان مقرر فرموده،برای تقرب به حضرتش برتر است؟

امام علیه السّلام فرمود:أفضل ما یتقرب به العباد إلی اللّه طاعه اللّه و طاعه رسوله،و حب اللّه و حب رسوله صلّی اللّه علیه و آله و أولی الأمر،و کان أبو جعفر علیه السّلام یقول:حبنا إیمان و بغضنا کفر؛ (۳)

برترین چیزی که بندگان،به وسیلۀ آن به خداوند نزدیک می شوند،فرمانبرداری از خداوند و از پیامبر او و دوست داشتن خداوند و پیامبر او و«اولو الأمر»است.

ابو جعفر[باقر]علیه السّلام می گفت:دوستی ما ایمان و دشمنی با ما کفر است».

۴.«ابراهیم بن ابی بکر»می گوید:«شنیدم که ابو الحسن موسی علیه السّلام می فرمود:إنّ علیا باب من أبواب الهدی،فمن دخل من باب علی کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا،و من لم یدخل فیه و لم یخرج منه کان فی الطبقه الذین للّه فیهم المشیئه؛ (۴)

۱- ((۱)) .اصول کافی ۳۸/۲.

۲- ((۲)) .بحار الانوار ۲۰۸/۷۱.

۳- ((۳)) .المحاسن،۱۵۰/.

۴- ((۴)) .اصول کافی ۳۸۸/۲.

به درستی که علی علیه السّلام دری از درهای هدایت است.پس هرکه از این دروازه درون شود مؤمن است،هرکس از این دروازه بیرون رود کافر است و هرکس از آن داخل یا بیرون نشود در طبقهٔ(شمار)کسانی است که خداوند را در[آفرینش]آنان مشیت[و حکمت]است».

۵.از«بکر بن موسی واسطی»آمده است که گفت:«از ابو الحسن، موسی علیه السّلام دربارهٔ شرک و کفر و این که کدام پیش تر بوده،پرسیدم.امام علیه السّلام فرمود:ما عهدی بک تخاصم الناس؛به یاد ندارم که با مردم مخاصمه(جدال)کنی!

گفتم:هشام بن الحکم مرا دستور داد تا از شما در این باره سؤال کنم.

امام علیه السّلام فرمود:الکفر أقدم و هو الجحود،قال لإبلیس أَبىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كٰانَ مِنَ الْكٰافِرِينَ (۱)؛

کفر پیشینه دارتر است،چرا که انکار است[و خداوند]دربارهٔ ابلیس فرموده:مگر ابلیس که ابا و تکبر ورزید و از گروه کافران گردید». (۲)

۶.از«حسین بن الحکم»نقل شده است که گفت:«نامه ای به عبد صالح علیه السّلام نوشته یادآوری کردم که دچار«شک»شده ام،چرا که حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز عرضه داشته بود: رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتىٰ؛ (۳)

پروردگارا،به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد»و من دوست دارم چیزی به من بنمایانی[تا از این شک رها شوم].

امام علیه السّلام در پاسخ نوشت:إن إبراهیم کان مؤمنا و أحب أن یزداد إیمانا،و أنت شاک و الشاک لا خیر فیه؛به یقین،ابراهیم علیه السّلام مؤمن بود و دوست می داشت[با دیدن دلیل و برهانی الهی]ایمانش فزونی گیرد،در حالی که تو دستخوش شک هستی و در انسان گرفتار شک،خیری نیست.

۱- ((۱)) .بقره/۳۴.

۲- ((۲)) .تفسیر عیاشی ۳۴/۱.

۳- ((۳)) .بقره/۲۶۰.

و نیز نوشت:إنّما الشک ما لم یأت الیقین فإذا جاء الیقین لم یجز الشک...إن اللّه- عزّ و جلّ-یقول: وَ مٰا وَجَدْنٰا لِأَکْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنٰا أَکْثَرَهُمْ لَفٰاسِقِینَ (۱)قال:

نزلت فی الشاک؛

زمانی شک جایی دارد که یقین حاصل نشده باشد و چون یقین آمد دیگر شک روا نباشد.خدای-عزّ و جلّ-فرموده است:«اکثر مردمان را در عهد استوار ندیدیم،بلکه بیشتر را عهدشکن و بزهکار یافتیم».امام علیه السّلام فرمود:این آیه در مورد شکاک نازل شده است». (۲)

۷.«محمد بن سنان»از«ابو خدیجه»نقل کرده که گفت:«بر ابو الحسن علیه السّلام وارد شدم،به من فرمود:إنّ اللّه-تبارک و تعالی-أیّد المؤمن بروح منه تحضره فی کل وقت یحسن فیه و یتقی،و تغیب عنه فی کل وقت یذنب فیه و یعتدی.فهی معه تهتز سرورا عند احسانه و تسیخ فی الثری عند اساءته.فتعاهدوا عباد اللّه نعمه بإصلاحکم أنفسکم تزدادوا یقینا و تربحوا نفیسا ثمینا،رحم اللّه امرئ همّ بخیر فعمله أو همّ بشر فارتدع عنه،ثمّ قال:نحن نؤیّد الروح بالطاعه للّه و العمل له؛

خدای-تبارک و تعالی-مؤمن را به روحی از جانب خود یاری کرده است.هرگاه مؤمن احسان کند و پرهیزگاری در پیش گیرد،آن روح نزدش حضور یابد و چون دست به گناهی بیالاید و از حد درگذرد،آن روح از وی دور شود.آن روح همراه مؤمن است،پس هرگاه احسانی کند،روح از خوشحالی به اهتزار(رقص)درآید و چون کاری بد از او سر زند،روح در خاک فرو رود.پس ای بندگان خدا،نعمت های حضرتش را با اصلاح خود پاس دارید تا یقین شما فزونی گیرد و سودی پر بها به دست آورید.

خدای رحمت کند بنده ای را که چون آهنگ کار نیک کند،آن را به انجام رساند و چون عزم کار بد کند از آن باز ایستد.

۱- ((۱)) .اعراف/۱۰۲.

۲- ((۲)) .اصول کافی ۳۹۱/۲.

آن گاه فرمود:ما با فرمانبرداری از خدا و کار برای[رضای]حضرتش آن روح را تأیید و یاری می کنیم». (۱)

گناهان از نگاه امام کاظم علیه السّلام

۱.از ابو الحسن علیه السّلام نقل است که فرمود:حق علی اللّه أن لا یعصی فی دار إلاّ أضحاها للشمس حتی تطهرها؛ (۲)

حق است بر خدا(به یقین)هر خانه ای که در آن نافرمانی حضرتش شود آن را در معرض خورشید قرار دهد(ویران کند)تا از[آلودگی گناه]پاک شود.

۲.از«ابن عرفه»از امام کاظم علیه السّلام نقل شده که فرمود:«إنّ للّه-عزّ و جلّ-فی کل یوم و لیله منادیا ینادی:مهلا مهلا عباد اللّه عن معاصی اللّه،فلو لا بهائم رتّع،وصبیه رضّع،و شیوخ رکّع،لصبّ علیکم العذاب صبا،ترضّون به رضّا؛ (۳)

خدای-عزّ و جلّ-در هرروز و شب ندادهنده ای دارد که ندا در می دهد:آرام،آرام،ای بندگان خدا از[تن دادن به]گناهان[خودداری کنید]که اگر نبودند چهارپایان چرنده، شیرخوارگان و کهنسالان در حال رکوع(عبادت)هر آینه عذابی بر شما فرو می ریخت که در هم می شکستید.

۳.از«ابن محبوب»نقل شده است که گفت:«یکی از یاران و اصحاب ما نامه ای به ابو الحسن علیه السّلام نوشته،به من داد[تا به او برسانم]که در آن از گناهان کبیره و شمار آن پرسیده بود،امام علیه السّلام پاسخ داد:

من اجتنب ما وعد اللّه علیه النار کفّر عنه سیئاته اذا کان مؤمنا.و السبع الموجبات:

قتل النفس الحرام،و عقوق الوالدین،و أکل الربا،و التعرب بعد الهجره،و قذف

۱- ((۱)) .همان/۲۶۸.

۲- ((۲)) .همان/۲۷۲.

۳- ((۳)) .همان/۲۷۶.

المحصنات،و أكل مال اليتيم،و الفرار من الزحف؛ (۱)

هرکس که مؤمن باشد و از آنچه خداوند بر انجام آن وعدهٔ دوزخ داده دوری کند،خداوند گناهان او را بپوشاند و نادیده گیرد.آن گناهان که مرتکب آن مستوجب دوزخ می شود هفت مورد است:کشتن بی گناه،عقوق والدین،رباخواری،تعرّب پس از هجرت(ترک سرزمین اسلامی و رفتن به سرزمین کفر)،تهمت ناپاکی به زنان پاکدامن زدن،خوردن مال یتیم و فرار از جهاد.

۴.«محمد بن حکیم»می گوید:«از ابو الحسن علیه السّلام پرسیدم:گناهان کبیره انسان را از[حفاظ و دایرهٔ]ایمان بیرون می کند؟

امام علیه السّلام فرمود:نعم و مادون الکبائر،قال:قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:لا یزنی الزانی و هو مؤمن و لا یسرق السارق و هو مؤمن؛ (۲)

آری و غیر از گناهان کبیره[نیز چنین می کند].آن گاه فرمود:پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود:آن کس که زنا می کند[در آن حالت]مؤمن نیست و آن کس که دزدی می کند[در آن حالت] مؤمن نیست.

۵.از«سماعه»نقل شده است که گفت:«از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرمود:لا تستکثروا کثیر الخیر و لا تستقلوا قلیل الذنوب،فإن قلیل الذنوب یجتمع حتی یکون کثیرا،و خافو اللّه فی السر حتی تعطوا من أنفسکم النصف؛ (۳)

نیکی زیاد را فراوان مشمارید و گناه اندک را کم مپندارید،چرا که گناهان اندک(خرد) جمع می شوند تا این که زیاد می گردند.آن چنان در نهان از خدا بترسید که[چون داوری کنید و نعمت های خدا و گناه خویش را با یکدیگر بسنجید خود را گناهکار دیده،]به انصاف داوری کنید.

۶.«علی بن جعفر علیه السّلام»از ابو الحسن علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:حرّمت

۱- ((۱)) .همان جا.

۲- ((۲)) .بحار الانوار ۲۳۳/۷۴.

۳- ((۳)) .اصول کافی ۲۳۵/۷۴.

الجنه علی ثلاثه:النّمام،و مدمن الخمر،و الدیوث و هو الفاجر؛ (۱)

بهشت بر سه کس حرام شده است:سخن چین،دائم الخمر و دلال محبت(آن که میان زن و مرد نامحرم برای کامجویی به حرام جمع کند).

نگاه داشتن زبان در بیان امام کاظم علیه السّلام

۱.«عثمان بن عیسی»از ابو الحسن علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:«إن کان فی یدک هذه شیء فإن استطعت أن لا تعلم هذه فافعل؛

اگر در این دستت چیزی داری و بتوانی آن را از دست دیگرت پنهان کنی،پس چنان کن.

عثمان بن عیسی می گوید:عده ای که در آن جا بودند از پراکندن و آشکار کردن سخن ها و رازها گفت و گو به میان آوردند،امام علیه السّلام فرمود:إحفظ لسانک تعزّ،و لا تمکّن الناس من قیادک فتذل رقبتک؛

افسار زبان خویش محکم گیر تا عزیز شوی و[با آشکار کردن راز خود]گریبان خود را به دست مردم مده که خوار می شوی». (۲)

همو می گوید:«نزد ابو الحسن علیه السّلام بودم کسی به او گفت:مرا سفارشی کن.

امام علیه السّلام فرمود:إحفظ لسانک تعزّ،و لا تمکّن الناس من قیادک فتذل رقبتک؛

افسار زبان خویش محکم گیر تا عزیز شوی و[با آشکار کردن راز خود]گریبان خود را به مردم مده که خوار می شوی». (۳)

۲.«موسی بن اسماعیل بن موسی به جعفر علیه السّلام»از پدرش از پدرانش از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود:رحم اللّه عبدا قال خیرا فغنم،أو سکت عن سوء فسلم؛ (۴)

خدا رحمت کند کسی را که سخنی نیکو گفت و سود کرد یا از گفتن بد خموش شد

۱- (۱)) .معانی الاخبار/۲۴۳.

۲- (۲)) .اصول کافی ۲۲۵/۲.

۳- (۳)) .همان ۱۱۳/۲.

۴- (۴)) .بحار الانوار ۲۹۳/۷۱.

و جان به سلامت برد.

۳.نیز«موسی بن اسماعیل»از پدرش از پدرانش نقل می کند که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرمود:«الرجل الصالح یجی بخبر صالح،و الرجل السوء یجی بخبر سوء؛ (۱)

مرد صالح،خبر نیکو(گفته های پسندیده)آورد و مرد بد،خبر بد(سخن فتنه انگیز)دهد».

۴.«ابان»از«یحیی الأزرق»نقل کرده است که:«ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود:

من ذکر رجلا-فی خلفه بما هو فیه ممّا عرفه الناس لم یغتبه،و من ذکره من خلفه بما هو فیه ممّا لا یعرفه الناس اغتابه،و من ذکره بما لیس فیه فقد بهته؛ (۲)

هرکس در نبود کسی چیزی از او بگوید که در او هست و مردم آن را می دانند،او را غیبت نکرده است و اگر چیزی از او بگوید که در او هست،اما مردم آن را نمی دانند،او را غیبت کرده است،اما اگر چیزی از او بگوید که در او نیست به یقین بر او تهمت زده است».

۵.«عبد المؤمن انصاری»می گوید:«بر موسی بن جعفر علیه السّلام وارد شدم و«محمد بن عبد اللّه جعفری»را نزد حضرت دیدم.به او لبخند زدم.امام علیه السّلام فرمود:أتحبه؛آیا او را دوست می داری؟

گفتم:آری و او را تنها به جهت شما دوست می دارم.

امام علیه السّلام فرمود:هو أخوک و المؤمن أخو المؤمن لأمه و لأبیه،و ان لم یلده أبوه.

ملعون من اتهم أخاه،ملعون من غش أخاه،ملعون من لم ینصح أخاه،ملعون من اغتاب أخاه؛

او برادر توست و مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است هرچند آن دو او را نزاده باشند.

کسی که به برادر خود بدگمان باشد و او را متهم کند ملعون است.کسی که برادر خود را فریب دهد و با او نیرنگ کند ملعون است.کسی که خیرخواه برادر خود نباشد ملعون است.کسی که

۱- (۱)) .همان جان.

۲- (۲)) .اصول کافی ۳۵۸/۲.

برادر خود را غیبت کند ملعون است.[آن گاه فرمود:]امام صادق علیه السّلام فرموده است:

إیاک و الغیبه فإنها إدام کلاب النار؛از غیبت بپرهیز که غیبت،خوراک سگان دوزخ است». (۱)

۶.«عبد اللّه بن عبد الرحمن»از ابو الحسن علیه السّلام از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود:«إرکبوا و ارموا و إن ترموا أحب إلیّ من أن ترکبوا؛

اسب سواری کنید و تیر بیندازید[و بدانید]اگر تیراندازی کنید برای من خوشایندتر است از این که سوارکاری کنید.

سپس فرمود:کل أمر للمؤمن باطل إلاّ فی ثلاث:فی تأدیبه الفرس،و رمیه القوس، و ملاعبته إمرأته،فإنهن حق.إن اللّه لیدخل بالسهم الواحد الثلاثه الجنه:عامل الخشب، المقوی به فی سبیل اللّه،و الرامی به فی سبیل اللّه؛

هر کاری[جز مسائل اصلی زندگی]که از مؤمن سر زند بیهوده است،مگر سه کار:تربیت اسب،تیراندازی و شوخی و بازی با همسر،چرا که این ها حقی است[که بر مؤمن بایسته است].خداوند با یک تیر[ی که در راه خدا از چلهٔ کمان رها شود]سه کس را وارد بهشت می کند:آن که چوب تیر را فراهم آورده،آن که در راه خدا تیر را در اختیار جنگجو[ی در راه خدا]گذارده و آن که در راه خدا تیر را رها کند». (۲)

امر به معروف و نهی از منکر در نگاه امام کاظم علیه السّلام

۱.از«محمد بن عمر بن عرفه»می گوید:«از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که می فرمود:لتأمرنّ بالمعروف و لتنهنّ عن المنکر أو لیستعملنّ علیکم شرارکم فیدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم؛ (۳)

امر به معروف کنید و از منکر باز دارید یا[که در غیر این صورت]اشرار شما بر شما

۱- ((۱)) .التهذیب ۱۷۵/۶.

۲- ((۲)) .التهذیب ۱۷۵/۶.

۳- ((۳)) .اصول کافی ۵۶/۵ و التهذیب ۱۷۶/۶.

گمارده(حاکم)خواهند شد،آن گاه خوبان شما دعا می کنند و دعایشان مستجاب نمی گردد».

۲.موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرانش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود:

«لا یأمر بالمعروف و لا ینهی عن المنکر إلاّ من کان فیه ثلاث خصال:رفیق بما یأمر به، رفیق فیما ینهی عنه،عدل فیما یأمر به،عدل فیما ینهی عنه،عالم بما یأمر به،عالم بما ینهی عنه؛ (۱)

کسی[باید]امر به معروف و نهی از منکر کند که سه خصلت داشته باشد:در امر به معروف و نهی از منکر کردن،نرمخو و مهربان باشد،در امر به معروف و نهی از منکر درستکار و خوشنام باشد و به امر به معروف و نهی از منکر[و شرایط و حدود آن]عالم و آگاه باشد».

۳.نیز موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرش از پدرانش از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود:«من یشفع شفاعه حسنه أو أمر بمعروف أو نهی عن منکر أو دلّ علی خیر أو أشار به فهو شریک،و من أمر بسوء أو دلّ علیه أو أشار به فهو شریک؛ (۲)

هرکس شفاعتی(میانجگیری)نیکو کرده یا امر به معروف و نهی از منکر کند یا به کار خیری راهنمایی نموده و به[انجام]آن وادارد،در[پاداش]آن شریک است و هرکس به بدی فرمان دهد یا به آن راهنمایی کند و به[انجام]آن وادارد،در[کیفر]آن شریک است».

شهید و مجاهد در راه خدا از نگاه امام کاظم علیه السّلام

۱.موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرش از پدرانش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که فرمود:«إنّ فوق کل برّ برّا حتی یقتل الرجل شهیدا فی سبیل اللّه،و فوق کل عقوق عقوقا حتی یقتل الرجل أحد والدیه؛ (۳)

بالاتر از هرنیکی،نیکی است تا این که انسان در راه خدا شهید شود و بالاتر از هربدی

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۸۷/۱۰۰.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .همان/۱۵.

و سرکشی،بدی و سرکشی است تا این که انسان پدر یا مادر خود را بکشد».

۲.نیز حضرتش از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود:«خیول الغزاه فی الدنیا هی خیولهم فی الجنه؛ (۱)

اسب جنگجویان[در راه خدا]در این دنیا،همانا مرکب آنان در بهشت خواهد بود».

۳.و نیز از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود:«حمله القرآن عرفاء أهل الجنه،و المجاهدون فی اللّه تعالی قوّاد أهل الجنه،و الرسل سادات اهل الجنه، (۲)

حاملان(حافظان)قرآن،تاجداران اهل بهشت،مجاهدان در راه خدا سرداران اهل بهشت و پیامبران،مهتران و سروران اهل بهشت هستند».

۴.نیز حضرتش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که فرمود:«دعا موسی و أمّن هارون و أمّنت الملائکه،فقال اللّه سبحانه:استقیما فقد اجیبت دعوتکما،و من غزا فی سبیلی استجبت له إلی یوم القیامه؛ (۳)

موسی دعا کرد و هارون آمین گفت و فرشتگان نیز آمین گفتند.خداوند سبحان[خطاب به آن دو]فرمود:هر دو به راه مستقیم[توحید و خداپرستی]باشید که دعای شما را مستجاب کردم و هرکس در راه من بجنگد دعای او را مستجاب کنم[و این سنت]تا روز قیامت[باشد].

۵.همچنین از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که فرمود:«کل نعیم مسؤول عنه یوم القیامه إلاّ ما کان فی سبیل اللّه تعالی؛ (۴)

از هرنعمتی[که به انسان داده شده]روز قیامت بازخواست می شود،مگر آنچه را که در راه خدا[هزینه شده]باشد».

۶.نیز امام کاظم علیه السّلام از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود:«إنّ أبخل

۱- (۱) .همان جا.

۲- (۲) .همان جا.

۳- (۳) .همان جا.

۴- (۴) .همان جا.

الناس من بخل بالسلام،و أجود الناس من جاد بنفسه و ما له فی سبیل اللّه؛ (۱)

به یقین بخیل ترین مردم کسی است که در[گفتن]«سلام»بخل ورزد و بخشنده ترین مردم کسی است که جان و مال خود را در راه خدا بخشد».

۷.و نیز از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده است که فرمود:«أوصی امتی بخمس:بالسمع و الطاعه و الهجره و الجهاده و الجماعه،و من دعا بدعاء الجاهلیه فله حثوه من حثی جهنم؛ (۲)

امت خود را به[رعایت]پنج چیز سفارش می کنم:شنیدن[حق]،فرمان بردن[از آن]، هجرت[به منظور پیوستن به جمع مسلمانان و فزونی بخشیدن به شمار آنان]،جهاد و[همراهی با]جماعت[مؤمنان و پرهیز از تفرقه].هرکس شعار جاهلیت سر دهد سوراخی از سوراخ های جهنم برای(جای)او باد».

غنیمت ها از نظر امام کاظم علیه السّلام

۱.از امام کاظم علیه السّلام روایت شده است که فرمود:«یؤخذ الخمس من الغنائم فیجعل لمن جعله اللّه-عزّ و جلّ-و یقسّم أربعه أخماس بین من قاتل علیه و ولی ذلک، قال:و للإمام صفو المال أن یأخذ الجاریه الفارهه و الدابّه الفارهه و الثوب و المتاع ممّا یحب و یشتهی فذلک له قبل قسمه المال و قبل اخراج الخمس؛

خمس(یک پنجم)غنیمت ها را برگرفته،برای کسانی که خداوند-عزّ و جلّ-مقرر فرموده هزینه می شود و بقیه غنیمت ها(چهار پنجم)میان جنگجویان و متولی تدارک جنگ تقسیم می شود.سپس فرمود:برگزیدهٔ غنایم از آن امام است به این ترتیب که پیش از تقسیم غنایم و خارج کردن خمس،کنیز زیبا،چارپای راهوار،جامه و کالاهایی را که دوست می دارد

۱- (۱) .همان جا.

۲- (۲) .همان جا.

برای خود برمی دارد.

سپس امام کاظم علیه السّلام فرمود:و لیس لمن قاتل شیء من الأرضین و لا ما غلبوا علیه الاّ ما احتوی علیه العسکر،و لیس للأعراب من الغنیمه شیء و إن قاتلوا مع الإمام لأن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله صالح الأعراب أن یدعهم فی دیارهم و لا یهاجروا علی أنه إن دهم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من عدوّه دهم أن یستفزّهم فیقاتل بهم و لیس لهم فی الغنیمه نصیب و سنّه جاریه فیهم و فی غیرهم.و الأرض التی أخذت عنوه بخیل أو رکاب فهی موقوفه متروکه فی یدی من یعمرها و یحییها و یقوم علیها علی ما یصالحهم الوالی علی قدر طاقتهم من الحق النصف و الثلث و الثلثین،علی قدر ما یکون لهم صالحا و لا یضرهم؛

جنگجویان حقی از زمین و آنچه در منطقهٔ تحت تصرف آنان است ندارند،مگر آنچه را که لشکریان بر آن دست یافته اند.اعراب نیز از غنایم بهره ای ندارند،اگرچه در کنار امام علیه السّلام جنگ کرده باشند،زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با اعراب بر این امر مصالحه کرد که آنان در سرزمین خود بمانند و هجرت نکنند،مشروط بر این که اگر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از سوی دشمن مورد حملهٔ ناگهانی دشمن قرار گرفت،اعراب را به جنگ با آن گسیل دارد و با همراهی آنان به جنگ با دشمن بپردازد،اما سهمی از غنیمت نداشته باشند و سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دربارهٔ آنان و غیر آنان جاری است.

اما زمینی که به زور و چیرگی و تاختن اسب گرفته شده باشد براساس مصالحهٔ والی و توان آبادکنندهٔ آن،در قبایل نصف،یک سوم یا دو سوم عایدات،به گونه ای که به عاملان بر آن زمین زیان نرسد و مصلحت آنان در نظر گرفته شود،در اختیار ایشان می ماند». (۱)

ص:۳۳۲

۱- ((۱)) .اصول کافی ۴۴/۵.

کار و امور معیشتی از نگاه امام کاظم علیه السّلام

۱.«حسن بن علی بن ابی حمزه»از پدرش نقل کرده است که گفت:

«ابو الحسن علیه السّلام را دیدم که بر زمین خود کار می کرد و هردو پایش از عرق خیس شده بود.به او گفتم:فدایت گردم مردان(کارگران)کجایند؟[تا به این کار بپردازند].

امام فرمود:یا علی،قد عمل بالید من هو خیر منّی فی أرضه و من أبی؛

کسی بر زمین خویش کار کرد که از من و پدرم بهتر و برتر بود.

گفتم:او چه کسی بود؟

امام علیه السّلام فرمود:رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و امیر المؤمنین و آبائی علیهم السّلام،کلهم کانوا قد عملوا بأیدیهم،و هو من عمل النبیین و المرسلین و الأوصیاء و الصالحین؛

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،امیر المؤمنین و پدرانم.آنان همگی با دست خویش کار می کردند و این، کار پیامبران،فرستادگان،جانشینان آنان و صالحان است. (۱)

۲.از«موسی بن بکر»نقل شده است که گفت:«ابو الحسن علیه السّلام به من فرمود:

من طلب هذا الرزق من حلّه لیعود به علی عیاله و نفسه کان کالمجاهد فی سبیل اللّه- عزّ و جلّ-فإن غلب علیه ذلک،فلیستدن علی اللّه-عزّ و جلّ-و علی رسوله ما یقوت به عیاله.فإن مات و لم یقضه کان علی الإمام قضاؤه،فإن لم یقضه کان علیه وزره إنّ اللّه تعالی یقول: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاکِینِ وَ الْعَامِلِینَ عَلَیْهَا وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقَابِ»؛ ۲

هرکس از راه حلال در پی این روزی باشد تا آن را برای خود و عیال خود هزینه کند، همانند مجاهد در راه خداست و اگر نتوانست چیزی به دست آورد به حساب خداوند

۱- (۱)) .همان/۷۵ و الفقیه ۱۶۲/۳.

و پیامبرش به اندازهٔ قوت عائله خود وام بگیرد.هرگاه پیش از ادای دین از دنیا برود،پرداختن آن بر عهدهٔ امام است و اگر امام آن را ادا نکند گناهش بر او نوشته می شود.خدای متعال می فرماید:«صدقات،تنها به تهی دستان و بینوایان و متصدیان[گردآوری و تقسیم]آن، و کسانی که دلشان به دست آورده می شود،و در[راه آزادی]بردگان و وامداران اختصاص دارد»و چنین فردی بی نوا و بدهکار[و مشمول آیهٔ یاد شده]است.

۳.امام کاظم علیه السّلام از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود:«طوبی لمن أسلم و کان عیشه کفافا و قوله سدادا؛ (۱)

خوشا به حال آن که مسلمان شده،زندگی اش او را بسنده و گفتارش حق و درست باشد.

۴.نیز از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که فرمود:«اللّهم ارزق محمدا و آل محمّد و من أحب محمدا و آل محمّد العفاف و الکفاف،و ارزق من أبغض محمّدا و آل محمّد کثره المال و الولد؛ (۲)

بار خدایا،به محمد صلّی اللّه علیه و آله و خاندانش و آنان که محمد صلّی اللّه علیه و آله و خاندانش را دوست دارند عفاف(پاکدامنی)و کفاف(بسندگی)معاش روزی کن و به دشمنان محمد و خاندانش مال و فرزند فراوان بده.

۵.موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرانش از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

«أربع من سعاده المرء:الخلطاء الصالحون،و الولد البارّ،و المرأه المؤاتیه،و أن تکون معیشته فی بلده؛ (۳)

چهار چیز از سعادت انسان است:[داشتن]همنشینان صالح،فرزند نیکوکار،زن موافق و همدل و این که درآمد و معاش او در شهرش باشد.

۶.و نیز امام کاظم علیه السّلام فرمود:«من ولده الفقر أبطره الغنا؛ (۴)

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۶۷/۷۲.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .همان ۸۶/۱۰۳.

۴- ((۴)) .همان ۸۶/۱۰۰.

هر کس زادۀ بینوایی و فقر باشد،بی نیازی و غنا گستاخش کند».

۷.مردی به ابو الحسن،موسی بن جعفر علیه السّلام گفت:«مرا وعده ای ده.

امام علیه السّلام فرمود:کیف أعدک؟و أنا لما لا أرجوا أرجی لما أرجوا؛ (۱)

چگونه تو را وعده دهم؟که خود به آنچه آمید آن نمی رود(مرگ)نزدیک تر و امیدوارترم از چیزی(زندگی طولانی و دیدن فرداها و روزهای دیگر)که بدان امید بسته ام.

۸.از«یحیی الحذاء»نقل شده است که:«به ابو الحسن علیه السّلام گفتم:گاهی که در حضور پدرم چیزی را می خرم،در او حالتی می بینم که مرا اندوهناک می کند.

امام فرمود:تنکّبه و لا تشتر بحضرته فإذا کان لک علی رجل حقّ فقل له:فلیکتب و کتب فلان بن فلان بخطّه و أشهد اللّه علی نفسه و کفی باللّه شهیدا فإنه یقضی فی حیاته أو بعد وفاته؛

از این کار دوری کن و چون بر کسی حقی(وامی)داشتی از او بخواه چنین بنویسد:

و فلان فرزند فلان با خط خود چنین نگاشت و خدا را-که گواهی است بسنده-بر خود گواه گرفت که وام خود را در حیات یا پس از مرگ خود[به وسیلۀ وارثان]ادا کند. (۲)

دعا و زیارت از نگاه امام کاظم علیه السّلام

۱.از امام کاظم علیه السّلام نقل شده است که فرمود:«علیکم بالدعاء؛فإن الدعاء و الطلب الی اللّه-عزّ و جلّ-یردّ البلاء و قد قدر و قضی فلم یبق إلاّ إمضاؤه،فإنه إذا دعا اللّه و سأله صرف البلاء صرفا؛ (۳)

بر شما باد به دعا کردن و از خدا خواستن که دعا به درگاه خداوند و درخواست از حضرتش،بلای رقم خورده و مقدری که جز امضا(اجرا)ی آن نمانده باز می گرداند[و بدانید]

۱- (۱)) .الفقیه ۱۶۵/۳.

۲- (۲)) .اصول کافی ۳۱۸/۵.

۳- (۳)) .مکارم الاخلاق/۳۱۶.

اگر کسی خدا را بخواند و دست دعا به سوی او دراز کند حضرتش بلا را شتابان از او بگرداند».

۲.امام کاظم علیه السّلام فرمود:«لکل داء دواء؛هر دردی دارویی دارد.

دربارهٔ این گفتهٔ امام علیه السّلام پرسیده شد،امام علیه السّلام فرمود:لکل داء دواء،فإذا الهم المریض الدعاء فقد أذن اللّه فی شفائه؛

هر دردی دارویی دارد و هرگاه به دل بیمار الهام شد که دعا کند،به یقین خداوند اجازهٔ درمان او را داده(شفای او را اراده نموده)است.

و نیز فرمود:أفضل الدعاء الصلاه علی محمد و آل محمّد-صلی اللّه علیهم-ثم الدعاء للإخوان ثم الدعاء لنفسک فیما أحببت،و أقرب ما یکون العبد من اللّه إذا سجد؛

برترین دعاها صلوات فرستادن بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آل اوست،سپس دعا برای برادران [دینی]،سپس دعا برای خودت به آنچه که دوست می داری.[و بدان که]چون بنده سر به سجده نهد به خداوند نزدیکتر[و کم فاصله تر]است[و آن هنگام،بهترین وقت برای دعاست].

و فرمود:الدعاء أفضل من قراءه القرآن؛لانّ اللّه-عزّ و جلّ-یقول: قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ (۱)و إنّ اللّه-عزّ و جلّ-لیؤخر إجابه المؤمن شوقا الی دعائه و یقول:صوت أحب أن اسمعه،و یعجّل إجابه المنافق و یقول:صوت أکره سماعه؛

دعا کردن از خواندن قرآن برتر است،زیرا خداوند فرموده است:«ای رسول ما،[به امت] بگو:اگر دعای شما[و ناله و زاری و توبهٔ شما]نبود خدا به شما توجه و اعتنایی نمی کرد».

خداوند-عزّ و جلّ-اجابت دعای مؤمن را به تأخیر انداخته می گوید:این،صدایی است که دوست دارم بشنوم،اما درخواست منافق را زود پاسخ داده،می فرماید:این،صدایی است که شنیدن آن را ناخوش و ناپسند می دارم. (۲)

۳.«عمر بن یزید»از ابو ابراهیم علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:«إنّ الدعاء یردّ ما قدر و ما لم یقدّر؛

۱- (۱)) .فرقان(۲۵)آیه ۷۷.

۲- (۲)) .مکارم الاخلاق/۴۴۸.

دعا آنچه را که مقدر شده و آنچه مقدر نشده باز می گرداند.

گفتم:فدایت گردم،آنچه را که مقدر شده دانستیم،آنچه مقدر نشده چیست[و چگونه بازگردانده می شود]؟برای ما بازگو.

امام علیه السّلام فرمود:حتی لا یقدر؛

[دعا مانع رقم خوردن آن شده،]تا این که رقم نمی خورد. (۱)

۴.امام کاظم علیه السّلام فرمود:«أدنی ما یثاب به زائر أبی عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله بشطّ الفرات إذا عرف حقّه و حرمته و ولایته أن یغفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر؛

کمترین پاداشی که به زائر امام حسین علیه السّلام در کنار شط فرات(از نزدیک)درحالی که حق، حرمت و ولایت او را بشناسد داده می شود،این است که گناه گذشته و آیندهٔ او را بیامرزد.

۵.از«حسن بن الجهم»نقل شده است که گفت:«به ابو الحسن علیه السّلام گفتم دربارهٔ زیارت قبر حسین علیه السّلام چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:ما تقول أنت فیه؛تو دربارهٔ زیارت او چه می گویی؟

گفتم:برخی از ما آن را معادل«حج»دانسته و برخی معادل«عمره»خوانده است.

امام علیه السّلام فرمود:هی حجه مبروره[مقبوله]،[زیارت امام حسین علیه السّلام]حجی قبول شده است. (۲)

۶.«احمد بن جعفر بلدی»از«محمد بن یزید بکری»از«منصور بن نصر مدائنی»از«عبد الرحمن بن مسلم»نقل می کند که گفت:«بر امام کاظم علیه السّلام وارد شده،گفتم:کدام زیارت برتر است؟زیارت حسین بن علی علیه السّلام،امیر المؤمنین یا فلان و فلان؟(یک یک امامان را نام بردم).

۱- (۱)) .بحار الانوار ۲۹۷/۹۳.

۲- (۲)) .همان جا.

فرمود:یا عبد الرحمن،من زار أولنا فقد زار آخرنا،و من زار آخرنا فقد زار أولنا، و من تولّی أولنا فقد تولّی آخرنا،و من تولّی آخرنا فقد تولّی أولنا و من قضی حاجه لأحد و من أولیائنا فکأنّما قضاها لأجمعنا.

یا عبد الرحمن،أحببنا و أحبب من یحبّنا و أحبّ فینا و احبب لنا و تولنا و تولّ من یتولانا و ابغض من یبغضنا.ألا و إنّ الرادّ علینا کالراد علی رسول اللّه جدّنا و من ردّ علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقد ردّ علی اللّه.ألاّ یا عبد الرحمن و من أبغضنا فقد ابغض محمدا و من أبغض محمدا فقد أبغض اللّه و من أبغض اللّه-عزّ و جلّ-و کان حقا علی اللّه ان یصلیه النار و ماله من نصیر؛ (۱)

ای عبد الرحمن،هرکس نخستین ما را زیارت کند،چنان است که آخرین ما را زیارت کرده و هرکس آخرین ما را زیارت کند،چنان است که نخستین ما را زیارت کرده است.هرکس نخستین ما را دوست بدارد،چنان است که آخرین ما را دوست داشته و هرکس آخرین ما را دوست بدارد،چنان است که نخستین ما را دوست داشته است.هرکس نیاز یکی از دوستان ما را برآورده کند،گویی آن را برای همهٔ ما برآورده است.

ای عبد الرحمن،ما را دوست بدار و هرکس ما را دوست می دارد،دوست بدار و در راه ما دوست بدار و برای ما دوست بدار.با دوستان ما دوست باش و با دشمنان ما دشمن.هرکس بر ما برگردد(دشمنی ورزد)بر جدمان رسول خدا برگشته و هرکس بر او برگردد،بر خدا برگشته است.ای عبد الرحمن،هرکس با ما کینه ورزد با رسول خدا کینه ورزیده و هرکس با محمد صلّی اللّه علیه و آله کینه ساز کند،به یقین با خدا کینه ساز کرده است و هرکس با خدای-عزّ و جلّ-کینه در پیش گیرد و دشمنی کند،بر خدا حق است که او را به دوزخ افکند و یاوری نباشد تا او را یاری کرده،[از گزند کیفر خداوند]رهایی اش بخشد.

۱- ((۱)) .کامل الزیارات/۳۳۵.

۷.از«عمرو بن عثمان رازی»نقل شده که گفت:«از ابو الحسن علیه السّلام شنیدم که گفت:من لم یقدره أن یزورنا فلیزر صالحی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا و من لم یقدر علی صلتنا فلیصل صالحی موالینا یکتب له ثواب صلتنا؛ (۱)

هرکس نتواند به زیارت ما بیاید،به زیارت دوستان صالح ما برود که پاداش زیارت ما برای او نوشته می شود و هرکس نتواند به ما نیکی کند،در حق دوستان صالح ما نیکی کند که پاداش نیکی به ما برای او نوشته می شود.

۸.از«اسحاق بن عمار»نقل شده است که گفت:«به ابو الحسن گفتم:مؤمن [مرده]می داند چه کسی قبر او را زیارت کرده است؟

امام علیه السّلام فرمود:نعم و لا یزال مستأنسا به ما زال عنده،فإذا قام و انصرف من قبره دخله من انصرافه عن قبره وحشه؛ (۲)

آری.تا زمانی که زائر بر سر قبر مؤمن است او همچنان با زائر خود مأنوس است و چون برخاسته،از آن جا می رود،مرده دستخوش تنهایی و بیم می شود.

۹.از«علی بن عثمان رازی»نقل شده که گفت:«از ابو الحسن علیه السّلام اول شنیدم که فرمود:من لم یقدر علی زیارتنا فلیزر صالح إخوانه یکتب له ثواب زیارتنا، و من لم یقدر أن یصلنا فلیصل صالح إخوانه یکتب له ثواب صلتنا؛ (۳)

هرکس نتواند به زیارت و دیدار ما بیاید،به دیدار برادران صالح خود برود که[در این صورت]پاداش زیارت ما برای او نوشته می شود و هرکس نتواند در حق ما نیکی کند به برادران صالح خود نیکی کند که پاداش نیکی به ما برای او نوشته می شود.

۱- ((۱)) .همان/۳۱۹.

۲- ((۲)) .همان/۳۲۱.

۳- ((۳)) .التهذیب ۱۰۴/۶.

از مواعظ و حکم امام کاظم علیه السّلام

از امام کاظم علیه السّـلام روایت شده است که فرمود:«صـلاه النوافل قربان الی اللّه لکل مؤمن؛نماز نافله[مایهٔ]تقرب هرمؤمن به سوی خداست.

و فرمود:الحج جهاد کل ضعیف؛حج،جهاد هرناتوان است.

و فرمود:لکل شیء زکاه و زکاه الجسد صیام النوافل؛هر چیزی را زکات است و زکات بدن،روزهٔ مستحبی است.

و فرمود:أفضل العباده بعد المعرفه انتظار الفرج؛

برترین عبادات پس از معرفت(خداشناسی یا کسب دانش)انتظار فرج است.

و فرمود:من دعا قبل الثناء علی اللّه و الصلاه علی النبی صلّی اللّه علیه و آله کان کمن رمی بسهم بلا وتر؛

هرکس پیش از ثنای خداونـد و درود فرسـتادن بر پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله دعا کنـد،گویی بـدون کمان، تیر انـداخته[کاری بیهوده کرده]است.

و فرمود:من أیقن بالخلف جاد بالعطیه،و ما عال امریء اقتصد؛

هرکس به جایگزین شدن[مالی که می بخشد]یقین داشته باشد بسیار ببخشد و آن که میانه روی کند درمانده(نیازمند)نشود.

نیز فرمود:التدبیر نصف العیش؛

تدبیر در معاش نیمی از زندگی است.

و فرمود:التودّد إلی الناس نصف العقل؛

مهرورزی و محبت با مردم نیمی از عقل است.

و فرمود:کثره الهمّ یورث الهرم،و العجله هی الخرق؛

اندوه زیاد پیری[زودرس]در پی دارد و شتابزدگی عین ابلهی است.

ص:۳۴۰

و نیز فرمود:قله العیال أحد الیسارین؛کمی عائله(نان خور)یکی از دو گشایش است.

و نیز فرمود:من أحزن والدیه فقد عقّهما؛

هرکس پدر و مادر خود را اندوهگین کند(بیازارد)به یقین عاق شده است.

و نیز فرمود:من ضرب بیده علی فخذه،أو ضرب بیده الواحده علی الاخری عند المصیبه فقد حبط أجره،و المصیبه لا تکون مصیبه یستوجب صاحبها أجرها إلاّ بالصبر و الاسترجاع عند الصدمه؛هرکس به هنگام رسیدن بلا دست بر ران بکوبد یا دستان را[از سر بی صبری]بر یکدیگر بکوبد به یقین،پاداش او از بین رفته است.هر مصیبت زده ای هنگامی به پاداش مصیبت خود نایل می شود که صبر پیشه کند و به گاه صدمه دیدن«إنا للّه و إنّا إلیه راجعون»بر زبان آورد.

و نیز فرمود:الصنیعه لا تکون صنیعه إلاّ عند ذی دین أو حسب؛نیکی زمانی نیکی شمرده می شود که در حق شخص دیندار یا دارای حسبی پاک صورت گیرد(غیر این دو شخص نیکی را پاس نمی دارند).

و فرمود:اللّه ینزل المعونه علی قدر المؤونه،و ینزل الصبر علی قدر المصیبه؛ خداوند معونت(یاری،روزی)را به اندازۀ هزینه و صبر را به اندازۀ مصیبت فرو می فرستد.

و حضرتش فرمود:من اقتصد و قنع بقیت علیه النعمه،و من بدر و أسرف زالت عنه النعمه؛هرکس میانه روی کند و قناعت ورزد نعمتش پایدار شود و هرکس زیاده روی پیشه کند،نعمتش فنا پذیرد.

و فرمود:أداء الأمانه و الصدق یجلبان الرزق،و الخیانه و الکذب یجلبان الفقر و النفاق؛امانتداری و راستی در گفتار،روزی را فرا می خوانند و خیانت و دروغ در گفتار،فقر و نفاق را[به سوی خائن و دروغ پرداز]می کشانند.

و فرمود:إذا أراد اللّه بالذره شرا أنبت لها جناحین فطارت فأکلها الطیر،

چون خدا برای حشرۀ خرد بد بخواهد دو بالش دهد که به پرواز درآید،آن گاه طعمۀ پرند [گان]شود.

و فرمود:الصنیعه لا تتم صنیعه عند المؤمن لصاحبها إلاّ بثلاثه أشیاء:تصغیرها و سترها و تعجیلها،فمن صغّر الصنیعه عند المؤمن فقد عظّم أخاه،و من عظّم الصنیعه عنده فقد صغّر أخاه،و من کتم ما أولاه من صنیعه فقد کرم فعاله؛

نیکی[در حق دیگران]در نظر مؤمن زمانی نیکی شمرده می شود که سه شرط داشته باشد:کوچک شمردن،زود انجام دادن و پنهان داشتن آن.پس هرکس نیکی در حق مؤمن را کوچک شمرد،برادر مؤمن خود را بزرگ داشته،هرکس نیکی در حق برادر مؤمن خود را بزرگ بداند،برادرش را کوچک و خوار کرده و هرکس نیکی خود را دربارۀ برادر مؤمن خود پنهان دارد کار خود را ارج نهاده است.

و فرمود:من عجّل ما وعد فقد هنئ العطیه؛هرکس در وعدۀ خود شتاب کند عطیه و دهش او[بر دهنده و گیرنده]گوارا شود. (۱)

ابو الحسن ماضی علیه السّلام فرمود:«قل الحقّ و ان کان فیه هلاکک فان فیه نجاتک ودع الباطل و ان کان فیه نجاتک فانّ فیه هلاکک؛ (۲)

حق بگو هرچند[می پنداری]هلاکت تو در آن است که[در حقیقت]نجات تو در آن است و باطل را واگذار اگرچه[می پنداری]رهایی تو در آن است که[در حقیقت]هلاکت تو در آن است.

نیز فرمود:«ینبغی لمن عقل عن اللّه أن لا یستبطئه فی رزقه و لا یتهمه فی قضائه؛ سزاوار است کسی که در بند بندگی خداست او را در روزی[دادن]کند و سست نداند و در حکمش متهم[به ستم]نسازد.

شخصی می گوید:«از امام کاظم علیه السّلام دربارۀ«یقین»پرسیدم،فرمود:یتوکل علی اللّه،و یسلّم للّه،و یرضی بقضاء اللّه و یفوّض الی اللّه؛

بر خدا توکل کند،تسلیم خدا باشد،به قضای خدا[تن دهد و بدان]راضی باشد و کارهای خود را به خدا سپارد.

۱- ((۱)) .تحف العقول/۴۰۳.

۲- ((۲)) .الاختصاص/۳۲.

«عبد اللّه بن یحیی» (۱)می گوید:«به امام کاظم علیه السّلام دربارهٔ این دعا نوشتم:

الحمد للّه منتهی علمه؛حمد خدا را[چونان]نهایت علمش[و نظر او را جویا شدم].

امام علیه السّلام پاسخ داد:لا تقولنّ منتهی علمه،فإنه لیس لعلمه نهایه،و لکن قل:منتهی رضاه؛

مگو:نهایت علمش،چرا که علم خدا را نهایتی نیست،بلکه بگو:نهایت خشنودی اش. (۲)

شخصی از امام کاظم علیه السّلام دربارهٔ بخشنده پرسید،امام علیه السّلام فرمود:«إن لکلامک وجهین،فإن کنت تسأل عن المخلوقین،فإن الجواد الذی یؤدّی ما افترض اللّه علیه، و البخیل من بخل بما افترضی اللّه،و إن کنت تعنی الخالق فهو الجواد إن أعطی،و هو الجواد إن منع،لأنه إن أعطاک،أعطاک ما لیس لک و إن منعک،منعک ما لیس لک: (۳)

گفتار تو دو وجه دارد.اگر دربارهٔ آفریدگان می پرسی[بدان]بخشنده کسی است که آنچه خداوند بر او واجب کرده انجام دهد و بخیل کسی است که در آنچه خدا بر او واجب فرموده، بخل ورزد و اگر خالق را می گویی[بدان که]اگر بدهد بخشنده است،چرا که چیزی به تو داده که از آن تو نبوده و اگر از تو دریغ کند،چیزی را دریغ کرده که از آن تو نیست.

و نیز به یکی از شیعیان خود فرمود:أی فلان،اتق اللّه و قل الحق و ان کان فیه هلاکک فإنّ فیه نجاتک،أی فلان،اتّق اللّه و دع الباطل و إن کان فیه نجاتک،فإنّ فیه هلاکک؛

[از خدا بترس و]تقوای خدا در پیش گیر و حق را بگو اگرچه[می پنداری]هلاکت تو در آن است که[در حقیقت]نجات تو در آن است.ای فلان تقوای خدا در پیش گیر و باطل را واگذار اگرچه[می پنداری]نجات تو در آن است که[در واقع]هلاکت تو در آن است.

ص:۳۴۳

۱- (۱)) .صدوق آن را در توحید باب العلم با اسنادش از کاهلی از موسی بن جعفر علیه السّلام نقل کرده است. عبد اللّه بن یحیی کاهلی اسدی برادر اسحاق بن یحیی از چهره های برجسته یاران امام صادق علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام بود و کتابی نیز دارد.

۲- (۲)) .بحار الانوار ۳۱۹/۷۵.

۳- (۳)) .بحار الانوار ۳۱۹/۷۵.

وکیل حضرت به او گفت:به خدا سوگند که به تو خیانت نکردم.

امام علیه السّلام فرمود:خیانتک و تضییعک علیّ مالی سواء،و الخیانه شرّها علیک؛

خیانت تو در مالم و از بین بردن آن،بر من یکسان است و شر خیانت دامان تو را می گیرد.

و نیز فرمود:إیاک أن تمنع فی طاعه اللّه،فتنفق مثله فی معصیه اللّه؛

مبادا که از نفاق در راه بندگی خدا دریغ کنی که همانند آن را در نافرمانی خدا هزینه خواهی کرد.

و فرمود:المؤمن مثل کفّتی المیزان کلّما زید فی إیمانه زید فی بلائه؛

مؤمن همانند دو کفۀ ترازوست که هرچه ایمانش فزونی گیرد،بلا و آزمونش فزونی پذیرد.

هنگامی که امام کاظم علیه السّلام بر قبری حاضر شد،فرمود:إن شیئا هذا آخره لحقیق أن یزهد فی أوله،و إن شیئا هذ أوله لحقیق أن یخاف آخره؛

شایسته است چیزی که فرجامش این باشد در آغازش زهد ورزیده شود و شایسته است چیزی که آغازش این باشد از فرجامش ترسیده شود.

و فرمود:من تکلّم فی اللّه هلک،و من طلب الرئاسه هلک،و من دخله العجب هلک؛

هرکس در[ذات]خدا گفت وگو(جدل)کند هلاک شود،هرکس[به ناحق]ریاست بخواهد هلاک شود و هرکس دستخوش خودپسندی گردد هلاک شود.

و نیز فرمود:إشتدّت مؤونه الدنیا و الدین.فأمّا مؤونه الدنیا فإنک لا تمدّ یداک إلی شیء منها إلاّ وجدت فاجرا قد سبقک إلیه،و أمّا مؤونه الآخره فإنک لا تجد أعوانا یعینوک علیه؛

تدارک مؤونۀ(هزینه و نیاز)دنیا و دین بس سخت و دشوار است.پس چون در پی یافتن نیازهای دنیایی باشی،به هرجا که دست دراز کنی فاجری را می بینی که در رسیدن به آن بر تو پیشی گرفته است و چون در تدارک توشۀ آخری باشی،یاری[که بار تو را بر دوش کشیده،]

ص:۳۴۴

یاری ات کند نخواهی یافت.

و نیز فرمود:أربعه من الوسواس:أكل الطين،وفتّ الطين،و تقليم الأظفار بالأسنان، و أكل اللحيه.و ثلاث يجلين البصر:النظر إلى الخضره،و النظر إلى الماء الجارى،و النظر إلى الوجه الحسن؛

چهار چیز از وسواس(مالیخولیا)است:خوردن گل،خرد کردن گل،گرفتن ناخن با دندان و جویدن موی ریش.سه چیز نیز موجب جلای چشمان است:نگریستن در سبزه،نگریستن در آب روان و نگریستن در چهرهٔ زیبا[اگر نگاه به نامحرم و آمیخته به حرام نباشد].

و نیز فرمود:ليس حسن الجوار كفّ الأذى،و لكن حسن الجوار الصبر على الأذى؛

نیک همسایه داری در پرهیز از آزار آنان نیست،بلکه در بردباری در برابر آزار آنان است.

و فرمود:لا تذهب الحشمه بينك و بين أخيك،و أبق منها،فإنّ ذهابها ذهاب الحياء؛

خویشتن داری و شرمی که میان تو و برادر[دینی ا]ت وجود دارد،از میان مبر و چیزی از آن را نگاه دار،چرا که با از بین رفتن آن،حیا نیز از بین می رود.

و نیز به یکی از فرزندان خود فرمود:يا بنىّ،إيّاك أن يراك اللّه فى معصيه نهاك عنها.و إيّاك أن يفقدك اللّه عند طاعه أمرك بها.و عليك بالجد.و لا تخرجنّ نفسك من التقصير فى عباده اللّه و طاعته،فإن اللّه لا يعبد حق عبادته.و إيّاك و المزاح،فإنّه يذهب بنور إيمانك و يستخفّ مروّتك.و إيّاك و الضّجر و الكسل،فإنّهما يمنعان حظّك من الدنيا و الآخره؛

ای پسر کم،مبادا خداوند تو را مشغول گناهی ببیند که تو را از آن بازداشته است و مبادا در عبادتی که تو را بدان فرمان داد نبیند.هماره در کارها کوشا باش و خود را در عبادت و فرمانبرداری خداوند مقصر بدان،چرا که خداوند آن گونه که شایسته است عبادت نمی شود.

و از شوخی بپرهیز،زیرا نور ایمان تو را از بین می برد و جوانمردی ات را خدشه دار می کند و از تنبلی و بی حوصلگی دوری کن،زیرا این دو خصلت[ناپسند]تو را از بهرهٔ دنیا و آخرت

محروم می کنند.

و نیز فرمود:إذا كان الجور أغلب من الحق لم يحلّ لأحد أن يظن بأحد خيرا حتى يعرف ذلك منه؛

چون جور و ستم بر حق غلبه یابد و بیشتر باشد کسی مجاز نیست که به کسی گمان خوب داشته باشد،مگر این که خوبی را در او ببیند.

و همو فرمود:ليس القبله على الفم إلا للزوجه و الولد الصغير؛بوسیدن لبان،جز از همسر و کودک نشاید.

و نیز فرمود:اجتهدوا فى أن يكون زمانكم أربع ساعات:ساعه لمناجاه اللّه، و ساعه لأمر المعاش،و ساعه لمعاشره الاخوان و الثقات الذين يعرّفونكم عيوبكم و يخلصون لكم فى الباطن،و ساعه تخلون فيه للذاتكم فى غير محرّم و بهذه الساعه تقدرون على الثلاث ساعات.لا تحدّثوا أنفسكم بفقر و لا بطول عمر،فإنّه من حدّث نفسه بالفقر بخل،و من حدّثها بطول العمر يحرص.اجعلوا لأنفسكم حظّا من الدنيا باعطائها ما تشتهى من الحلال و ما لا يثلم المروّه و ما لا سرف فيه.و استعينوا بذلك على أمور الدين،فإنّه روى:ليس منّا ترك دنياه لدينه أو ترك دينه لدنياه؛بکوشید که وقت خود را چهار قسمت کنید:قسمتی برای راز و نیاز و مناجات با خدا،قسمتی برای تأمین نیازهای زندگی،قسمتی دیگر برای معاشرت با برادران[دینی]و افراد مورد اعتماد که عیب شما را به شما می نمایانند و در باطن،نسبت به شما خالص هستند و قسمت چهارم برای پرداختن به لذت های حلال.[بدانید که]به وسیلهٔ این قسمت از اوقات خود و بهره گیری از آن می توانید از سه قسمت دیگر اوقات استفاده ببرید.

هرگز با نفس خود از فقر و بی چیزی گفت وگو نکنید و[آن را]به عمر دراز امید مدهید،زیرا کسی که با خود از بی نوایی سخن گفت،بخل ورزید و چون از عمری دراز گفت وگو کرد حریص شد.

آن اندازه از بهرهٔ حلال دنیایی به نفس خویش بدهید که به جوانمردی اش

صدمه نزند و آمیخته به اسراف نباشد و بدان وسیله،نفس خود را بر کار دین یاری دهید که روایت شده است:کسی که دنیا را برای[رسیدن به]دین و دین را برای[رسیدن به]دنیا رها کند از ما نیست.

همچنین امام کاظم علیه السّلام فرمود:تفقّهوا فی دین اللّه فإنّ الفقه مفتاح البصیره، و تمام العباده،و السبب الی المنازل الرفیعه و الرتب الجلیله فی الدین و الدنیا.و فضل الفقیه علی العابد کفضل الشمس علی الکواکب.و من لم یتفقّه فی دینه لم یرض اللّه له عملا؛[احکام]دین را فراگیرد که فراگیری دانش کلید بینش،[مایهٔ]کمال عبادت و وسیله ای برای رسیدن به جایگاه های والا و مراتب ارجمند در دین و دنیا می باشد.[و بدانید که]برتری دانشمند بر عابد،همانند برتری خورشید بر ستارگان است و هرکس دانش دین نیاموزد، عملش مورد خشنودی خداوند قرار نمی گیرد.

همچنین به علی بن یقطین فرمود:کفاره عمل السلطان الإحسان إلی الإخوان؛ نیکی به برادران[دینی]،کفارهٔ[گناه]تن دادن به کار حکومتی است.

نیز فرمود:کلما أحدث الناس من الذنوب ما لم یکونوا یعملون أحدث اللّه لهم من البلاء ما لم یکونوا یعدون؛

هرگاه مردمان گناهانی پدید آورند که پیش تر نبوده و بدان نمی پرداختند،خداوند بلاهایی پدید آورد و بر آن ها بگمارد که از اندیشه نگذرانده و به شمار نمی آوردند.

و نیز فرموده است:اذا کان الإمام عادلا کان له الأجر و علیک الشکر،و إذا کان جائرا کان علیه الوزر و علیک الصبر؛اگر امام(حاکم)دادگر باشد،برای او پاداش و بر تو شکرگزاری است و اگر ستمگر باشد،بر او وزر و بال کردارش و بر تو صبوری پیشه کردن و بردباری است. (۱)

حضرت کاظم علیه السّلام دو نفر را دید که به یکدیگر دشنام می دهند.امام علیه السّلام فرمود:«البادی أظلم و وزره و وزر صاحبه علیه ما لم یتعد المظلوم؛آغازکنندهٔ به دشنام،

۱- (۱)) .تحف العقول/۴۰۸-۴۱۱.

ستمگرتر است و گناه او و گناه حریفش بر گردن اوست[البته]تا زمانی که مظلوم(حریف)،از حدود پاسخ گفتن تجاوز نکند.

همین طور فرمود:ینادی مناد یوم القیامه:ألا من کان له علی اللّه اجر فلیقم،فلا یقوم إلا من عفا و اصلح فأجره علی اللّه؛

چون قیامت برپا شود،منادی ندا در دهد:هرکس بر(نزد)خدا پاداش دارد برخیزد.هیچ کس برنمی خیزد جز آن که[از حق خود]درگذشته و اصلاح[میان دو تن]کرده باشد که پاداش او بر(نزد)خداست.

و نیز فرموده است:السخی الحسن الخلق فی کنف اللّه،لا یتخلّی اللّه عنه حتی یدخله الجنه.و ما بعث اللّه نبیا إلاّ سخیا.و ما زال أبی یوصینی بالسخاء و حسن الخلق حتی مضی؛

بخشندۀ خوش خوی در حمایت خداوند است و خداوند او را رها نمی کند تا او را وارد بهشت کند.خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد،مگر این که بخشنده بود.پدرم تا پایان عمر خود، همواره مرا به بخشندگی و حسن خلق سفارش می کرد.

هنگامی که امام کاظم علیه السّلام در بستر احتضار افتاده بود،سندی بن شاهک، زندان بان امام کاظم علیه السّلام از حضرت خواست تا اجازه دهد،هزینه کفن او را به عهده بگیرد،امام علیه السّلام فرمود:«إنا اهل بیت،حج صرورتنا،و مهور نسائنا،و أکفاننا من طهور أموالنا؛

ما خاندانی هستیم که حج صروره(نخستین)ما،کابین زنان ما و کفن های ما از خالص اموال خودمان می باشد.

امام کاظم علیه السّلام به«فضل بن یونس»فرمود:«أبلغ خیرا و قل خیرا و لا تکن امّعه؛[پیام]خیر برسان و خیر(نیکو)بگو و«امّعه»مباش.

گفتم:«امّعه»چیست؟

امام علیه السّلام فرمود:لا تقل:أنا مع الناس و أنا کواحد من الناس.ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال:

یا أیّها الناس،إنما هما نجدان (۱)،نجد خیر و نجد شر فلا یکن نجد الشرّ أحبّ إلیکم من نجد الخیر؛

[«امّعه»کسی است که بگوید:من با مردم و یکی از آنان هستم،پس تو چنین مباش] و مگو من با مردم و یکی از آنان هستم.رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:ای مردم،آن،دو راه روشن و برجسته است،راه خیر و راه شر،پس مبادا که راه شر[و رهروان آن راه]نزد تو محبوبتر از راه خیر[و پویندگان آن]باشد».

روایت شده است که امام کاظم علیه السّلام به مردی بد سیما از اهل«سواد» گذشت،بر او سلام کرد و از مرکب خویش فرود آمده،زمانی دراز با وی به گفت وگو پرداخت،سپس به او پیشنهاد نمود که اگر کاری داشته باشد،آماده است آن را انجام دهد.

به امام کاظم علیه السّلام گفته شد:ای فرزند رسول خدا،نزد او فرود می آیی و نیازهای خود را از او می خواهی درحالی او به تو نیازمندتر است؟

امام کاظم علیه السّلام فرمود:عبید من عبد اللّه،و أخ فی کتاب اللّه،و جار فی بلاد اللّه، یجمعنا و إیّاه خیر الآباء آدم علیه السّلام،و أفضل الأدیان الإسلام،و لعل الدهر یردّ من حاجاتنا إلیه،فیرانا-بعد الزهو علیه-متواضعین بن یدیه؛

او بنده ای از بندگان خدا و برادری است[که]در کتاب خدا[بدان اشاره شده است:

و مؤمنان برادر یکدیگرند]و همسایه ای است[که]در سرزمین خدا[در کنار هم زندگی می کنیم].بهترین پدران[؛یعنی]آدم علیه السّلام و بهترین دین ها[؛یعنی]اسلام ما را پیوند می دهند.

چه بسا روزگار ما را بدو نیازمند کند و آن گاه است که پس از فخرفروشی و تکبر گذشته[ما]، ما را فروتن ببیند.

آن گاه در قالب دو بیت فرمود:

۱- (۱)) .شاید مراد از گفته رسول خدا«إنما همانجدان»آیهٔ «وَ هَدَیْنٰاهُ النَّجْدَیْنِ؛ و راه خیر و شر و حق و باطل و بهشت و دوزخ را به او نمودیم»باشد.

از آن رو با کسانی که استحقاق پیوند ما را ندارند می پیوندیم؛مبادا که بی دوست و رفیق بمانیم». (۱)

در همین جا گشت و گذار خود را در بوستان جان فزای میراث امام کاظم علیه السّلام به پایان برده،از خداوند منان می خواهیم تا در پیروی از راه و رهنمودهای اهل بیت علیهم السّلام-که تبلور چشمه زلال هدایت ربانی در سراب عطشناک هواخواهی و توهم زدگی است-توفیقمان دهد.

آخرین نیایش ما این است که:ستایش،ویژهٔ پروردگار جهانیان است.

ص:۳۵۰

۱- (۱)) .تحف العقول/۴۱۲-۴۱۳ نواصل من لا یستحق وصالنا مخافه أن نبقی بغیر صدیق

فهرست

ص:۳۵۱

ص:۳۵۲

قسمت چهارم

ص:۳۵۳

ص:۳۵۴

ص:۳۵۵

ص:۳۵۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹